بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله خالق العباد و ساطح المهاد و مسیل الوهاد و مخصب النجاد بارئ کل غنیه و فقیر و کاشف
کل عظیمة و ازل لیس لازلیته ابتداء و هو الابد لیس لابدیته انقضاء هو الاول لم یزل و الباقی بلا اجل کل عزیز غیره ذلیل
و کل قوی غیره ضعیف و کل مالک غیره مملوک و کل ظاهر غیره غیر باطن و کل باطن غیره غیر ظاهر فهو الاول و الآخر
و الظاهر و الباطن مبدعی که خامه ابداعش صور آفرینش را از جواهر معقوله و نفوس مرتبه و ارواح مجرده و طبایع
کلیه و اجرام سماویه و آفاق مایه تیرگی مزج و خرایب برکشیده و مخترعی که بی منت ادوات و اسباب
و آلات انواع بدیع مبدعات و اقسام لطایف کونات و انحا و غرایب موجودات از جلیل و لطیف
و ثقیل و خفیف و قوی و ضعیف بحیز وجود آورده و آیات فیوضات و فتوحات و معانی و معالی و مکارم
و نبیش بخش داده از ماه و آفتاب دلایل واضحه و براهین لائحه گسترده و آثار رابطه تخالف لیالی و ایام
و واسطه ترادف شهور و اعوام و وسیله انقلاب فصول و حصول لباس معاش و خورش و عوام انام

رحمت

ساحت و الحکم لله العلی خالق کل شیء لا اله الا هو فانی توفکون گوهر گرانبهای وجود ارکان چهار گرده
از آن گوهر گوهر شاهوار قوی و حواس هویدا و آشکار فی ترکیب کل ما یشاء و یختار باستلزم تنشیش بر
غرفات عرفان فرستاده و بشرفات شرف که صنعت الخلق الکل اعرف و بادست تقدیرش در صماخ
قابس سیماب نهاده و در دیده حواس خاشاک که البغض صفة الا دراک ادراک آرایش جهان و آسایش
جهانیان را جهانبانی در عهده مهد امارت مکین داشت و ضمیر منیرش رهین احکام و مطیع فرمان که قلب
السلطان بین اصبعی الرحمن گاهش تاج عزت کشانده که والله ذو الفضل العظیم و گاهش تخشیع
ذلت نشانده که ذلک تقدیر العزیز العلیم بیت هر چند که زنگهای چون کنه او ضایع عالم را دگرگون
تقدس قدره من ان یحد تعالی شانه عما یقولون عقیب بهتیه تحمید و تمجید و ستایش و سپاس تحیات
زاکیات و صلوات متواصلات هست بعدد دگر نفوس و ترداد انفاس بر روان مطهر مقتدر معاد ایمان
و محور مناشیر عرفان و مقرر قوانین ایقان کتاب فضل یقین و اصحاب نص بر اسم دین بیت آن تیر
برج چرخ امکان وان نزهت باغ جان تمکین الذی بعث بالنور المضیء و البرهان الجلی و المنهاج البادی
و الکتاب الهادی و علی آله مصابیح الدجی و مفاتیح الهدی و العروة الوثقی سیما نور سیمای ولایت
و ظهور سما هدایت مظهر فیوضات غیبی و منظر اسرار لاریبی بستان دین را سحاب و شیطان شرک را شهاب
شعر عاقله کاینات رابطه آب و گل برج روح القدس مصدر فصل الخطاب عالم علم الیقین مرشد
روح الامین شیر خدا ابوالحسن صهر نبی بو تراب علیه سلام الله ما لاح ازهر علیه سلام الله ما فاح عنبر
در مدح خسرو مالک رقاب صاحبقران زمان فتحعلی شاه قاجار و ذکر سبب تصنیف و تالیف این مجموعه
و ستایش ملکزاده اعظم ملک آرا ایده الله بنصره و تاییده علی الله رب العالمین توکلی

و فی کل احوال علیه معول؛ برای ارباب دانش و اصحاب بینش و اتقان موافق براعت و کیاست
و صاعدان مصاعد فطانت و دراست نخبه طبعان عصر و شحنه سرایان دهر و سخن شناسان زمان
و خداوندان خرد خورده دان نکته دان دقیقه یاب مطالعان این تاریخ و ممارسان این کتاب
پوشیده نماند که در عهد دولت روزافزون و سلطنت ابدمقرون ملجاء سلاطین و ملجاء خواقین ملک الملوک
فی الآفاق ظل الظلیل فی الارضین شعر الکنی داغ طاعتش تقدیر؛ تا ابدا آسمان هیچ زمین؛ و افکند
مهر خارنش در خاک؛ نهند آفتاب هیچ دفین؛ نثر منثور دانش افسانه حاتم گشتی التسجل للکتب گذشت
و صیت عدل انفاسش انصاف کسری را کسراب بقیعه یحسبه الظمآن ماء در حساب آورده آیت رایت
ورزانت رایش خط استوار ادخطاء جرم مهر را در سطح سپهر نقطه موهوم خوانده عرصه جهان را که بعرصه جنات
از عوارف عهود عدل و فیض و فضل و باس و بسط و بذل بی توسط تصلف بیاراست و ساحت ملک را
از شوائب آشوب و خاشاک عدوان طغات و طغیان عدات بی منت ادات به پرداخت هجوم دوم
با طیش جیش و جنود مسعودش جوذر از قلب ری نشناخت و لشکر روس از غلبه گشته عیبه اش چهره
مغلوب جیش کم باخت شعر الیوم اکبرت الآمال وعدا؛ و کوکب المجد فی افق العلا صعدا؛ و هو
الملک المؤید المجید صاحب الملک المؤبد المخلد ذو البطش الشدید فعال لما یرید فرد فرمانروای گیتی گیهان
خدای عالم؛ دارای دادگستر دریای جود پرور؛ شاهنشاه یگانه خدیو زمانه ناشر الامن و الامان قاهر
الکفر و الطغیان حافظ بلاد الله بالرای المنیر ناصر عباد الله بالسیف سحاب وابل الکرم سالب
ذیل الفخار ابوالفتح و النصر و العلی السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
صاحبقران زمان فتحعلی شاه قاجار لا زالت آیات قدره مرفوعه و رایات قسمته منصوبه و ذیول

اجلاله مجروره

اجلاله مجروره و قلوب اعدائه مکسوره نظم مفتاح کنوز نکته سنجی؛ مصباح رموز نکته دانی؛ پیرایش
خامه مجامد؛ آرایش نامه معانی؛ سناد سماحت و همای هوای رشاقت وقایع نگار آثار خسروی میرزا محمد صادق
مروزی که اقامت در مروزی خود نموده ری ری مرحله پیما و باقتضاء استلزام و استعداد در تعلیق و تنمیق
و تنمیق و ترشیح سعادت ملازم یافت و توفیق رفیق و کتاب جهان آرا که مجمع البیان بلاغت و فصاحت
و مطلع السعدین صلاوت و ملاحت مجموعه عرائس ابکار و خلاصه نفایس افکار نتیجه الاصداف غرو بها و تحفه
الاشراق علاء اعلی است کعقد اللؤلؤ المنثور منثور داشت و درر ابدار حقایق آثار و اخبار حضرت صاحبقران را
بغواصی سباح اندیشه از بحر اللدر ضمیر بساحل تحریر آورده آویزه گوش سخن نیوشان ابا بجوش گردانید شعر
کتاب لو ان اللیل ابدا محله؛ لتغرب عنه فی السماء کوکب؛ و فور اخلاص و ظهور ارادت و استدلال اخصاص تحمل
و استکمال مذمت را سوانح خاطر در طیران و جواد فکرت در جولان آورده طالب این مطلب و متمنی این مقصد گردید
که بنحوی که صادرات زمان ماضیه و صروف ایام خالیه و حالیه اعلیحضرت صاحبقران را فعالی ازظل اعراق
و افر خال شانی موانی تواریخ داشت واردات و وقایع سرکار داور دارا در رایت بلکه رایت قباد همت
خسرو عشرت بهمن صولت ملک آرای عدل افزا رعیت پرور مریخ سترو اب سپهر او اب کیوان تواب مشتری حاجب
مریخ حفاظ آفتاب ضمیر ناهید تیر دبیر ماه سفیر فرد بزرگ بار خدائی که گردیاش کنند؛ همه جهان در برش حقیر
عشیر بر آستانه قدرتش قضا نیارد گفت دل که جنت باد که نوشت کرد ضمیر؛ هر آنچه خواسته در دهر کرده غیرستم
هر آنچه خسته را اقبال مده عز نظیر؛ اعنی نور حدیقه خلافت و نور حدیقه سلطنت عین بور پادشاه جهان و شهریار زمان
رهبر طلیعه صواب و قائد زمام رشاد شامل الخلق بالامن و الامان باسط بساط العدل و الاحسان مظهر کلمة الله العلیا المنصور
المنصور من السماء المظفر علی الاعداء شاهزاده آزاده محمد قلی میرزا الملقب بملک آرا حرس الله ظلال آیاته علی القریب والبعید

وجعل النصر والظفر حافين بوانه من اليمين ومن الشمال فقيه را در سمت ضبط وسمت ثبت آرد تا سلسلهٔ حکایت در
انقطاع انقطاع نپذیرد واحده وشه این روهیت در عالم متروک وموقوف نماند مقصود باسعاف پیوست وسئول اهنا معدات
ومقامات وقایع را الحاح لازم دید وجازم گشت ضمیر بهال وداور همثال بدستیاری حسن حس حفظ وامداد ومداد
وجوهری بجاده نسب زدیر بنهاد ایثر جوی محیط طبع سیح کردار کلیم شعار ع آن زد وتن لاغر کل جوار سید
حقایق اوضاع وتفاصیل احوال ماضی را از ایام صبا الی یوم هذا وهو اواخر شهر شعبان سنه اربع واربعین
ومائتین بعد الالف سلما وجرا نفعا وضرا ومد انسوا وترابی زیاده ونقصان بطرزی بدیع مکتوب اوراق داشت
واوراد افواه بیت آفرین کردم بر شاه که اندر دو جهانش آفرینند زهر جاده نه داراد نگاه چون خامه بیان بیان
معانی احوال بدین مقام بدیع رسید داستان سلطان حسین میرزا بایقرا نقش بر صفحه ضمیر دید وبیان صریر
تیزتر گرد که خود از بد بیت حداثت سن روزگار جوانی یاد زید وطلوع نیر جهانبانی آمدی معتد بها بوما فیوما ورنهم
مشتمل بر وقایع وسوانح زمان خویش بپایان برد وآن نسخه یکی از خواص سپرد وچون بازخواست مفقود یافت
وخادم را آثار هم موافقت وبازخواست بر چهره شاه حال مشهود ع آسوده را کی که بود کرشش اسود حباب
السلطان کراکب الاسد سلطان صاحب درایت را بروی استمالت رفت وواردار کرد آن کار بکلک بی قرار دوات
در روزی چند آن عقده بگره گشائی زبان خامه از غنچه خاطر گشود وآن عقد فصاحت را دوباره درسلک بیان منتظم
ونمود نسخه بخت بحکم ان الکل ساقطه لاقطه باز جسته ودر معرض مقابله آورد تباین قلیل داشت وتزاد فی کثیر
انی لاکره علما لایکون معی واذا خلوت بنی جوف حمام عداوتدان عداوتدان هنرابی امتحان نظر معلوم کرد
مستفاد شود وباندک تصوری التصدیق فرمایند وصفت انصاف بخشند کاین ذاد دردار تشکر سکنه رکرده درپیش شوده
در ضبط صادرات وواردات سنوات خالیات بیت بی آنکه صرف گشت در وکاغذ ومداد بی آنکه رنج برد

دروغامه بنان با آن سلطان قادر ماهر سامر درچه درجه اند وچه مایه افتراق دارند مالتراب ورب الارباب
شتابان ما بینهما شتان شتان دور نبود کاین زمان بر وفق این دعوی که رفت بر زبان مرغ وحش لفظ
استشهد میرود الحاصل چون صورت وقایع مانند نامه سلیمان با پرورده آب وپر در مذه آفتاب یعنی کلک سحار
ورای رزین واو رحم کش که ورای تحدید مخمین است وقرین مسئول گشت در تشییل آنرا بایکی سیل حضرت وقایع نگار
مامور سفارتی مرید شده وعین این حدث را در مذهب وعوض فوائرنا علی العین الطویل دست بوع مرجع افاضل ومهبط
معارف قدوة الاصحاب اسوة الکتاب استاد الکل فی الکل مالک السماحه والصناعة شیر آفتاب ضمیر سپهر
صاحب رای معنی آرای نافذ ذهن نافذ طبع وحید الدهر فرید العصر میرزا محمد تقی علیابادی المتخلص بالصاحب الکهناو
صدیث صاحب صابی ع معاذ الله چه جای این صدیث است دراز کرده نقش این مهم هم بر لوح ضمیر مرتسم
داشت که ایلک گوز ارادت ارکان آن حضرت درکان خاطر دفین داری ورقت الملک الیوم لدینا مکین امین
رعایت صحبت بریق را ع ازاین دو کاریکی کرد باید آئین بی التوقف قدمی در مرحله این تصنیف نهد
واشهب بلاغت در میدان بیان جهت رکضت ده ع تا ملک آفرین گویند ورزه بار رشته ابکاری بکار
بدست آرد ومعذرت آنراهمتی برگمارد نامورد ملامت وساحت مشیر مشار الیه بر مقتضی ان من المعروف استماع کلام
الملهوف سخنش مسموع داشت ولی اشتغال آنرا با موانع مشاغل دیوانی وعوایق مهام کفالت وصدارت در جوع
ارباب حاجت مجال نیافت ع ایابهجات النفس فی طول وارکم نفوز بها المشتاق لولا العوائق وتا در نظر
مردم زده دلیر که خوب ورشت جبار زاهد برهت دستیر معدور ومشکور ماند واین مهم خطیر را کفالت تو آکنده ع نظر نش
برمن دلداده درپیش افتاد راه مدامت پیش گرفت وطرایق محاورت که در سیاق سخنطرازی طرزی بدیع
داری وخاطر مطیع عمرها با هرکس سخن از ارادت باخته وبه بهر ورزیگفت درس تمنا در شب وفراز مانده وغا بارتا جنم

لولهاتا غانی بیاده رهب مراد؛ ورخ شاهد امل محروم؛ یا ای بل مت بود آخر؛ ای توشه مات بخت و حیرتوم
آن به که بحبل المتین مراحم داور کان سیاره بحرین توسل جوئی و بآن سده سپهر تمثال که قبلهٔ آمال و اقبال است
توسل نما بواسطه رجوع این عزیمت کوکب واج بخت را استحکام استقامت رسد و بوسیلهٔ انجام این مهم نجوم شوم
اقبال را نوبت سعادت نقش امانی در آینهٔ حصول صورت بندد و صورت حصول مآرب در کوت ظهور شاهد
افتد گفتم همانا قلت استعداد علت فقدان استعداد است و نقصان قابل مانع فیضان فاعل لولهانا بخشند
نی برگه بست طراز؛ تا مدید ندری بر چه بنهاد ندافسر؛ بارها ما امتحان طبع ایل و خاطر نا قابل گشته در تعلیق
و تحقیق مبالغت کردم متابعت نکرد و مجانبت ورزید و می گفت از قطره خونی چه آید و از سودای بسیطی چه زاید
و چه گشاید لولهامی گشاید رنجی بین مشکل تو؛ افسوس رنجهای بی حاصل تو؛ مدت العمر از آنکم عام عموم او بوده
اندوه جز اشک دمادم و سرشک بیابی حاصلی ندیدم و کلاه ادبی نخیدم و در مقام ایس رحمت دمی نغنودم و ننکودم
ع سود دم از سودات جز سودا نبود اکنون بر سرآئی که از قلت بضاعت و ثروت و قصور مایه و استطاعت
مجاز خانه دریا و معدنت نظم گر چه سیم و زر زرسنگ آید همی؛ در همه سنگی نباشد زر و سیم؛ بعد ما که صاحب
ذات عالی همت اصغای این روایت کرد سلسله سلاست بجنبانید و زبان فصاحت برگشود و گفت فرد
ذره را آفتاب برگیرد؛ مس ما کیمیا زر گیرد؛ تربیت آن درگاه که محط آمال است و محط افضال رتب سعید
دهد و تقویت آن دربار که مربع اصلال است و مرتع اقبال زینت استعداد بخشد چنانچه خود بمناسبت این مقام
گفته و گوهر معنی سفته نظم گر صد منت چه سان بندم؛ چون ندانم همی ز نطق نطاق؛ گرم شتاب چون نوازدت
باچه با ماه آسمان بستاق؛ مور در خاک تیره کی داند؛ روش روشنان سبع طباق؛ لیک مهر تو ایکه مهر تو بود
بر رای سپهر مجاق؛ سنگ را هر کند باستعداد؛ خاک عنبر کند باستحقاق؛ ترک اصرار باطل گیر و انکار

لاطایل بی صورت دست طلب در دامن حصول مقاصد زن و طبع را که بحکم الکسل احلی من العسل حلاوت ذوق چشیده
و فراقت دوست گزیده بمقام نهضت و نشست عرسوا طلبه لا تفتر من مطلب؛ فافة الطالب ان تضجرا؛ امارت
الکسل بگذار و؛ فی الصحرة الصما، قد اثرا؛ بی تکلف دست قبول این تکلیف بر سینه نهادم و انگشت تسلیم بر دیده و
این قطعه که از شنعت رکاکت مکفوف و مقطوع است بموجب مزاج وافر و سرور کامل و نشاط مدید و انبساط بسیط
در بحر خفیف سریع منسرح داشتم و در دایره مماش متقارب وهی هذه قطعه صاحبا الکریم فیض دست تو داد؛ جمع
دی را مزاج نیسانی؛ در خم جامه تو صدر اصم؛ راست چون تیر در نخرانی؛ کرده کار شهاب خامه تو؛ هر کجا فتنه کرده
شیطانی؛ درایت از روی رای سپهر آرد؛ مهر بنهد کجا کیش نشاند؛ طبعت از رای زنی سحاب کند؛ چرخ زهره نوح طوفانی
بر بعی تو در زمانه نماند؛ جز زلف بتان پریشانی؛ تا ابد بر برزق نامه خلق؛ نام نامیت کرده عنوانی
را نده کآن کف کافی است؛ نقد گنجینهای امکانی؛ صحره های طبع عالی است؛ ساقی شعر حکیم شروانی
کر از نیز در گهر هنر نیست؛ هم تو ای مایه هنر دانی؛ آری آری بگفت اکرو تفضل؛ قیمة المرء فضله یوانی
دست برورد اصطناع توام؛ هم به پیدا و هم به پنهانی؛ ور خدائی کردیو می کند؛ بی نگین دعوی سلیمانی
این نگین گر چه پس گرانمایه؛ جاودان باد بر من ارزانی؛ علی الصباح در ان مقام که طوطی مهال نطق منازل مین
انشاد بر شیدم بحسین انشا بر شیدم و بر گزیدم فی الحال خامه به پرواست و نامه بیارایست و ما جرا راکما جرے
بحضرت آسمان رفعت دارای دریا دل برق عزم آفتاب نوال عرضه داشت چون مدتی منقضی گشت و روزی
چند بگذشت جارفه قبول سئولم اشارت کرد و با ظهار احضارم بشارت راند و این دو بیت بطریق نصیحت خواندم
نظم شکر خدای کن که موفق شدی بخیر؛ و انعام و فضل او نه معطل گذاشتت؛ منت منه که خدمت سلطان همی کنی
منت شناس از او که بخدمت بداشتت؛ در فصل صیف و هواجر حت جب شتاکه داور دارای ملک آرا دام ظلاله

استظلال کنف ابر و الفضل فضل الرحیم واجب دانسته اصلاح تراکم افسانه تراکم دشت و دیگر طوایف را زواجر
وعید و زواجر شدید بدار دیده عرصه استرداد معرض سپاه منصور و کمین جنود مسعود و مرکز اعلام دولت مضرب
خیام شوکت بود بعزمی ثابت و رائی صایب و جدی ساعد و جهدی منیع و اقبالی مساعد از انکلافه بر آنگاه
شتافته به تسدید آن عزیمت بوسی حاصل کردم و عوارف رافت و اصطناع والا را بدان مثابه که عاجز بود
زبان مقال از شمال احوال دیدم و روز دولت را که حریف شتاء و خریف بود دیدم و گفتم بلی شعر ان الامور اذا
الموت و تعذرت ⁂ نزل القضاء من السماء فضاق ⁂ حکم قضا مضا نافذ شد که پای عزیمت در شرع شرع
مقصود نهند و اعدو به تجمیل والا که سایه تر از نسیم صباست و تأثیر از فروغ دکار بشته تکرر کشد در خلال
آن حال بوقت حرارت متهیج شد و جوهر هوا عفونت گرفت و تکثیف کشت و بانی تشنیع تابع و اب بدیع
الزمان میرزا که با گروهی انبوه از سر کار صدیو مؤید موفق اشارت اجازت دفع مواد مفاسد از آن یافته حوالی
گرگان کنام گرگان شیر شکار داشت و با آنکه هنوز کمان حرب گوشه نشین و دست سلم بیرون از آستین بود
اصلاح آن افساد و اطفاء آن التهاب کرد و بسیاری خامه وقایع نگار اظهار نمود که آن رایحه بوئی که مودوع
در معده مه دماغ است تأثیری بین در باطن ظاهر کرده و ظهور این علت علت وحشت خاطر سپاه و سبب تشتت و تفرق
اجتماع است ⁂ فرمان خسروی چه و دستر کار حیث ⁂ سبکباران سبک پا اعلامش بقانون حکام بر تو فیق کرده
و بمقتضای وقت از آن الرک داد لوا، تا شید بیکر او اهتزاز و اشتهار یافت و ملکزاده بیهمال تغییر سده
اقبال شتافت و تیز روسای طوایف تراک ادراک شرف حضور با قدم انابت بحضرت آسمان رفعت
بوسیده و سر بر آستان بر خاک مذلت نهادند و این مصرع را مکرر کردند ع ذنوبی و ان جلت فعفوک اعظم
حد یوخطاکش بورش پذیر صفحه ضمیر از نقش انتقام بر داشت و هر یک را در خور مقام بخلعتی از نار بنواخت چنانچه

تفصیل

تفصیل این اجمال و تشریح این مقال خود که آن سنه خمس و اربعین و مائتین بعد الالف است ایراد خواهد شد
بالجمله دارای دادگستر عدل پرور روشن ضمیر با عوائق تنظیم آن مهام و موانع ترمیم آن امور نفس نفیس محال
رتق کتاب و رتق کتاب اشارت دقایق نکات و افاضت امور معانی بذهن صافی و خاطر وقاد و بنان
نادره عزیمت صوب ستوده الت جهانبانی بر او نهشت و همت بر آن مقصور داشت که نظم امور مملکت ابدمدت
صافی مرجوع دارد و زمام مهام انام را در کفی کافی گذارد و بی سابقه مشاورت و مشارفت و لاحقه تدبیر و رای
و تدبیر و بری کوت مبادرت ابکار از رقعت قابیت و اقدام استعداد امیری نظیر روشن رای کار
گشای فرشته طینت دولتیار خجسته کردار مصرع پشت اسلام و قبله احرار ⁂ حاجی رضا خان قوانلوی قاجار
که جامع شرافت حسب با عزازت نسب و فضایل ملکی با شمایل بشری است لایق دید و مناسب شمرد شعر
فاحسن وجه فی الوری وجه محسن ⁂ وایمن کف فیهم کف منعم ⁂ واشرفهم من کان اشرف همة ⁂ واکثر اقداما
علی کل معظم ⁂ او را منصب جلیل القدر نظام الملکی رتبه برتری داد و علو و مات آن در ساری مشیت متعلق
و اراده جاری گشت پروانه تفویض این منصب تحریر خامه این بی بضاعت اشارت رفت و انشاء آن انشاء
در روز بار عام بحسن طلاقت این کمنام حوالت ع ملکنید بنده که فرمانبر و سلطان را ⁂ امتثالا للامر آنچه
بضمیمه قصیده در معرض حضور که پایه طور بود و سپانه نور معروض داشت مصرع بهر گوشه بر خاست آوازه ⁂ ارکان دولت
و حضار حضرت زبان تحسین برگشودند و بر بسند طبع سلیم و سلیقه مستقیم حضرت دارا درایت افتاد و زبان زمانه در گوش هوش
دولت تیکه بیت و همچو خار و خاک و تو چون آفتاب و ابر ⁂ کلها و لاالیادم از ترتیب کنی ⁂ چون حضار بار راعقد جماع
انقطاع پذیرفت و آن گروه بعد مدت بستر ایست بخلوت خاص حضاره با نواع رافت که منتهی طبع سلطنت و وافور
عادت کرمت چنان دارائی دریا دل ابنه قرین اختصاص فرمود و چنین فرمان راند که هماناء ذبدایت حال مخطوطه ضمیر و مکنون

این بود که مآثر صادرات را کاللمحة الدالة مصونا علی الاطالة بزبان خامه آری و تفصیل اوضاع آبا و اجداد را
که موصول بزمان در تواریخ و ناصیان اعلام جهانبانی نگارش آن آثار حوالت کنی و لی بعد از تامل شافی
در مناسبت الفاظ و سیاقت معانی و محاسن مواقع و بدایع مضامین این مثل که ع چیده گوش از طبق تو در ثمین
مثال ادم و آن به که اشتغال کنی مناقب این دولت جاوید و مآثر این سلسله جلیله را از سوالف ایام و سوابق اعوام
الی هذا الزمان اجمالا او تفصیلا تفریعا او تسلسلا برشته بیان آرد و وقایع او صباح را که ع و ما انا الا قطرة من سحابه
چون وصل فرع باصل ضمیمه آن کتاب و جزوی از اجزا قرار دهد تا این تاریخ حقایق مآثر این سلسله گاهی حاوی و منتسب
این دولت جاوید را الکافی نعتی بادی باشد معروض داشتم که مولانا محمد ساروی جواهر زواهر مآثر این ایل جلیل را
از مبادی عهد خاقان مغفور فتحعلی خان الی زمان دولت خاقان سعید شهید برد الله مضجعهما و طاب ثراهما
و ظهر مسامع مجامع انس داشت و کلک سحار میرزا محمد صادق وقایع نگار در تقیید آثار و اخبار و تنسیق حکایات
و روایات حضرت صاحبقران خلد الله ملکه و سلطانه قدرتی باهر و طاهر ساخت ع مراجعه که در آن عرصه جلوه
آغازم ع جا ناسامری را در ساحری با معجزات کلیمی طغری نماند و ماه مزور را در ازاء مهر منور خطری سهادر معرض
خورشید ضیائی مبیت و کدار او در محفل جمشید بهائی ع و ذ ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست ع عرض خود میبری و
زحمت ما میداری ع و ادای مؤید موفق زبان بتحسین و تصدیق برگشوده و فرمودند چنین است و لی مولانا محمد سارو
علت نقصان استحضار با فقدان اقتدار مجاری او ضاع اجداد کرام را من الوجوه ایراد نموده و مآثر خاقان
شهید را که مقصد اصلی و مطلب کلی بود بنحوی که شاید تحریر و تقریر نیاورده و غزوات غرا و فتوحات عظمی ان ابدشاه
ستوده انجام را که از عجایب مشهوره اعوام است در سلک کتابت انتظام نداده اولی و انسب و بصواب اقرب
چنین مینماید که در ایراد آثار و اخبار این سلسله جلیل علی سبیل الایجاز و التفصیل مبالغت ورزی و تا رشته

ربع مقدمات

ربع مقدمات و مقامات حالات این دولت که ابد الآباد گسسته مباد و آفت گسستن نگیرد مناقب و مفاخر
دولت حضرت صاحبقران را تیمنا و تبرکا در موجزترین عبارت و مختصرترین اشارتی کسلسال الزلال اختیار خامه
جاری داری و تفصیل آن احوال را فهرست صنایع براعت و قانون اسالیب بلاغت کتاب جهان آرا محول داشته
با ایراد داستان صادرات و ایضاح بدایع حکایات ابر دارنی اگرچه از روی تحقیق خاطر را بتلفیق قادر و خامه را بر
تنمیق قادر ندیدم و لکن بر مصنفه استهداف خود را هدف سهام صادرات پسندیدم و لی باعتماد توفیق هدایت
و ارشاد خداوند متعال و اعتضاد نیروی اقبال مصون الزوال داور بیهمال حرسه الله تعالی ظلال صور جلاله عن الزوال
سر تسلیم پیش نهادم و در انجام این خدمت همت برگماشتم ع تا طبع چه اندیشد تا خامه چه گوید ع دد گر قبول افتد زهی عز و شرف
در بنه باری خاطر نشاطم ع استعین الله فی اتمامه و هو معتذر کل خیر و دافع کل شر و الامر کله بیده و التوفیق منه و التوکل علیه

فهرست این خجسته کتاب

طوطی ناطقه خامه این بنده دیرینه خانه زاد ماندنی نژاد علی بن محمد مبادی المتخلص بالاقبال که بعون الله
الودود تا بنده آستانه حضرت خجسته طینت ملک برور عدل گستر ادامه الله المؤید و ابده همت بر پرورش گماشته
اند و در تنمیق و تحقیق این روایات ع در پس آینه طوطی صفتم داشته اند ع دستان سرای این داستان آمد که تا
مطالعان این کتاب را ابواب برخی قواعد که خالی از فواید نباشد بر روی خاطر گشوده آید و ایضاح بعضی مقدمات
که از مقدمات وقایع نگارش نموده فهرستی لازم دیدم و بتشخیص و تعیین فهرست صحایف مفاخر مبانی این کتاب
مستطاب بر وجه نهادم در مجلد اول تشریح و توضیح مجملی از انساب اتراک عموما و طایفه جلیله قاجار خصوصا
و ایراد سبب تمکن و توطن این ایل جلیل بقلعه مبارکه مبارک آباد از حومه استرآباد و باعث هجرت خان ذیشان
شاهقلی خان که اصل این شجره و عضو این ثمره و جد امجد حضرت صاحبقران است از دیار گنجه و توقف

دران مبده ارم نهاده و بیان سطری از احوال او علی سبیل الایجاز والاختصار که خامه مورخین مقدور آمده مذکور
خامه بیان نموده خود و نیز از فاتحه آثار ظهور خان مغفور فتحعلی خان الی خاتمه احوال خاقان رضوان مکان محمد شاه
انار الله برهانه از منقول و مروی و مسموع و مرئی بحیز تحریر آورده و مجلد ثانی را بذکر مجمل و مختصری از مناقب
و محامد و مآثر سلطان روزگار و خدیو کامکار صاحبقران زمان خلد الله ملکه و سلطانه و ذکر جلوس و خصایص
این دولت میمنت مانوس قرین تزئین داشتم و مآثر صادرات حضرت دارا درایت قاآن رعیت مملکت
کشای ملک آرا ادام الله اقباله و حشمته را جانه که مقصود بالذات از ترتیب این کتاب و غرض اصلی تالیف
این تاریخ است و خود بزبان سلیم و سلیقه مستقیم و رای مستعد و طبع مستعد و خط نحیف مباشر اتمام این امر
خطیر و متصدی انجام این نسخه بی نظیر گشته و این بنده را مامور اندک تصرفی که فی الحقیقه بی تعلق تملق غیر محسوس است
با فرمانوس داشته بر لوحه بیان آورده و خاتمه این را بتبیین فضایل آثار و خصایل ستوده داور ملک پرور
بهمال و معتمین تعداد نوئینان معظم و امیرزادگان کرم و محامد امرا و وزرا و ندمای آن دربار و صفت عمارات
و بساتین و سایر ابنیه خلد آئین مذیل نمودم و چون در موقع سخنرانی و وقایع نگاری گزارندگان اسامی
سامی سلاطین نامدار الفبا را از طریقه آداب دور دیدم لهذا الطرز برخی از مورخین هر یک را رعایه للادب
جنی خاص ملقب داشتم و بهره که نبرد ز دولت بی ادب ؛ بی ادب محروم ماند از فضل رب ؛ چنانچه
حضرت فتحعلی خان را بخان مغفور و نواب محمد حسن خان را بسلطان سعید و خان خلد مکان حسینقلی خان
را نیکو که فتحعلی ملک الشعرا در بهشت نامه مراتب این لقب بنده کیهان نور شاه و خاقان شهید محمد شاه را
اسکنه الله بحبوحه الجنان بحضرت ظل اللهی و سلطان السلاطین شهریار با داد و دین ملک الملوک فی
الآفاق ظل الظلیل فی الارضین را النصر امر جهاد و العز بجهاد و الکرم بالاسراع والنعم ؛ در جلد نخست

ابالوزرا

که هنوز سپر از قدوم همایونش زیب و بهائی گرفته بود و اکلیل از تارک مبارکش نور و نوائی و از حضرت
ظل اللهی این لقب جلیل ملقب گشته بنواب جهانبانی و در مجلد ثانی که زینت بخش سریر سلطنت و رونق ده
اکلیل خلافت است بحضرت صاحبقرانی مدید مؤید موفق فلک رفعت ملک طینت الخاقان علی الآفاق
عز اورفته و کمترین تشبیه بالعناصر ؛ چنانچه که شهره دهان دوران و ورد زبان زمان است بحضرت ملک آرائی
لقب نهادم و این کتاب مستطاب که از زواید شواهد و الفاظ مترادفه و اغراقات منشیانه و افراط عبارات
و اکثار تعقیدات و اظهار فضایل و تطویلات لاطایل خالی است بتاریخ ملک آرا ملقب داشتم امید که در سلاست
و روانی بمقتضی البلاغة ما فهمته العامه و رضیته الخاصه مفهوم و مقبول خواص و عوام گردد ذکر احداث
خان مغفور خلد مکان فتحعلی خان جد امجد حضرت صاحبقران خلد الله ملکه و بیان شمه از آثار و وقایع
صادرات او در ایام حیات از مرحوم شاهقلی خان که اصل این سلسله جلیله است بعد از موالید سه پسر تولید یافت
فتحعلی خان و فضلعلی بیک و مهر علی بیک چون پدر داعی حق را لبیک اجابت گفت و وداع جهان فانی کرد
خان مغفور با برادران رتبت اقلیم ستان و اکثرهم بتبشارات و شهامت عقل و رای دور و فرخ عزم و
مراتب عزم موصوف بود ریاست ایشان برادرانش و مشار الیه آن ایل جلیل گشت و فضلعلی بیک مقتضای
جبلت خویش طریق زیارت بیت الله پیش گرفته پس از معاودت معتقد و مرجعیت مولد برادر کهتر را مهربانی
برداشته بمتابعت و سطوت عداوت برگماشت و خان مغفور را اکراد با طوایف کوکلان و موت
محاربات اتفاق افتاد و منازعات بظهور پیوست و نیز با ایل جلیلش که جد اولی و مرة عقب اخری اوباب
حرب بود و دست طعن و ضرب بروز و امر عظیمه از او بروز می یافت و غزوات بزرگ و کارهای
خطیر از او ظهور می پذیرفت تا آثار صلابتش رواج گرفت و کار دولتش رونق پذیرد تعدی اهالی شهر و حول

ووحشی امصلی للاستیلا تصدی نمود و اتباع و اشیاع را اجازت تعرض داد محمد خان ترکمان
که از امرای قزوین و از جانب سلاطین صفویه در بلده استراباد بیگلربیگی و مسندنشین بود و میرزا احمد قزوینی
نایب الایاله به دستیاری حسد پیشگان قاجار که کینه دیرینه ایشان در سینه داشتند و خانش بار انعام دین دیرین
بود در تیغ و قمعشان متحد و مجد گردیده آن سه برادر هنرور را بعنف دانه صیانت در دام غدر آورده
در شهربند شهر بند اسیر و پای گرفتاری نهاد نظم اول فنون دمه ملک آنکه گلو برد ‌ آخر بیکی از شوی اول
فنون خویش ‌ اول فتح انه بپاشند پیش مرغ ‌ چون ضمیمه شد بقهر بر خنجر خویش [illegible] ما الدهر الا نعمة و
مصیبة ولا الخلق الا امن و جزوع ‌ و چون آن دو یگانه خویش را بر قتل ایشان قادر دیده خویش را
بر قتل ایشان قادر دیدند خان ملکشان بدست قبائح جاه داده بند تمام خیلبانان بجنگ اقتدار ایشان
نهاده بر حسب اتفاق طوایف آشاقاباشیه یوخاری باشیه غبار نقار از میانه مرتفع بود و روی ائتلاف
بتابع و از کار بر این داده و اساس صلاح چنین نهادند که مرجان آن سه گوهر گران بها را بالماس تیغ از تاب
تهی دارند و خاک این زمین را از خون آن پاکان غیرت کان مرجان آرند و تا آثار این قتل بتابع
را بیابان بر قضیه طریق العشق و اهد موافقت بر نطریق کرد که آن دو طایفه در سلک این دماء سهیم باشند
و در ارتکاب این امر شنیع شریک و قسیم خان مغفور را که بهادر میزان جلالت با آن دو برادر برابر بود بل بهشت
اوزونی دشت بطایفه یوخاری باشیه و حاجی فضلعلی بیک و مهرعلی بیک را بطایفه آشاقاباشیه سپردند و چنین
قانون نهادند که آن واقعه از سیاهکاری آن خیل در سواد لیس الاتفاق افتد قبیله دولو بیا برده
عزم وو [illegible] دست از آن عزم باز داشتند که اللیل حبلی ع ببین تا چه زاید شب آبستن است ‌ و طایفه
عزالدینلو از کمال [illegible] آن از خطر راه خود را کاشته خاک در دیده بخت افکنده دوان برادر را بر خاک

هلاک

هلاک گشته ‌ جهان عرض بیش داد چنین سوخت ‌ مسعید را بنا به بازی آموخت ‌ قال علی علیه السلام الدنیا
غرور حائل و ظل زائل و سناد آفل و سناد مائل علی الصباح که دلیر طوایف آن ایل جلیل را اسرار پوشیده
شب کالشمس البازغة فی النهار هویدا گشت و آن راز نهانی کالبدر فی وسط السماء هویدا و آشکار اتفاق [illegible]
با فرقه عزالدینلو در آیینه خاطر صورت بست لشکر مخالفت این طایفه بر بستند و در نشانه برگشودند خویش را دیگر
کره ایل یموت و غلغله قال و قیل گوش سپهر بر رسید خان بحکم الفرصة سریعة الفوت و البطیئة العود فرصت
غنیمت شمرده در عین چنان ورطه سخن در قلب چنان فتنه بجهت از بند مخالفت رهائی یافت ‌ و کالغریق
یتعلق بکل شیء ‌ والعاشق یطوف بکل حی ‌ بطایفه یموت پیوست آن طایفه در راه مردی و مردانگی و [illegible]
و جهان که پیشتر از جنبش مشاهده کرده بودند شرایط خدمات و لوازمات [illegible] بجا آوردند و لی
[illegible] این سانحه در خاطر آرام و در دیده خواب [illegible] در مغز هوش [illegible] روی آب چون روزی چند
بگذشت بنیاد استبداد [illegible] و [illegible] ایل جلادت [illegible] آورد [illegible] در هم
کرده طایفه قاجار چون قوت استعداد [illegible] خود را قوی ضعیف شمرده دست استعانت و استغاثت بمحمد خان
مشارالیه که برافرازنده رایت آن فتنه و برافروزنده آتش آن شورش بود دراز کردند او نیز بمفاد مصرع
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود ‌ بهوای اینکه راه سیل باشتی خار و خس بندد و آن خیل را از خیال [illegible]
باز دارد با جمعیتی وافی روی توجه بقلعه مبارک آباد نهاد و در منزل میرزا احمد نایب الایاله بار اقامت گشاد
و بروج [illegible] مردان کارزار [illegible] و ابواب محکم [illegible] شجاعت [illegible]
خان مغفور با صدقی موفور از طایفه یموت و غلامان خاص رایت عزیمت بصوب آن قلعه برافراشت و [illegible]
که [illegible] بیک قاجار [illegible] منفطا بود و خان مغفور را در پرده بروی [illegible] و [illegible] در

بندگی او داد قلعه را سپرده داخل گردیده جسم خاکی محمد خان و میرزا احمد را با آتش تیغ آب نهاد و بخت
دیباد هستی داده دست انتقام برایل قاجاریه که هریک از کمال وحشت و فرط دهشت آب آسا در زمین منفذی
و آتش صفت بر سما مصعدی میجستند فبغی نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء گشوده جمعی را عرصه تیغ بیدریغ
و بقیه السیف در زوایای جاده بوت و مضایق محلات متواری گشته خانه جانی بیرون بردند و از عقبات
عقاب خلاصی جستند حکاکفه انما المکافات فی الطبیعه واجبه نظم اگر دلکی گنهی بر خود دری ؛ نه چشم مانه
بخواب اندر است ؛ برآید بها نقش برزن بهور ؛ بزندان او هیباب اندر است ؛ الحاصل بعد از وقوع
این قضیه و سنوح این سانحه و هیجان این فتنه ضعف حال سلاطین صفویه بدرجه ضعف علت تامه گردیده طوایف
بوت با ایل جلیل قاجار تعدی دادند و بنیان کار را بر اجحاف و دست اندازی نهادند عاقبت ایشان را
در آن قلعه مجال توطن و امکان تمکن نمانده بناچار جلای وطن اختیار کردند و ترک موطن مألوف گفته شهر
و بلوک استرآباد چون امواج بحر زاخر منحدر و گرد [illegible] متفرق گشته سکنی گزیدند و خان مغفور نیز بنابر رعایت
برعایت انساب و دوام استقلال و استیلا بدیشان پیوسته و در شهر جام اقامت برافراشته و بر رفق و نفی با آنطایفه
سلوک سلوک میداشت و شرایط محبت و مراسم رأفت در حق ایشان مبذول میفرمود تا رفته رفته غبار نقار از رخسار
احوال ایشان رفته گشت و آن دهشت باطمینان تبدیل یافت رؤسای ایل قاجار قاسمخان قوانلو و فضلعلی
بیک سامیانی و محمد حسینخان قاسملو و محمد تقی بیک ترکش بیک گشته و سوه سرا [illegible] ربقه مطاوعت
آوردند و در مطاوعت و انقیادش جد بلیغ کردند و اطفاء التهاب آشوب و آتش شورش آن ملک را
کما هو المذکور باب شمشیر اقتدارش مصلحت دیدند و جنابش را برمسند امارت و ایالت تمکین داده شد دفع
مواد مفاسده شکر بیک نام جهان بیگلو را که در فندرسک شاه دوران اقتدار افراخته و نیران آشوب افروخته

و اهالی آنجا و رامیان را رام مرام خویش ساخته علی ای نحو شاء با ایشان سلوک سلوک میداشت و آنجماعه
درباره نزدیک و دور بظهور میرسانید همچنین با بابا و ایام محاربت یارای مخالفت نبود مصلحت دیدند خان
مغفور بتصمیم این عزیمت لشکریان را بتهیه اسباب رکوب اشارت فرمود و خود بنفس نفیس متوجه آن ساحات
شد بعد از تلاقی فریقین و تقابل فئتین تنور حرب تفسیده گشت و کما و کیف دماغ از دخان سودا و آتش غضب
استلاف دلیران نامدار ایل جلیل لبریز تیغ آب مثال آتش در نیستان نهاد اگروه میرزند و در آن عرصه جلهای
جان شکر میکرد مصرع هنگامه شورش کرد و فر ؛ خون تیغ شد در دهان شکر ؛ بالجمله دلیرانه عرصه استقامت
برشکر تنگ گشته سامان توقف و مجال تثبت ندید عزیمت هزیمت نمود و اکابر عشایر کفنی بر سرش و چنبر اسرا آوردند
که نهایت کل حرکت سکون و بدایتش ابتدا شد چه اکره غایه کل کائن ان لا یکون پس وضع و شریف اهالی آنجا
مقدمش را مقدمه نجاح آمال و طلایه او را طلیعه دولت و اقبال شمردند و نشکش عهده آن ملک ممتنع العقیده
مسکن شامخ داشت و با غنایم موفور و مساعی مشکور عطف عنان عزیمت بصوب مقصود فرمود و چون
روزی چند بگذشت بعزم تسخیر مازندران اسباب یورش فراهم کرد و رؤسای ایل جلیل را از این عزیمت آگهی
داد فضلعلی بیک و محمد حسین خان و محمد تقی بیک ظاهرا اظهار نشاط و عشرت کردند و سر رشته نفاق و نقض
میثاق را آورده و در ارتکاب شیوه شنیعه اضرار ایشان اصرار مینمودند مصرع از عهده عهد اگر برون آید مرد
ان خلف الوعد من خلق الوغد ؛ خان مغفور چیزهای ضمایر و خفایای خواطر ایشان که محوی بر سوء عقیدت
و خبث جبلت بود وقوف یافته بساط آن عزیمت برچیده و بقانون الاقرب فالاقرب الابعد رفع معاندت
نوشتن مدارش را بنابر رعایت حزم مقدم دید و مقدم گردید احذر عدوک مرة واحذر صدیقک
الف مرة فلربما انقلب الصدیق فکان اعرف بالمضره و اشاره بصیانت خواند فضلعلی بیک سامیانی

و محمد تقی بیک که پیشتر گرسنه نان خوان شرارت بود و تشنه آب شقاوت بمیهمانی شتافته با اتباع
اشرم شور بلا و خاشاک نفاق فتنه شد و محمد حسین خان را در اثنای راه میعادگاه با حاجی محمد خان قاجار اتفاق
ملاقات افتاده این شعر کنایت آمیز که الحکم الکنایة ابلغ من التصریح شرح اوضاع و توضیح احوال میکرد **نظم**
مرکب سنگینم نظری اول رخ زیبا به دو شاه ؛ عقلیتی جمع آمده ملزم باشد غوغایه دو شاه ؛ ازاو اضعاف مود
بالکمال هشت اسرع من لمحات البصر ساحت کشورش گرفت و راه فرار در پیش و بولایات بعیده متواری جست
و چندی خسته آشفته و با گمنامی گشت الی آخره و بحکم السعید من وعظ بغیره از آن اوضاع عبرتی گرفته
گرفته شده و مهام آن صفحات انتظامی وافی یافت **در بیان نهضت خان مغفور از استراباد بصوب**
اصفهان با اعانت شاه سلطان حسین صفوی و اماته محمود غلجائی افغان و اعراض از
سلطان و رجعت باسترآباد و گرگان چون خان مغفور سالی سه چار در دیار استراباد و مازندران و سرحدات خراسان
از دامغان و بسطام الی سبزوار ببزرگی و اقتدار روزگار گذرانید محمود نام غلجائی افغان که کسش در تهیه
و نهشت نشان با فوجی از افاغنه سروری افراشت و برخی از ممالک ایران از قبضه تسخیر آورد و محاصره کرمان
و جهت همت داشت و در مدت محاصره آنجا در بنیان قصور دولت سلطان حسین صفوی قصوری مشاهده کرده و فتور
دید تسخیر اصفهان بر همت و بدرگ تعجیل بست و اهالی آنجا را چو هاله بر قمر دایره بر مرکز محیط شد از قحط و قحط
علاوفت فقیری ترا زیاقوت گشت و نان گرانبهاتر از جان مردم بالا بزم نقب یاد رفت و اموختها از یاد
اقبال الغالب اعادته تولد سبحان فقط سالی امذ روشی که یاران فراموش کردند عشق ؛ خان مغفور را
از وقوع این واقعه خون غیرت در فوران آمد و عرق حمیت بهیجان و تا اعانت سلطان کند و اماته الخائن
با هزار تن از ترکان کینه ور **رزد** که از شراره شمشیر آتش افشانشان ؛ بعقب خاک نشان هر چه خاره کاشتر

از گرگان

از گرگان توجه اصفهان کرده با افاغنه بساط منازعت و محاربت گسترده و در استیصال امور و جمهور ...
خیانت مؤثر و ما اطلعت خاشاک شرور باقصی الغایه مبادرت نمود و مبالغت نمود و هر روز بزور بازوی دلاور
و حملات جان شکار روان جمعی را روانه دار البوار میکرد و از سلطان التفاتهای برادرانه و رافتهای دوستانه
میدید تا امنای دولت بانجام رسیده بانجام کار رسیده بخیالات فاسده و تصورات باطله آینه خاطر آلوده
شاه را بغبار نفاق آلوده داشته مهرتش را وقعی و حضرتش را وقری و قدری ننهادند جانبش با آنکه که از طریقه
ادب و در بود و منافی جمیع غور اخلاص و معرضا عنهم و متعرضا علیهم ؛ با شیران گرگ افکن از گرگان شیرافکن
بگرگان ما ز آن گله گرگان راندن ؛ پس محمود را غار راه از پیش برداشته شد و اسباب استیلا آماده
و مهیا گردید و از تراحم لشکر افاغنه کار بر شاه و سپاه تنگ گشت و شیشه طاقت بسنگ آمد طهماسب میرزا که ارشد
اولاد سلطان بود و در آن عهد رتبه ولیعهدی داشت در جنح لیل بر جناح سرعت شتافت بجانب کاشان
و فرستاد تا کمک استمدادی از اهالی آنجا و قزوین و آذربایجان کند و استعدادی در خور فراهم آورد در خلال
آن احوال طایفه افغان اطراف شهر را سپه بستند و بر جمهور حمله آوردند و بتفصیلی که در تاریخ جهانگشا مضبوط
و مسطور است بعد از کشش و کوشش و قتال و نزال بر خلق آنجا دست یافتند و سلطان مغفور دستگیر کرده
با سی و دو نفر از اولاد و احفاد در عمارت فرح آباد از این عار و غرور بسرای سرور فرستادند و ذلک فی
احدی عشر شهر محرم الحرام سنه ۱۱۳۵ خمس و ثلثین و مائه بعد الالف **رباعی** ان لقد شهر شوراه جورا و کان امر الله
قدرا مقدورا ؛ طهماسب میرزا فان اختیار از دست داده بود و تیر اقتدار بر نشسته در قزوین بر سریر سلطنت
جلوس نمود و شاه طهماسب ملقب گردید بجمعی معدودی را در طلبش مامور داشت شاه چون از این قصه وقوف
یافت و در مقام موافقت پیشتی ننموده روی توجه باذربایجان تافت افاغنه قزوین را نیز ضمیمه ملک مکتسب ساختند

شاه طهماسب را بقیه لشکر متفرق و خیال حال بر حواشی خاطر متطرق گردیده دران اوقات چنانکه گفته اند
نیک بد حال سخت سست و قوی ضعیف گشت و سالی دو در بلاد آذربایجان کامی بکام و ناکام بر میداشت
تا لشکر روم متوجه تسخیر آن مرز و بوم شد شاه را در آنجا نیز مجال قرار و استقرار نمانده با فوجی قلیل بصوب اردبیل آمد
رومیه قصد محاصره آنجا کردند سلطان مذکور خود را در مخاطره دیده و بحکم ان ارضی واسعة از راه قزوین که دران
اوقات تیغ آخته اهالی آنجا از لوث وجود افاغنه پرداخته بود فضای طهران را محل اقامت و مقام استقامت
قرار داده در تضاعیف آن احوال محمود بجزای اعمال پاداش کردار خویش بناخن خبط دماغ گرفتار گشته شربت
ناگوار مرگ چشید و رنگ دار مکافات گفت و اشرف برادرزاده‌اش بر جای او نشست و چون استقلالی قلیل یافت
وجود شاه را در شاهراه اقتدار خار راه دیده درمان آن درد را با معدودی روانه قریه امزمان که واقع در حوالی
طهران است کرده فریقین که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بمقاتلت صف بسته و بمقابت پیوستند شاه طهماسب
از ستیز و آویز گریز جز گزیر ندیده و مبادی حال چنانچه در مبادی کار این مژده بگوش هوش میرسانید نظم بخت بدو دید
خون ببارید و برفت ❊ بر ملک و جوانیت ببارید و برفت ❊ چون دید که نیت چرخ را روی وفا ❊ اقبال
تو هم قفا نگارید و برفت ❊ ناچار بصوب ساحات استراباد و مازندران ساری گردیده و در عهده اشرف نزول
ننموده خان مغفور را نشیج این اثر و شیوع این خبر با لحف و افروهر دیای و افیه که شایان شان جهانبانی
و سزاوار سرکار چنین بزرگواری تواند بود از استراباد گسیخت کرده و نزدیک شد نزدیکان درگاهش بکمالات
دوراز جنابش نفور شدند و اسباب محاربت ممهد کردند و بصحرای گرادقین شتافته خان مغفور چون استعداد
بدیه استبعاد فرموده رسول فرستاده و ارسال مراسلت کرده شرایط خضوع و فروتنی بتقدیم رسانید و در حفظ مرام
حفظ اهتمام ورزید مفید نیفتاد و سود نداد بالضروره کار به پیکار کشید و عاقبت کار بجدال انجامید مصاف دلیران

بالشکری

بالشکری کینه‌تور همه کمانکش و رزم آزمای و تیرانداز همه مبارز و جوشن‌شکاف و سندان دوز ازراه
سرولایت روانه گردیده و جناب بصوب ولایت جناب کشیده سردار بنه و آغروق خود را در قلعه حاجی تراب گذاشته
با اشیاع و اتباع محرم حریم ارض اقدس شد اهالی آنجا که دفع شر و رفع مفاسد ملک محمود همواره وسیلتی بجستند و تحصیل
تسهیل مشکلات متعذرات را انتهاز فرصتی میشمردند تا درهای فتنه در بسته نمود و ابواب گشایش گشایند دروازه شهر را گشوده
و سردار را باقامت عساکر داخل و بقیه اتباع ملک محمود را خارج کردند ملک چون استماع این اوضاع نمود بقصد تصرف
آغروق سردار از جنابد عطف عنان عزیمت بقلعه حاجی تراب کرد و سردار پس از اصغای این خبر پیش از آنکه در انجام کار اقدام
کند در عوارف امر نظری گماره کالبرق الخاطف والریح العاصف سهل و حزن و تل و دمن آن دشت در نوشت
و برانگیزه تاختن آورد دلیران از دو سو صف برکشیدند و چون زنبوران زخم دیده خشم آلوده بهم بر جوشیدند عاقبت
ملک محمود ظفر نیافت و سردار روی هزیمت بر تافت و بجانب شهر خان گرا گردیده و فارغبال در بستر عشرت و استراحت
بیارمید مهدی نام مشهدی که از جانب ملک محمود وکیل مهمات و کفیل حالات شهر بود در هنگام ذهاب و ایاب
بی هنگام سردار با برخی از همراهان در برجی از بروج ارگ مقام داشت ملک محمود را از غفلت ایشان آگهی دادند
وارخال ان محل اعلام نمود ملک محسود چون آن قضیه معلوم کرد آوازه که مهدی هادی گشت وارد و دوباره نایره
قتال از جانبین مشتعل شد و نایره بلا بزانو بت سیلان آمد مرة بعد اولی سردار راه فرار سپرد و ملک محمود بشهر استیلا
یافت و ملک اسحق برادرزاده خویش را که از رسوم مجادلت یگانه بود بتسخیر نیشابور مامور ساخت جماعت بیات ساکنین
آنجا چون سردار را مغلوب و خود را الکه گرفت آن آشوب دیده ندوت استغاثت و استعانت بنادر شاه افشار
که آن زمان در ابیورد و بارجال افشاریه و ترکمه متوطن گشته در خفیه همت بتمهید اسباب سلطنت مقصور میداشت
دراز کرده و از او استمداد نمودند نادرشاه نیز با جمعی کثیر و جمی غفیر کما الحندر السیل العرمرم من قلل به نیشابور راند

دست جسارت باسباب بردند و مسامع هوا را از اصطکاک مقارع پر مشغله کردند چندان دمار از دامان آن
صحرا در دامان دجب چشمه آب بجا چندان غزارت بیرون شد گوئی از ملکم طهارت : شاه را مجال قرار
نماند شاهراه فرار پیش گرفت و میگفت شعر ولیس الفرار عار علی الفتی : اذا عرفت منه الشجاعه بالاس :
خان مغفور بپا مردی استقامتش دستگیر گرده و باسترآباد برده چنانچه شیوه مقبلان و سنت آزادگان است در عهد پیش
جهدی بلیغ نمود سران قاجاری استکبار و استکبار در پایش افتاده و سر ارادت بر رسم سمندش نهادند اعیان و
معارف استراباد و جرجان و مازندران بحضور بارش شتافتند و جبین عقیدت از خاک رهش مجد برداشتند بهار
خلافتش فی الجمله رنگ و بوئی پدید کرد و گلزار سلطنتش اندک عطر و بوئی گرفت **در بیان نهضت خان مغفور**
باتفاق شاه طهماسب صفوی بعزم تسخیر خراسان و رفتن خان مغفور بجانب طهران و مشارزه با طایفه افغان و
معاودت بعزم اشعال دجمیه مبادیات آن ایام چون چندی شاه طهماسب در صفحات استراباد و جرجان قرار و استقرار یافت
و آوازه جلوس او آویزه گوش خاص و عام سرحدات خراسان و سایر بلاد ایران گشت و اعانت و حمایت خان مغفور نیز
بام سودان صباد و بوردان اقطاع و اقطار اشتهار یافت طوایف قزلباشیه از نزدیک و دور در درگاهش مجتمع
آمدند و خان مغفور نیز از قاجاریه و ترکمه دشت و تفنگچیان استرآبادی و مازندرانی جمعیتی موفور سرانجام کرد و مصلحت
چنان اندیشید که عزیمت استخلاص ایالت کنند و صفحات خراسان را از قبضه تصرف و خبر تسخیر آیند عزم جزم شده از اینجا
کردید ار سکان و مکان خویش حرکت کردند و نواحی دامغان را مرکز علم استیلا و مخیم خیم حشم قرار داده ند علی الفور از اعالی
اعالی طهران و قزوین و ساکنین دیگر خانواده این عزیمت خبر رفته در باب پیوستند و از غدیرات افاغنه و انجام
کار ظلم آغاز نهادند خان مغفور چون بتعبیه آلات و ترتیب آلات شان دید بخت سرداران و امرای خراسان را گرد
جنگ و جوشان را از توجه شاهی بدان صوب مژده داد و استمالت و در جمع لشکر و تهیه سفر و اسباب جدال

و با ملک اسحق بنای نبرد گسترده و او مغلوب اقتدار دست ملک محمود چون از قضیه اطلاع یافت با جمعی جرار
روی توجه بدان صوب آورد و با حرب نادری حرب کرد ابراهیم خان برادرش مجروح و چندتن از سران افشار طعمه تیغ
السیف را هزیمت پیش گرفتند و عزیمت اوطان خویش کرد و چون حال بدین منوال دیدند قلعه را تسلیم و آن ملک
را بر ملک مسلم داشتند و زبان روزگار را گفته انوری میگفت ملک هم بر ملک قرار گرفت روزگار آمیز اعتبار
گرفت فاعتبروا یا اولو الابصار ملک محمود خان ملک آن شهر را در قبضه اختیار فتحعلی خان بیات که سابقا
در آنجا فرمانروا بود رها دیده و از ارض اقدس گذشت چون در دار الضرب اقتدار کار خویش سکه بزد دید
جیقه بر سر نهاد و سکه بر زد شاه طهماسب را چون خبر نکبت رضا قلیخان و تسلط ملک محمود و تسخیر نیشاپور
معلوم گشت با وصف اینکه خان مغفور با جمع خویش هنوز منصرف نگردیده بود و از صفحات طهران بدان
نه پیوسته و از جنابش مشاورتی نرفته بحکم فی التأخیر آفات محمد خان ترکمان را با لشکری گزیده از رجال که
در نیشابور به دافعه ملک محمود و محاصره نیشابور مامور داشت فتحعلی بیات حاکم آنجا از توجه سردار جدید نعمتی
غیر مترقبه و عشیتی بی تمهید یافت و عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم و از ملک ارادت بر تافت و محمد خان
برغبت منقاد و مطیع شده او را با افواج لشکر بشهر برد در این حال ملک محمود با معدودی از سیستانی و سایر
بجانب نیشابور رسیدار آمده با فتحعلی خان بیات و سردار جدید بهتر بنیاد نهاد آخر الامر سوال و جواب زبان سیوف
جواب بود از آنها از طرف سردار را چون در اسکات خصم دلیلی قاطع نماند ذلیل ماند و از روی التصدیق صحیحه الفراد
ما لا یطاق بر زبان احوال راند و فتحعلی خان را ناکام بکام دشمن ماند تا آتش نایره الحش را که بتان تقدیر رسید و فی
ملی کردند و نهار قتش یادی و الله الباقی و پس گشتنی ملک محمود را چون دو باره آن ملک بحیطه تسخیر
آمد بنای رعایت حرم و دورانی شی که الحزم سوء الظن ملک اسحق مذکور را با مارت آنجا بگماشت و خود روی

دوهزار

و ادوات قتال نمود و تا اعانت مهوفان کند و اعانت مظلومان فرماید سلطان در آنجا بر جاده اقامت
و استقامت ثابت داشت و خود با اقامت عساکر قاجار و استراباد و مازندران متوجه سامان طهران گشت و رحلی
و تهر عرصه باز دارد و لخت سفیر تیر با استکشاف راز ضمیر از جانبین ساعت در نبرد و لهار کمان استاد معرض گشته
کینه وری سخت دید پس خنجر زبان طعن برگشود و جلوه اران دشت هیجا را جگر سیاد کرد که از کین کند آوران عیات
سر گران بود کار در دست هم سران می شکست عاقبت قطع محاربت بزبان تیغ حوالت داشتند تا ملکی قاطع فصل کار
کرد افاغنه منهزم گشتند و تمم فرار دو بار دیگر با استجماع لشکر و استعداد حرب مشغول گشته اسباب مقاتلت گسترند
و زیاده از هزار تن راه مانده بهم جهنم کلما خبت زدنا هم سعیرا سپردند و از حول حوش طهران رخت خباثت بیرون
بردند خان مغفور پس از آنکه آن طایفه بی سر باره اقتدار داشت تا یکبار آن صفحات را از نقش وجود آن گروه
خالی دارد حالی عنان عزم بصوب کاشان و اصفهان معطوف گردانید در خلال آن احوال اخبار اختلال امور
خراسان و شکست رضاقلیخان شایع گشت بالضروره معاودت و مراجعت بجانب دامغان فرمود
مخفی نماند که در زمان توقف شاه طهماسب در بلاد آذربایجان از جمله آشوب و انقلاباتی که در اقطاع ممالک
ایران حادث گشت خروج ملک محمود سیستانی در سیستان و استیلای او بخراسان بود و سلطان چون از این قضیه
وقوف یافت رضاقلیخان غلام خاصه را با جمعی از قزلباشیه بسرداری خراسان معین داشت پس چون که بسبق ذکر یافت
بعلت استیلای روسیه و ضعف حال شاه سردار مجال استقلال و استقرار نیافت و دایم با هم و شکسته خاطر بود
چون در استراباد از مساعی خان مغفور علی نهج المذکور فی الجمله رنگ درونی در کار دولت پدید گشت بقانون
اذا طاب العین عذب الانهار زنگ و تاجیک دور و نزدیک آن دیار بسردار پیوستند و او را استقلال حاصل
از خبوشان عزیمت مشهد مقدس نمود ملک محمود چون حال معلوم کرد فی الحال بعزم رزم و قصد محاربت مقابلت او

باستظهار

و به کاب مشهد مقدس گذاشت و بتهیه اسباب جدال و تدارک ادوات قتال پرداخته بقصد تسخیر سبزوار و
جوین و اسفراین رایت عزیمت افراخت این اخبار گاهی در هنگامی که خان مغفور از سفر طهران اعادت نموده
بعرض امنای دولت شاهی رسید بحکم مصداق وشاورهم فی الامر دفع آن شورش و الشوری اقدام کردند و علی الفور
بی مصلحت مجلس آراستند و در مقام مشاورت نشستند و گفتند برخواستند و از آن پس با استیناف حشر و استجماع
لشکر و استلزام امور مقاتلت و استتمام مهام مقاتلت پرداختند و با جمعی موفور از قاجاریه و قزلباشیه و کمانیه آهنگ
صوب سبزوار و اسفراین کردند و وقتی بدان دیار رسیدند که ملک محمود قلعه جوین را در قبضه تغلب آورده و دایم
تعرض و ازعاج دکروالی داشت خان مغفور معسکر شاهی را در نواحی خبوشان گذاشت و روع و دفع مواد آن
مفاسد را با معدودی ایلغار کرده مرحله پیمای آن ساحات گشت و در یک شبانه روز منازل بعیده طی کرد ملک
محمود را چون تعقب و تهور او معلوم بود یارای اقامت نماند بنه و اثقال خود را در آن صحات باز گذاشت
هم او لا و اثری بر خواند و بجانب ارض اقدس راند خان مغفور بر بقایای اتباعش اتقا نمود چنانچه بهر جا عنان
تافته امان نیافتند و بهره بار فرستادند که سالار آمد و خود غنایم موفور از خزاین و غنایم و مواشی بچنگ اهتمام
آورد و از آنجا لشکریان همت نموده و از آنجا مطیب الخاطر باردوی شاهی پیوست و با ندک زمانی بلاد نیشابور و سبزوار
و جوین و اسفراین را در قبضه استیلا و ربقه استیلا آورد و ضمیمه ممالک کرد امورات افاغنه با آنکه بعد از انتظام
امور انجمد و ثغور عزیمت بدان تصمیم یافت که تسخیر مشهد مقدس را وجهه همت سازند و قبل از آنکه سلوات
سلطنت نجفقلی بیک بادلو را که از روسای چمشگزک بود با معدودی از اکراد آن طایفه مقدمه حصول این مأمول
وارد نمودند تا اگر قلعه مفتوح گردد فتح الباب کرده آید نجفقلی بیک چون قوت ملک محمود و ضعف حال خود دیده
از قبول آن اعراض کرد و کمانی بود شاه طهماسب را در همان زمان تغیری در خاطر طاهر گشته بارادت دم او اشارت داد

طایفه اکراد بکمان انگه گران تیر از کمان مدبر خان مغفور بحث از حضرتش نفور رشدند و نفیر بر کشیدند و چون پای
از شب گذشت و آن ترکی مجاب سپه حجاب گشت با گروهی انبوه بار دیش شبخون بردند و دلیران نامدار
قاجاریه و تفنگچیان جرار استرابادی دست جلادت برگشودند و پای استقامت بفشردند اکراد را اگرچه حسن تیغ هلاک
و بر بسته کمند اسار آمده راز برستی دلیشان آشکار گشت بواقی هراسان و قذف فی قلوبهم الرعب یقتلون
و یاسرون فریقا فریقا تاب مقاومت نیاوردند و مجال مناقشت نیافتند و فرار بر قرار گزیدند و از نیم خان نیم جان
بسلام تپه که نزدیک خبوشان کشیدند الحاصل چون قبل از حرکت موکب شاهی از دامغان نادرشاه پس از کردی کرد
ورزد و چوزدی بپای ملک محمود که از آنجا خود حاصلی نبود به بهانه اصلاح فیمابین قاجاریه ساکن مرو تا اکمه یموت و تاتار
بانجا بار شتافته بود و حسینعلی خان معیر الممالک که باخبار ورود موکب سلطان بخراسان و احضار نادرشاه اجازت یافته
در این ایام معاودت نمودند طوایف اکراد خایف از آن حال واقف گشته با آنکه در مدت استیلا و استعلای
نادری با کثری از ایلات و احشام خراسان فردی از افراد اکراد خبوشان بهیچ وجه او را مطیع و منقاد نبوده از وی
حسابی بر نمیداشتند و در عدادی نمی شمردند چون خود را در آن مقدمه بیچاره دیدند و بیچاره مخالفت سپرده بودند
جمعی از رئوسا و عظمای خویش را بچاره آن کار بخدمتش فرستادند که بمعاودت و امدادش آبی بروی کار اعتبار آن
اکراد مذکوره در منزل میاب بار دوی نادری پیوستند و حقایق آن مراتب را که مبنی بر کمال حب و دوستی
ایشان بود نگاه و کیفا تقریر کردند نادرشاه ابغضی را از تابعات یزدانی دانسته با دشمنان طریقه دوستی پیش گرفت
و آن بیکانگی را بیگانگی مبدل داشته دختری از ایشان بحباله مناکحت و عقد مزاوجت درآورد و معیر الممالک را باستمالت
و استرضاء ایشان بدربار شاهی مبعوث داشت مقصود باسعاف پیوست و مطلوب بانجاح مقرون گشت نادر
شاه با آن طایفه در خبوشان بستند که غرض گذشته و با خان مغفور نیز تلاقی و آن جنایت را بادای مراسم

معذرت تلافی کردند و بقصد تسخیر ارض اقدس منطقه جد و جهد بر میان بستند و در تحصیل ادوات حرب و اسباب
طعن و ضرب و قیام بمصالح مجادلت و استکمال آلت مبارزت و مجاهدت نمودند بیان مجادله خان مغفور با ملک
محمود سیستانی و واقعه شهادت او بعنایت و حمایت نادرشاه افشار روز بیست و دوم محرم سنه ۱۱۳۹ هزار و یکصد و
سی و نه هجری بعد از تمشیت آن امور و انجام آن مهام بعزم محاربه مشهد مقدس و مدافعه ملک محمود با جنود بیکران بیکران
عزیمت برنشستند و مربع خواجه ربیع مضرب خیام احتشام قرار دادند و با قلعه گیان ابواب مقاتلت برگشادند خان مغفور
اقدام استعداد خویش بکوشش و سعی علی درع تقین المرهفات کما من نصرة الله لا تکن نیج داد و بیارست و فی
استعداد خود بجود فرد چه آید مغفر اما آهن مرا آنرا که یزدان داده باشد مغفر از فر خورد داد با لشکری ظفر طراز
ب چون تیر در معرکه حرب راست رود چون نیزه بر عرصه آشوب سرفراز بمدافعه ملک محمود اقدام فرمود و
ابواب قتال بروی او بگشود چون آتش جدال بالا گرفت و اطفاء آن آب تیغ دلاوران رف دلیران قاجاریه و
قزلباشیه با انبوه چون گرد با باد هوا در او گشتند و شمشیر آبفام آتش فعل چنانکه انوری میگوید فرد چشمه تیغ
تو هم پرآب هم پرآتش است چشمه دیدی میان آب و آتش شرگر از نیام بر آهیختند و وجود خاکی جمعی را بباد
نیستی دادند خان مغفور کاللیث الصایل و التمساح الهایل بارها بزخم تیر برو در افگند و تنها تنها
خاک هلاک انداخت جنود نامسعود محمود بر مثال اجرام که از اشتعال صارم آفتاب گریزند انهزام یافتند و دروازه
شهر را چو ابواب آتش خویش بربست بلی فرد چو صبح خنجر خورشید برکشد ز نیام نجوم را نبود بیک از گریز
در آن محل قطرات سحاب را چه محل که بحر موج برادر از ترکی اثر و در قلعه متحصن گردیدند و کره غبار ای
تا چند شبانه روز روی روشن را از گرد اکبری جدال شرم شبان تیره داشتند و شبان تیره را از درخشش سنان نیزه
غیرت روز روشن ولی روی از رخشان نمیدیدند خان مغفور آسمان مثال از تحرک نی آسوده و انجم گرداری نمی غنود

وجود را مانند بند کمری گشوده و مهر صفت تیغ از دست می‌نهاد و تیغ مثال جز با کمربندی خفته و آن فرقه را که احاطه
الهواء علی الارض در حیطه احاطه داشت و کمه‌ان السماء علی الخلق در حیز اماطه تا کار بآیین دیگر افتاد چون گرد فلک بـ
گونه آیین حاصل تقریر آنکه نادر شاه چون حال چنین دید و خود را باهر رایت و جلالت خیالش ع داستان بیاد
فرزین که گفته اند در شاید اردو مقاومت نکند • شیر باشد مرد شیر اوژن • و این اوضاع را منافی دوام سلطنت
و فرمانروائی دانست با امرا و هواخواهان کم تجربت دولت در خفیه متحد و متفق گشته بمساعی سعایت آئینه خاطر
شاه را از زنگ غبار ملال زدوده بدست نیرنگ گل عذر بر چهره رنگ چیده و چنین بود که بعد از تسخیر ملک محمود و تخریب ملک
محمود خود بر سریر جهانبانی تکیه خواهد کرد و بر گاه شاهی جلوس خواهد نمود و شاه طهماسب نیز ملاحظه مصلحت دولت و مراعات
حقوق خدمت ناکرده بصوابدید ناصواب نادری که محض خدعت و خدعت محض بود دستوری داد تا خان مغفور
را با چند نفر از سران قاجار گرفته در قلعه کلات محبوس دارند و بعد از انتزاع ارض اقدس و انتظام مهام سلطنت
خدمتش را بوطن مالوف فرستند و از روی تحقیق بوطن مالوف فرستادند نظم تو نی آن دست پرور
مرغ گستاخ • که بودت آشیان بیرون ازین کاخ • چرا زان آشیان بیگانه گشتی • چو دونان همدم این ویرانه
گشتی • بیفشان بال و پر زامیزش خاک • بپر تا کنگر ایوان افلاک • ببین در رقص ازرق طیلسانان •
ردای نور بر عالم فشانان • چون حضرتش را با معدودی از امرای قاجار گرفته بند اقتدار کردند نادر شاه
شاه را از اصغای این حکایت منقلب احوال و پریشان خاطر یافته توهم آنکه مگر آن عالیجاه از خان مغفور بسبب رفع
و غبار این قرار از میانه مرتفع کرده و آن مهم کفایت شود علی الفور رجعی از خاصان شاه طهماسب محرمان خود دلیل
قتلش مأمور داشته در همان روز کارش بسر آوردند و خون او را که خشاشه قالب بالش و قراضه خزانه
فتوت و گلگونه چهره معالی کفیض دموع العین من شوق سائقه بر خاک بی باکی ریختند • فلک را

کار بر

کار بر توفیق مستمر • فکل العیش منها قد تکدر • ولیس الملک الذی یموت ملک • انما الملک ملک من لا یموت
وکان ذلک فی اربع عشر شهر صفر المظفر من سنه بعد از آنکه خان مغفور و دیعت
حق تسلیم کرد و عندلیب گلشن حیات به بستان سرای جنات فرستاد شاه را در طبیعت ضجرت و ندامت فزوده و لیکن
ادامت بر جسته از کمان و حرف رفته از دهان محال بود تا دوباره آب بر روی کار جست آورد و آن عالیجاه را فی الجمله تلافی
مافات امرای قاجار را از قید گرفتاری مطلق گردانید و زیادت استمالت نموده اجازت داد تا [illegible] نعش
پاکش را از خاک بردارند و بخاک سپارند و شورای قاجار و سران قزلباش روانش را آتش فرستادند و چون
ابواب تسخیر ارض اقدس را کما هو المذکور مفتوح دیدند در مرابع خواجه ربیع مدفون داشتند و اشعار فرستی مسموع شد
ناشی بیانی مجموع از اعلی و ادنی و تابع و متبوع بحکم رایت عزت نموده دست یغما و تاراج باز دوی سامانی
برگشوده جمعی را مقتول و غنیمتی موفور یافته بصوب استرآباد شتافتند و از آن پس بنوای ب تا نیروگی سالکی
دگری ساز کام نشنید • کوکب جلالت نادری استعلا یافت و کار او بالا گرفت سیر و مشار کار ملکی گشت و رتق
و فتق مهام ملک داری بی اذن او قرار نشد امر اسیر اسبابه و معهد او داته و اتاح له الدواعی و اماط دونه العوائق
والعوادی و همتی وافی بتسخیر ارض اقدس گماشت و آن شهر را در حیطه تصرف آورده قدرت و استیلای او
بیش از پیش گردید و کار بآنجا انجامید که عنان اختیار بالکلیه از ید اقتدار شاه طهماسب بیرون برد و بعد چندی
چندی تفکاما قلم فی ید کاتب دران صفحات مرتسمست و تفصیلی که در تاریخ جهان آرا مسطور است قدم استقامت
در جاده جهانگیری گذاشت و ممالک ایران را بالکلیه بحیطه تملک آورده بسروری افراخت و شاه را از لباس
سلطنت خلع و در زوایای ولایات مازندران منزوی ساخت و عباس میرزای پسرش که طفلی رضیع بود نام سلطنت
مزور بر سر نهاد و افسر سلطنت بر سرش نصب کرد و چون چندی گذشت بمحوای ع چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

رضاقلی میرزا پسرش را که با شاه طهماسب صفت مصاهرت داشت بعو نمود تا شاهرا ببهانه اقامت در ارض
اقدس از مازندران بخراسان برد و در سبزوار کارش بود و الماس ساخت و خود باتمام کار آن طفل شیرخوار برداخت
ود دهر طفلی است شیرخواره طبع لیک مردان شیرخواره خورد سخت دلی بین و سست عهدی نگر که با آن همه
سابقه عنایت و لاحقه مصاهرت بر جان و جوانی اولاد رسول نبخشود و چهره مهر و رفت با ناخن عذر
و ناشناخت بخشود و شجره طیبه آن سلسله جلیله را که سیادت اصل سلطنت فرع بود و جلت امارت ثمر وزه
از بیخ برکنده و خاک در دیده انصاف آکنده افلذا الدهر والاسباب والارب در بیان صادرت
سلطان سعید محمد حسن خان از عهد صبی تا شباب و از آن تا زمانیکه بر سریر سروری کامیاب
چو فرخ پدر زین جهان بست رخت بدان آن شاه را مهد زرینه تخت دگر کس وش از دار امید چو کیخسرو
بی پدر پرورید یکی کودک شیرنوشنده بود بگهواره در شیرنوشنده بود چون جانش خان مغفور بدرجه شهادت
رسید از وی بجز سلطان سعید محمد حسن خان که آن هنگام از پستان مام روزگار شیر می کشید خلفی نماند قاسمخان
دلدار شد اسکندر بیک قاجار که سفرا و حضرا همره مشار خان مغفور و اوقات در خدمات او قیام مینمود
مقصور میشود و ادای آن حقوق را سرارادت و بندگی بپای آن کودک می سود و در شرایط محافظت او
دمی نمی آسود و از بیم سطوت نادری آن طفل را چون طفل اشک خویش در پس حجب پرده پنهان میداشت و بکتمان
علی کل و مختفیا من الخلق همت بر تربیت آن در یتیم میگماشت تا از عهد صبا بعهد شباب گذشت و از مرکز اختفا
قدم در دایره ظهور نهاد و بسیار از بین شسبخت و غبار نخوت بار از دشت آوازه رشادت و شادکام لامشار الیه
الطیبه باقطار آفاق رسید و صیت سرادقات او باذیال ریاح فی الغدو و الرواح در فضا مشتک گردید تا در شاه
چون از قضیه جبر ایاف تا قاطع آن سلسله جلیله امید وقوع این بیعه از خود نمایه مهما امکن اهتمام ورزید وجا

گوهر سلطان

کردید تا سلطان سعید را بچنگ امانی آرد و عرصه زمین از خونش ارغوانی دارد و مأمول انجام مساعی غیر
مشکور بلی انشاء الله کان و ان لم یشأ لم یکن جدا انا آنکه سکار تسکار در دام اقتدارش و آن شاه مشهور در کنارش
پنهان و خفیه با سرداران و حکام استرآباد و جرجان بوعد و وعید و بیم و امید در تطمیع و تهدید بدین مهم همداستان گشت
سلطان سعید چون حال چنین دید و از مکنونات ضمیر مطلع گردید طریقه عزم پیش گرفت و در وادیه احتیاط ثبات ساخت
دو روزه در یک زمین نمی آسود و دو شب در یک بالین نمی غنود که در جنت اقامت درشت میکشید و بارحال اثقال گران برتافت
میداد و گاهی عنان عزیمت بشهر میتافت و با اهالی استرآباد بنیاد معاضدت مینهاد تا آنجا که در تواریخ مبسوطه مضبوط است
نادرشاه در نفاد امر و علو شأن و مزید اقتدار و کمال رتبت بغایتی رسید که کسی را با خود برابر نشمردی و ثنی را باخویش همسر نداشتی
ممالک خالک توران و روم بقدم اقتدار به پیمود و عنان جهانگیری العصوب صفحات هند بجنبانید در آن ایام مجدد احکام
و سرداران آن مرز و بوم را در اهانت و اذلال اهل آن دیار و قمع و استیصال او اهتمامات نمود و مبالغه نموده ایشان نیز از
هم سطوت نادری و من لم یخف من سطوة اللیث امرا و در انجام اینکار اتفاق کردند و مجاهدت آغاز نهادند
بکوشیم و فرجام کار آن بود که فرمان روای جهانبانان بود ولی از تغافل که معیب خنده در کارش میکند و تدبیر
شد راه تقدیر نشود لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه عاقبت کوششها بحاصل آمد و سعیها لاطائل بلکه قضا عکس منع کرده
و قضا باد موعود ع نوبی که طالع سعادت دلیل او شود تو و سلطان سعید با فوجی از غلامان خاص و تراکمه دشت
اضیب با ایشان طریق محاربت در نوردید و بزم رزم را بجبه ساغر تیغش چندان جرعه بپای او داد که ودردی بار
بیت کز خون مخالفان لالکی [illegible] تو مغز محاربان عارب آلوده و جز برایش امده و عقاب را مخالب
و چون اهالی سرحدات سبزوار و جوین و اسفراین را اکثر تیغ انتقام بام مرام داشت و ارکار کارزار دلیران
نامور لجنی بپاسو و خیال وصال دلبران را منظر نموده دل بر آن بست که احدی از صبایای محترمه قاسمخان را

که از عهد صبابای شباب بنام نامیش کامیاب بود در عهد ازدواج کشند قاسمخان مشارالیه بساط سور و سرور
گسترده آن یگانه گوهر درج عصمت را در سلک مزاوجت سلطان سعید آورد که از آن بانوی خجسته شیم مبارک قدم حضرت
ظل اللهی و نواب جهانسوز شاه مرحوم بعرصه شهود نهاده بوجود آمدند و بنور ظهور روشنی عالم را نور و نوا و زینت و بها داد و از
داران این هفت پرده دران خجسته هفته این مضامین گوش هوش روزگار میخوانند شعر هما و هما ابا نجده المجد و العلی
و عنه جاروح المکارم منجد ٭ اما بنگاه شیم جهان ستم است و فصل و وصلش با هم نعم و نقمش نعیم و نقم مقرون است
و سور و سورش شور و سرور مرحوم قاسمخان مزبور در همان اوقات وفات یافت و بحکم اجل در گذشت و نادر
شاه از سفر هندوستان عنان گرای دیار خراسان گشت و مرة بعد اولی بهانه انتظام مهام عراق با کوکبه جلالت
و احتشام از مستقر حکمرانی انتهاض رایت کرده و از راه استراباد عبور نمود تا مقصود حاصل کند و مراد در کنار
آرد چون سلطان سعید علی نهج المذکور با جماعت ترکمانان در صحاری بسر برده باقصی الغایه طریق حزم و احتیاط می‌سپرد
ولی نیل مرام و مراد خان بصوب مقصود معطوف داشت و آن عزیمت موقوف ماند تا زمانیکه بقصد تسخیر روم
شقه گشای دیار بغداد و کرکوک و موصل گشت بهبودخان نامی را که از امرای سامی آن دربار بود با معادل ... هزار
قشون ظاهر السرداری سرحدات ترکستان و منع و زجر طاغوات ترکمانان و بالمعنا باسر و هنگ سلطان سعید بدان
سامان فرستاد سردار مزبور تا محاسن خدمات خود را در حضرت نادری جلوه ظهور دهد در انجام آن کار جد و جهد بلیغ
کرد و اهتمامی تمام ورزید ولی بجائی نتیجه نبرد اهالی استراباد در آن زمان ارتندی و سید محمد زمان بیک ولد
محمد حسینخان قاجار که حسب الفرمان نادر از جانب پدر در آنجا وثاق بود بجان آمدند و باردوی سلطان سعید پیوستند
نظم آغاز نهادند سلطان سعید که پیوسته در این چنین سالی امید داشت چنین سببی را خورشید میخواست با فوجی از ترکمان
بسراولن کین پرور کین آور ارکان قاصد مزاحم حاکم شهر شد و فورا با اهالی آنجا تحت محمد زمان بیک

توقف و امکان ثبات نماند کالغریق بهبودخان تشبث نمود و سلطان سعید بر مسند امارت تمکن یافت و متعلقان
و متعلقات محمد حسینخان را از بنین و بنات باو داد لشکر داد و اموال و اثقالش را اقبال کثیرا بر رجال قسمت و تقسیم
نمود و محمد زمان بیک چون تتارع و تبادر باردوی سردار کرده روی بهبود دید باتفاق ع آری باتفاق جهان
میتوان گرفت ٭ و اسباب مجادلت جمع آورده ند و با جمعی موفور متوجه صوب استراباد شدند و در چهار باغ رحل اقامت
افکندند سلطان سعید چون اوضاع چنین دید برخی از اتباع و اشیاع را اجازت تعرض داد دلیران قاجار و ترکمن
بوثبت سترادو جهاد دست قتل و اسر بجانشان دراز کرده جمعی را در قبضه خسار و اسار کشیدند سردار در مقام اقامت و
استقامت ثابت بوده عزیمت پاس لشکر و حفظ حشر اهتمام مینمود و علی الکمن ابواب اهانت و اضرار بر روی
اهالی آن حول و حوش میگشود و سلطان سعید بعد از آنکه حال معلوم گشت با گروهی از سواره و پیاده از شهر خارج
گشته صف مصاف کشیدند از صبح تا نیمروز تیرهای دلدوز و تیغهای جانسوز چالاک عکس قلوب بود و خاک افکن
روس ابطال زمانه خوردی بر نادگان خویش دریغ ٭ ستاره بردی بر روی دکان خویش قوس ٭ سردار چنین
حالت فرار بر خود سزاوار دیده هزیمت بر اقامت برگزیده با جمع خویش کتفرق النبات علی السماء در اراضی آن حدود
متفرق و پریشان گردیده کما ذاران از آنک تعقیب شان کتعقب الظل علی ذی ظل روان گشتند و زخم تیر معاقب
پیکر بیکر حیاتشان از زوان حاطل گشتند و بنه و آغروق سردار را بالکلیه متصرف گردیده متصرف شدند سردار
با بقیة السیف سپاه بکمال خراب و کاری تباه بولایت دامغان شتافت و چون خود با آن اوضاع
روی توجه او در نهضت محمد زمان بیک مزبور را مأمور و مبعوث داشت و حقایق آن اوضاع را کما ینبغی معروض
محمد حسینخان سابق الذکر حسب الامر نادر شاه زد باسپاهی که گرده اند جیغ بار بار و زحادث سپاه مامور
انتقام آن عمل و انتظام آن محل گشت چون بکوسه دامغان رسید بهبودخان با بقایای لشکر خود بدو پیوسته

از راه هزار جریب روانه صوب استراباد شدند سلطان سعید چون گذارش سعداوشان بشنید باتفاق جمعیت خویش
مصلحت و استبداد مزید بالضروره عنان توجه بجانب دشت بکشانید و توسای یموت عموما و طایفه داز خصوصا دست
توسل بدو دراز کردند و مقدمش را مغتنم شمردند گلنج خان اونکی طایفه مزبوره که در مراتب محاسن صداقت
و بندگی گنزی محکم و کنجی مختفی بود در مقام آب و محل جوایج ع لسان ز هر گذارش بیان زر میکرد: الحاصل محمد
حسینخان بمراهنت مخادعت و علامت مکایدت بی شوایب مجادلت و منازعت وارد شهر و از سر قهر قتل عام سادات
نمود و بر عموم فقرا و مساکین و ضعفا و غربای متوطنین آن سرزمین نبخشود سه کله منارها از روس آن بیگناهان ترتیب داد
و مجددا پای اقتدار بر دست سکرانی نهاد بعد ما نوبت برق سای نادری مشرار پر شرر بهنگ فلک سلطان سعید
گرائید و همت فائقش زیاده از سابق متوجه این مهم خطیر گردیده در هر محال با استیصال او سرداری گماشت و در هر
محل با ستهلاک او سرنکی گذاشت کار بر حضرتش چنان تنگ گشت که ترک ثبات و قرار گفته از کاکان بارکی وار
ارگ بصحاری و بیابانهای بیجان و خیوه کما قال الشاعر شعر یوما بحزوی و یوما بالعقیق: و یوما بالعذیب و
یوما بالخلیصا: و تاره منجی نجدا و آونه: شعب الحزون و حینا قصر تیماء: می شتافت و در یک مقام آرام
نمی یافت و چون از بیم جان در طلب نیم نان با بادانی نتوانستند پیوست حضرتش با گلنج خان دار که مراو را در هر حال
همروز و همراز بود ع در کف غم چو تذروی شده در چنگل باز: روزها صید وحوش و طیور میکرد و شبها از لحوم
آن سکین پرچه سیداد تا مدتی مدید بر ان بگذشت و زمانی طویل انقضا یافت از شنیدهای چرخ مشعبد و بازیهای
دهر طامع و نیرنگهای روزگار رهزن راه مانبه شان بکلی بسته و ماند و از جنس جانوران شکاری جز بازی در هیکه
نماند چون چندی بخضر سید آن که صفت السن واعینی من جوع داشت و لوع بودند و بنا چاره از ان قوت و تنی
حاصل مینمود روزی در عین شکار شاهینی را هو اخواست و شش بجنب خشم کابست و برش بچنگال فرو برد که ابدا

ذکر صیاد و راحت: از دیر باز گفته اند شادی روزگار بادی است که بتواتر بر دمنده و آلام ایام فلی عبر گوبی امید انفتاح
بر خاطر در وزنده هذه و ایام الهموم مقتضیات و ایام السرور تطیر طیرا ولی آن چار اسیر چاه و فا در قفا بوده آن دی
را عاجلا بهار در پی و در نومیدی امید است: پایان شب سیه سفید است: سیجعل الله بعد عسر یسرا
ان مع العسر یسرا: در اواخر بهار و نکهت روز افزون دولت نادری بود و کالنازل البشیر من السماء مبشر اقبال در رسید و بشارت
فاشربه کاس المنیه او را بس در رسانید سلطان سعید بعد از حصول فرح و استنباح دسترت وار بنایج و اوای مراسم تحیت
گستری و اقامه شرائط شکرگزاری روی توجه بشهر استراباد نهاد اهالی آن دیار از صغار و کبار ملازم لیل و نهارش گشتند
و ایام شورش را الدهر یومان میوره و معمور اظهار منجرت کردند حضرت او بس راحت بسموم حادثه تریاق اشفاق
ماوا و منودی و هر یک را بسته کمند عنایت فنایت کبودی خستگان جفای گردون را سایه عون او دوا بودی
تا اختلال عظیم در مهام سلطنت ایران وقوع یافت و آن جنابه در قطر گیتی و اقطاع عالم شیوع شاهرخ شاه ولد رضاقلی
میرزا ابن المظفر نادر و ان سلطنت برافراشت و پسران ظهیر الدوله ابراهیم خان از مکان سروری بر آورده نزد امرا
و اکراد خراسان را اختلافات کلی در میانه ظاهر گشت سلطان سعید از کماهی اوضاع اطلاع حاصل کنند زمام مقصود
که آن خود جزو داعیه سلطنت نبود بکف کفایت آورد و نذورات ایام معانات کروب اسفار و مقاسات خطوب
اخطار را که از جمله زیارت مشهد رضا علیه التحیه و الثنا بود ادا فرماید تصمیم عزیمت خراسان فرمود شاهرخ شاه که از آن
اوان از چنگ قتل علی شاهی رهائی یافته بظاهرت اهالی طوس بر سریر سروری جلوس نموده بود و چون از ورود میمنت
مورودش مطلع گردید باستقبالش اقبال کرده و تفقدات برادرانه درباره او بتقدیم رسانیده حضرتش هر تهار بار
مشهد طوس و ارض تقدیس که مصعد دعوات مستجاب و مهبط برکات مستطاب است فایز بود و سعادات دنیویه و
اخرویه را حاز علی التوالی در ایام و لیالی مهام ملکی را با حضرت شاهرخ مجمع مشاورت می ساخت و بخلوات و معاهدات

می‌پرداخت تا قضیهٔ تعقب و استیلای علی شاهی بر ولایات مازندران و استراباد گوشزد سلطان سعید گردید مجملی از آن
مفصل آنکه بعد از واقعهٔ نادرشاهی علی شاه خلف ابراهیم‌خان ظهیرالدوله بداعیهٔ خلاف ع گر داعیهٔ خلافت کار آید
برخواست از سیستان حرکت کرده بارض اقدس شتافت و خود را بقانون ع ای بسا خام که نامش عادل است ؛ عادل
شاه لقب نهاد متصرفان معزز برگماشت تا پی لعب و نهب در اموال و املاک نادرشاه تصرفات فاسده کردند و قلعهٔ
کلات را بحیطهٔ تصرف آورده رضاقلی میرزا را با مجموع اولاد و احفاد نادری که بعده تن بودند سر بریدند مگر شاهرخ میرزا
نادره رضاقلی میرزا که چون در محاسن احوال فی الجمله از جمله منقطع و سیستانو دکشن مساعی اکراد از آن جمع رستنا نم
نظم آری ای دل کماهین نزدان : هر که سعی کند در حق خلق ؛ همچو سعی خویش می‌بیند جزا : همچنان ز نمود ایزد دو رنگی
لیس للانسان الا ما سعی ؛ فقلت وقلت و ستعق فالک و چون از مهام خراسان فارغ دل و مطمئن خاطر گشت
عزم توجه بسمت تسخیر عراق مصمم گردانید و در سطادی و روده طهران نگونگی لوای سلطان سعید که از خراسان شنید
دولت مازندران و استراباد را از شوایب موانع و عوایق خالی دید عزم جران دیار منعطف داشت و آن
صفحات را بی معارض و مشارک در قبضهٔ اقتدار آورده شیوهٔ شنیعهٔ بیداد و تعدی با اهالی آنجا عموماً و با سلسلهٔ
جلیلهٔ قاجار خصوصاً بنیاد ساخت و بی وارهاق و نهب و الطاق و تخریب و احراق بعضی مواضع پرداخت سلطان
سعید چون اصغای این خبر کرده خون در رگ حمیتش بجوش شد و با شاهرخ شاه عهد مودت مجدد داشت و اسباب معاودت
مشهد بعد از استشارت عقول افتتاح آرا با تمامی لشکر خراسان باتفاق منان کران آن صوب را دیده چون قریب
باستراباد رسید محقق گردید که علی شاه از نفاق و خلاف برادرش ابراهیم‌خان آگهی یافته با سلکه قوارش مسترخی و
بدافعهٔ او بصوب عراق و آذربایجان روان گشته سلطان سعید سلطان بعد مراجعت باستراباد برده و آنچه از خان
بزرگواری در حق چنین صاحب اقتداری سزاوار بود اصغا فاعل آورده در مجاری آن احوال بتحقیق پیوست که آن

برادر

دو برادر بعد از انقطاع سبل و دوارد رسل و تتمیم رشیس مراسلت و تقدیم تسلیع مفاوضت ع از نیش تیغی کو اثار بر بوتا
فی سبیل اخبار الانسان المتأصل ؛ در سطح تیغ خلاف از غلاف برکشید خود هم بر خورشید علیشاه شکست یافت و دی
و روی و تیه بجانب مازندران تافت اهالی آنجا که بعروة الوثقی متابعت سلطان سعید تمسک می‌نمودند و بحبل المتین ارادت او
دست می‌جستند سد راه او گردیده مانع دخول در آنجا شدند مشارالیه چون ابواب فتوح مفتوح ندید بناچار چون بخت
خویش برگشته از سر گذشته رو بجانب صوب طهران گشت اهالی آنجا بادی رای مخاصمت بر کشیدند و پای مقاومت
افشرده دستش بستند و بدشمن سپرده اند ابراهیم‌خان را بعد از تسخیر آن عیره میل کشیده اسیر جزع نمید تنشاده جزع
جهان بینش را بنماس الماس تکحیل کرده با لشکر هزار فوق از ایلجانی و عراقی و افغان قصد تسخیر خراسان نمود سلطان
سعید را نوبت آن بود که بدافعه ابراهیم‌خان استجماع لشکر کند و انتهاض رایت ع رایت ما کان ذوعزم محقق
کرده که در حوالی دامغان انقلابی عظیم از این افراد لشکر مشارالیه واقع گشته طوایف آذربایجانی و افاغنه در مکاتب تکفر
مبالغت نموده تا کار بجان رسید و بمهارب الجاییدار دوار زد و سوکت یافت و هر فرقه لمیل الاشباه الی المراکز
بموطن اصلی خود رفتند شاه بی سپاه ماند و او بی حسرت جون حاسش نبود و هر اس هم نزد دوا نخستایم بالابنگه اند
ع خفته را خفته کی کند بیدار ؛ لذی الاثم قم شنود عاجلا روانه دیار قم که محل آذوق و بنه و خزینه او بود گشت
شاهرخ شاه این امر و نهر را که از عجوبه روزگار است دلیل بر ادبار اقبال خود شمرده تا آن خصم خونخوار را بجنگ اقتدار آورد
احکام بحکام عراق بنگاشت و سردار با آنچه بار بکماشت و عزم معاودت خراسان نموده از سلطان سعید مسئلت کرد
که رعایت و فتیش ملحوظ دارد و پاس حمایتش از دست نگذارد و در هر مهمش مشیر باشد و در هر معاملش ظهیر تا کار دولتش
مزاج گیرد و بازار سلطنتش رواج سلطان سعید سر قبول بجنبانید و بموافقت او عنان عزم بصوب خراسان معطوف گردانید
مهام انجام را بکمایبنغی انتظام داد و بلاد و عباد را بحسن مساعی و یمن تدبیر خود امن و معمور داشت در اثنا دران حال آن

از حکام عراق سزای بی‌پای رسید و قضیهٔ گرفتاری ابراهیم‌خان بعرض سلطان رسانید حکم شد که باحضار او و علی‌شاه
امی نافذ گشته چون آن دو برادر غایب حاضر را حاضر آوردند شاه یافته آن پدر و اعمام آثار ایشان نماند و دمار
از روزگار ایشان برآورد و زمان حیات ایشان بسر رسید کشتی کرا تا کشته شدی زار تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت
در خلال آن احوال مقدمهٔ گرفتاری شاهرخ شاه سانح شد و قضیهٔ یوم تبدل الارض غیر الارض بعینها واقع محض
آنکه همواره مابین اعراب و اکراد خراسان غایلهٔ مخالفت و مکاوحت طبیعت و مفطور جبلت است و این فرقه را
هیچگاه آرامی و اتفاق و اقوال مختلف نباید بعد از آنکه شاهرخ شاه بحمایت اکراد از ساختهٔ قتل علی شاهی خلاصی جست
رعایت آن رعایت و مراعات آن خدمت را الحکم لمن غلب با آن طایفه شیره و به رفته ملحوظ نظر داشت
و طریقهٔ عطوفت منظور طایفهٔ اعراب را این رفتار بر طبع ناگوار بود در رخ معاندت نهادند و اسب مصلحت و سهل
عزت اراضی تور را جولان دادند تا شاه را بپای حوادث شه مات سازند و بیدق خودرائی و خودکامی برافرازند
وزیر عقل برای قول فتوی داد و بدین مهم همداستان گشت در هنگامی که سلطان سعید بفتح خان مغفور شتافت
در ربع خواجه ربیع محل نزول اجلال داشت میر علم خان عرب با اتباعان خویش فرصت جسته علم طغیان برافراشت
و محوطهٔ سلطانی را مانند دایرهٔ عظیمه و خط استوا محیط شد شاه دایره سان سرگردان ماند و چون تدبیر کار را دوست
رفته مصالح ملکی مستحیل بود ناچار در مقام رضا بایستاد و در خط اقتضای قضا نهاد و تقدیر قدر را اذا جاء القدر
عمی البصر عاقبت آن بی‌بصران بچنگ اقتدارش آوردند و در طرفة العینی بصد خواری از حلیهٔ بصرش عاری
کردند و بر مسند محمد خلف میرزا داود که خواهرزاده و داماد شاه سلطان حسین صفوی بود و در عهد نادرشاه متولی
آستانهٔ مبارکهٔ رضوی در زمان دولت علیشاهی مسالک ممالک اعتبار درنوشت و مسند ممالک متقبل گشت
از لباس صدارت و سیادت خلع و بکسوت سلطنت ملبس داشته شاه سلیمانش مسمی ساختند و در سامانش بکام نشانده

سلطانم

سکه بنام او زدند و خطبه بنام او خواندند سلطان سعید چون بشهر مشهد منصرف گردید لعبت بازی دهر مزید زیاده توقف را
علت آخر مقصود و سبب تجدید مطلوب انست سلطان جدید را در و دولت و سلطان قدیم را در ره و با معدودی
موزرا از راه جوین و جاجرم روانه صوب مقصود گشت اللهوردی خان کرایلی حاکم جاجرم را چون خبر و تبادر بدانجا عزم
شد و عزم اقدام شرایط ارادت کیشی کرده بقدم عقیدت و بندگی پیش آمد و با المیرار سوار جرار جیور در رکاب مقصود جاده
و نسای مصدود سلطان گشت روسای آنجا از عرب و عجم بلوازمات تطاوعت و شاعت قیام نمودند فی الحال اهل خبوشان
باستقبال شده و کلید اختیار شهر و قلاع الملک طوعا او کرها در کف اقتدارش نهاد علی الصباح که رایت موکبش
بصوب صحاری نکهت و دهقان او خجسته گشت بی آنکه آتش نزاع و جدال فروخته گردد مجموع اهالی آنجا یکدیگر شتافتند
و الکا و عرضات بتقدیم رسانیدند طنطنهٔ بشارت وصول و نزول پرچم همایونش گوش هوش وضیع و شریف استرآباد
مستقبل شرف گردانید سکان آنجا ادای محمدت را زبان تحمید برگشادند و آوای الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
ان ربنا لغفور شکور بنا هید برکشیدند و فرشش را بزرگسته پیرایهٔ خدمت شدند و قدوم او را در ود وفود راحات
و ذات سحاب کماب شمردند علی الصباح که خسرو سیارگان بر سر افق تخت بست آفاق را از اضافهٔ اکلیل
مکلل روشن گشید علما و فضلا و کلانتران استراباد و جرجان و روسا و عظمای کوکلان و یموت مجتمعا بسجاده رکابش
شتافتند و رخت استقلالش بر گاه سلطنت کشانند چون سلطان سعید افسر سروری بر سر نهاد و کلاه برتری بر تارک
و درگاه جهانبانی شروع نموده و باسترضای کافهٔ طوایف و اسعاف مآرب از زیادت ادارات و افاضت
انعامات پرداخت و این خبر چون ام بکیش شهر گشت اعاظم و اشراف مازندران خاصه مقیم خان ساروی
علت قرب جوار باظهار سطوت و سبقت کردند و بر سیاری عرایض معتقدانه مسند می انطباع جدید اقتدارش
ان صفحات را که اشرف و اوسع اراضی استراباد است مرابع بدایع نعما و مراتع مراکب سرابادار دو آن سری

برین عزم مسرتم ریا سلطان سعید انواع مراحم و مکارم درباره فرستاده مبذول فرمود و آن مسئول مقبول
مشار الیه و قمع محمد حسین خان قاجار که اعدا عدوان دودمان صفویه بود و سلسله جلیله و رفعا للابهام شطری
از شرح حال او که معوذ بالله من سوء حاله زبانزد خامه بیان میگردد اشارت مینماید که محمد حسین خان قاجار
المذکور همان نفس نفیس است و جوهر پاک که ترک خوان ضیافت خان مغفور کرده پشت پا بر ایالت جهان محمد حسن خان
قاجار گفته فراری و رو نهاده در کوهستانات و دشتهای دور دست متواری چون خان مغفور به درجه شهادت رسیده
مدتی از جمیع شفقت و دواعی رالبسیک یامن حکمه علم کف کلم الکم گفته اند ع بهترین دوست دشمن است «اعدائک
ثلثة واصدقائک ثلثة اعدائک عدوک وعدو صدیقک وصدیق عدوک واصدقائک صدیقک وصدیق
صدیقک وعدو عدوک بحضرت نادرشاهی شتافت و شاهد مقصود را که سالها در جستجو بود در بی گفتگو ع درپس
آن پرده نهان بود بیافت . تا بدان محل رسید که مرجع معظمات امور گشت و اعتلاء او به رتبه استقلال رسید بر پشت
در هنگامیکه نادرشاه شادروان اقتدار بتسخیر هندوستان برافراشت و رضا قلی میرزا بولایت عهد برگماشت
مشار الیه مشار الیه مهام دیوان و مشیر و مشار کارپردازان گشت و حاکم استرآباد و جرجان بمقتضای خباثت طبع
و شقاوت ذات و شرارت داب در سفک دماء مسلمین جری بود و به بهر بهری که سبب اشتهار او توان شد فعال
ولی کی از آن جاری عاقبت تباهی خاطرش که افزون از حد شاهی معلوم خاص و عام گشت ع در آسمان که …
لقب اخطاب ای اوست . مخالفا لاسمه و موافقا لرسمه بشمر ملقب و مخاطب آمد از اقره هو الشمر الا انه فی کمیده
و سوء مکاواة دماء ذاک فی الشمر : و بالجمله آتش فتنه قتل شاه طهماسب را … و این … از …
آن بی گناه باشارت نادرشاه آلوده دهن افسردگی ببار اعمار اهالی استرآباد بنوعیکه ذکر آن تقدیم یافت از
سرسر جور جهان کن اوست … ع خون شهدا نام در گردن اوست . مدت حکومت مازندران

نیز دارا

نیز دارا و این صفات مناسب منصب مناسب او شمرده و باو تفویض کرده و خود در خدمت میرزا … سلطان
سعید و مکاوحت قاآنان قاجار و اهالی استرآباد بکمال حزم و احتیاط مربوط میداشت بعاقبتی که در جانب شرقی شهر حصنی
حصین و قلعه متین بنیاد نهاد و متعلقان خود را در بروج کشیده آن مسکن داد و شبها در آن قلعه کشیدی و روزها
رحل اقامت در شهر افکندی تا در گذشت خویش و هدم اساس دولت … کاس سلامت و خلع لباس سلطنت
نادرشاهی بسته گشت مشار الیه بطمع عام سلطنت با متعلقان مسجد مصلای استرآباد پیوست و مرد و مرد دران مجمع مجتمع
ساخته قضیه حدوث و وقوع قتل نادرشاه را بتقریبات ملایم اظهار کرد و بعد با تملق و تحصیص آغاز نهاد کمونات ضمایر
و مستورات سرایر را علی طریق المداهنه مکشوف داشت و بایمان مغلظه منکشف که دماء شاهزادگان و اموال اشراف
عوض و هدر و بعد الیوم نامه عداوت و بغضا کوتاه و خامه تعدی و اجحاف شکسته عموم خلق که سالها از … خلقش
در امان بودند و در امان خود از سطوت کشنده و دشمنش دادند و شورشی عجب پدیدار گشت و آشوبی شنیع آشکار
جمعی همگیش قدم نهادند و قومی جنگش اقدام کردند عاقبت بعادت ناتباه خویش با اهالی تباه و خاطر پریشان
خود را بقلعه کشیده و در آنجا متحصن گردید اهالی شهر چون نگین در دورش حلقه بستند و در کمینش نشستند و صورت با برادر
کما جری لسلطان سعید که آن زمان در گرجان بود عرضه داشتند چون خبر ورود موکبش انتشار و اشتهار یافت مشار الیه
در سواد لیل از مجرای سیل فرار کرده بمازندران شتافت سلطان سعید در مدارج آن حال وارد و بقتل نقابای آن جنس
فادرکتنه الکرباء خنجر لا تبقی و لا تذر بگذرانید و پس از توجه حضرتش بخراسان و ورود علی شاه بمازندران و استرآباد
کما هو المذکور فی الکتاب هم در آن سرکار رتبه اختیار و صاحب اقتدار گشت و بتازگی مزید جاه و قدرت یافت
و دست قتل و نهب و اجحاف و تعدی بر رسوم خلق آن جا گشود چون علی شاه مزبور را شب عزم تسخیرات عراق …
او … الحکومت مازندران بکمال مقیم خان ساروی و سایر اعیان مازندران چون از منظور خاطر و مکنون ضمیر سلطان

سعید واقف گشته بی توقف بعیات اجتماعی بداغخوا و منطقه جبه و جهد بمیان بسته و بر مرکب عزیمت
نشسته محمد حسین خان از این حال مخبر گشت و متحیر ماند خوف و رعب غالب و سکون و سلوتش غایب آمد احمال
و اثقال خویش برگشت و بامنی که در حوالی ساری ترتیب داده بود و کرکجه اعیان مذکوره عنان عزم بجنبانید و
حصارش را محصور داشت چند شبانه روز ابواب مجادلت بر روی جانبین باز بود و دست محاربت دراز
آخرالامر محمد حسین خان بارسال گلوله غالب تهی کرده از سرسنان سرفرازی یافت **بیت** سرفرازی ز آسمان یکجا
عمر خصم تو • سرفرازی داد او را آسمان لیک از سنان • علی الفور سرش بدربار سلطان سعید فرستادند و اموال
و اثقال او را عرضه غارات و سبعه تاراج کردند و اقوام و اتباعش را سخره تیغ انتقام ساخت **در بیان توجه سلطان
سعید بصوب مازندران و انتظام مهام آن دیار و مطاوعت اهالی گیلان و تسخیر ولایت فیروزکوه
و دماوند و سمنان** در سنه ثلث و ستین و مائه بعد الالف چون فصل ربیع آثار فصل ربیع نمود و نسیم باد در بهار
زنده کردن خاک اعجاز عیسوی آشکار کرد و طایران بر فراز شاخ گلبن در طیران و در پرده راوی و مجاز بدین
بشارت نغمه طراز و نواخوان **شعر** اتاک مبشراً بزیادة و سعادة و دوام • واشرب فقد حل الربیع
نقابه من منظر متهلل بسام • سلطان سعید با قوی وافر و بأسی شدید و شوکتی باهر و حشمتی مزید وارد بلده
اشرف که شریف‌ترین اماکن مازندران و نزهترین رباع ربع مسکون و عمارات عالیه و ابنیه رفیعه و بساتین قدیمه
سلاطین صفویه انار الله براهینهم مشحون است گردیده روزی چند بتفرج آن مکان دلنشین و شکار صحاری و قرا
و لاد و دیگر اقدام فرموده بر مثال شهاب ثاقب بر مرکب توجه بصوب ساری راکب گشت معتمد خان ساروی
که عزات مرقومه را مصدر و از جانب سلطان سعید بر مسند حکومت متصدر بود با جمعی از فضلا و علما و سادات
و رؤسا باستقبال پویسنده و بخدمت تشرف جسته و لوای استبشار کشیده و ارادت حضرتش هر یک را بالتفات

لایق بوخت

لایق بوخت و عمارات باغ شاه را که هم از مستحدثات سلاطین صفویه است محل نزول اجلال ساخت و در اشاعت
معدلت و جبر کسر شکسته بالان مبالغت فرموده معتمد خان مذکور را در یک وجه واقفه در و تحریک تعمیر و تدبیر
و تسخیر آن ملک چون کوکب حال خود معتمد و مستقیم داشت و بعزم نظم مهام بارفروش که سواد اعظم مملکت مازندران است
روان گردیده و در سرابستان بحرالارم اقامت گزید اهالی آنجا تمامت محلات و اسواق را آذین بستند و عمارات
را چون ارائک خلد بیاراستند سطح آب محیطه محوطه بحرالارم در لیالی آن ایام از اضائه چراغان شمع چهره زر نشید
می نمود و صحن بسیط آن باغ ارم نهاد در ایام آن لیالی از نوای مطربان رشک مجره ناهید مدت ده شبانه
روز بدین نهج اسباب لهو و طرب مهیا بود و دعوت عیش و طرب میشد بعد از انقضاء زمان سور و سرور عزم
انتظام مهام محال لاریجان و نور و کجور جاده فرسای صوب امل گشته حاجی علی آقای حاکم آنجا با سایر اعزه و اعاظم
بلوک و توابع طوعاً لا انطباعاً بندگی آن حضرت را طایع آمده و فرمانش را تابع و بخدمات پسندیده تقرب جستند
اهالی لاریجان نیز چون کمال خلاف را مثمر ثمری ندیدند و قضیه نفاق را منتج اثری کران الخلاف باضلال الاثم حضره بینش
را سطواع و انقیاد گشته سر بخط عقیدت نهادند و پا در دایره ارادت در خلال آن احوال تمامت عمال و سکان
گیلان متوجه بندگی گردیده در همان دربار پیوستند و اظهار مطاوعت و متابعت کردند سلطان سعید کمال
عنایت و رأفت درباره ایشان مبذول داشت و حاکمی از اعاظم آن ولایت مختار الیهم و ایکال مسئولهم برایشان
بگماشت و آنچه از لوازم کار امارت و ایالت بود در نفاذ اوامر و نواهی در قبضه اقتدار او نهاده و منشور حکومت
و خلعت حکمرانیش را مصحوب معتمدی از خویش با ایشان بفرستاد و بعد ما که از مهام آن مملکت فارغ دل و مطمئن
خاطر گردیده دو نفر از امرای نامدار قاجار را با دو هزار پیاده سوار بتسخیر و تصرف ولایات فیروزکوه و دماوند و سمنان
و خوار که پیشتر باحضار رؤسای آنجا احضار رفته و ایشان در آن مهم عذر را لا بعزم گشتندی و مجال توقف امروز و فردا

بافشندی برگماشت و خود بقصد تمکن و استقرار در بلده مشرف که خالی از شایبه بهتان خالی برزخ شاه معمور ه
جهان است و برزخ میانه استراباد و مازندران رایت عزیمت بر افراشت و چون ارباب رجوع را استحکام درود و دربدرگاه
و رجوع از آب ایل و رود نگاه عبور بایست نمود و آن رود در زمان طغیان مانع مرور بود معماران چابکدست
سنمار فن را فرمان داد تا بر بهر رود و پل بنا به سد اسکندری پی بستند که عموم انام را وسیله ورود مقصود باشد و
و آبای کرام را الی یوم الموعود واسطه درود و چون چندی براین بگذشت سرداران مذکوره مامور با اکابر و
اعیان فیروزکوه و دماوند و سمنان بدربار شهریار پیوستند و آن تقاعد را بقاعده مرسومه معذرت گفتند و متحمل کلیات
ولایات خود گشته مورد انواع التفات و اصطناع شدند و از حضرتش دستوری یافته باوطان خویش شتافتند

در بیان مجملی از احوال احمد شاه افغان و مامور نمودن او شاه پسند خان افغان را بتسخیر استراباد و مازندران و محاربه حسین خان قاجار دولو با سلطان سعید

بابا؛ احمد شاه که نخست باحمد بیک اشتهار داشته از نجبای افغان
ابدالی قندهار است چون آوازه بحیطه اختیار و حیز اقتدار نادرشاه آمد مشار الیه در سلک یساولان صحبت آن
حضرت منسلک گردید بعد از اینکه آن دولت سپری گشته نوبت زن ونگار نوبت سروری بنام دیگری زد احمد
بیک مذکور با معدودی از خود به دیار قندهار شتافت و اندوخته خزاین نادری که در قندهار اندوخته بود بهره وافر یافت
و سرسروری تاج بر افراخت جنود و جیوش آن ولا و خوش هوای آن جوهر مرد آتش لمکه عاشق صورت معشوق سیرت
افضل الاشکال احسن الالوان محبوب القلوب ستار العیوب بر دورش مجتمع گشته و ازو مستمع شدند مشار الیه
چون استعداد خویش یافت و در تسخیر مملکت خراسان را با اختلافات اعراب و اکراد و دیگر طوایف کماهو المذکور
مانند خوراستان شمرده باندک کلفتی درحیطه تصرف آورده داعیه تعرض بمازندران و عراق نمود شاه پسند خان
نام افغان که روی رسته بهادری و پشت سپاه صفدری بود با تمام این مهم و انجام این امر نامزد گشته با پانزده

هزار افغان

هزار افغان وارد نیم منان گرای استراباد شد و خوانین خراسان از اسمعیل خان جغاری و عیسی خان کرد و علیخان
قلیچی و سایر اکابر که با ایل و عشایر از صدمات احمد شاهی جاده فرسای مراحل و بادیه پیمای منازل دامغان
و بسطام گردیده در پناه دولت سلطان سعید آرام یافته مقام گزیده بودند چون از آن حالت واقف شدند کالطیر
الخایف با ابتهاج سرعت حرکت کرده خود را بارض اشرف کشانیدند و حقایق آن ماجرا بعرض اشرف رسانیدند سلطان
سعید کفایت آن مهم را توجه بصوب استراباد نمود و حسین خان دولو قاجار با ده هزار نفر لشکر جرار بمدافعه آن
فرقه عنود جسور را مامور فرمود خوانین خراسان نیز با او موافقت ساخته و باتفاق سردار نامبرده دو اسبه تاختند
بعد از تسویه صفوف جانبین و تعبیه لشکر فریقین غبار فتنه باوج آسمان رسید و رخساره فروزان مهر سان گونه
کیوان گشت و علی هذا فرد ز نوک سنانها عیان در آن شب تاری ؛ چون شب تیره در کواکب رخشان ؛ دلیران
نامدار در بساط مجادلت دست گیر و دار بسط کردند و قبضه شمشیر آبدار فیض در روزگار با صد هزار دیده که صد هزار چنین
دیده نظاره بود فرد با آتش اقبال که بالا گیرد ؛ تا قبضه شمشیر که بالا بر خون ؛ عاقبت حسین خان با آن شجاعان رزمکاره
اسب تهور در صحنه کارزار راندند و کار دشمن را ساختند معادل چهار هزار طایفه افاغنه قتیل تیغ مبارزان و اسیر کمند بهادران
آمدند شاه پسند خان با بقایای لشکر انهزام یافته بجانب ارض اقدس روان گشت و تمامی بنه و آغروق ایشان
نصیب لشکر نصرت نصیب گردیده با رؤس رؤسای افغان و اسرای آن فرقه ضلالت بنیان باستراباد معاودت
کرد سلطان سعید در ازای این خدمت او را در زیر جناح رأفت و حجر عاطفت تربیت فرمود و خوانین خراسان را
بخلاع فاخره و سیوف باتره بنواخت چون چندی بگذشت بتحقیق پیوست که طرز مجادلت و رسم محاربت شاه
پسند پسند شاه نیفتاده او را مورد سخط و سیاست داشت و خود با آن اوضاع مجال توقف و ثبات در خراسان
نیافته آن مملکت را با هش بگذاشت و العود احمد گویان روی توجه بصوب قندهار برگماشت خوانین خراسان

بعد از وصول خبر و حصول اطمینان در نهایت اطمینان با سلطان سعید عهد مطاوعت و بندگی بسته و رخصت
انصراف حاصل کرده مرفه الحال با وطان خویش روان گشتند دران حال مهر درخشان نقطه اول میزان را سمت
دوش بهاری با قوس لیلی نشاوی یافت روزگار صیف با انجام رسید و حریف خریف بالمواجهه دم سردی
آغاز نهاد تمامی ایلات موت و کوکلان از اترک و دهستان بعزم قشلامیشی در کنار رود گرگان مجتمع آمدند سلطان
سعید بقصد تفرج آن صحاری و گشت آن دشت و عزم تلافی خدمات سابقه طایفه موت با جمعی از غلامان
خاص و یوزه و بازشکاری بدان جانب شتافته روسا و اشراف آن ایل مقدم جلیلش استبشار نمودند و جبین
ارادت بر خاک رهگذارش نهادند حضرتش در هر محل و مقام وضیع و شریف و خواص و عوام آن طایفه را چندان
هر یک را علی قدر مراتبهم باظهار التفات و عطای انعام از شمشیرهای مرصع و خنجرهای مکلل و خلعتهای درخور
برخوردار داشت و روزی چند دران دشت دست اهتمام بکار شکار زنگ و دراج و گوزن و گراز در انداخته
بهره وافی و نصیبه کامل یافت و چون فصل شتا در رسید روی توجه بصوب استراباد که مستقر خلافت او بود تافت

ذکر احوال محمد کریم خان زند و حرکت از دار السلطنه اصفهان بصوب استراباد و محاربه سلطان سعید و کیفیت شکست یافتن و معاودت کریم خان

محمد کریم خان زند از اعیان طایفه الوار عراق بود که بحکم پادشاهی نادری
از اوطان خویش کوچیده در خراسان متوطن گشته آفتاب دولت نادری با فق غروب نکبت مختفی گشت نعره و
وشعله اجلال علی شاهی بصرصر محنت منطفی در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو هجری از خراسان معاودت باوطان
اصلی خود کرده کریمخان که در میان شجاعت و جرأت موصوف و بسلامت طبع و محاسن اخلاق معروف بود با جمعی
از قبایل و عشایر خود بمحال همدان شتافت و داعیه جهانگیری با رؤسای عراق و سرداران آن صفحات که از جانب
شاهرخ شاه حکمران و فرمانروا بودند بعلت ضعف حال سلطان و اغتشاش اوضاع خراسان و سایر بلاد

بنای مخالفت

بنا و مخالفت نهاده علی مردان خان بختیاری را که صاحب اشتهار و صاحب اقتدار آن طایفه و طبقه بود در رتبه مؤانست
و موالفت آورده بعد هرات یکدیگر بمجادلت مهر علیخان تکلو حاکم همدان و ابوالفتح خان بیگلربیگی اصفهان و غیرهما
اقدام نموده فایق آمدند و مهام ملکی ان صفحات را مستقلا باتفاق و چون در کفه جلالت و اقتدار خود را برابر
دیدند دانستند که دو تیغ در یک نیام نگنجد و دو شیر در یک کنام نخسبند چنانکه گفته اند بیت نتوان بیک نیام نهفتن دو
تیغ تیز؛ نتوان بیک کنام نهفتن دو شیر نر؛ لعوا بید مدد روسای عراق و صلاح احوال خویش میرزا ابوتراب زاده میرزا
مرتضی صدر الممالک را که از نواده سلطان حسین صفوی بود و بشاه اسمعیل ثانی مسمی ساخته بسلطنتش برداشتند باتفاق او
شعر فلکرا احوال و للحال قصه؛ و لله هر اوقات الوقت حادث؛ پس از چندی که حسام سلطنت فی الجمله نظامی گرفت
و کار بنوعی که تواند علی مردان خان در موکب شاهی بقصد تسخیر مملکت فارس بر برگ عزم فارس آمد و کریمخان بعزم تصرف
عراق اشتغال داشت کرده و براهالی آنجا استیلا یافت و باستقلال در مصالح ملکداری شروع نمود علی مردان خان بکار
راهنوز بر صالح خان بیات بیگلربیگی مغلوب اقتدار گشته واحدی با تمام مرام گزیده بسببی از اسباب وجهی از جهات
آیینه خاطر طرفین بغبار نقار آلوده گشت و آن الفت بکلفت تبدیل یافت سلیم خان و موسی خان افشار و سایر رؤسای
ایلات عراق و فارس از علی مردان خان برانت جسته بر براق سرعت نشسته و کریمخان پیوست و باتفاق معاودت
بجانب اصفهان کردند علی مردان خان ناچار مهام فارس را ناتمام مانده با موکب شاهی در دیار بختیاری راند و مجددا
از ایلات بختیاری و سایر جمعیتی افراهم آورده از راه کوه گیلویه متوجه مدافعه کریمخان گشت کریمخان نیز باستعدادی
شایان بچهار محال اصفهان شتافته از جانبین صف مناجزت بیاراستند و بساط مجادلت بگستردند پس از آنکه
تیغ انتقام از نیام بر کشیدند و گرد و فری بانجام رسید شاه اسمعیل که از نحوه سلوک و رفتار ناهنجار علی مردان خان همواره
انضجار داشت و دایم شکسته دل و پریشان خاطر بود با خواص خود از عقب آن لشکر جدا گشته باتباع کریمخان پیوست

واین خود سبب شکست کار خان بختیاری شده از معرکه کناره و بر تافت و کریمخان را که بخت یار و دیده او
بیدار بود والطاف عنایت از مهب توفیق در هبوب آمده و بر آثار آن حسن و عواقب آن شکر باعث علیمردان خان
در هیچ مکان امکان توقف نیافته خود را بدامن کوهستان بختیاری کشیده تواری جست و از آنجا بصفحات موصل
و بغداد شتافت کریمخان مجددا سکه و خطبه بنام نامی و اسم سامی آن سلطان بی همتا زینت و بها داده و خود را وکیل
آن دولت لقب نهاد و چون چندی بگذشت و مهام صفحات عراق از حسن اهتمام او قرین انتظام گشت اخبار
جلوس و استعداد و استقلال سلطان سعید بسمع یقین استماع نمود و در اوایل بهار سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری
با چهل هزار لشکر جرار و توپخانه و زنبورکخانه عزیمت ولایات مازندران و استرآباد نمود و بعد از آنکه حقایق این اوضاع
کماهی بسلطان سعید تقریر رفت حضرتش در استجماع افواج جنود و استتمام مهام جیوش آن حوالی و حواشی اهتمام نموده بعزیمت
دفع او کریمخان چون قضیه استعداد سلطان سعید در مازندران بشنید و عرصه استرآباد را از جوش جیوش خالی دید در زمان
فیروزکوه آدینه خان زند را با ده هزار سوار جرار بسرداری و سرحدداری مازندران بگماشت و خود با سی هزار فوج
الوار از راه دامغان عزیمت بصوب استرآباد و نهضت سلطان سعید پس از تحقیق این خبر و تعیین این احکام و
دستگاه فیروزکوه و لاریجان و سوادکوه را بمدافعه آن گروه بگذاشت و خود با بقیه عساکر مازندران از عقب ماثر کمک
لوای عزیمت کرده وارد استرآباد گشت جنود مخالف نیز از عراق محل ورود یافتند سلطان سعید فرمان راند تا آورد
قلعه پیوستند و ابواب مجادلت بگشودند هر روز فوجی از قلعگیان را بمدافعت ایشان بیرون فرستادی و از خارج
افواج ترکمانان را از ارعاج وادی مدت چهل روز دلیران قلعه با ایشان ابواب جدال باز بود و دو دست طعن
و ضرب بر ارزجال برآنکه نیز بعادت طبیعی چون شب لیلاء و نهار اسراء و علانیه در قتل و نهب و اسر شان جهدی بلیغ
مینمودند و سعی بلیغ روز چهلم آنحضرت خود با دلیران قاجار و دیگر طوایف دفع جسارت را از دروازه بیرون رانده

بر صفوف

چون صفوف قتال از صفوف رجال آراسته گشت کریمخان و شجاع الدین خان زند با نفری چند از شجاعان که
معروف به پنجه مردی و مشتهر بشجاعت و پردلی بودند بخت کمر تهور بر بسته و بی تحاشی آتش ستیز را عنان ریز مانند تیهو
که در پی شاهین بال گسترد و یا پروانه که بی پروا خود را بشعله آتش زند بر افواج قاجاریه تاختن آورده و سلطان
سعید خود بنفس نفیس با چند نفر از دلیران نامدار دست جسارت بقبضه تیغ برده و پای استقامت و استواری فشرده
بجوکیه شیران صحاری در گله گور افتند و باران تکاری در پی نعاث الطیور جمعی را که از جمله کریمخان و شجاع الدین
خان بودند بحمله مردانه از پای درآوردند و بقایا مجروح و خسته از مرگ جسته راه لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت
او القتل جسته جو اسنه بمکانی بیرون بردند فوجی از آنگروه قاصد و مرام ایشان گردیده جمعی کثیر را طعمه تیغ تیز و دمار
خونریز داشتند از آن پس کوس مکاوحت و زمان مجادلت را عملی و کوس سرانداخته مهارت عملی گشت نعره دلیران
گوش سپهر کرسی را و چرخ کسکان یاد از فزع اکبر بیاد داده طایفه طایفه را نا امان تقریبا معادل
پانزده هزار نفر خسته تیغ آبدار و بسته دست اقتدار گشتند کریمخان تاب مقاومت و مجال مناقشت نیافته دست
از جدال و نزال کشیده با فوجی الوار روی انهزام بجانب شاه اسمعیل چون فرار نمود بگشت با موسی خان افشار
و امیری چند که مدد لشکر زند بوده مأمور ماندند و تمامی توپخانه و زنبورکخانه و سایر اسباب و ما یحتاج اردو کسب فتون
نصرت نصیب شد سلطان سعید موسی خان و غیره را از چشمه تیغ دمنش الورد المورد سیراب نمود و سایر اسرا را
از محض فضل و رافت مطلق دنبود داد از رؤس مقتولین کله مناری ترتیب داده شاهرا چون در آن معرکه بکینه باب
استمالت نمود و ابعد نمود تا در عمارات عبیه اشرف که ملک موروث او بود دکانی شایان بجهت او ترتیب داده
و راتبه علی کفیه در وجه او معین داشت بعد از آنکه آوازه این فتح در اقطاع شایع گردید و مسامع زد لمعه دور
رسید آدینه خان سردار مذکور که در فیروزکوه از جانب کریمخان بسرحدداری مازندران مأمور بود و بر بسیاری

و راهنمائی سبز علیخان لاریجانی که طینت آن طایفه سرشته آب شقاوت و شرارت و پرورده نان خباثت
و رذالت‌اند بر برخی از محالات مازندران دست یافته با اهالی آنجا راه بیداد و تعدی می سپرد و مجال ثبات یافته
رشته قرارش گسیخت و بجنگلها و کوهستانات آنجا گریخت اتباع و اغتشاش متفرق گشته هر یک بکنجی میخزیدند و زاویه
را بجان میخریدند تا کار بانجا رسید که مردان مقهور زنان و فتیان مأمور صبیان گشتند عاقبت هر چه داشتند بعرصه تاراج
دادند و با سردار مذکور پیوسته روی توجه بصوب عراق نهاد چون صحن آن صفحات از خاشاک وجود شکر الوار
رفته گشت و آن فتنه بیدار خفته سلطان سعید تا مدارک اسباب و ایاب آن کرده رایات بولایت سمنان و
دامغان و فیروزکوه رسیده فرماید و در رفع مهام انام نظمی یابان دهد عنان مرکب عزم بران طرف معطوف فرمود
و بر شیوه عدل رفت و قوافل نمود جراحات ایذاء و اضرار اهالی آن دیار را بمرهم دراهم که الدراهم مراهم لجروح الدهر
و دیگر عطایا قرین اهتمام داشت و مزاج دیوانی ایشان را از روی کمال رافت و نصفت بضعفی تخفیف دهی ترتیب
قرار گذاشت و از آنجا انهاض لوای عزیمت بمستقر ایالت و جهانبانی نمود در کیفیت مخالفت اهالی لاریجان با سلطان
سعید و مأمور نمودن محمد ولیخان قاجار قوانلو و مقیم خان ساروی را باستمالت ایشان و مخالفت مقیم خان
و تفصیل محاربه سلطان سعید با اهالی مازندران بنحوی که ذکر آن تقدیم یافت چون بعضی از سران و سرکردگان
لاریجانی و توابع و کدخدایان آمل و بلوکات [illegible] و کرا و آدینه خان سردار زند را تابع امر بودند بعد از گریختن
کریمخان در استراباد و فرار سردار از مازندران رؤسای مذکوره که از فرط تشویش و بیم یاسای سلطان سعید در بار
پیوسته بسند که حضور و تشفع قصور شده و بنابر قضیه المنی [illegible] و امکان خائف نماءت ایشان [illegible]
و اندیشناک بودند بعد از آنکه آنحضرت از مهام استراباد و جرجان بپرداخت و عطف عنان عزیمت بصوب بلده آمل
فرمود محمد ولیخان قاجار قوانلو را با مقیم خان ساروی حاکم مازندران مأمور صفحات آمل و توابع داشت که بصیقل

حسن استمالت

حسن استمالت و ترحم مرایای ضمایر ایشان را از زنگ توحش و توهم زدوده همگی را بدربار حاضر آرند که الرهبوت خیر
من رحموت و الا گرد نقش آن وحشت از لوح خاطر ایشان سترده گرد غبار آن وحشت از ساحت احوال ایشان رفته باشد
و از قبول آن کار انکار ورزند با ایشان طریق جدال پوینده و زبان تیغ سخن گوینده سردار و حاکم مزبور وقتی ببلده آمل
رسیدند که رؤسای توابع بمتابعت و مطاوعت سبز علیخان لاریجانی و لارستاقی که آنزمان بر اهالی آنجا ریاست برتری
و حکمت سروری داشت در لاریجان مجتمع بودند سردار استمالت ایشان را سفیری مبلغ النفوذ فرستاده و ارسال مراسلت
کرده هنوز رسول معاودت نکرده و جواب آن کتابت نرسیده میانه سردار و مقیم خان مناوشتی عظیم بر خواست و مکاوحتی
شنیع ظاهر گشت اهالی آمل بواسطه مشاحنت و مکاوحتی که از سردار دیده بودند بمقیم خان پیوسته و در معاونت او
مبالغت کردند آن ناسپاس ایادی احسان و مراعات و مراهم ولینعمت خویش نکرده بمقتضای فساد باطن و اساءت عمل
و خباثت نفس کما قال النبی صلی الله علیه و آله حرام النفس الخبیثه ان تخرج من دار الدنیا حتی تسیئ الی من احسن
الیها مردم را بمخالفت و ایذای او تحریص نمود و تیز دران پیشنهاد کرده با جمعی از اراذل و اوباش فاش بر سرش
تاخت و او را بدست اختیار آورده محبوس زندان اقتدار ساخت لشکریان را که عقد اجتماع پروین آسا پیوسته بود
مانند بنات النعش گسسته گشت هر یک راه دیاری گرفتند چنانچه دیاری نماند شعر و کنا فی اجتماع کالثریا * و صرنا الان
بنات نعش * سبز علیخان و سایر رؤسای مازندران را از کوه و دشت از سرحدات آمل تا سامان رشت باستمالت و ایلچی
سفرا بین الجانبین نزد خود خواندند و قرار بود و نهاده مواثیق و عهود تاکید یافت بالاخره همگی بهیأت اجتماعی وارد
بلده آمل گردیده بر مسند ایالت و امارت متمکن گشته و بقصد مدافعه سلطان سعید با جمعی وافی روانه صوب ساری
گشته در خیمه گری شهر که اکنون بپل مقیم خان اشتهار دارد قرار و استقرار یافته لشکر آراستند سلطان سعید چون از حال
تباهی آگاه گشت کمات رجال و ارباب قتال را جمع آورده از شرف [illegible] لوای عزیمت کرده بمنزل آغوزدار

نگاه داشت و خود با آن جمع روانهٔ بلدهٔ ساری گشت علی الصباح فرد چو خورشید رخشنده بنمود چهر خرامان
برآمد بچرخ سپهر فریقین در محال مذکور و محل مزبور اتفاق مصاف افتاده مردان جنگ گرم محاربت گشتند
و نام و ننگ را در میدان دلاوری جلوه گری آغاز نهاده دلیران قاجار بحملات مردانه طایر روان جمعی را
اشکار میکردند و روانهٔ دار القرار نظم همی بود زروی حسام خون عدو چو آب شنگرف از روی تختهٔ زنگار
حسام بران در سر معدن دانش سهام پران در دل موضع اسرار سلطان سعید فرمان داد تا زنبورکها را
بروی معاندین نزدیک دو ریچون دود برزنبور بستند و روان جمعی از پیروان مخالف را بارسال آن رسل
سریع الوصول بزخم سکهای سنگهای شدید الصوت بعید الشوط برق خرق نار حرق شد خوی صور سیرتاطع
الاکل هادم اللذات روانهٔ دیگر دار و دیگر دیار کرد مقیم خان که حرارت آتش آشوب از نشست او بود و برخاستن
این فتنه از نشست او بحکم ع بدی را جز بدی نبود مکافات و منبودای آن شرر فتنه بزخم گلوله زنبورک مجروح
گشته بقیة السیف هراسان و یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا گویان گریزان و بصوب جنگلها گرازان شدند
سپاه منصور بتعاقب آن گروه تاخته بسر علیخان لاریجانی خود را از آن زحم کرده و غبار از معرکه گیرودار بیرون برده چون
باد بگذشت اما روزی چند نگذشت که روزش بسر آمده از این سرای گذشت میر محمد علی کیلوارانی و آقا حیدر علی
و آقا قنبر علی مشهدسری با جمعی دیگر اسیر و دستگیر شدند سلطان سعید علی قدر مراتب جنایاتهم بقتل بعضی فرمان
راند و بعضی را خلعت کتب بحکم علی نفسه الرحمه انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده پوشانده و پاره را
پامال اهانت و اذلال داشت مقیم خان بجز جام جام هلاک از کف ساقی افعال خود در کشید و از همان آتشی
که بر فروخت نعشش بسوخت و اموال و املاکش بحیطهٔ ضبط و تصرف دیوانیان آمد قال الله تعالی الذین ینقضون
عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار

وارغم الله

وارغم الله قوما من نجتهم ان لا یدوم لها عهد و لا ذمم محمد ولیخان سردار که در آن محبوس بود بحکم سلطان
سعید از بند مخافت رهائی یافت و به بندگی آنحضرت شتافت و محمد خان ولد قاسمخان قوانلوی قاجار که
خالوی حضرت ظل اللهی و بشرف مصاهرت خان مغفور مباهی بود بحکومت مازندران معزز گردید و بلدهٔ
ساری را مستقر ایالت و حکمرانی گردانید در بیان حرکت موکب سلطان سعید بولایت گیلان و قزوین
و نهضت بساحات عراق و محاربه با محمد کریمخان زند در قریهٔ کلون آباد و تسخیر اصفهان و کاشان و معاودت
بمازندران در بهار سنه ستة و ستین و مائة بعد الالف فرد که موکب شاه اختران رفته بکاخ شرف شش
جهت داده دهش چرخ دوازده دری سواران خاک در هر گل زمین صف بسته از خنجر الماس خنجر کوه کشند
و زبان زمانه از قول انوری میگفت نظم تا کشیده است صبا خنجر بید همه گلزار پر از پیکان است فلک از اهل
سپر ساخت کر با فلک شان بجدل پیمان است سلطان سعید با سی هزار لشکر جرار از راه گیلان متوجه تسخیر
عراق و آذربایجان گشت اهالی گیلان که از ادانی و اعالی بقانون السابقون السابقون اولئک المقربون
از ابتدای دولت سر ارادت و بندگی بر آستانش سوده بودند و از بیم سطوت و انتقامش آسوده بحضورش شرف
و بخدمتش تقرب جستند حضرتش روزی چند استحمام مرکب و استجمام مواکب داده عموم طوایف را احکام گوناگون داده رایت
نهضت و لوای عزم بصوب قزوین افراخت اهالی آنجا و ترکان چون حدت نار و شدت باس و ظهور نیابت
و وفور مهابت سلطان سعید که معنی اولو قوة و اولو باس شدید مینمود داشت چنانچه شنیده بودند ع شنیده کی بود
مانند دیده لیس الخبر کالمعاینة دیدند لاجرم قدم از معرکه خلاف کنار نهاده راه نفاق و جدال سپارند با
قدم تسلیم پیش آمده و با تحف و هدایا اقدام کردند حضرتش مدتی در آن شهر توقف نمود و عزیمت رایت
عطوفت توقف نموده بعزم تسخیر مملکت آذربایجان و مدافعهٔ آزادخان افغان گرای صوب رشت طاعته کردید

چون بانهاء منهیان دور و نزدیک اخبار توجه کریمخان بعد از شکست از استرآباد بشیراز و استیلای آزادخان بر
عراق و اصفهان و کیفیت محاربت ایشان در شولستان فارس و تعاقب کریمخان و تصرف اصفهان و عطف
عنان آزادخان بصوب آذربایجان چنانچه تفصیل آن در محل خود ایراد خواهد شد بعرض نزدیکان درگاهش
رسید بحکم الکریم ع هنگ آتش باد دریا ستیزد ؛ نظم ؛ ونحن اناس لا توسط عندنا ؛ لنا الصدر دون العالمین
او القبر ؛ تهون علینا فی المعالی نفوسنا ؛ ومن یخطب الحسناء لم یغلها المهر ؛ بمدافعت کریمخان رایت
تهور برافراشت و لخت قلع و قمع محمدخان بی گله زند را که معدودی چند مامور تسخیر صفحات گرگان آمده بود
برستیاری حزم و دوراندیشی لازم دیده عازم گشت بعد از اینکه صفوف تقابل و تقاتل آراسته گردید محمدخان
مذکور یارای ثبات و تبات نیافته طریقه هزیمت گرفت و لشکریانش را جلادت شاه صحیح او جمیع کلاه طراقی ثورتی
کشته سپاه منصور بر آثار ایشان تاختند و سردار را با پانصد سوار از افراد لشکر که فذالک آن جمع بوده ت
اسیران حشم و وجوه قشون زند و منسوبان کریمخان بودند ماسور شدند و غنایم موفور یافتند سلطان سعید همگی
آن طایفه را بمازندران فرستاد و خود با فرط اهتمام و سپاهی تمام بمدافعه کریمخان متوجه اصفهان شد کریمخان
چون حال معلوم کرد فی الحال مستقبل محاربت مستعجل امیل لشکر خود گردیده در کلون آباد چهار فرسخی اصفهان
تلاقی فریقین واقع شد چون کانون حرب تفسیده و قانون جنگ بلند آوازه گردید سلطان سعید بنفس نفیس حمله‌های
جان شکر و قصدهای صف شکن میکرد و دلاوران سپاه از زخم سنان آن جان ستان می افکند و عرصه
زمین از خون دلیران مبتلع زمزم مزین و شرم الارغوان میداشت کما قال الانوری فی هذا المعنی واجاد بقوله نظم
از نگار خون خصمان هوای معرکه ؛ همزاج الجم اسعد او باران یافته ؛ پس بر نهار خاک از نکاهت سایلان ؛
رستنی را صورت ترکیب جان یافته ؛ مرهم خاک از بس و حل گر خون خصمان سخت رسته ؛ ابن ابام را افتان و خیزان قسم یافته

سالها بر خوان رزم از سرزان تیغ تو ؛ خشن و طیر دوام و دد را بر خ مهمان یافته ؛ رجال بی کم و قاجاریه در نامه رجال ولکن
کالجبال متوغم انجا سرادیشور زیاده گشت بیکبار حمله آوردند و خود را بر قلب سپاه زدند فرقه آن لشکر معنی الفرار فی وقتم
ظفر گرفتند و از عرصه کارزار روبر تافتند ؛ سع ؛ صدعت بصبح النصر لیل جموعهم ؛ وکیف بقاء اللیل والصبح صادع ؛
سلطان سعید با جنود ظفر طراز بتعقیب آن فرقه که اکثر من الرمال والنمل بودند راندند و آنچه از کریمخان و جیش بجا ماندند
فیل و بغال و سلاح و خزاین و دیگر اموال غنیمت یافت و عنان توجه بصوب اصفهان تافت اهالی آنجا که از تعدی
و اجحاف افاغنه و الواریه بیگاه معاف بودند مقدمش مغتنم شمرده با قوم تسلیم پیش آمدند و سر ارادت بر خاک
بندگی نهادند حضرتش دو ماه در آن شهر توقف گشته مهام آنجا را کما ینبغی منتظم و مسالم در کار را رواج
انصاف منتظم داشت و حسین خان قاجار دولو را با ایالت و ولایت انولاب برگماشت کوچ و بنه شاه اسمعیل
آیینی بر ربح و بهی نجسته و اشرف و ان استرآباد فرموده خود لوای جهانگیری بصوب کاشان و قم منعطف نموده حکومت
آن ملک را بعهده علی آقای قاجار تفویض کرده عنان عزیمت بدار طهران منعطف داشته مهام آنجا را نیز
نظمی بایان داده در تمام ایالت آنجا دالی فی اقتدار یکی از امرای خاص نهاده با سعد فال او جدال از عهد
حیش و انعم ال روانه مازندران گردید ؛ در بیان ظهور خیانت و خیانت طایفه عزالدینلوی قاجار و
سیاست آن فرقه بحکم سلطان سعید جلادت شعار از بدو ظهور این دولت جاوید آیات تمامت ایل
جلیل قاجار را از روی صدق و ارادت حلقه بندگی این سلسله علیه در گوش بوده حاشیه فرمانبری این
دودمان بهیه زیور دوش آسیگاه از هیچ طایفه خلاف ارادت بروز نکرده و منافی عقیدت ظاهر نگشته گراز
عزالدینلو از اشاق باش و قلیلی از فرقه دولو از یوخاری باش که دایما جیاهن جد کان لنار فی الحجر والماء فی الشجر
کینه دیرینه این سلسله جلیله در سینه داشتند مصلحت الوقت از طریقه مطاوعت را مراعی و علاوه مات ارادت و

بندگی جاه و ساعی بودند سجع و کم من بدیع تشبهها من صرف زمنه • و کان منا فی فقعب لوالکن • در عرف عجم بایست
دستی که نتوان برید باید بوسید و هر وقت فرصتی می جستند چهره حقوق بناخن عقوق می خستند و آنچه می خواستند از دغا
در نیرنگ بظهور می آوردند گاهی با مخالفین در پرده اساس موافقت می نهادند و گاهی با موافقین در ظاهر ابواب مخالفت
می گشادند و علی ای حال در مقام ایذا و اضرار بودند در هر حال بنحوی که سبق ذکر یافت قتل حاجی فضلعلی بیک و مهر
علی بیک ارتکاب نمودند و از آن پس بسیاری معاندت امنای دولت نادری تا دری از اضرار و ایذا بر
کسی نگذاشتند طریق مساعی غیر مشکور پیمودند و در خاتمه امور سلطان سعید و مابعد آن نیز بنحوی که بر مطالعان این کتاب
روشن خواهد شد دقیقه از دقایق اهانت را مهمل و نامرعی نگذاشتند الحاصل خان مغفور و سلطان سعید بملاحظه
کار دولت و مراعات ابهت دستگاه قدرت و سلطنت و شوکت هر یک را بر دوامی عنایت و سیورغامیشی
مخصوص می داشتند و بنیان تصور احوال ایشان را برافت و عطوفتهای مجدد می نمودند و مرصوص سیما سلطان سعید
که تا واسطه العقد موالفت و موآشتی جدید گردد دو خاتون کرمه از آن دو سلسله جلیله در سلسله ازدواج کشیدند و
آن دو طایفه را در هر حال بر دیگر طوایف رجحان می نهادند و علت خویشی بر پی مزید مع ذلک سودی نبخشید و فایده
از آن مترتب نگردید فرد چه نقشها که بر ایشان نجستیم و سود نداشت • فسون مار بر افعی نشسته بود و افسانه • تا در این سال که
کار دولت ساخته گشت و خاطر سلطانی از وساوس و مشاغل فرغ گردید هم از فتح دشمن دلش شاد بود
هم از دوستش خانه آباد بود هوای تسخیر مملکت آذربایجان در سر داشت و بجمع احتیاج سفر عزیمت مصمم و تبریزی
آذری چند از سران طایفه قزلباش خیال شرارت و فتنه انگیزی در دل گرفتند و از شام تا بام سودای [illegible]
گزند وجود مسعودی اندوختند و چون رای سلطانی از بنیاد آن تسویل و اندیشه آن تخییل آگاه گشت
مضمون این ابیات انشا می نمود شعر و اخوان حسبتهم دروعا • فکانوها ولکن للاعادی • و خلتهم سهاما صائبات

فکانوها

فکانوها ولکن فی فؤادی • و قالوا قد صفت منا قلوب • لقد صدقوا ولکن من ودادی • از روی اضطرار
بر نمود تا بهانه ضیافت و مهمانی موذای من خرج بالاخبه وقع فیه ع عرصه هامون زخونشان غیرت جیحون گردند
بی ع پادشاهان ازلی کت مطلق صید خون کنند • خوان الامان فی مجمع ضیافت بیارایند و آن جمع را
مهمانی نمایند محمد علیخان که از ارادت اندیشان دربار نادری بود و دوران درگاه طریق مصادقت می پیمود و از
خطر شرارت و خوف بشر با سران اشتهار داشت با لطفعلی خان و قاسمخان و فضلعلی خان و چند تن دیگر از
سران آن فرقه در روز معهود بر خوان موعود حاضر آمدند و جز آب تیغ بدریغ ما حضری نیافتند ع همه لقمه بگلوشان
فرو برد • که کاسه صافی توان خورد و گهی درد • میزبان جانستان که در مهمانخانه تن از نزد او داشت میل دعوتخانه علیین کرد
و عرصه خاک از لوث وجود ایشان پاک گشت گویند در شبی که امرا عز الدینلو حسب قضا و قضا قدر وجود نابود
من لحبسی اذا قدر [illegible] بودند تا در ریختن خون مرحوم حاجی لطفعلی بیک پرده حیا و حجاب یکسو نهند و منع دور و کار
با این سلسله جلیله بکر و کنند چون ضارب که دمان هنگام خود از وز انتقام او رب بود و تیغ قهر برکشیده و قدم همت
بعنزه و بر گردن فروداورد و شیر سرها فکنده سر افکنده گشت یعنی با آن ضرب تا در دو سه بکشت بعد ما که کار خون
بسعی دیگر مسئول ساخته گشت و سالیان دراز بر آن گذشت و سلطان سعید بنحوی که ذکر یافت تا رفع شوش آن طایفه
در نامه و زمان آن دهشت از الواح ضمایر ایشان نزداید دختری از آن سلسله در سلک ازدواج مرتبط خواست کرد در
حال عزی چند از آن در حال [illegible] استاد فلما قضی الامر وانجح المهم واسعف المرام تقاضا و نیکه معمول به اهل از
عوام و خواص است فردی چند با اثاث البیت در مجمع حاضر آوردند تا مبارکی شرب نوشند و خلعتی پوشند چون
مباشران کار بیگانه و از کار دور چند بر فند آشنا گرد از قضایای اتفاقیه آن جریده ع چون زلف بتان دوشت
عاشق بگشت • زنان طایفه آن قضیه را بفال نیک شمردند و بر روی شیمون و مبارک برشته نظم بجان و دل همه

الحکمه این قصیده سرود: کی گرفت مولوی معنی دریا قوت کی بهشت بخندق حقه در مرمر از هر گوشه نوائی که دلیل
بی نوائی بود برخاست و غلغله عجب ظاهر گشت یکی از ندمای محترم خان مغفور که دران مجمع حضور داشت ترکی گفت
بچاق سندی قلیچ کسندی ترجمه اش بفارسی این است که کارد شکسته شد شمشیر ع دیگر چه است این همه از بخت بد نغز
اهالی مجلس چون از وی استماع این مقال کردند یکباره لب از قیل و قال فرو بستند و بانجام آن مهم اشتغال نمودند

در بیان مجملی از احوال آزاد خان افغان و عزیمتش متسخر گیلان و شکست یافتن او و تحرک رایات جهانگشا بجانب آذربایجان و محاربه با آزاد خان و انهزام لشکر افغان

آزاد خان افغان سلیمان خیلی علیجانی
از افاغنه کابل است چون نادر شاه را آن ملک بحیطه تصرف آمد و بجز ملک مشار الیه که دران اوقات منصب
یکی بعهده خود داشت یکی از افراد خواص بسته بتوسط او در سلک ملازمان رکابی نادری اختصاص یافت پیش از آنکه
چشمکاران قضا و صرصر قیح القضای آن دولت را از تاثیرات ماه و خورشید لشکر از دیده مادر مو گشتند آزاد بیک با فوج
خویش مامور بسرحدات آذربایجان و مطاوعت و معاونت امیر اصلان خان قرقلو حاکم آن سامان گشت چون شمع
روزگار شخص دولت نادری را در آذربیت بیجان یافت و ابراهیم میرزا بمجادله امیر اصلان خان آذربایجان شتافت
هنوز جانبین صفوف قتال نیاراسته و بمحاربت ناخواسته آزاد بیک از لشکر موالف گسست و بسپاه مخالف پیوست
بعد از آنکه ابراهیم میرزا بر امیر اصلان خان غالب آمد و قلوب اهالی آن ملک را بحسن رافت و عطوفت جاذب در ازاء آن
خدمت او را بلقب خانی ملقب و از افراد خوانین مرجح داشت و علاوه افاغنه کابل لشکر آذربایجان
در قبضه اختیار او گذاشت تا در سالی که اختلالی عظیم در مهام ملکداری ابراهیم میرزا واقع گشت و انقلابی شدید در
کار فرمانروائی او پدید آمد هم چنانکه ذکر آن تقدیم یافت در منزل دامغان متفرق و هر فرقه بوطن مالوف
خود شتافتند آزاد خان که از افراد آن جمع بود با جمع خویش منصرف گشته روی توجه بمساکن و مامن خود نهاد
و در وسع و نواحی آن نواحی را بدهشت در ربقه اطاعت آورده از ذناب و حواشی خود ایشان را باضطرار اگردان
متابعت دادند چون او لشکری موفور بهم رسید مغرور گشت و دواعی سلطنت جهانبانی در خاطرش خطور
کرد و از خیالش ظهور فرد اگرچه شعبده بازیست چرخ این گنبد که شاهباز برآید ز بیضه عصفور – بالجمله با خوانین آذر
بایجان طریق جدال پیش گرفت و اعنه عزم بصوب ضبط و مطالع خویش داشت فتحعلی خان و سلیم خان افشار نیز که

سرداری عراق و اصفهان و آذربایجان از قبل شاه سلیمان مامور بودند قبل از وصول بمقاصد و حصول آرب
قضیهٔ گرفتاری و ابتلای شاه را از نوه مساعی افواه جلایر و اکراد خبوشان شنیدند و وقت ضعف حال امرا و حکام
عراق و آذربایجان دیدند بسلطنت او خط داده سر بر خط انقیاد نهاد آزاد خان را این عارضه جزو اخیر علت تامه
استعداد گردیده کار دولتش بالا و پایه جاهش استعلا گرفت و لفظ فردوسی علیه الرحمه فرد چو شه تهی گردد از زه بشر
شغال اندر آید به بیشه دلیر موافق حال آمده آنگاهی که کریمخان در استرآباد از سلطان سعید و اختلال حال او در فرقه
رکابش بوجه مذکور روتوجه او بجانب عراق استماع نمود علی الفور بهمت عنقریب بالشکری موفور از آذربایجان بعزم
صید آن شاهباز خسته از دام بال جسته بال گشاد و بر جناح استعجال نشست کریمخان چون استقلالی از اول در بال
نامده بود مصلحت در رحال دید شعر لئن ضنت علی فالبلاد فسیحة و حسبک عار انتی علک جاهل و پیش
از ورود او بعراق با معدودی از فرسان بجانب فارس شتافت آزاد خان بلا مانع منازع و معارض اصفهان
و سایر بلاد عراق را بحیطهٔ تصرف آورده مدت دو سال دواعی رتق و فتق و مناهج قبض و بسط آنجا و آذربایجان
برای او منوط بود تا هر سال هزار و کیسه و سنه شصت و هجری بهوای تسخیر فارس از اصفهان نهضت کرده متوجه آن
دیار گشت کریمخان که در آن اوان از طوائف و بختیاری و فارسی و لاری معدودی آماده و مستعد داشت
از اتکال مخبر شده او را با نارت فنادیتهم بجنود لاقبل لهم و لنخرجنهم منها اذلة و هم صاغرون سند ر ارادت
آن شیر در بیست مغیر نیفتاده سر انجام بعد از مقابلهٔ صفوف و مقاتلهٔ صنوف در دشتستان فارس با آن جمع
موفور که و با زود با لشکری چون جانح در پیش از اصفهان گذشته بصوب صفحات آذربایجان راند کریمخان
اصفهان و متعلقات آن را بحیطهٔ تصرف آورده بنحوی که سابق ذکر یافت بعد از شاه تصرف متعلقان سلطان
سعید داد و بصوب فارس منصرف گشت الحاصل آزاد خان چون سالی دو در آذربایجان استقرار و استقلال یافت

بعزم استخلاف گیلان و مضافات عنان عزم بجنبانید و دوران مضایق و معاقل که طایران تیزپر را بر ترقی
و مصاعد آن بی رهبر مطار عبور گشتی و سیلاب در گذر را از آن مصاب گذر بنودی لشکر راند رؤسای گیلان
حقایق ایمرات را بسلطان سعید عرضه داشتند و چون عرصهٔ مجال تنگ یافتند بالشکری جرار و عدتی بیشمار
از روی اضطرار بمعرکه جنگ شتافتند تلاقی فریقین در حول و حوش شهر رشت واقع گشت خشم آزاد خان از
اوغان نیران حرب چشم ثبات و قرار قطره ریز آمد ناچار قرار بر گریز نهاده از فرط خوف در جوف جنگلها و بیشها
متفرق و متواری شدند یلان گیلان بر اثر ایشان روان و آنچه از زر نار و زیور و حریر تا صید دیدند بعادت
غارت کرده اعادت نمودند مبشر اقبال وقتی این بشارت بسده اجلال سلطان سعید رسانید که حضرتش
با لشکری متدرع بلباس حرب و ضرب از کمین ایالت و امارت بعزم مدافعت آزاد خان بیرون آمده
در تپه گیلان رسید اگرچه آتش آن آشوب کما هو المذکور فرونشسته بود و غبار آن فتنه از روی ملک نشسته
ولی ارغاما للخصم و ادغاما للعدی فسخ آن عزیمت ننموده بقصد انقطاع دولت آزاد خان و انتزاع
مملکت آذربایجان وارد شهر رشت شده روزی چند ضمیمه اقامت در آنجا مطنب ساخت و معتدین آن خدمت
را هر یک بانواع انعام و اصطناع نواخت پس بعزمی ثابت و اتقانی وافی شانی و تاییدی محسم توفیقی مصور
با سپه هزار لشکر نهضت فرموده چون مدد و سلطانیه مخیم جنود سلطانی گشت جمعی از امرا و خوانین آذربایجان
که از نحوه سلوک و تعدیات طوائف افغان آذربایجان بود نداز آزاد خان گسسته و در دربار سلطان سعید
پیوستند حضرتش هر یک را نواخت و عاطفت زیادت از مطمع و مامول ارزانی فرمود و خلاع گرانبها بر ایشان
مبذول داشته شیط سلطانیه استرکاب جنود نمود آزاد خان که معادل سی هزار سوار جرار اهریمن شعار شعر عیارت
رمی بالشهاب لدی الوغا لقد رمی العفریت بالشهب فی الفلک از طوائف افغان و افشار و آذربایجان

در حوالی اردوی آماده و مهیا داشت بتهیه اسباب مجادلت مسارعت ورزیده و در هنگامیکه از جوانان این
پهلوان پلنگون خفتان زنگار فام ؛ ماه برانداخته سیمین سپر ؛ مهر برآهیخته زرین حسام ؛ دران مقام اتفاق
ملاقات ممکن و مناجرت فریقین افتاد سلطان سعید میمنه لشکر را بفرزند ارجمند خویش حضرت ظل اللهی
که دران عهد چارده ساله و موکب مسعود را قاید و اولین سفر او در رکاب والد ماجد بود با ولیخان و کاظم
آقای قوانلو و بعضی از امرای اشاقا باشیه سپرد و حسین خان دولوی قاجار را که با قشون عراق در سلطانیه
باردوی سلطان اتفاق الحاق افتاده بود با برخی از روسای یوخاری باشیه بحفظ میسره مامور فرمود و خود با قلبی
قوی و رایی استوار چون مرکز اقبال خویش با فوجی از غلامان خاص و سواران کوکلان و یموت و جزایرچیان
مازندری و دیلمی در قلب ثابت ماند و زان پس جانبین طبل مجادلت فرو کوفتند و بهم برآشفتند میدان از خیره مرد
و تیره گرد چهره ضیغم و دجله قطران گشت ؛ بیت ؛ ز بس گرد سیه نوک سنان آبدار ؛ همچنان بودی که اندر پرده شب
اختری ؛ آسمان ابر تیغ شیران را گنبدی تازه ؛ چون نشستی روزگار از گرد هیجا خنجری ؛ هر کمان ابری بدی
بارنده پیکان ژاله وار ؛ هر سنان برقی بدی هر بار کیری صرصری ؛ از صبح تا هنگام زوال هنگامه جدال
گرم بوده فریقین مضراب سنان زخمه زن اوتار شریان بودند و بآوای کوس از گوش گردون هوش باده هلاک پیمودند
چو آفتاب از سمت راس انحراف یافت و از محاذی وسط السما درگذشت میمنه سپاه آزادخانی بر میسره لشکر
سلطانی غالب گشته حسین خان با قشون عراقی تاب مقاومت نیافته روبرتافته سلطان سعید از قلب لشکر بکر
هنوز بیرون نامده و آن جیش منهزم را طیش نیغیان بمحل اول آمد حضرت ظل اللهی نیز با معدودی خویش از میمنه
بر میسره طرف مقابل زده و باره آهنگ جنگ تیز شده و از ساقیان بزم رزم ؛ نظم ؛ ز رنگی که از خون خصم دردی او داغ خود
بکف ارواح مست مرگ چو ساغر گشت ؛ سپاه افغان طاقت مقاومت و مناوشت نیاورده از معرکه

کیرودار عنان فرار بر تافتند ؛ شعر ؛ بسطا الرعب فی الیمین یمینا ؛ فتولوا و فی الشمال شمالا ؛ لشکریان سلطانی
تا حوالی تفلیس بر اثر ایشان رانده جمعی کثیر از آن فریق حریق آتش فنا و غریق دریای فنا گشتند و چندان غنایم
از اسلحه و اسبان تازی و شتران نامی و نقود و اجناس و اوانی حاصل سپاه غازی گردید که اصابع محاسبان
زیرک از عهده عهد عقد سر جمله آن نتوانست بر آمد فتحعلی خان افشار در آغاز گیرودار بملاحظه انجام کار با فرقه
خویش بادامای کوهی را مامن ساخته پس از فرار آزادخان در معسکر سلطان سعید بایستاد و بتمهید معذرت نموده
زبان اعتذار برگشاد و سلطان سعید بحکم اعظم العفو عند القدره عذرش که خالی از شایبه غدر بود پذیرا فرمود
و ابواب رافت و احسان بر روی احوال و آمالش گشود و جمعی از امرا چشم و وجوه لشکر افاغنه را از قبیل قندر
خان و گلستان خان و خضر خان و یوسف خان ایل بیکی که گرفتار قید اسار بودند بشفاعت ملا باز محمد امام
جمعه و جماعت از بند مخافت رهائی داده با تمامت ایل کوچانیده از راه گیلان بمازندران فرستاد و مجموع اموال
و اثقال و خزاین و دفاین آزاد خانی را بحیطه ضبط آورده دختری ماه پیکرش ؛ بیت ؛ زلفش خلاف قامت خلاف
زلفش ؛ صد میان سرین صد سرین میانی ؛ سوزان دهانش در بن از زلف تا بناشد ؛ از لفظ او دلیلی وز خنده برهانی ؛
در حباله نکاح شیخ علیخان داد که سالیان دراز حضرتش را سالار و کار ساز بود و آورده عنان عزم بصوب شهر تبریز
تافت و در اثنا آن عزیمت و حدا آن کفایت که در اول بهار ریحان جوانی و حداثت سن از حضرت
ظل اللهی بظهور پیوست او را بولایت عهد معزز داشت و ولایت آذربایجان را بسیورغال وی مفوض جمعی
از ایل جلیل قاجار و غلامان خاص را با دو هزار نفر از جزایرچیان مازندرانی بخدمتش اختصاص داد و عنان عزیمت
آن ملک بر جمیع الجهات در قبضه اقتدار و اختیارش نهاده از راه طهران بمازندران معاودت فرمود و از
طلوع آفتاب طلعت همایون سپهر ایالت و امارت رونقی تازه و زینتی بی اندازه یافت و چهار رکن آن

اقطاع ازین قدوهش از رسته زار دشت بهشت گشت تسلیم خان افشار که در روز گیرودار با سور سپاه مظفر گردید
در هر حال با فتحعلی خان مزبور معاندت و مخاصمت میورزید بسعی و سعایت مشارالیه در تسخیر ایالت و حکمرانی
باشارت سلطان مقتول و فتحعلی خان خود مراتب دوازده را باقصی الغایه مشمول آمده در همان اوان
بحکومت ولایت ارومی مسرور و بخدمت حضرت ظل اللهی مامور گشت از افاغنه جدیده معادل هزار نفر مامور
رکاب ستطاب و باقی در بلده ساری و بلوکات سکون و بادرارات و راتبه مستمره مطیب الخاطر و کامیاب
گشتند در بهار آرائی و کیفیت مجلس شاه دو سور سلطان سعید در بلده اشرف و اجتماع اشراف ممالک
و سران سپاه بحضور اشرف چون تمامی مملکت عراق و آذربایجان بحیطه و تصرف سلطان سعید آمده و دستان
قوی بازو را از نیروی اتفاقش ضعفی قوی پدید گشت در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و هفتاد و نه موکب
شاه جهان و خسرو سیارگان از اقامه وثیش کاخ اسد چون کاخ حمل پایه بست و نفس بانی نقاش نقش بانی
گشت ابر بهار بآتش گلزار آب لاله رخان میریخت و هوای آذر توده توده عنبر بر خاک چمن می بیخت و عقل
از غنچه طبع کاتب میکفت نظم صبح است و بهار و کوه و صحراست چون باغ بهشت روح پرور افشاند که سحاب
لولو آورده دگر نسیم عنبر طرف چمن و فضای بستان پرنادریون ز فیض آذر مرغان در وی مقام
جویان چونانکه سمند راهزاد آذر زمین بسان رنگ بود و زمان مینوش و انفاس صبا چون هوای عیسی
دلکش سبزه برگ نار چو یار بنو دار عذار یار بدید و سرو آزاد بر ساق قامت دلدار کشید و سوسن ده زبان
این ابیات کرر میکرد و در زیر لب میخند نظم ز رب دستی فلک بین تو که بی خامه و رنگ کرد اطراف بهار را
همه پر نقش و نگار نقشبندی هوا باز نگر بر گل که دو صد دایره بر دایره زد بی پرکار شکل غنچه است
چو پیکان که بود در ترکش برگ بید است چو تیغی که برآرد زنگار رؤسای عراق و آذربایجان و اعیان گیلان

و مازندران بر او ن پلیان بوت و کوکلان را در اشرف مجتمع آورده فرمان داد تا اسواق را بثیاب
گون و جامهای گوناگون مانند بساتین شقایق و ریاحین بیارایند حلد از رخساره حورالعین پا بشند و خیمها کرد
بر قصور مانند هزار دستان بر شاخ گل نغمه سرا گشتند و تشبیه از آن جا که بیت بقانون اتصال الجزء علی
الکل و میل الاشیاء الی المرکز شعلهای اخگر کره اثیری پیوستند و شمع افروزان سحرکار از شام تا سحر با قتاب
چراغان رونق بازار روشنان فلک می شکستند چون مدتی براین هنجار لیالی و نهار تعاقب کرد و اساس
خوشدلی را دف گرفت هر یک از رؤسای ممالک و سران سپاه و سرکردگان هزاره را خلاع فاخره و اسبان
نژادی نژاد و دیگر انعامات بهره مند گردانید از مکنون خاطر و مکنون ضمیر که آن خود تسخیر مملکت فارس و قلع و قمع
کریمخان زند در سنه آتیه بود اعلام فرموده و همگی را در استجماع حشر و استتمام ادوات سفر اهتمامی بلیغ نموده و
خود بعیت اقبال را با وجود حال در ییلاقی هزار جریب و ساور و قشلاقی مازندران در عمارات فرح انگیز و نزح
آباد و دیگر اماکنه جنت بنیاد بپایان برده ع هر جا مکان عیش و طرب داد عیش داد در بیان نهضت کوچ
سلطان کردون فر از بعزم تسخیر مملکت فارس و محاصره شیراز و مخالفت افاغنه و لشکر عراق بحرکت اهل فارس
و معاودت بجانب مازندران و صادرات بعضی امور در آن زمان چون خضمی شتا و صیف را در قبهاباد
رفت و رقبها باب مت گشت شتا کرم مهر مهر بدی و درخشم شد زین اختلاف شور زمان انقلاب
تا ممالک محروسه را انقلابی حاصل نیاید و آشوبی پدید نگردد حضرت ظل اللهی که در آن عهد رتق و فتق
دهشت و همت بنظم مهام مملکت آذربایجان میگماشت با نهاء منهیان سلطان سعید در بلده اشرف بحضور
اشرف تشرف جست و امرا و سرکردگان قاجار و اتراک و مازندرانی و استرابادی و اکراد و اوزبک و افغان
بالشکری جرار سیل اسود و الکن الحراب عرینها شموس و لکن المصاف مطالع باستظهار ولایت فارس

و اضمحلال کریمخان زند در ظل رایت همایون سلطانی مجتمع آمدند حضرتش با انبوه گروه لوای جهانگیری بصوب
استراباد افراخت و حضرت ظل اللهی را در آن موقف که موطن مألوف بود متوقف ساخته در اواخر شهر ربیع الثانی
که اواخر فصل ربیع بود از راه فرق بصوب اصفهان ع کماة خر کلیل الصبا علی العجل • روان گردید چون
بمقام معهود رسید و از اوضاع شیراز و قلعه‌گیان استفسار و استنباطی نمود محقق گشت که کریمخان ابواب آن
قلعه را که صفت حصون حصان الفرج حیث ترجب و ما کل ممطا الجزاره مرکوب داشت چون باب آسایش و
آرامش بر روی احوال خود بسته تشیید بنیان قلعه‌داری و تمهید اسباب حصاربندی اشتغال دارد و هم در عین
الحال خبر رسید بل معاینه گردید که درین سال شآمت دلیل نظم چنان آسمان بر زمین شد بخیل • که لب تر نکردند
زرع و نخیل • نه در کوه سبزی نه در باغ شاخ • ملخ بوستان خورد و مردم ملخ • عموم خلق از فرط قحط و غلا و ضعف
در پس زانوی محنت و ابتلا نشسته و مور آسا از آسیای فلک دانه طلب گشته سلطان سعید ع در چنان
قحطی که هرگز کس ندید • از برای آرامش اجازت لشکرکشی و دفع دشمن نیافته نیز با وجود آنکه خصم کینه‌جو در دامن
قلعه بیداد و غارت نهند و لشکر در صحاری کشته سران سپاه و جوان آن حشم انبوه را بدان وجوه در شهر مقام
داد تا رفته رفته مدت اقامت بشش ماه کشید و از هجوم لشکر و عموم حشر و عدد برگ و تاجیک و تردد دور و دیر نکبت
در اصفهان نیز کار بجایی انجامید که نان که کیمیای جان بود مانند کیمیا بی‌نشان گشت و خرمهره‌های آن دو درم با آن
که خود کیمیا منسوب بدان است از آن یادگاری ماند معادل چهار هزار نفس در نفس اصفهان از شدت قحط در
درگذشتند و چهره در نقاب تیره تراب کشیدند کریمخان که سابق جلادت مردانه و کوششهای دلیرانه دلاوران
قاجاریه و استرابادی و اتراک را بوجهی لایق ادراک کرده بود از کمال دهشت و هراس در بروج شده آن قلعه
سطح محدب فلک الافلاک را مماس است متحصن گشته بذهستان قلعه‌داری و حصاربندی هوائی در سر و خیالی

در دل

در دل داشت سلطان سعید اگرچه حسب صورت سرما و شدت غلا و انکار بسبب نشست لشکر و تفرقه سپاه بود و اولیای خان
میسنمود که ترک این عزیمت فرماید و بیاساید و برگ این سفر آماده ولی قرد فلک نتیجه نمود و قدر بوفاق گردید بود و بودنی گرد کار خود را زن
داد • فرمان داد تا پس از آن اقامت از هر بن بر دارند و دم از دم‌های زرین کشیده خروش و زلزال در ساز افتاد هر کس در
پیرامون هفت نخجیر سکنت ولی منیعت و انسلخت روز دوازدهم شهر شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک رایات استیلا
و استبداد بجانب شیراز افراشت حسین خان قاجار دولو را که حاکم اصفهان بود بمحافظت و محارست آن سامان بجا
بگذاشت و لشکریان عراق را که در تحت حسینعلی بود بمحمد ولیخان دولو قاجار سپرد چون بیضای سپهر مکان نصف
النهار پیوست آن جمع با در تل بیضا هشت فرسخی شهر نزول آمد اهالی بلوک و مضافات شیراز از لاری و دشتستانی و کوه
دشتی و خفرکی هر روز فرقه فرقه و فوج فوج استکانت نیازمندی بر خاک آرامش مینهادند و از درگاه آسمان جاه استعانت می‌جستند
و هر یک از ایلات و حشم که راه مخالفت می‌سپردند گام بگام پرمنش فرستاده جمعی از بهادران لشکر ظفر قرین و سرداری آن گروه
امرا و خوانین اشارت میرفت تا سر ازاد لاوری در ظاهر و آن فرقه را کارها بحضور اشرف حاضر می‌آوردند بنحوی که در زمانی
قلیل تمامی بلوک و مضافات فارس طوعا او کرها در حیطه تصرف سلطان سعید آمد و رونقی در کار ابهتش پدید گشت ذکر
مراتب بسطت قدرت و سیاست و کیاست او در افواه خاص و عام شایع شده قلوب اهالی و اعیان و امرای آن
مملکت در خشم و رضا و خوف و رجا احکام او را تبع و مطاوع چون مهام بلوک و قرای حول و حوش انتظامی یافت و
استقراری گرفت قرار کار بقلعه‌گیری داده معدودی را بمحارست برگماشت تا راه ذهاب و ایاب نان و آب
ایشانرا مقطوع و مسدود داشته خلایق را در مضایق ناکامی که اشتند کریمخان بناچار جمعی از الوار را بسرکردگی یکی از
خوانین بمحاربت بیرون فرستاد جمعیت قاجاریه چون قضاء بد که قابل رد نباشد بدان گروه تاختن آوردند نظم
خروش آمد و ناله کرنای • دم نای رویین هندی درای • زمین آمد از نعل اسبان بجوش • بابر اندر آمد ز گردان ...

خروشش ؛ برآمد خروش سپاه از دو روی ؛ جهان شد پر از مردم جنگجوی ؛ تو گفتی زمین بود بیدار روز ؛ نهان گشت خورشید گیتی فروز ؛ خور و ماه گفتی به بند اندرست ؛ ستاره بچنگ نهنگ اندرست ؛ همی گرز بارید بر خود و ترگ ؛ چو باد خزان بارد از بید برگ ؛ امیر لشکر را اسیر و اکثر فوج زند را مقتول ساخته سلاح و مراکب ایشان را غنیمت کرده منصور و مسرور مراجعت کردند و همچنین مرة بعد اولی الی السبعه همین عزیمت کرده هر مرتبه یافتند چنانچه تفصیل این داستان گرامی داستان باستان است استاد نیکو نهاد و در صبای آن هنر پرور پاکزاد ؛ که رحمت بران تربت پاک باد ؛ بطریق رزم هفتخوان اسفندیار در شهنامه ایراد کرده بنیاد نهاد و داد الحق داد فصاحت و سخن آرائی داده الحاصل چون هر نوشی را نیشی در پی است و هر راحتی را تعبی در عقب شعر الدهر ذو غیر احوال ذو نوب عسر و یسر ؛ و احلاء و امرار و ولوی قاجار که هر یک سلطان سعید را در ظاهر معتقد و امین بودند و در باطن از روی بغض و کین خرخشش را در کمین مراعات حقوق ابیت نکرده و پاس احسان و نعمت نداشته بر بعض جبال احتیال شدند و خیال اسیر نشد در دل گرفتند اعد اعدوک اولی من وثقت به محاذرا للناس فصحبهم علی دخل و انما رجل الدنیا و واحدها من لا یعول فی الدنیا علی رجل شب خفیه که هر یک بستر استراحت خفته بود با سران افاغنه در ساخته با آن جمع بی ایمان بایمان مغلظه موکد متحد گشتند و بطرف عشق مایل شده اسباب امنیت و سکون نایل روسای افغان بهیات اجتماعی در همان شب با تامل تعلقه شتافته بگان زند توسل جستند محمد ولیخان قاجار که صاحب اختیار قشون عراق و با دیگر امرای طوایف خود درین داستان هم عهد و هم میثاق بود در اغوای اتباع خود جهدی بلیغ نموده لشکریان عراقی را متفرق کرد در ان نیمه شب آوای جوش و خروش ز جویش برخاست و غلغله این آشوب طنین در طاس سپهر برین انداخت بقایای اردو متوحش و متزلزل و خایف و پریشان دل شدند سلطان سعید را چون ولوله هول انگیز هوش ربا بگوش هوش رسید و احوال معلوم کرد فی الحال آیت یا ایها الملاء افتونی فی امری خوانان از

سرابرده گاه

ز اشرف بحرکت لوای عزیمت کرده متوجه صوب استراباد گشت چون سهل و میدان ملک بور دایل و ولد سلطان گشت بلا فاصله صورت حال حسین خان و مهدی آقای مزبور و سایر مجی نهج المذکور که بر زبان نهاد ایر بود مکشوف افتاد در حال محمد ولیخان و صادق خان دولو را باچندین از خشم تیغ جرعه فنا چشانیده تن و جان بر از خاک و بسیط سپهر فرستاد حسین و برادران او بعد از آنکه اصغای این خبر و استماع این قضیه کردند تا سینه از کینه او تشفی و آن درد را درمانی هست کریمخان را که در تضاعیف آن حال با جمعی موفور وارد طهران گشته بود و موافقت آقایان قاجار و اهالی مازندران را با آن دولت از مویدات اقبال می شمرد در استیلای بر مازندران و ارغام سلطان سعید شهید پیغام مبالغت کردند کریمخان بمؤدای لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین عزیمت خود را بآن صفحات مصلحت ندیده شیخعلی خان را با ده هزار لشکر از الوار و اکراد و عراقی و موافقت محمد علی آقا و مهدی آقا و جمعی دیگر از نفاق پیشگان قاجار بمازندران روان ساخت روسای توابع و فیروزکوهی و لاریجانی و سواد کوهی چون از ان اراذل آگهی یافتند از روی ارادتی که بآن دولت میورزیدند بحکم الناس بازمانهم اشبه منهم بآبائهم بیت علو امت سیرت پدران ؛ همه بر صورت زمانه روند ؛ دوست دارند آنکه را زمانه نواخت ؛ دشمن شدند آنکه را زمانه فکند ؛ با جمعیتی وافر و وافی مدد پیوستند سردار را اگر نقصانی در استعداد بود و استکمال یافت و اگر تقلیلی در جنود ملحوظ گشت پذیرفت در آن پس با آن جمع کثیر و جم غفیر وارد بلده اشرف که مستقر ایالت و فرمان دهی بود و آن زمان صفت شعر و رسم دار بها مونس الاصلال فی الثری وقع ؛ تروع عنها الطیر وحشیة والاسد من خیفتها تفزع ؛ داشت گشت اهالی آنجا و طوایف گلیکی و کلبادی نیز بالطوع او بالتروع از در مطاوعت و انقیاد در آمده التزام خدمت نمودند

در بیان محاربه سلطان سعید با شیخعلی خان زند و کیفیت شهادت آن سلطان با شهامت و ذکر سایر صادرات اتفاقیه که در آن سال بوقوع انجامید ازی الدنیا و زخرفها کالکاس ؛ یدور علی الناس من الکاس

چنین است کیهان ناپایدار پرورده دانند پرورده کار وهذه شیمة الدنیا وعادتها فمن یمضی ویقی
من سایر الامم شرّبها غیر صاف من کدر وسرّبها غیر معاف من غیر مختاله محققه عهود معاهدها مختاله متخلفه
عقود معاقدها غار غرورست نه دار سرور سرای رنج وغمّاست نه سرای گنج ونغما عسلها عسر ونغعها خسرانها
تروتنزها غم الا الصروف التی ترنسا عوائق وان بواقی امره لبوائق چون کیفیت در ودشیخعلی خان و
موافقت سران مازندران با او علی نهج المرقوم معلوم سلطان سعید گشت بمحاربت وی اهتمام بالشگری آراسته تر
از چشم خروس فرمان داد تا خروش تبیره برآمد وآوای شیپور بچرخ گرآمد ولی همه ناله نای وآوای کوس
دریغا دریغا فسوسا فسوس همی شاه پویان با هنگ جنگ همی بخت پویان که لختی درنگ ونجی از خواص
ونزدیکان آن دربار با جمعی از امرا وروسای ایل جلیل قاجار وائمه وسادات وقضاة استراباد که بظاهر از
مکنون خاطر سیاه خاطر تباه آگاه بودند مصلحت در مقاتلت ندیده سلطان سعید را از آن ممانعت کردند شهنشاه
بران التفات نکرد که از دشمن قوی بنهاد روبر تافتن ودر مبادی این حالت مکث جسارت دادن واز خویش
علامت ضعف وانمودن جز دلیل جبن وبددلی نیست از نجابت مروت است که در مدارج آن قضایا بشیخی برشد از
ان سند وسهل وجبل بور کار را انجام سیاحت نوردیده ودر عالم مکاشفه بطن وظهر امور را بچشم حیرت دیده ودانسته
دار استراباد بسپرد وسلطان سعید را از آن عزیمت ممانعت فرمود وچون سعید بنهاد وسودی نداد ودرنگاه او نهفت
با خاصان ادای شگفت که از تقدیر مقدر ان رسند وفی منتوب نقش را اکنون می بینم ودر شش راری پوشیده نماند که
حقیقت کشف بیرون آمدن چیزیست بر وجهی که پیش از آن بران وجه مدرک نبوده باشد روشن بود از سخن بگی
منیت که چون سالک صادق بگزیر ارادت از قعر دریای طبیعت و نقصای ساحل شریعت نهد وقدم
صدق جاده طریقت بر قانون مجاهدت نهاد از حجاب اعتماد هزار کانه که گذرکند اورا دیده مناسبت آن نماید

سراپرده بیرون فرستاد امرای دولوی قاجار که از غایت خباثت وخیانت آن مقصد پیوسته وچندی بیگ
شوری در هم بسته وآرزوی بخشش در مهام ملک ومدیر دوایر شوری وقطب رحاء استصواب در مصلحت ودر فر
وصلاح در جال ارشد سلطان سعید بادی الرای معلوب سان رای نشد وبدان مایل بود که آن مایل ای حد
بازآید وآن افساد باصلاح تبدیل یابد چون از کماهی حال استطلاع فرمود دو دانست که کار از دست رفت وتیر
از شست با لشکر ما نصرة متوجه اصفهان شد وعنان استعجال بقاجاران صبا وشمال داد حسین خان قاجار حاکم آنجا
که بعلت اعمال ناشایست برادران از سلطان سعید خائف وهراسان بود بنیاد مخالفت نهاد وطغیان ورزید
سلطان را در آنجا نیز مجال توقف وتثبت نمانده بکاشان راند صفر علی آقای قوانلوی قاجار صاحب اختیار استراباد
چون از نطون کار اطلاع یافت عاجلا چاپاری صبا رفتار بمازندران فرستاد ومحمد خان بیگلربیگی را از حقیقت
ان ماجرا که جاری و قرین استحضار داشت وخود مراسم استقبال تلقی جسته شرط خدمت بجا آورد وحق نعمت ادا کرد
محمد خان بیگلربیگی مازندران را چون کیفیت مخالفت وطغیان طایفه افغان معلوم گشت بنا بر رعایت حزم
ودوراندیشی روسای ایشان را از قبیل یوسف خان ایل بیگی وملا یار محمد چنداز واعظم خان وقنبر خان وخضر خان
بیهانه در مجمع مجتمع آورده مقید ومحبوس ساخت چون دو روز از این مقدمه گذشت صباحی که صبح بسماع کوس
بر رقص خروس خرقه بازی در نهان بنمود صبح بر ملک شب سپیدی شد پدید چون عیار آسمان بنمود صبح
بر بدی آمد وفتوای قتل فرزندان داد محمد خان بعد از آنکه از حکم مطاع کماهی اطلاع یافت نطاق فرمانبری
بر میان اشتقام بست وزندانیان را که پوست بر تن زندان بود دو مو خنجری بران وسایه موکلی جان ستان در عرض
سخط آورده سران آن سران را یکی قاطع از مصاحبت بدن دور کرد ودران پس بقتل عام اشارت راند
نظم زهر سو کشیده زمین شمشیر تیز جهان گشت برکابلی رستخیز تمام زمین گشت ز کابل کرده ز خون شان چو دریا زمین

کشوده آید و زنگ بی بصیرتی از مرآت خاطر زدوده، احوال انتقام گناه و کیفیت مکاشف نظر گردد و مشاهد بصر
و آن را کشف نظری خوانند چون از این مرحله عبور افتد مکاشفات قلبی پدید آید که آن را کشف شهودی خوانند
اینجا انوار مختلف کشف شود و بعد از آن مکاشفات سری که آن را کشف الهامی گویند در این مقام اسرار آفرینش
و حکمت وجود اشیا ظاهر و روشن گردد و از آن پس مکاشفات روحی که آن را بدان اصطلاح کشف روحی
اطلاق کنند روی نماید در این مقام مقامات جنان و حور مقصورات فی الخیام و مشاهده ملائکه و محاورت
با ایشان مکشوف افتد و چون روح بکلی مصفی گردد و از کدورات جسمانی صقالت پذیرد و عوالم غیر متناهی
مکشوف دیده بصیرت آید و حجاب زمان و مکان از میانه برخیزد و نیز آنچه در زمان مستقبل باشد معاینه
گردد چنانکه قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا ترفعوا رؤسکم فانی اریکم امامی و خلفی و اکثر خرق عادات که
آن را کرامات گویند از قبیل اطلاع بر مغیبات و عبور از آتش و آب و طیران در هوا و طی زمین در این مقام
پدید آید ولی این معانی نزد ارباب تحقیق پایه اعتبار نیست زیرا اهل ضلالت را نیز از منیعی میسور و مقدور توانند بود چنانکه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ابن صیاد سوال کرد که ما تری قال اری عرشا علی الماء فقال صلعم ذاک عرش
ابلیس الحاصل سلطان سعید بمؤدای شعر ای یومین من الموت افر * یوم لا یقدر ام یوم قدر دو روز فرار
کردن از مرگ روا نیست * روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست * روزی که قضا باشد کوشش نه دهد سود * روزی که
قضا نیست در او مرگ روا نیست * از مخافت آن و این ممنوع گشته با پانزده هزار لشکر بمصاحبت هفت و نود شعر
علی ظهر شاح مبروک کجه * لا بد من فعل الامور بهمة * در خلال آن احوال ولو خان شاه لو از برگرد و علی خان قرا
چولو از متعلقان هر یک با یکهزار تفنگچی خراسان برسم امداد باردو رسیدند در اوایل شهر جمادی الثانی محلی که اردو در آن
که صحرائی وسیع و فضائی دلنشین است مضرب خیام حشم سلطانی گشت اهالی اشرف و کلباد که در انجام کار آغاز

شان چو کوه * نه یک کودک شیر نوشنده ماند * نه یک شیر دل مرد کوشنده ماند * بکشتند زنشان سر دوره ده هزار
چه از نیشتری و چه از شیر خوار * اهالی آن مرز و بوم از بقایای نسا و رجال و اموال و احمال آن طایفه شوم چندان
غنیمت یافتند که ضبط آن از شمار محاسب اندیشه خارج افتاد سلطان سعید با تغلب دشمن و تقلب خویشان
عهد شکن و اهتمام خصم قوی نهاد و تشویش اوضاع مازندران و استراباد زیاده از دو روز مجال اقامت در
کاشان نیافته روی توجه بجانب مازندران تافت و در روز جمعه پانزدهم ماه ذیقعده الحرام سنه احدی و سبعین ۱۱۷۱
ثمانون و مائه بعد الالف وارد بلده ساری و سرای بیگلربیگی گردید کریمخان را چون دولت دولت برین طایفه
منتسم گشت و فقادل اقبال بی فنا دل دکش آمال مترنم تحریک افاغنه و برخی از اشرار بالشکری جرار از شیراز
در اهتزاز آمد چون والی اصفهان مخیم سپاه او گشت حسین خان که قابل مطاوعت نبود بقدم متابعت در و بوسف شیخعلی
خان زند که از منسوبان او بود با ده هزار لشکر مامور طهران گشت و خود تا مهام خوزستان و کردستان را نیز سامانی نهاد
و چه از انان راه روانه آن سامان گردید برادران حسین خان و محمد علی آقای قاجار که از غایت حقد و غبطت مرتکب
ان رفتار ناهنجار شده بودند و از روعت سطوت سلطان سعید آن را بطریق هدنه و ممارات پوشیده میداشت شعر
و کیف یظهر ما فی القلب من حسد * و سیف بطشک لا ینعدا مسلول * در ظاهر متوسل حضرت و متقبل خدمت بوده
بهانه تنظیم ورق و مزارعی که در ورامین و توابع داشتند دستوری حاصل کرده در آن محل که خالی از غایله خطر بود رحل
اقامت افکندند چون قضیه ورود سردار زند بطهران و موافقت حسین خان با کریمخان اصغا کردند فی الفور باردوی
سردار شتافته و تار و پود مواثیق و عهود متحدانه دو باره با او بافتند اهالی لاریجان و سواد کوه نیز از فرط سعادت
و بخردی با او بتوثیق معاهدت و توکید معاضدت پرداختند سلطان سعید را با این اوضاع مجال اقامت در مازندران
محال مینمود بناچار برخی از کلانتران و کدخدایان و ترتیب و تعبیه را احضار و بالاتفاق با مجموع مردم محترم و بنه و اردو

اتفاق

مخالفت کرده بودند و با سردار زند پیوسته با کوچ و بنه و احمال و اثقال فراری و در جنگلها و مکانهای صعب متواری

شدند فوجی از حشم سلطانی بقلع و قمع ایشان نامزد گشته باندک اهتمامی تمامی آنها را گرفتار ساخته و منازل و امکنهٔ

ایشان را از خواسته و خواستار خاوی الخیره و خالی ساختند شیخعلی خان پس اصغای این خبر چون علت عارضه که در آن

ایام بر او عارض آمد از سواری و نیزه گذاری معذور بود شیخ چند از خوانین الوار و قاجاریه را با سپاهی دلاور که گاه ستیزه

مرگ پوید بر راه گیر با جارت کوب داد و آن گروه انبوه از راه همایون تپه بصحرا پیوستند سلطان همایون بنه و اردوی

را در همان منزل گذاشته شد و مسلک مستقیم محاربت دشمن بدستعجل اجل و شتابش گشت نظم هوا گشت تاریک از باد و گرد

دگرگونه شد گنبد لاجورد ز و ریخت برگ سمن در چمن ز سیه پوش سنبل بوک سمن ز گلگان بیالاهنگان بزیر ز فروان برارد

فروشان بزیر ز زهر چشم شیران جنگی دوان ز مرد از غم شیر دل شه روان ز برین بویه گرفشت آن شهریار ز بمانند زنجی بلب

یادگار ز گوزنان و گوران ای مویه گر ز ز هوش بپرداشته هر شه در ز چون صف منافرت بهر یک از سرداران لشکر منصور

گشت صفها کانهم بنیان مرصوص و از طرفین دست مناقشت برآوردند و پای محاربت بیفشردند و شیخ چند بر خاک هلاک افکنده

برخی از لشکریان سلطان که رای جنگ و پروای نام و ننگ نداشتند از میدان و غاضمان مکافحت برتافتند و او خود

با چندتن از دلاوران حملهای مردانه و کوششهای دلیرانه میکرد و سطح میدان را از خون دلاوران رنگ لاله استان میگردانید

کلمات غریبه المک این منهم قال سینک الله اکبر چون ان هنگامه گرم و فر بهمنه و میمنه لشکر دید دانست که اتباع و

اشیاعش از ستیزه و آویز رو برتافتند تیغ خلاف در غلاف نهادند و حسام جدال در نیام [illegible] باکید برون زعرصه رزم

لشکر و خویش را ضعیف نام [illegible] شمرده بمعاودت از عرصه هیجا پرداخت از لشکریان طرف مقابل از ابر نهر محمد ولی

دستهٔ یکبار تیغ مصقول مسلول و هجوم آورشده بهیبت سپاه را قرار و ثبات نمانده متفرق ماندند و لشکر مخالف بتعقیب سلطان

شتافته اند چون بلکوزیجی گرد و بن رسیده بسر عیان از چه از گردش دور و ماه [illegible] و خلافی بره چون یکی زرف چاه

دران ماند

دران ماند جنبش جهان شهریار گون شد گرایان سر تاجدار بخت محمدعلی آقا و مهدی قلی آقای قاجار و رستم

سلطان کرد و ما نو با چهار تن دیگر از افراد این اجناس اشخاص که پرورده این دولت و تربیت یافتهٔ این حضرت بودند

بقانون سوء العمة الراية كل يوم فلما اشتد ساعده رمانى ؛ اعلمه الفتوة كل يوم فلما طر شاربه جفانى ؛ وكم علمته

نظم القوافي ؛ فلما قال قافية هجاني ؛ با تیغ آبدار سرش تاخته در انتحال سر خسرو شیرین هکی کسری از آتش صفت

صفدر و داراب دل بهمن برستم تو آن ز تیغ سرو تیغ مانند هلال در میغ و شب از نیام برکشیده و فن مناسب مقام را

بطریق تشبیه این بیت میسرایند ز گرد هنگ سیلگون حلقه زدند ماهیان ز قلزم تیغ شاخ را قطره آب در ربت

و تن بار سر اکمر شکاف و از چهار نفر یکبار شمشیر بازوی سر تاجدار شیبان تیغ خونخوار جدا کرده تن نازنینش را

که جان فوت و میت بود بخاک و خون افکند نظم ز یاجوج سد سکندر بگشت ز سکندر بخاک اندر افتاد پشت

دگر ره زخاک سیه گشت جم ز گردون بنالید با سوک و غم ز زمانه نیا یار داد و سعادت چون آتش کرفت دودون

کران سایه که دری گرانمایه در مخزن عالم بودیعت نهاده استرداد کرد و لیس ذلک من شیم الزمان المحتال و عادات

الفلک الغدار قطعه از آن کامیاب سبز و چرخ ز زروی زمین سایه بر داشتش ز جهان را چنین بگوا مرد بود

فلک هم حسد بر و نگذاشتش ز و هذه الواقعه في اواسط شهر جمادی الثانی سنه اثنا و سبعون و مائه بعد الالف ۱۱۷۲

سر نعش را در عهده اشرف سردار زند بردند و شرایط تهنیت و مسرت بتقدیم رسانیدند چون لشکریان سلطان بی

سردار و سپهدار ماندند تا ازاردوی خود غنیمتی یابند و غنیمت دانند بدان صوب توجه نمودند الوار به سرایی آنکه وحشی

دهند و تقاعدی ورزند بدانجا پیوسته دست تاراج و یغما برگشاده مجموع اسباب سلطنت را از نقد و جنس و فرش

و ادواتی و خیام و سراپرده غارت کردند شکستگان لشکر و خستگان حشر این خبر موحش را بحضرت ظل اللهی رسانیدند

اگرچه در مبادی حال دستش از کار و پایش از رفتار بازماند ولی چون وقت خویشتن داری بود نگاه نالد و سوگواری

وهنگام تدبیر کار بود نه مقام اظهار انضجار و نظم مهام قلعه داری و جمع آوری لشکر اهتمامی بلیغ فرمود و جهدی
وافی مبذول داشت ولی از مخالفت مخالفین قاجار که گفته اند ع عدوی خانه در پهلو نشسته ، و خوف و خشیت
اهالی استرآباد و تفرقگی طوایف یموت و گوکلان و بی انتظامی لشکر خراسان صورت امکان نبست شیخعلی خان
نیز بلا فاصله سر سلطان سعید را بطهران فرستاد و نعش را در محفه نهاده و بعلت بیماری در عماری نشسته بر جه
استرآباد گشت چون حضرت ظل اللهی را راه چاره از هر طرف بسته شده و عقال یأس بر پای نومیدی مشدود آمد
با برادر والاگهر خجسته اختر خود جهانسوز شاه و محمد خان و ولی خان و کاظم آقا و صفر علی آقا و علی عسکر بیگ قوانلو
که بعضی من حیث النسب و برخی من حیث السبب از خویشان و منتسبان سلطان سعید شهید بودند با جمعی از آقایان
اشاقه باشیه قاجار کلا بغیر یوخاری باشیه توحش داشتند و معدودی از غلامان خاص و بندگان عقیدت
مناص علی الامکن از نسیم تاب و زر غلاص با خود برداشته عازم دشت ترکمه گشت شیخعلی خان چون بدو فرسخی شهر
رسید اهالی استرآباد با وساء و کلانتران باستغاثت عنان گرفته امان یافتند و نیز برحسب مسئول سادات و
فضلا و علما و بر طبق مأمول همشیره حسین خان که یکی از پردگیان سرادق سلطنت بود نعش مطهر سلطان سعید را
بایشان سپرد و دستوری داد که بآیینی مریع و نهجی بایسته وارد شهر گشتند اشراف و اعیان آنجا مراسم عزای او
بتقدیم رسانیدند و آه شعله آسای صغیر و کبیر در ره چرخ اثیر پیوست امرا و ائمه و کبرا با سرهنگ گلگون چون
شبان تیره کسوت نیلی پوشیدند و نیز عموم سلسله قاجاریه حتی ع آنانکه سرهنگ قتل سلطان بودند ، نیکخواه
جولی و هنرهای خاطر خواه هر و نیش بلوازم تعزیت داری قیام نموده در خارج شهر محلی موسوم بعیدگاه خضرا
بتغسیل و تکفینش پرداخته و سه روز ختمات قرآن و خیرات شایان بجای آورده در همان مکانش بودیعت نهاد
تا حضرت ظل اللهی را از تحمل آسایشی و دران حال آرامشی حاصل آید و امکانی یابد با کمین شرفه اش فرستند

شیخعلی خان

شیخعلی خان بعد از دو روز کامیاب و فیروز وارد شهر و در بیوتات و عمارات سلطان سعید شهید نزول نموده
پس از آنکه از ذهاب حضرت ظل اللهی با اتباع بصحاری ترکمه واقف شد بر ملکزادگان و حرم محترم در بلده اطلاع
یافت اگرچه در اخذ ذخایر و خزاین و نفایس اموال مجاهدت ورزیده و مبالغت نموده ولی پاس حرم محترم و حرمت
ملکزادگان معظم را در هر حال از دست نداده مکانی که بایسته شان ایشان بود برای شان تعیین داشت و حقایق وقایع
را علی نهج الاطناب و التفصیل بحضرت وکیل نگاشت ع نامه اندیشه کند رای جهان آرایش ، و در بیستم جمادی
الثانی من بسنه فرستاده با مژده حضرت و تهنیت نصرت بحضرت وکیل پیوست و سری را که از سر جلالت در فراخنای
زمین نمی گنجید بعرضگاه برد و فرمش چون دیده بران سر افگنده افگنده سر افگنده گشت و لختی بکار دهر فرو دید و از روی انصاف
تهیف برد و تأسف خورد و شعر فلما انی قد قتلته ، ندمت علیه ای ساعة مندم ، پس عزم نمود تا در طشتی زرینش
نهاده بمجلس آوردند و بار عام داد و زبان روزگار در زینت جهان پرورده این ابیات خاقانی تکرار میکرد نظم
درین سرو زه طشت از خون چشم ، همه آفاق شد سجاده معدن ، اگرنه سرنگون سارستی این طشت ، لبالب بودی از خون
دل من ، چون برخی از مصالح ملکی بر خاطرش بار فرود آمد فرمان نوشت تا آنرا با نهایت تکریم در یکی از زوایای مقدسه حضرت
عبدالعظیم علیه آلاف التحیة والتسلیم مدفون داشته ضریحی شایان بران نهند و آن جرح را بدینوسیله فی الجمله
التیامی دهند در اثنای آن حال نگاشته سرکار که حاکی بر تسخیر استرآباد و خبر توجه حضرت ظل اللهی با متعلقان
او بدشت ترکمه و ضبط خزاین و دفاین و نفایس بود و موط ضمیر حضرت وکیل که معنی نعم المولی و نعم الوکیل داشت
افتاد و مبادی حب بوعود و معهود سابق که شعر من قال لانی حاجة مطلوبة فلم ، وانما الظالم من یکون
لا بعد النعم ، حسین خان قاجار را بحکومت استرآباد و ضبط اموال و اثقال و ارسال خزاین و دفاین و حفظ
نسا و رجال سلطان سعید شهید فرستاد و تا سردار حضرت ظل اللهی با تواند مستمال داشت و از دشت بلده آورد

در نگارش و سفارش توقف نموده چنین قرار نهاد که بعد از انجام این مهام ایلات و اکراد و ما نمود و جهان
بیگلو را که در آن اوان بحکم سلطان سعید شهید در بلوک فندرسک و محال کبود جامه جا داشتند کوچانیده و توابع
طهران فرستند و بقیة السیف طوایف افغان را که از بیم یاسای سلطان سعید بنحوی که سبق یافت در کنجهای حزینه
انجها سپرده بمکان نکبت بار برده خود را از شر ابا بهفت کرده بتمشیت مهام مازندران پردازد و حسین خان بعد از ورود
بدانچه مامور بود معمول داشت و سردار تند ایلات مذکوره و طایفه افاغنه را با زنان و فرزندان بلوکات ساوج بلاغ
و شهریار و فندرسک و کبود جامه روان گردانید و کمال خان نامی افغان را بکمال فیه لا و ال و ال بریاست
بقیة السیف افاغنه بگماشت و در استمالت حضرت ظل اللهی زیادت مبالغت کرد ولی او بعبیات عرض
شریف و سلامت عرق کریم قبول آن قول ننموده در همان اقطاع چون اقطاب ثابت ماند سرکار چون از ایشان جمله
مایوس گشت لختی برآشوفت و کوس توجه صوب مازندران فرو کوفت و زمام حل و عقد آنجا بدست اهتمام خود گرفت
تبصره خداوند کریم و پروردگار حکیم تقدست صفاته که ساکنان این چهار طاق عنصری و مقیمان این سرای
شش دری را گاه بسزای طاعتی بعاطفتی مشمول دارد و گاه بجزای جرمی بر بیستی مخذول بعلم ازلی که بمعنی یعلم
ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه مکتوب نامه کمال جلالت اوست چنان خواست که بعد از
وقوع حادثه سلطان سعید شهید چهار حادثه هایل که هیچ تدبیری زایل نکرد در ولایت مازندران و استراباد سانح
گردد اول آفت طاعون که تالی حادثه ری و اصفهان در سنه بیست و سیم هجری بود و در ... ده الحکایة فی
بعض التواریخ المعتبرة و روی بعینها بلا زیادة و نقصان ان فی سنة المذکورة وقع موت عظیمة ببلاد الری
و اصفهان و خرج من اصفهان فی مدة قریبة اربعون الف جنازة و فیها رای رجل فی النوم ان شخصا صعد
منارة مسجد اصفهان و کان اهلها اذ ذاک فی خفض من العیش و الراحة و الامن و قال بصوت منکر فنعق

علی ثلث مرات فانتبه الرجل فزعا و حکی هذا المنام فارعوا تاویله فقال رجل قد رووا اهل اصفهان فی قرات
عن ابی العتاهیة شعرا **شعر** سکت الدهر زمانا عنهم ثم ابکاهم دما حین نطق قال فما مر علی هذا الحدیث الا ایام قلائل حتی
جاء مسعود بن محمود و نهب البلد و قتل الناس و الکهل حتی قتل جماعة فی الجوامع استیلا یافت بنحوی که از اواخر سنه مذکور
الی مدت چهار سال زیادت از چهار هزار نفس در این دو ولایت درگذشته و اکثر خوانان سرو قد ماه رخسار **ع**
مثل الغوار بکل الاقدار کام نارسیده ناکام چهره در نقاب تیره تراب کشیدند **مصرع** در خاک لحد بستر و بالین کردند دوم
قحط که در بیغوله هر دو دهقانان از جوش جان با دریشه نان نخواده معنی اذ عفت الغلة و علت العلة عمت الغمة و تبعه
الموت و الفوت معکوس شیخ آمد و سیم استیلای دزدان و رفتار ناپسندشان که هر جا دست یافتند دست قتل و ظلم و
غارت دراز کردند و بیک گرت الغا کرده آتش فتنه بهم برزدند جان درماندگان خواندند اعالی خوار و ادانی امیر و اعزه
ذلیل او باش **نظم** بر بزرگان زمانه شده خردان سالار بر کریمان جهان گشته لئیمان مهتر بر دونان احرار حزین
و حیران در کف رندان ابرار اسیر و مضطر کشته فرزند گرامی را گر ناگاهان دیدی از بیم نیارست گرفتنش مادر مسجد
جامع هر شهر ستوران شان را پایگاه شده ز سقفش سپید او نه در چنانچه مختصری از این داستان در محل خود ایراد خواهد شد
چهارم تطاول تاکه در آن هرج و مرج **ع** وان الدهر ذو هرج و مرج جمعی جسته از راه ساحل و روی دریا ابواب قتل
و اسر و غارت بر روی اهالی آن اولکا گشوده عاقبت کار بآنجا کشید که از حرارت آتش بیداد ایشان کلیه سامان مازندران
و استراباد هست آرد و آثار دیاری نماند و شعر ابن ابی الحدید مناسب مقام آمد **شعر** فغادرها بعد الانیس و للصدی
بارجائها رجع لحن و تطرب و عمارات و بیوتات اشرف و ساری که همواره مستقر ایالت بود و صفت نسج عنکبوت
طباقا داشت نمونه آن اوهن البیوت لبیت العنکبوت گشت که پس از آن بمساعی حضرت ظل اللهی همت آبادی یافت
و از آن پس بنحوی که در خاتمه کتاب مشروح خواهد گشت بحسن اهتمام حضرت ملک آرا صورت تعمیر گرفت الحاصل چون

سردار زند ماهی چند در مازندران توقف کرد و مردم مزاز نو سلوک او کار بجان رسیده با مان آمدند و او خود نیز با گروه از شدت طاعون و قحط ستوه آمده ع ناچار گشت و چاره گری را میان بست ‹ حقایق و اوضاع را برای وکیل عرضه داشت و نان و خلعت حکومت مازندران بجعفر محمد خان داد و وی سواد کوهی که از نمک گذاران آن دولت و جوانی پسندیده بود و صفاتی خوش و سیمائی نیکو داشت اعطا و سردار او را بر سریر امارت و ایالت تمکین داد و شاه اسمعیل را که بجنوس شروح کرد و از شرف توطن داشت با کوچ و بنه برداشته عازم طهران گشت حضرت وکیل سردار را با انواع تلطفات بنواخت و شاه اسمعیل را با علاقه بقریه آباده من محال فارس فرستاد و معادل هزار خانوار از ایلات بختیاری و تسلیجی و بکش لی را که بحکم سلطان سعید از مملکت عراق کوچیده در صفحات مازندران سکون بودند کوچانیده در موطن اول بنکاه دادند در بیان تتمیم احوال حضرت ظل اللهی پس از شهادت سلطان سعید طاب ثراه حضرت ظل اللهی با مخالفت مخالفین قاجار و وصول این اراده و بارگه راحة الانس عند الیاس سنت سنیه والد بزرگوار و حب داشته خود را بدشتهای دور دست ترکمانان بموت کشیده و در یورت میرزاخان جعفر بائی که مقام گزید و عقل این مصراع مناسب آن مقام مبرهن ع خیمه سلطنت انگاه و فضای درویش ‹ ماه ایکه سلیمان زمان داشت آبادو مازندران مقام داشت حضرتش در اندیشه ابنا و امرا متعلقان خویش یا دلی اندیشناک و خاطری پریش نشسته خیال عرض و مرخصت ضماد و معاندین بخاطرش خطور نمی‌نمود و بنود ای الامور مرهونة باوقاتها منتظر وقت و متعهد فرصت بود و مثال عمرو بن العاص بن معاویه با امیرالمومنان اوف انک شجاع ام جبان شعر شجاع اذا ما امکنت لی فرصة ‹ وان لم تکن لی فرصة فجبان ‹ چون سردار مذکور رکاه والمذکور بر براق عزیمت عراق نشست و خاطر را از فراق او فراغی یافت معادل هزار نفر از طوایف یموت بر معدود و نیش جزو در عزم از خاج شهر و بلوک فرنود لیلا و نهارا سر از و بهرا لیالی و ایام را برا اهالی انجا بار آوردی و نقوس و اموال ایشان ما نصه فرقه دولو را در معرض خطر

و در بار باره عزیمت اثر و قتل حسن خان و برادران او با شصار و افتاد اشهر لحیف و رایات این همت خافق گردانید و لی بحسب اهتمام و احتیاط و دشمن در سرحد و استحکام کوچه بندهای شهر دست تسیاف و بی نیل مقصود منصرف گشت تا آنکه در شهر شعبان سنه خمس و ستین و مائه بعد الالف بجمعی موفور بر خیمه‌ها مقرر و بقصد جنب آبرج قریه از قرای شهر نو ریس کار نهضت فرمود بیت سپاهان کرای و فوت کلاه ابراج ‹ شیخ خاور فکنده بهر اطراف جمع شعاع ‹ چون شعاع آفتاب همه اطراف آن را احاطه کرده عارتی مفره کردند برخی از طوایف و تا باقی را آنکه با حسین خان عهد اتفاق و پیمان نفاق داشته او را از این واقعه آگهی داده بودند مشارالیه اسباب جمعیت داد زمام عام بیعهد و لشکری بنام عهد داشت چون حضرت ظل اللهی در عین ذاب از معبر سیاه آب عبره فرمود لشکری وافی بمضایق آن جایها فرستاده نزد آبهای اونگار که در آن اوقات از فرط کل و لای زیاده از دو معبر داشت مسدود ساخت بعد از آنکه حضرتش از جنگ وارسه آن قریه فارغ گشت و آهنگ ستوه نیش گشت جمعی موفور از میمنه و میسره راه عبور بر او گرفتند و حملات از طرفین مرتب شد عروس حوش مانند عامی مستجاب بکوچ رسیده و دماء دلاوران جری چون سیل در ساهره زمین جاری شد نظم زمین با بر کرد و شمشیر گشت ‹ هوا با باتیره و تیر گشت ‹ زگلگون هوا ناله یاد همی ‹ ز سنگ اندر دو الکار همی ‹ طوایف ترکمان که درشت سپاه صفدری بود و روبکافتند و چون راه عبور مسدود دیدند از کبایا از راه غیر جاده پی یکدیگر گرفتند و هزار جر قتیل بی دلیل بی مقصد رو حضرت ظل اللهی با معدودی قلیل ابطال جبل خود در مقام مقاتلت ثابت ماند و کوششی بسزا میکرد محمدخان قاجار خالوی آنحضرت و دهستان کم کرده و ارکرفتار گشت و محمد امین آقای بنی عم سلطان سعید شهید با آنکه در آغاز کرد و فرقی بسکره داشت تیغ و هل آسا حاد شتاص اعادی را نمونه دو پیکر ساخت این شعر موافق حال آمد ‹ خصم را از بس قال تیغ تو ساز دو دو نیم ‹ وصه نادر دار گردون بر چون اکنند ‹ عاقبت دایره سان بیکش گرفته در دایره ما سوزش آوردند محمد ولیخان قوانلو با چندتن از منسوبان آنحضرت

که در صف قتال و نزال بهادری و صفدری کرده بودند آخر الامر قتیل و اسیر گشتند و بقایای اتباعش متفرق
گشته و هزیمت نهادند بیت فلک را کار جز تفریق نشد ، فکل الصفو منها قد تکدر ، از غدارتهای روزگار و تلون
این شیوه عجب نیست زیرا با سرش عبرت و با جانش تعب بیت با نوش نیش باشد و با راحت ابتلا ، دایم خمار
باشی و خمارت بلا ، حضرتش با چار خود را از معرکه گیر و دار بکنار کشیده از مرکوب جدا مانده و در اعلای جبال
رشتبانه روز از بیراهه قطع منازل طی مراحل کرده روز چهارم بقریه از قرای بلده اشرف رسید اهل القریه اگرچه
بسط و عیش گرسنه خستگیهای آن صعوبت را بغذاهای لطیف و بستر نظیف مرهم نهادند ولی از بیم مواخذت
حاکم بی خبر از آنحضرت محمد خان سوادکوهی را از ماجرا آگاهی خبر دادند محمد خان یکی از عقارب و خویشان خویش را
با چند سر چادر سرهنگ و ملبوسات و سایر مدارکات روانه آنحضرت را بلده بار فروش که آنزمانش محل
استقرار بود خواند و خود باستقبال بادر جسته او را باستقلال وارد شهر ساخت و لوازمات خدمات و جیب
دیگر پیش برد و چه صورت حال را علی سبیل التفصیل معروض رای حضرت وکیل داشت حکم یرلیغ شد که خود بمواجهت
حضرت ظل اللهی روانه ری و مستدرک حضور وی گردد چون حاکم مذکور را صفای حکم بلیغ آن یرلیغ کرده در
رکاب حضرت ظل اللهی روانه مقصد گردیده و قریب بشهر رسید حضرت وکیل جمعی از اعیان و افاخم را استقبال حضرتش
داشت و چنین فرستاده تا او را با تکاف و جناب وارد طهران کردند بعد از آنچه بایسته شان چنان بزرگواری
توان بود اصناف معمول داشته بدرانه اش بتوجهات و بادرانه اش بهلو نبافت و معاذیر اوضاع سلف باز
خواست و منزلی شایان و نزلی در خور حضرتش را معین و مرتب داشت و در لیالی و ایام بر خوان حضرتش حاضر
میساخت چون چندی لیالی و ایام برین نسق مرادفت گشت و عهود از جانبین موکد آمد و اطمینانی کامل حاصل
شد حضرت ظل اللهی که در آن حال از شدت طاعون آن سال استراباد و متعلقان و منسوبان را منقسم خاطر و رنجور

دل بود از سرکار وکیل مستدعی گردید که ایشان را از آن محل بمحل دیگر تحویل کنند علی الفور مسئول مقبول آمد و از فرط اعتماد و وثوق
که بمیثاقش داشت دستوری داده خود بدان جانب شتافته نواب جهانسوز شاه و دیگر متعلقان را که در دشت گرگان
و صحاری ترکان بودند مطمئن خاطر داشته باستراباد و از آنجا با تمامی خواتین و بنات و بنین سلطان حمید شهید حفظا
من الطاعون بقلاع و قرای دامغان نقل و تحویل فرمایند نواب جهانسوز شاه که اندوه مهاجرت از برادر والاگهر بوده
همی فشاندی از دیده بر زمین طوفان ، همی نشاندی از سینه بر سپهر اخگر ، و التهاب آتش درون را مضمون این شعر
مریع چون شعله از جسم بر می انگیخت و آب آتشین یعنی سرشک خونین از دیده بر چهره آبی بسیر بیچیده بیت اهوا کی
حتی فی حشاشته مهجتی ، نار تشب علی هواک و تلذع ، چون مژده ورود آنحضرت باستراباد خبر یافت عزم دیدار
برادر نامور ز حبیب آنچنان رغبای که جانش خبر داشت ، کاندم بپای سرو از شوق باسر ، بجمعی از غایبان
منسوب و متعلقان خویش روی توجه بدان معرض نهاده و دیده و دل از لقای همایونش نور و سرور داد محمد خان
و محمد امین آقا و دیگر قزلباشان ایشان که در اغلال و ذلال و زنجیر با اشارت حضرت وکیل استخلاص یافتند و
مباشرین مهام استراباد نیز بموجب مثال امتثال کرده بقدر کفاف احتیاج از ره و بارگیر و سایر مونت و احتیاج
قلیل ام کثیر فراهم آورده بمباشرین حضرت ظل اللهی دادند حضرتش با مجموع اخوان و اعوان بصوب دامغان
لوای عزیمت افراشت و قریه از قرای تویه دروار را که آب و هوایش قرین عذوبت و اعتدال بود محل نزول
اقبال ساخت محمد خان و محمد امین آقا با برخی از اعیان که در چهار ده کلاته املاک موروث و مکتسب داشتند
در آنجا متوقف گشته اقامت کردند چون چندی برین بگذشت حسین خان که با وطن و مکمن حضرت ظل اللهی
در آن نواحی بدلایل مستند خود را مستبد نمید و مجدد اساس و سوداهای جیب و خباثت آباد این زن تازه افتاد
گردیده بوسایل وسایل چنان معلوم رای کارداران وکیل داشت که توقف آنحضرت در حول و حوش استراباد و سر

همرکستان از سرحد سبب اختلال کار دولت و باعث اغتشاش مهام سلطنت خواهد بود کارداران آن
دولت با اینکه گفته اند ع کلام العدی ضرب من الهذیان . بدان قول ناپسند اعتماد کرده بسطام خان
را با هزار سوار از طوایف مذبه و الوار ظاهرا بانتظام مهام ولایت بسطام و خفا سرحدات مملکت خراسان
و بالمنابعت و فرستادن حضرت ظل اللهی با مجموع ملازمان بطهران روان داشتند و بتوهم اینکه مبادا
آنحضرت از استماع این خبر رخت اقامت در بسطام کشد و با طوایف ترکمن پیوندد و بحسین خان حاکم در
حفظ طرق و شوارع و ضبط مکامن و مراصد مبالغها کردند بسطام خان از راه سمنان روانه دامغان و حضرت
ظل اللهی اگرچه برای خورشید طراز ع گر پرده غیب برکشد پرده راز : در همان اول وهلت از کیفیت اوضاع
باخبر و مستحضر گشت ولی از نکث آن عهد و نقض آن پیمان که ع ان احسن العهد من الایمان . لازم نیامد در مرکز
استقامت ثابت ماند و بعد از ورود او با برادران والاحترام جهانسوز شاه و رضاقلی خان و جعفرقلیخان
و علیقلیخان و عباسقلیخان و مهدیقلیخان که سرجمله ایشان آسمان معالی را هفت اختر و جهان مکارم
را هفت کشور و دور نبالت را هفت ایام و شخص جلالت را هفت اندام بودند و محمدخان خال و محمد امین
آقا و رضاخان و سایر عشایر و اقارب با تمامی خواتین محترمه خواهر حسین بادو زاده از اده او مرتضی قلیخان
و مصطفی قلیخان که قصد توطن استراباد کرده از آنحضرت اقامت را دستوری یافتند روانه دارالخلافه طهران
شدند مجددا حضرت وکیل آنحضرت را با برادران تفقدات نمود و در افتتاح فرمود و مهربانی آغاز نهاد و مکانی
شایسته و راتبه مستمره مرانشان قرار داد و در اثنای آنحال حسین خان حاکم را که دامان او بهوش با وساخ الکار جنایات
آلوده بود در برخ جاهوران قهرمان روح حیوانی از تن پر مرده برکشور بدن دهن افشانده ساغر مرگ از
کف ساقی وطن اتفاق درکشیده و جهانی از سوء سلوک او آسوده گشته و ستمهائی که به جای رعایا دفع

عنا العذاب

عنا العذاب انا مؤمنون بر آسمان بود دراز بود کوتاه آمد فتم قال القائل بیمار ترا کار رسید بجانی کز من
او هیچکس آزرده نباشد حسن خان برادرش از جانب اولیای وکیل حکام استراباد و مضافات را کفیل گشت ولی چون
انقدار از مستعد عیبه و موثق نبود در خاور از تنزد و کیان او بکرد رود و چند نفر از اعیان طایفه دولو مامور رکاب و در عنا
و عذاب ماند در این حال چون چند ماه بگذشت از عفونت هوا در شهر امراض مختلفه پدید گشت و عباسقلی خان زاده سلطان
سعید شهید که سنین عمرش از هفت گذشته و چون ماه دو هفته بود از افق حیات با مغرب فنا پیوست . و اذا المنیة
انشبت اظفارها الفیت کل تمیمة لا تنفع . کوتی برقی سریع بود و یا ابری زود که ع آن هان باید از زمانه ضرر کریمخان
بعد از سوم عزیمت کوتی نموده تا دفعه در جوار رس والد بزرگوارش ترتیب داده نعش او را در مدفن شریف مدفون ساخت
و در همان ایام عازم استخلاص آذربایجان شد حضرت ظل اللهی را که در آن اوقات دقایق مواصلت بحقایق معاشرت
مبدل و در سابقه موالفت ملاحظه مظاهرت معوض باده هزار سوار بمحاربت فتحعلی خان افشار و پناه خان جوانشیر
معین و همراه فرستادند در آن دار و گیر کوششهای دلیرانه کرده داد شجاعت و پردلی داد ولی چون تفصیل این اجمال
و تبیین این احوال زیاده مناسب این کتاب نیست با برادران نیز رخصت یافته علی ای حال کریمخان بعد از استخلاص آذربایجان
و استیصال فتحعلی خان و هلیسانان آزادخان افغان که کما هو المذکور فی الکتاب از سلطان سعید شهید شکستی
فاحش یافته روی توجه بجانب گرجستان آورده بود ورود او بار دوازراه خوزستان عنان عزیمت بجانب
فارس کشانید فرد عنان باقی ایام ده که رایض او . سعادتی است که در موکب تو میراند . حضرت ظل اللهی چون
خلق قزوین را اکثر از ارادتمندان دیرین دولت خویش دیده و آب و هوای آنجا را بسلامت نزدیکتر یافت آن
خطه بهجت را محل قرار و استقرار خواتین محترمه و نوشان معظم قرار داده در آن سفر از حضرت وکیل درخواست کرده دستوری
یافته بقزوین آمد جهانسوز شاه و رضاقلیخان از برادران که بسن وقوف رسیده بودند و چندتن از بنی اعمام و بنی الخان

که دران حال به رتبه رشد بود و هنوز رشد از غی نشناخته مامور اقامت فارس گشته بقایای متعلقانش از رجال و نسا
و صغیر و کبیر در قزوین بودند و تمکن یافته بودند و هر یک را سیورغال و راتبه مستمره معین گشت محمدخان خالوی آنحضرت
که از معمرین قبیله و محترمین طایفه بود به سرپرستی و پرستاری ایشان مامور آمد و نواب جهانبانی شاه نیز با جمعی از منتسبان
در مطاوی آنحال وارد فارس گشت حضرت وکیل هر یک را در خور حال بکمال رافت مقرون داشت و قلوب هر کدام
را بجبت و الامر مرهون و تمامت ایشان را منازل شایسته علی قدر منازلهم و ادرارات وافیه مرتب فرمود و ذلک
فی شهر ذیقعدة الحرام سنه تسع و تسعون و مائة بعد الالف من الهجرة النبویة و علی آله آلاف التحیة چنین گوید محرر این
حروف و مقرر این کلمات که اگرچه طریقه وقایع نگاری بنابر رعایت حسن ترتیب و پاس ادب چنان مقتضی است و چنین
مقتضی که حقایق مآثر حضرت ظل اللهی را بعلت کبر سن و علو شان و مزید رتبت و سمو قدر بر نواب جهانبانی شاه مقدم
داریم و گفت سبقت دهیم د ر د مان من دلشده این ره نه بخود می پویم : زیرا که آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم :
فذلک جمیع اشارات حضرت ملک صفات ملک آرا که هر دو را شفقت و مهربانی را تابع ضرب اسم قباب
اقبالش فوق الفلک التاسع این است که چون مورخین سابق و وقایع نگاران لاحق با ابنا مفاخر و مآثر عموم
ابنا سلطان سعید شهید که حقیقت حال ع و الحق علی کل حال هر یک لیث غاب مرتبت و غیث سحاب فتوت بود
نیز وجه صادرات احوال ایشان را از غث و سمین و سهل و حزن که ب گر بنویسم شرح آن بیحد شود : مثنوی هفتاد
من کاغذ شود در بسط ضبط و سمت ثبت نیاورده و اگر مآثر حالات ایشان کما او کیفا عدلا او حیفا در زمان
دولت حضرت ظل اللهی بوقوع انجامید اولی آنکه حقایق آن اوضاع در هر مقام که مناسب بسط آن مقال است ایراد
شود و بحیز نگارش آید و بحیز نگارش آید بر دهستان وقایع نواب جهانبانی شاه از آنجا که عارفه استخلاص آنحضرت
از بند شیراز و توجه او بصوب دامغان و استراباد ع با مزید شرف و دولت و بهروزی و نازه و سایر مآثر و کیفیت

شهادتش

شهادتش قبل از صادرات احوال حضرت ظل اللهی است و رشته انتساب حضرت صاحبقرانی و نواب ملک آرائی هر دو
پیوسته تا ربط الکلام از هم گسسته نگردد و مراعات آن نکته کرده ایم همان به که تشریح اوضاع و تحقیق احوال او همت
بتقدیم گیرد و رتبت صدارت پذیرد ع فدای آنکه او طرز بافت یک سیداند : فلما سمعت هذا الکلام عن فیه الفصیح
و حسنت علی حسن درایه و لطف طبیعه الشریف فقلت کما قیل لا غرو من البدر ان یلوح و من المسک ان یفوح ثم شرعت
فی المقصود بعون الله الودود و تائیداته اغاز داستان نواب حسینعلی خان الملقب بجهانبانی شاه و موجب استخلاص
او از بند شیراز و توجه او بصوب دامغان و استراباد و سایر صادریات احوال او نواب جهانبانی شاه نظم آنکه
از چهر دولتش آموخت : عکس مهتاب شکل خرمن ماه : وآنکه از رای روشنش گذارد : نور خورشید وام سایه جاه
نام نامی و اسم سامی او حسینقلی خان از حضرت ظل اللهی کهتر و از دیگر برادران بجز رضاقلی خان که در زمان توقف
سلطان سعید شهید بخراسان در آن مکان جنت نشان تولد یافت مهتر و با آنحضرت چون دو گوهر در یک درج و دو اختر
در یک برج و دو شیر در یک کنام و دو مغز در یک بادام پرورش یافته در شهور سنه اربع و سبعین و مائه بعد الالف
دو سال بعد از جلوس سلطان سعید شهید بر سریر خلافت در بلده استراباد از کتم عدم قدم بشهود وجود نهاد و عالم را
از یمن قدوم خود نور و نوا داده گوئی زبان زمانه بدین ترانه گویا بود و بادای این شعر نغمه سرا ب بعد قران شوند
کی پنجه چو تو : را منتزع چهار امهات هفت آبا : در زمان حیات والد ماجد بر معارج امن و آسایش صاعد بود و در
دبستان علم و دانش استفاده مجهولات از معلومات مینمود چون کلاه گوشه آن دولت بلکدکوب نوایب شکسته شد
و حبل المتین بنیان بمقراض حوادث گسسته با حضرت ظل اللهی عازم دشت زالمگشت با اهل و الغ ترکمانان بوجهی
لایق رسم سنان و رسم سهام و آداب سواری و رسم گشتی القضاه و آنکه هر فاری و د چون شعله آتش سنانش
پروین زحساب شرار باشد چون سایه رحمت گسترده گردد بر سر مهر ماه سایه بار باشد پس از آنکه در واقعه جانگداز

ومحاربه حسین خان قاجار بهاء بنای حضرت ظل اللهی قرین دی عالم عافیت از دست حوادث شد طی و
آنحضرت بجو نگه مشروح گشت با محمد خان سواد کوهی برای شتافت جنابش در بهار چون آلام و هموم و مقرون
احراق و غموم مانده با هم در میانه خوف و رجا و امید و بیم و این مصراع میکشد ع منم امروز و دلی زانده گیتی دو نیم
چون حضرت ظل اللهی از طهران باسترآباد راجع گشت و کوکب اقبالش فی الجمله مستقیم احوال شد آنجناب سلیقی برادر
مهربه و رسم و گذشته حرمان زمان گذشته را تلافی کرده و بموافقت آنحضرت به دامغان اقامت گزیده و از آنجا باستار
کریمخان روانه طهران گردید و از طهران چنانکه ذکر آن تقدم یافت بشیراز شتافت و بعد از شش سال توقف آنجا
باحسن الوسایل از آن بند گرفتاری رهائی حاصل کرده با شعار و شقام وانده نار و الله بزرگوار ع گشت بیاره
مراد سوار د تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت وکیل طبل رحیل از طهران بجانب شیراز کوفت و حسن خان برادر
حسین خان دولو را بحکومت استرآباد بگماشت بعضی از آقایان قاجار و اهالی استرآباد و طوایف یموت که حاشیه
ارادت این دولت بردوش داشتند و قرطه عقیدت این سلسله در گوش داشتند همی مطلب بودند و سامی امید عا
که فضای آن عرصه را از خس افعال ذمیمه و قبح اعمال شنیعه آن فرقه طهارت دهند و آن خاک را از لوث
وجود آن طایفه پاک گردانند ولی بعلت اختلاف آراء و اختلال مهام آنجا آن امر خطیر و کار بزرگ اقدام نتوانستند
کرد و روزگاری مرفع الوقت گذرانیدند و بتقاعد و تسویف بسر بردند عاقبت هر فرقه را با دیگری ابواب جدال گشاده
آمد و اسباب قتال آماده اهالی بلوک از قبیل فندرسکی و ازانی و سدن رستاقی به دلخواهی اولاد سلطان سعید شهید
با بلوکات قوچماد کوکشلری کنول استرآباد رستاق قرار مناقشه داده و اهالی شهر از محله میدانی و نعل بندان با شهر
مشهدی و سایر بهر حال فرقه دولو را معین و ناصر بوده هنگامه دار و گیر گرم کردند طوایف یموت نیز بمقتضای
طبع شرارت اندوز ع تا در پرده راستیون مباموز درشهر و بلوک یغی و صعلوک قرار قتل و اسر داده و دشتهای

دایر

و آسایش وارنجاش ازنکان آن مساکن دور بود درین حوادث روز روشن همی در دیده شان شبهای دیجور
تا کار بدانجا انجامید که اکثر روسای طایفه دولو ترک موطن مالوف گفته با علایق رخت اقامت بقرای نکه دوره معان
وصفحات هزار جریب کشیدند و حسن خان حاکم هر چند خواست دفع مواد آن افساد کند و آتش آن شورش فرونشاند
امکان پذیر گشت کریمخان نیز حقایق دقایق آن حال اعلی مر الساعات مستخبر بودی و حل این مشکل را باز دیگران
خویش مشاورت بجستی و بدان معضل کاربستی ولی کارداران آن دربار را چون از اوضاع آن دیار کما ینبغی
استحضار نبود و قضایای آن ملک بر وفق تنافخه منبیاد لکر لشکری آراسته بدان وجه متوجه آن صوب کردانید
شاید اهالی آن ملک از موجه بحر آشوب بر کران آینه مفید نفاد و ثمری مترتب نگشت تا آنکه این حل عقده مشکل را
از رای رزین و فکر متین حضرت ظل اللهی مشورت کرده حضرتش بکنایه و تصریح و ابهام و توضیح چنان مبرهن
داشت که اگر فردی از افراد ما برادران که از یک پشتیم ب چون فرد شویم در نظر اعلیم د چون شمع شویم بر ده هشتیم
دران حول و حوش امکان نگین بایم غبار این فتنه برفته ازان اقطاع فرو نشیند و نایره این آشوب با برهم نشسته
ازان اقطار انطفا پذیرد نظم زانکه در ظل عدالت مان نتواند زد د هیچ شیطان ستم نیز دم از شیطانی د
گر زمین را همه در سایه انصاف کشیم د جغد جاوید ببرد طمع از ویرانی د ورجهان را که ابر وی کین بنمائیم د بگریزد
زجهان صورت آبادانی د و تا حضرت وکیل بدلیل این ولم مطمئن خاطر دارد و در پیش بران استقرار یابد چهار
دیگر برادران و هم جعفر قلیخان و علی قلیخان و مهدی قلیخان که در حبه قزوین مکان داشتند و در
و دران عهد از عهده صبا با درجه شباب گذاشته و فاق رانده و ایشان نیز از ابتدا ره شیراز خوانده کریمخان
از حضور آن جمع جانش مطمئن خاطر گشته تا قصور احوال مردم استرآباد و ما یضاف او را که در زمان فترات نشیب
ملکها یافته و خرابیها پذیرفته تعمیر نماید و رسم جور و عدوان و قاعده ظلم و طغیان طاغیان ازان صفحات

منحی کرده‌اند نواب جهانسوز شاه را بایالت و امارت ولایت دامغان نگاشت و نشانی بر وفق شان او
بنگاشت حضرتش جهت بهجت بر سجده عبودیت حضرتی که اگر مور ناتوان و اگر میر توانا محتاج جناب ربوبیت
اوست نظم اگه موش بر تن های و برفرق فرس :: پیرهن را جوشنی داد و کله را مغفری :: آنکه گر آلای او را گنج بودی در
عدد :: نیستی جز راهم را لفین گنجی و کری :: بنیاد وفاق انی توکلت علی الله بر بیان صدق و حسن اعتقاد بنیاد گرفته
اجلال و در بیستم شهر شوال سنه هزار و دویست و هشتاد و دو هجری وارد دامغان گشت و قلوب و اهواء اهالی آن ملک
را کسب و الفت و تمکین استمالت داشت بنحوی که در زمانی قلیل مهام ملکی و ملکداری آنجا کما ینبغی انتظام یافت و از
بندگان دولت و خانواده آن حضرت والد بزرگوار معادل دویست سوار فراهم آورده مرهون زمان فرصت
بود تا خود فلک از پرده چه آید بیرون چون چندی بر این بگذشت ع دین چرخ برین فتیس دوران میکرد
بدستوری حضرت ظل اللهی از دودمان سلسله غز الدینلو دختری آفتاب منظر که روان مسیحا در تنورید تشنی و
جان رباب را در ناله زار و زیر معقول انساب آن اوال ابن اوال و در زبان بودی و ذکر افواه شعر
ناوک عصمت تیر دز چشم روز :: گر کند در سایه چترت نگاه :: پیش عدت چاوشان بیرون کنند :: آفتاب و
سایه را از شاه همراه :: سر میمونت حرم ابزد است :: کاندر و جز کبریا را نیست راه :: خواستار شده ان وصلت
را الحق وصلتی بود با آنکه هر گز چرخ هزار دیده مانند آن ندیده علی الظهور لطایا روان کرده ان مریم سیرت بلقیس
سیرت را با زینتی درخور بعد از دواج آورد الحمد لله نه حقی وعده و الصلوة و السلام علی من لا نبی بعده ۀ داستان
شیخ و کرب قلعه نگه دامغان و فرار کردن فتحعلی خان و جان محمد خان قاجار از خره آن حصن حصین بعبوست الله
بروم من المعالی منتهیا :: ولا ترضی بمنزلة الدنیة :: نواب جهانسوز شاه بحکم حفظ الحکمه تا من خطه الحکمه اما
بوجه صمصام الحظب و الخطب مشبوب :: با آنکه در اول عنفوان ریعان جوانی و مبادی روزگار کامرانی بود نا شاه

معقود و در کنار و کنان امانی بار آورده پیوسته روز فتال دلیران را بر شب وصال دلبران رجحان نهادی و ایام مجادت
عدوان را بر روزگار معارف نسوان مرجح داشتی و از سبزه زار و گلگشت دشت بگلی محترز و متحاشی بودی و مناسب
احوال خویش مضمون این ابیات سرودی :: السیف و الخنجر ریحاننا :: اف علی النرجس و الآس :: شرابنا من دم اعدائنا
کاسنا جمجمة الراس :: و همواره در انتقام و انتصار با آقایان قاجار از عالی و دانی و صبی و بالغ مبالغ گو ...
داستان شیرویه و پرویز طابق النعل بالنعل و قد الادیم الی الادیم حسب حال و صورت خصال او بود و گوئید چون
شیرویه بقصد قتل پرویز شمشیر انصاف که آن خود خلاف انصاف بود تیز کرده یکی از امرا که محرمی نا بود با نجام آن
کار فرستاد پرویز چون حال چنان دید بزبان مقال بگفت که شایسته این امر خطیر و سزاوار این کار بزرگ تو نیستی زیرا
پدرت بوقتی من جندی مخذول و زان پس مقتول سیف مسلول اما دهر دو زندی خلف که تیغ خون پدر بر
نبندد و بعزم قاتل مکر :: قتال باید نشست نشاید از مکر :: بعد ما که آن قاتل از حیله منش عاطل از آن مهم فارغ گشت و
بحضرت شاهنشاه شیرویه سوالی از مجاری احوال فرمود امیر از سر سفاهت سرگذشت از قلیل و کثیر بی عایقه تبدیل
و تغییر تقریر کرد گفت از این گفته قتل و نیش پس من واجب کردی پس بحاجب اشارت فرمود تا با خنجر آزاد وجودش
آثار نمانده و حروف هستیش از لوح صروف روزگار بسترد الحاصل شرح این شروح گشت که پس از واقعه سلطان
سعید شهید از فرط انقلاب و آشوب در ولایت استراباد و مضافات آن سرحد الملک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالا
شدیدا پدید گشت و اکثری از آقایان قاجار و اهالی آن دیار رخت اقامت بولایات دامغان و بسطام کشیده
هر یک بحفظ و حراست و نیش حصنی حصین و قلعه متین و حصاری استوار بنیاد نهاده بودند چون نواب جهانسوز
شاه را شغف گرفتاری بدست رهائی مفوض آمد و ایالت دامغان و ما یضاف بدو مفوض کسان آن حضرت
بکواله واطلاق دیوانی بقرای متعلقه بفرقه دولو بی تودد نزد و سپرد ند و آن طایفه ملعونه با یکدیگر در تعاهد و توثیق

تا که میور زید و تا عاقبت صمیم بنیاف گشیده و کار بستان لسان میان بستان انجامید نواب جهانسوز شاه را
کدورات ماده مستعد بوده مهیج گشت و در تخریب قلعه تکیه و تادیب محمد حسین خان و جانمحمد خان و هم از اخفاد جانمحمد خان
که از امرای کبار فرقه دولوی قاجار بود و در آغاز این کتاب بجهتی از جهات نامش مذکور خامه و مرقوم نامه آمد داده
بالشکری انبوه کان ارکان کوه شکوه علی الغفله و آنرا کالحاطة الهواء علی الماء فرو کوفته خوانین مذکوره چون از
هجوم لشکر و قدرت سپاه آگاه شدند و دانستند که قوت مقاومت و قدرت محاربت ندارند آسیمه سر چنانکه از آتش
خار از خارا چنانکه بسنجد آب از آذر بی خبر از مخرج حفره که از سمت خیاط لشکر بود و از روی عزم چنین روزی را آماده
داشتند خارج گشته بدین حیله از میانه کرانه گرفتند قلعه گیان در مبادی کار از آن حال غافل دست اهتمام بسیف
و سنان برده و پای ثبات و قرار در جدال و قتال افشرده نفری چند مجروح و مقتول آمدند و چون از حقیقت ماجرا وقوف
یافتند ناچار بتسلیم قلعه رضا داده و رقبه طاعت بر ربقه قضا و قدم مطاوعت بر بساط ذلت و ابتلا نهادند نواب
جهانسوز شاه بفرمود تا اشیاع و اتباعش بسلک دار و بستی اما اقدام نموده حسام انتقام در نیام نهادند و مجموع
اموال و احمال و اثقال و اثاث البیت خوانین مذکوره را با کوچ و بنه ایشان ببلده دامغان بردند و اهالی قلعه را از
رعیت و رعات بدیگر قلاع حوالی و حوش شهر محل داشتند و همت بتخریب آن قلعه متین و حصن حصین گماشته در اندک
زمانی آن قلعه را که با قلعه جبال شامخات دم از موازات و محاذات میزد سطح با خاک موازی آوردند و محمد حسین خان و
و جانمحمد خان چون جان از ورطه هلاک بیرون برده بمجانی بلده استراباد کشیدند جمعی از علما و سادات و امرا را
باطلاق آن اسرا و از حضرت داشته مراسم سنگی را متقبل و شرایط مطاوعت را متکفل آمدند شفعای مذکوره در
انجاح مرام و اسعاف حاجت الحاح ورزیدند بالمآل استخلاص ایشان را باداء هشت هزار دینار زر طلا و تخلیه و تفویض
قلاع و بقاع مسکونه و متصرفه ولایت دامغان یافته زر تحویل و کلید قلاع تسلیم کرده با جمیع متعلقان ایشان در قریه

دولوی لکان

دولوی لکان آن سامان متصرف گشته متوجه صوب استراباد آمدند در بیان محاربه نواب جهانسوز شاه در اولکای جرجان
بر سر محمد حسن خان قاجار و کشته شدن حسن خان با برادر او محمد علی آقا در آن عرصه گیر و دار حسن خان برادر حسین خان
قاجار دولو چنانکه شرح داده اند بسبب اختلال امور و انقلاب اوضاع استراباد و ما یضاف آن چندی بشقیه تیر
باران افتضاح اعدا و اغراض بر شعار اغراض نمودی و نوا جیش در هیچ نواحی موثر نیفتادی گوئی ام ابابیل مرور داشت
و از فرط پریشانی چشمه زندگانی تکدر پیمیاد در این دو سه سال که نواب جهانسوز شاه را ایالت و امارت
ولایت دامغان مسلم آمد و جراحتهای آسیب فلک را از دار و خانه تایید مرهم کامی بکام موانست بر داشت و نفسی
بهوس تجارت زد چون واقعه تخریب قلعه تکیه دامغان و تخلیه آقایان دولوی قاجار از آن سامان شایع و ذایع
و صورت ماجرا در اقطاع رایج افتاده شایع گشت مردم شهر از کسبه و عوام الناس بشابه هراس تفضیح
و تقبیح او کمر بسته خاطرش با عمال ناسزا و افعال ناپسند خسته شده و در ایذا و اضرارش توفر جسته مشار الیه ناچار از حکومت
انجا که مراد از استیفای لذاید و حظوظ بود دست استغنا از لذاید و حظوظ خود استعفا کرده با تمامی علایق بیوک ارزان
که از زمان مستوفی نواب مرتضی قلیخان بود دشتافت نواب خان چون حال این حال دید مواظب احوال گردیده
در قریه توکنه که از قرای زهر و سلطان سعید شهید است متمکن و متوطن داشت اعاظم و اعیان شهر و ملوک پس از استشارت
و کنکاج و تفکر و تدبر سفرای چرب زبان نکته دان منیع التقریر که بلطایف الحیل طایر وحشت را از فضای هوا بزیر آرد و چرخ
اثیر را با کره زمهریر گشت موانست دهد بحضرت نواب جهانسوز فرستاده بدستیاری رسل و رسایل که آن خود استداد
مواد نو را احسن الوسایل است و تیه او را شهر سنت کرده و الحاح ورزیدند تا حضرتش با بر عابر رعایت مصالح گزید
امال رای روشش و مراعات بعضی کربی تکلف بدان مبین است از قبول در انکار آن قول کما ینبغی جبت ولی نزول در
بلوکات فندرسک و محال کبود جامه را که از مضافات شهر و از املاک موروثش بهره بود متقبل گشت اهل آن اقضا را یای

چند عنان سمند کاری بر انجامید و سای بهتر و ملوک و اوهان پلیان کوکلان و یموت و جوانان ورسته بولی
از دوام کارسته طایفه آستاقاباشیه قاجار شرف دستبوس حاصل نموده اظهار فرح و ابتهاج کردند در اثنای این
حال کمال خان افغان با سران قبیله که ان زمینه دران انکه توطن داشتند متوجه حضرت شد و الله وردی خان
کرایلی حاکم جاجرم که از بندگان دولت و تربیت یافتگان حضرت سلطان سعید بود معتمدی از خویش بدان دربار
روان ساخت و جمله برین داستان رطب اللسان که ٭ همه بندگانیم و خسرو پرست ٭ اگر میزنیم اگر زیردست
ازین آستان میشناسا مکنر ٭ درین در نداریم روی دگر ٭ کمین چاکر و کمترین بنده ایم ٭ هوای تو خواهیم تا زنده ایم
حضرتش هر یک را باصناف ارفاد و اکرام و انواع اصطناع و انعام اختصاص داده از فرقه یموت و کوکلان
و کرایلی و افغان معادل هزار نفر نوکر مخصوص رکاب مستطاب داشت و قریه بیان اقطاع و ولایات عمارات
و وسط معموره دولتسرا میان دلاوری را خانها از چوب و نی که بکار مرداده و دی آید حکم آنحضرت کافیند حکم
القضاء و القدر ترتیب دادند و بقدر حاجت آنحضرت دران ساحت بیوتات ساخته و عمارات مستحکمه که نیز
در روز مصاف رافع حاجات تواند بود مضاف ساختند و ازان پس لوای انصراف بجانب دامغان جنت
و همیه اسباب استیصال حسن خان مذکور پرداخته فوجی از دلاوران لشکر را از راه زادکان ساور با انجام انگار فرستاد
لشکریان بی آنکه بعزین بر برکیان خلل کرداند و کمر بند بر خوت بکشایند بمت فرمان چون فرماش دوان
آمدند حسن خان که دیده دولتش بکلاف بخت بیدار بود و دران ایام احتیاطی بسزا مینمود قبل از وصول لشکر و هجوم
حشر ازان قضیه موحشه وقوف یافته متوحش و مضطرب روی هزیمت بجانب مازندران تافت معدودی که
چون فضای العرصه از وجود او خالی دیدند حالی دست تاراج برگشوده اجناس و اسباب و مایحتاج او را انفس
آخیس و ثمین تا غث و جدید تارش غارت کرده مراجعت نمودند حسن خان حقایق ماجرا را علی سبیل

التفصیل بحضرت

التفصیل بحضرت وکیل عرض و مویل عرضه داشت حضرتش کیخان زند برادر امی عامی امی خویش را با خان ابدال
خان کرد جهانبیکلو و سه هزار سوار از طوایف الوار و اکراد باستقلال حسن خان و انتظام مهام استراباد و دستاد
نواب جهانبو شاه چون از قضیه ورود بمازندران قرین اخبار گشت با نزیشه مال کار با تمامی حرم و خدم و حشم
مرحله پیمای طریق رامیان گشت چون از توجه او بجسن خان با نهاء منهیان بصوب استراباد خبر یافت مصلحت
الوقت لوای عزیمت بجانب دشت برافراشت زکی خان هر چند در استقرار ایالت حسن خان زیادت بیعت
کرد و اهتمام ورزید مشار الیه که باسطوت و شوکت حضرت جهانبوشاهی احتمال مضار جانی و جاهی را از عیب
لیله القدر و وحشت یوم الحشر داشت از قبول آن اعراض کرده عاقبت بانبعاث سفرای بیانی و نگارش عرایض
و ادم باولیای حضرت وکیل حکومت و ایالت آن ولایت بمیرزا اصفهان دولوی قاجار که هم از بنی اعمام شان
بود تفویض یافت حسن خان التزام طریقه حزم و احتیاط و صیانت اهالی و عرض را الحکومت ولایت اعزام
و لکن در قریه اکرکای که حاوی مکانی صعب المسالک بود و حصنی مصون النوایب این وقایع گشته در آنجا
سکنا یافت و زکی خان از راه دامغان عنان انصراف بصوب مقصود تافت چون بمحال چهارده رسید
کماشتکانش همت باغنه راتبه و سیورسات گماشته در مقام تعرض اهالی قلعه مذکوره برآمدند قلعه گیان از اداء
آن ابا کرده کار بجدال کشید و مهم بنزاع انجامید عاقبت قلعه گیان غالب و گماشتگان مذکور را مغلوب و مکسور
داشته در قلعه بربستند و زبان شناخت بگشادند زکی خان را از آن حالات رطوبت ملالت افزود و بر فوز ان حصار را
محصور و چون بر اهل آنجا دست یافت بعضی را مقتول و برخی را مسور گردانیده دیوار قلعه را با سطح زمین انباز
و با جمعی از اسرا و اعاده بشر لشکر گاه خان چون از نگاهی او ضایع قرین اطلاع گشت بنابر سلامت نفس و محاسن
ذات و خوبی ذات در خشم شد و باطلاق آن اسرا فرمان داده کس فرستاد تا ایشان را از اصفهان روانه وطن

مالوف دارند نواب جهانسوز شاه پس از قلعه زنگیان بصوب فارس بر مرکب عزیمت افشرده والد بزرگوار
فارس آمده بملک خویش معاودت و شبانگاهی از دهغان برگشت نظم باشیر مردان خسرو پرست :
چه دریا چه بیشه چه هامون چه کوه ؛ نبشت آن جهانسوز گردون شکوه ؛ نه زنی آب سرد و نه زنی آب گرم :
کردارم ز زورش پس از شاه شرم ؛ حسن خان که در قلعه مذکوره ساکن و بوفور ذخایر و جنود مستظهر استظهار داشت
چون از قضیه استحضار یافت بدان قلعه متین تحصن جست و دروب و معابر آنرا بگذار و جبان هزار جریی
و اقوام و عشایر خود سپرد راه دار و گیر از طرفین گشاده شده اساس کر و فر از جانبین آماده ع همه آسمان میغ
تاری ز تیغ ؛ همه لعل باران ان تیر و میغ ؛ در و دشت پر خنجر آگون ؛ همه تشنه خنجر آبان بخون ؛ همه خاک در ناله
زار زار ؛ همه چرخ در مویه زنهار ؛ بهرام هر بام که زنگی سفاک و جلادی بی باک است براحوال کشتگان آن
عرصه رقت کردی و سر انگشت تأسف از دیده چون خون از تیغ روان داشتی و چشم روزگار بر پروردگان خویش
زار زار بگریستی چنانچه وقتی گفته ام لمولفه دهر بر پروردگان خویش بگرید ؛ چو بگشند دلی جهاد کش خنجر ؛ ابکام
مسیح تا وقت پسین ؛ چین گره ابروی اجل ؛ در روی امها فگنده چین ؛ دندان سنان آسمان خراش ؛
اقوش کمند آشتی گزین ؛ از چرخ عرق برکشان نزار ؛ و ز دخل درم خستگان سمین ؛ لکلایوه را افراهمند ؛
کلایوه را نالها حزین ؛ حافظین قلعه چون آتش بلا بالا دید و خاک آسا در قدم حشم نصرت توام افتاده راه
عبور و مرور ایشان گشاده گردند و تمامی لشکر را عبور داده حسن خان بناچار تیغ برق آسا از نیام برکشیده چون
رعد از میغ خروشیدن آغاز نهاده بر دلاوران دشت هیجا تاخت ع ولیک زد اهل از چه از قضا گذشت
در قلب میدان دلاوری بزخم گلوله قزلی از افراد دلاوران غازی از باره زندگانی پیاده مانده و سرش
که سر او دلتنگ هم سر الیره داشت بی سر نگار نواب جهانسوز شاه گشت محمد علی آقا و قاسم آقای برادران او

ودرا

و دو را از حصار قلعه بیرون انداخته با تیغ آخته از میان لشکر تاخته گذشتند فوجی از دلاوران هیجا باشارت والا
بتعقیب ایشان روان گردید محمد علی آقا که از جمله قتله سلطان سعید شهید بود در هنگام فرار بهدف تیر جان شکار
غازیان جرار گشته شربت بابن و انتقام چشیده و قاسم آقا راه سلامت جسته خود را باصفهان و عراق کشید و مرتهان غم
و زاغ بغی از جثه قتلی طعمها رسیدند و طعمها چشیدند و سباع و هوام از لحوم و عظام آن کام گرفتند و این بیت
از قول حکیم انوری در حق آن لشکر منصور و اعادی مقهور مناسب آمد ف ؛ تیغ شان کز ضیافت چو خلیل است ؛
دام و دد را چکند روز وغا مهمانی ؛ و از آن پس فرمان شد تا یورت او را غارت و بصوب دامغان اعادت
کردند در بیان تولد حضرت صاحبقران زمان لمولفه دهر برانگیخته را و نوبت سامان رسید ؛ کوثری ضبط را
مژده که سلطان رسید ؛ همای اوج شهی بال جلالت گشود ؛ و نو او دان و دان از گلبهای رسید ؛ در شب
پنجشنبه چهاردهم شهر شوال سال یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری مطابق پارس ئیل فرخنده تحویل زنگی که سبعه علم
و اشرف بنی آدم فرد کاندم که هنوز آسمان طفل ؛ آدم بطفیل او بکرم ؛ چنین روزی را بچنین مولودی مبارک و
مسعود سیمرد و جشن قال یورک لامتی سبتها ومنیها دو ساعت و نیم از غروب آفتاب و افول مهر جهانتاب
گذشته ع گرچه هرگز بر نیاید در دل شب آفتاب ؛ خورشید آسمان کمال و نیر برج جلال و جمال دارای دریا
دل گردون ال عدیم المثال شعر که بهر رفعت او سر کون همی آیند ؛ بوقت مولد از ارحام مادران اطفال ؛ هو
الشیبا المکنون والجوهر الذی ؛ تحتند من نور من القدس زاهرا ؛ اعنی خدیو جهانبانان و دارای جهانبانان نواب
جهانبانی بیت شاه زمانه فتحعلی شه که حکم او ؛ از زیب شرق جاری و از غرب تاری است ؛ بالیمن و السعاده
از حجاب غیب قدم در عرصه شهود نهاده بدین وسیله مرکز خاک را محسود عالم افلاک ساخت و سمک اسفل را محل
محسود سماک رامح و اعزل شعر روح از نسب اگرچه عقل اول است ؛ افتاده در سجده که سبحان لم یزل ؛

دایه تقدیر از پستان نبالش شیر سپیده دم میداد و مربی قدر بهر بالش کلاه گوشه رفعت بر زمین نهاده و سعادت لالای مهش در

آغوش میکشید و سروش غیبی نغمه اش در گوش ملک نظم ساحت دهر چون بهشت برین • از پی او مقدم مبارک

نخجسته و تاج افزودن • ارزومند پای و تارک شت • م • هو شرف اسعد ارضاءت ساکنها و شرف الناس ادوکی

انسانا • و چون کاهنان عهد و ستاره شماران عصر و استادان حاذق و منجمان فایق از ناظر کواکب و ممدات

موثبات و سهام و فردارات و اوتاد و درجات طالع فیروزی مطالعش استنباط فتح و نصرت کرده بودند و نیز

در ایام ولادتش ابهتی بیرون حسی بیرون و محقق آمده بود لهذا باسم مبارک جد امجد طاب الله ثراه مسمی گشت لا

زالت المکاره الا لکمال کی مسامه بود و لفتح و النصر معموره و ریاض دولته الغراء بسحاب العواطف ممطوره و رایات

اقباله برياح الظفر منشوره والصلوة والسلام علی النبی و آله و صحبه و عترته در اختلاف تاریخ مولود مسعود و تحقیق آن هذا

کتاب ینطق علیکم بالحق از نتایج طبع گهر گستر و لطایف خاطر نکته پرور حضرت ملک صفت ملک آرا الا ارائت ایام دولته

که بسی نکات دلنشین ان هذا الا سحر مبین است و در تعمیق تحقیقات دقیقه و تنمیق عبارات بدیعه انه لذو حظ عظیم

نظم باستقامت رایش اگر قضا کندی • دقیقه فلک المستقیم التقسیم • بامذی الف استواش تا بابد • ز نظم ما یش بیرون جز در

فکنده و چیم • تعهد بلطفش نز خاصیت دهان صدف • نفس همی ز نذر بن نکته در یتیم • این است که جناب وقایع

نگار تاریخ مولود مسعود را چنانکه محرر گشت هودهم ماه شوال سال هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری موافق پارس ئیل کتابت

ثبت آورده و از آن سال تا سال ورود حضرت ظل الهی از شیراز بمازندران که آن نوده چنانچه مولانا محمد ساروی در نسخه منضبط

کشیده هزار و یکصد و نود و سه مطابق تنگوز ئیل و دو سه سال تحقیقا بترتیب و توالی سنین دوازده کانه در نظر محاسب حق

خورده بگیراز فاره تاخیرا گردیده سال است و بقانون حساب تاریخ هجری هشت عام • اختلاف این دو دایگی نه از وده اسلام

و نیز آنرو مخصوص از مبادی جلوس الی الآن علاوه اعیاد سرور جشن نیز ربیع و صنی ائمه اقرار داده بعید مولودش ملقب

دهشنده آن

دهشنده آن قانون بی بدیل و قاعده بی بدل که سبب شغف عالم اعلی و اسفل است و واسطه شرف داده دول بود

هودهم شهر جمادی الاول است و وجه الاختلاف ایضا ظاهر است اگرچه صاحب تاریخ محمدی ضبط سال میلاد این همایون

مولود که از لزومات وقایع نگاری بود ننموده ولی مجملی که زیادت مناسب نوشت و از روی تحقیق لزوم ما لا یلزم

تعیین سال مزبور کرد که آنحضرت در سنه پنج هجری استحکام بانی حضرت ظل الهی و برادر کهتر نواب

حسینقلی خان کمساله بود اوراست که نواب شاهنشاه بعد از والد ماجد متولد شده و بدان اسم مسمی گشت

و از آنحضرت با مساق این اتفاق سنین عمرش از چهار هزار فکیف این سخن از صدق دور گردد

و نفی محقق و معلوم گشت تاریخ مولود آنحضرت نواب جهانسوز شاه که زمان انقلاب دل پرسوز

قصب در ماهتاب مفقود ماند ما را بدان احتیاج و افتقار افتاده علم سهر باری از مغرب و مغان منع کردند

و در مجمع ان تحقیق سخن پرسید ذوقی را که در آن هم فی تنک بیعون آن ابهام تصریح و تم افزون

لاجرم حقیقت این مهم ماند و وقایع نگار نیز بی آنکه در او نظری گمارد و او قاتی مصروف دارد که صفت

یحرفون الکلم من مواضعه آورده فویل للذین یکتبون الکتاب بر بکر فصاحت و وشاح صدر اعجاز ذات

مراعنت او کجا اینکه در او عاز از تقریرات شفاهی حضرت صاحبقران کشورستان در عهد علاقه استماع فرمود

و از نوغیان کمی سال در بار خویش استفسار کرد آنحضرت در سال شهادت نواب جهانسوز شاه هشت ساله و در زمان

و رود حضرت ظل الهی بمازندران ده ساله بود و بنا بر همین این مقدمات تاریخ ولادت با سعادتش هودهم شهر جمادی

الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری است و چون نواب جهانسوز شاه را دو سال پس از میلاد این همایون

نهاد مولودی مسمی بفتح الله خان از مرکز عدم قدم در دایره وجود نهاده بعد از سالی خیال جهان جاودانی کرد

و در این سرای فانی نکرد که اهالی دامغان سنها بغیر علم سال تولد او را تاریخ این خجسته مولود مسعود انگاشته

ازنگاشته کلک غلو رهشت وانفاد انجمن حضور دانسته الحقایق الامور اگر متعرض باین معروضات ازاین بنده بعمل
خواهد کرد واعراض را اعتراض ونمود بحکم المامور معذور ع بهترآنست که درهم نکشد پیشانی ؛ وعدم پسندیده خاطر دارد
ع زانکه کفرست درحضرت نافرمانی در بیان کشته شدن فتحعلیخان قاجار وتسخیر قلعه نوجرد وسایر صادرات
ازمان خجسته نشان فتحعلیخان ازامرای کبار ونجبای نامدار وقرقه خزینه دار لوی یوخاره باشیه قاجار وپس
یافتکان دربار سلطان سعید شهید است درسفر نامه آیت تبریز ع که ازوی ماند نام فضلی در آغاز ؛ ازملازمت
رکاب اقتدار مصرع آن شاه بحر دست وجهانداروکان یسار ؛ وفدلک جمع نفاق پیشگان قاجار بوده ودر ساخته
کرادین علانیه سراز خبر اطاعت نافته پای در دایره اهانت نهاد وازاردوی سلطانی بحکم صاحب البیت ادری
بما فیه تضیی وافی وبهره کافی یافته هنگام هنگامه آرائی استراباد تا خود را از ورطه مخاف بکناره سلامت
کشانده وازمعرضات نواب وارانده قریه چند از قرای عبده را بر فور وزر متصرف ودر قلعه نوجرد بکفر منجی شهر تمکن
ومتوقف کشت وازاجامره واوباش تراکمه وقزلباش گرد او ع همه ناپسند وهمه نابکار ؛ معدودی ازهم
آورده گاهی برا هالی استراباد میتاخت وگاهی با طوایف یموت جنگ جنگ سیز میجست چون عرصه بامیان معرض
سپاه نواب جهانسوز شاه گشت وحسنخان بابا وریش عرصه حسام انتقام شده مشارالیه بنوای العبد من وعطا
بعبره در مقام حزم وتحفظ مراسم تصون وتحفظ بجای آورد ولی از ینغافل که دفع شر شر جز تقدیر قدر منوط نیست
ودفع ضروری جز بامضاء قضا مربوط که لا تصرف الشر الا الله نواب جهانسوز شاه باشارت علیک بهذا السیف
فاقض دیونه فلا سیف بن عنه کلک وجب باجتماع افراد لشکر واهتمام کار حشر بر وجه هر چند قاصد ومرام
اوخواست مبور نکشت وتیرتی بذیرفت عاقبت بفتوای رای روشن جنود از محرمان خویش را تا کسر آن
بی اعصاران حشم اوحشم مواصرت ومواسات کشادند ودیده خصومت ومعادات دربستند وبحکم بهاده وانکار

همه ایشان را بخفته بدبیا داوند ونخجیه تمهیداو فرستادند وپس از حصول وثوق مواثیق مسجدانه بستند وبدین
دستان دستیم قصه با ایشان همداستان شدند نواب جهانسوز شاه در همانشب معهود با جنود مسعود رایت
توجه بدان صوب افراشت وچند نفر از اتباع خویش را که چندی پیش بوثاق اربابان سبقت شتافته بنابر معهود
اسقاط چنین وقتی داشتند قرین اخبار کرده اتباع مذکوره چون از ورود موکب فیروزی نشان وقوف یافته با متعهدین آن مهم وتقلین
ان قوم مولم بی توقف ببالین فتحعلیخان شتافتند ودر بهادم اندیشش اگر زیب بریان بوده باری خونریز
بیزبرگردند یعنی فرد چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ؛ که واجب شد طبیعت را مکافات ؛ وفوراً از آنجا
اعادت کرده دروازه قلعه کشادند نواب جهانسوز شاه با شجعان معرکه صفدری سر شیرمردانی که گر چون کوه
کوه بودی صف خصم ؛ بودی اندر حمله شان چون کاه پیش صرصری ؛ وارد قلعه گشته تیغ انتقام از نیام برکشیده
تا هنگام بام برخی اتفاق کردند چون بیت صبح چراغ فلک افروز شد ؛ کلبه شب قیرگون روز شد ؛ بقیة السیف
اهالی قلعه سر عجز برسم سورش بنهاده بجان امان خواستند حضرتش فرمان داد تا هیچ آفریده را از آن قوم
تعرضی نرسانند ودست تعدی از قتال ونزال باز دارند ولی تمامت امعرف حاکم مقتول را از صامت وناطق و
صاهل وناهق غارت کشتند وزن وفرزند او را ماسور داشته بامیان بردند چون این مهم ساخته آمد واین شغل پرداخته
معدودی را مامور فرمود تا الله قلیخان زاده او را که در بکفر منجی قلعه متمکن بود ولطف منظر با حسن محمود صباحت
باهم جمع داشت در قید اسر وحبس کشیدند وحضرت الله قلیخان از ترتیب این قضیه که نتیجه مرد داشت وقابل رد
نبود خبر یافت وباوجی قلیل معرکه قتال شتافته شمشیر آتشبار صاعقه کردار از غلاف برآورد ومدتی در میدان
وغا کوشش کرد وزبان زبانه نکته بیت شبهة دا السیف فی کفه ؛ بالید یعجب بالبرق ؛ عاقبت الامر کمند
دلیران بشکر آمد وبا حالی ؛ همچو زلف دلبران وهمچو حال عاشقان ؛ در معرض حضورش آوردند برخی از حضار

بارگرفته آن نرگس فتان و شیفته آن زلف پریشان بود و نه لب شفاعتش گشوده در انجاح آن الحاح و ابرام
و بر بهشتش را آیت و لا تزر وازرة وزر اخری قرائت کرده شاهد آورده فرد قاضی شرع عاشقان باید که
یک شاهد اختصار کند ؛ ولی حضرتش گفتم بیت توافقی گنه کسش پروری ؛ بدیوانگی ما در این داوری ؛ از قبول
آن عرض که خالی از غایله غرض بود اعراض فرموده بنابر مصالح ملکی آن نفس ملکی را از چشمه سار تیغ آبدار شربت
هلاک چشانیده فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر و مظفر و منصور رخسان گران کامکاری بصوب رامیان
چهره چون چندی باستقلال بر کار ملکداری قیام کرده امرای قریب و بعید را از پایه خود منحط گردانید ملک جهان
نام که از روسای ملوک کسار بود و رسمی با اسم مطابق و اسمی با مسمی موافق داشت از روی کمال سفاهت
و بیخردی خیال مخالفت در سر گرفته فردی از فرزندگان نواب جهانسوز شاه را که با طلاقات دیوانی بدانجا ساکن گشته
و وصول اتصال آن کار بجدال انجامیده مقتول ساخت حضرتش را از استماع این خبر در سخط شده و آثار خشم
از جبین او شاهد گشت عاقبت جمعی از نهادان لشکر را طلب داده فرستاد بعد از وقوع منازعت و مجادلت
دستور داده و گیران آن مجنون بیدای ناکامی را اسیر و دستگیر کرده بخدمت آورده حضرتش زبان بملامت و سرزنش
برگشاد او خود از انجال متحیر و مضطرب مانده خوف و وحشت غالب آمد در جواب سخنان واهی گفت و بیش
از پیش پریشان گوئی آغاز نهاد حاصل آنکه جهال قبیله و سفهای قوم اقدام بچنین کاری قبیح و فعلی شنیع
کرده بودند و منع ایشان باندازه قدرت و قوت من نبود نواب جهانسوز شاه این بیت حکیم انوری را بجایش خواند
بیت عقل داند که چو مهتاب نه در دست تبع ؛ رد تیغش نه باندازه درع قصب است ؛ پس فرمان داد
تا بر دارش کشیده سینه ایش را که ماده کینه داشت هدف ناوک دلدوز و نشانه تیر عافیت سوز
گردانیده نشان وجودش از لوح روزگار بسترد ذکر مجملی از داستان احوال محمد خان سوادکوهی و بیان

محاربه او با نوا

محاربه او با نواب جهانسوز شاه و قتل ابن او و تعیین علی محمد خان زند از سرکار وکیل بسرداری محمد خان
از اواسط الناس طایفه داودی سوادکوهی است در اوایل دولت وکیل که سپاه زند را در مضائق طرق
مازندران رهنما و دلیل گشت بدلیل مع هر کس کرد یکی یک چند نامه القابش بطراز خانی معزز گردیده بایالت
ولایت مازندران معزز آمد و از آن پس در خدمات اجتهادات مشکور کرده و در حضرت از آنگاه و او آن رتبت
برتری یافته معروف قریب و بعید و مشهور نزدیک و دور گردیده امیر بار شد و که چندی و خانه ها چون
حضرت وکیل ساحت فارس را مستقر دولت ساخت و بتنظیم و ترتیب ادوات ملکداری پرداخت مشارالیه
سالها با اشراف و اعاظم و اعیان مازندران بدان آستان تقرب نمود و با داد و انگاه تقبل بمراتب تقرب
خویش می افزود تا بدینوسیله عنان اوامر و نواهی اطراف و نواحی مازندران را چنان در قبضه اختیار آورد
که دیاری را در آن دیار یارای مخالفت او نبود و احدی را در آن حدود و عدد مکاوحت او مدت چهار و سال
بهمین حال باستقلال و اقتدار روزگار گذرانید چون کوکب اجلال نواب جهانسوز شاه از شرق استرآباد
طالع گردید و باقصی الغایه در انفاذ امر و الد بزرگوار مبالغت ورزید مشارالیه بنابر جهالتی که پیش گذشت و دارا
ایشان فرو گذاشت متوحش و متوهم گشت و از فرط ورع و خشیت مجال قرار و استقامت در آن دیار نیافته بجانب
شیراز شتافت و حقایق اوضاع نواب جهانسوز شاه بر نهج اطناب و ایجاز پرده گشای راز آمده و مع و سعی
در زوع و نفی او را بجد مستقبل و متعهد گردید حضرت وکیل که همواره با جنس ما طالب این دعوی را مایل و آیه
بوده آنرا امر جواب الحصول بید نشست در انجام آن متعهد شده فرمود و او را با هزار سوار از طوایف زندیه و
الوار بسرکردگی برادر اسد خان زند و ابوالحسن پنج هزار نفر چریک مازندرانی و زنبورکخانه و نقاره خانه و کوس
و علم و بارگاه و سراپرده و دیگر بیوتات و مایحتاج که فراخور چنین کاری خطیر و امری عظیم باشد روانه صوب

مازندران موزد محمد خان چون وارد استرآباد گشت در ورنی چند تهیه لشکر و بسیج راه سفر کرده بعزم و جهت
نواب جهانسوز با سپاهی ساختن ع سر آورده در ساری آویخته: علی عسکر بیک نام برادرش را با تنی چند از ترکمه
مازندری و معدودی از قشون زند قلعه داری بگذاشت و لوای عزم بصوب استرآباد افراشت بیت بگر
بکشتن خود و خویشتن بشتاب ثانی • و گر نه قاتل تو اینقدر شتاب ندارد: نواب جهانسوز شاه چون از
قضیه آگاه گشت نظر بکثرت اعدا و قلت اعدادی تمهید مقدمات مصلحت در تقابل و تقاتل مزید تامل نمودی
الحرب خدعه تحسن نزهت دامان باب تاملی فرمایند و تدبیری اندیشید با تمامی لشکریان عنان گرای صوب
دشت ترکمانان گشت محمد خان بعد از استماع این خبر باندیشه آنکه کار بکجا منجر شود در حرکت باد که سامان مازندران
و استرآباد است ایام و حیران و ابلیس امانی در امال عریان مانده آنحضرت کمال خان و پاینده خان افغان
را که در کمال ارادتمندی و خلوص پاینده و عوارف احسان و انعامش علی ممر اللیالی والایام پاینده بوده
با فوجی از طوایف موبت لشکر در قضیه بقرب ساکن و مکامن آن فرقه فرستاده و قرار چنین نهاد که خود بنفس
نفیس تعرض و ازعاج عدی ارغاد و مازندران راجتناج همت گشاید محمد خان ناچار بعد هجت بشتاب و عنان
انصراف و انعطاف بآن شهر آباد انگاماره و سویعی از قفاو ره براه خوارسم تافت تا ما بشر این قبه عالی و قره والا
نوازد گرامار سازد گرا چون قرار کار از کم و کیف اتمام یافت نواب جهانسوز با پانصد نفر از غلامان خاص
بتوفیق سبحانی و کلائت یزدانی اعتصام فرموده جهاد عزیمت را بانجام استمام محکم کرده و ظاهراً عزم دامغان
ازنا اهسندوق که فراز و نشیب پاره ای پرسنوست بیت گهی بنده قرارش کرگچیم ضمیر: گهی رفته شتش
بگرمای کمان • بخار باشد درون مارگزیده از حشرات : از نهیبش درون شیرنژاده از حیوان • ز رنگ عیشی برد آتش
برده همای ز استخوان مسافر خبر ای گران • گهی بروز سفید و شب سیاه درو • بجز کبودی گرد دلهای ...

نشان

نشان • روان کرده و درینه راه فنان وجهت بکوره هزار جریب بجید و علی الصباح بقصد تسخیر جوه ساری آرایت
نهضت باو افراشته در کرو زنه روزه راه طی کرده و شبانگام ع چو شاه زنگ بر آورد لشکر انجمن • فروکشاند سراز ره
بادشاه ختن: چو برشید شفق دامن از بسیط هوا • شب سیاه فرو هشت خیمه بادامن: قلعه را احاطه کرده و تا قلعه گیان
همدیگر را از وقوف خبر و هسند و بوجهت انتشکر دزد روی بمقاومت آورند بحکم آنکه عارج معارج بردی و مصاعد مصاعد
صعودی بر دیوار آن حصار زد با بنیاد نهاده بالا شدند نواب جهانسوز شاه خود با معدودی در دروازه مسور بکلیدها
شتافته حارسان آنرا که بنوای الحب متوارث والبغض متوارث در بر در به را افراد از ارادتمندان این دولت
قوی بنیاد بوده و در باطن باطن احزاه و اضرار اظهار عبودیت و بندگی نمود و آواز داد و مشار الیه بحکم آشناساندند صدای
آشنا آن آوازه را شناخته و آن دروازه گشاد و غازیان جرار اندرون و دیوار بر آن گروه تاختن آورده داد تعقب
نهضت داده شد و قلعه گیان را در ارشد جمیعت انگشتر فتنم ما قال القابل شعر همه در شده زجز مرد و ترا داد نهضت
منزه بستان وزان تا که تا می مذهب است • جمعی از عسکر زند و مازندری مقتول و علی عسکر بیک با چندتن از سران
سپاه ما سور آمدند چون با نهاد مهیمان حقیقت این داستان باردوی محمد خان رسید اندیشه روح و هراس بر
حواشی ضمیرش مطرق و ابتاع و احشیش اکثر پریشان و متفرق شدند ولی خود با همان فرقه و عجب غرب ذالک
کان عجب ذالک شی عجب علی طریق التحقیق بصوب ساری مراجعت کرد و بحوالی که در هنگام ذهاب راکب تخت و
غالب بخت بود در وقت ایاب بر تخت سوار گشت و ممایناسب فی هذا المقام ان معاویه بن ابی سفیان لما
مرض مرض موته و اشتد علیه دخل علیه بعض اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام قال المولف و لا اعلم الآن من
هو فوجده قد اسند جالسا یتجلد له للشامتین فتضعف من القعود فاضطجع و انشد شعر و تجلدی للشامتین
اریهم • انی لریب الدهر لا اتضعضع • فقام العلوی من عنده و هو ینشد : و اذا المنیه انشبت اظفارها

الغیث کل تیمة لا تشبع هیهات الکاظمون من جوابه فقت وبهذا البستان من جملة قصیده طویله لابی دوئب خویلد
بن خالد الهذلی یرثی بها بنیه طوایف افغان و ترکمانان که در کمین کین مساراله کمین بودند معاقب او کالسیل
المجری والسیل الجاری روانه شدند مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران آنحضرت که آن زمان در سر محله
ازان مکان داشتند با جمعیتی موفور بدیشان موافق و متفق گشته در سوراب سراشرف محمد خان رسیدند و بروی
شوریدند محمد خان چون سوء حال و ضیق مجال مشاهده کرد و بخت برگشته دید از تخت نزول خواست کرد تا مرکبی بر
کمند راکب آید و جائی را که بایداره در طات مهالک راند من النزول والرکوب مصطفی قلیخان با معدودی چون
اجل موعود و مرگ منصور گریبان جانش بچنگ تهور آورده و دستش بعقال اکامی بربستند نواب جهانسوز شاه را
چون قلعه ساری مسخر گشت و تیر امانی بهدف رسید و طالع در برج شرف بنا بر معهود با جنود مسعود روانه صوب
اشرف گردیده چون وحشتی با وبه بمو دطغی که در باطن داشت یقین پیوست و خبر عین عیان شد برادرانش
بکرمی و سرور با لشکر منصور و دشمن مقهور بدو پیوستند و جبین شوق بر خاک ارش نهادند چهره نشاط ایشان فتح نامدار
مبتهج و عرق اوتش باقصی الغایه منهج گشته آن دو برادر ظفر پرور را چون شاه نصرت آئین در کنار گرفت
و از دیدارشان کامیاب برخوردار گشت با آن جمع موفور لوای منصور بسمت بلده ساری و از آنجا بصوب زردشتی
منصرف داشت و محمد خان را با تمامی متعلقان در صدد مصادره در آورده ذخایر و اندوختهای ایام ایالتش را
از نقد و جنس و قول و ردو اوراس و بغال و رخص و غال استرداد و استرداد فرموده فرمان داد تا سرش را از
مصاحبت بدن دور گردانیدند پس مدت دو ماه آن شهر را مستقر ایالت ساخت و رعیت و رعایات را با نواع
مراحم و مراعات بنواخت و باندیشه آنکه مگر از جانب کریمخان زند گزندی بذات مبارک حضرت ظل اللهی رسد
باغنایم موفور و حطام غیر محصور و خواسته فراوان و لشکر بیکران عزیمت صوب مقصود برداشت و دامغان

بامر

توجه بسمت موطن مالوف مصروف داشت مهدیخان وله محمد خان که در هنگام توجه بر کجانب استراباد مراورا
نایب مناب و قایم مقام بود و پس از اصغای خبر تسخیر ساری از بار و بنش فراری و در کوهستانات سواد کوه متواری
شد و چون از واقعه قتلش و وقوف یافت بی توقف بپیر از شتافت و تظلم آغاز نهاد کریمخان چون استماع این قصه کرد
کمال غیرت و حیرت بر خاطرش مستولی گشت و خون غیرتش در عروق حب بهیجان آمد حب چنان خشم بر طبع او چیره شد
که کونه جهان بین او خیره شد و با حضرت ظل اللهی خشونت آغاز نهاده مدتی طریقه تکریم و تجلیل را که همواره
نصب العین ضمیر داشت متروک و موقوف ساخت عاقبت آنحضرت با قامه دلایل انی و براهین لمی از آن خیانت
برائت جسته دافع مواد آن کینه گشت حضرت وکیل دلجوئی و استرضای خاطر مهدیخان محمد و مجاهد آمد و او را استمالت
نموده وعده تفویض ایالت داد و او خود از ترس و باس نواب جهانسوز شاه از قبول آن اعراض کرده تحاشی جست
حضرت وکیل علی محمد خان زند را که از امرای کبار و روسای نامدار بود با سپهر از لشکر ظفر نهاد با نظام مهام استراباد
فرستاد مشارالیه وقتی از صفحات مازندران رایت همت بصوب استراباد افراشت که نواب جهانسوز شاه با جمعی
از حرم و خدم و حشم در سر محله ازان بسرای برادران و خویش نزول داشت چون حال معلوم کرد و خواست که بقایای
لشکر را هم آید و قطع و فصل لشکر را با سردار سیف قاطع فرماید و آتش آن نخوت و غرور را با آب تیغ صیدریغ فرو
نشاند فی الحال از حضرت ظل اللهی نامه که مشعر بر ممانعت از منازعت لشکر زند بود و موعظ افتاد امتثالا للامر ترک
آن عزیمت گفته مصلحت چنان اندیشید که با برادران خود مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان بمحارست عیال و
محافظت اطفال رخت اقامت بصحاری ترکمانان کشد رعایت حزم و احتیاط را چند فرسخ از ده و بنجات
که در حین سنوح آیات مایه نجات تواند بود پیوسته در معبر با قوم متواصل داشتند آنحضرت با برادران و تمامی
علایق بخانه موانع و عوایق سراپرده بر آب دریا زدند و از آن معبر بر شوره شوره عبره فرموده لشکر آن طرف

در دشت قبچاق افکنده و ایامی چند بنظم و ترتیب اوضاع خدم و حشم پرداختند نواب مرتضی قلیخان را بحفظ
و حراست عیال و اطفال مامور فرموده خود با معدودی چند جناح همت آثار بر امیان و دامغان برکشوده مصرع تا خود از
پرده تقدیر چه آید بیرون : لعل اسد که بعد از آنکه امرا و اعیان مملکت استراباد خاصه میرزا علی خان حاکم
تقدیم مراسم تعظیم را یکمنزل مستقبل شده و علی محمد خان سردار را در شهر قرار و استقرار داده و خدمات شایسته
کردند چون مدتی بر این بگذشت و نظم مهام آن صفحات باهتمام او محکم و میسر گشت بی نیل مراد و مقصود با معدود
خود بصوب فارس انصراف یافت و نواب جهانبانی شاه چون ساحت آن صفحات از خاشاک وجود ایشان
رفته دید بر امیان رفت و مرتضی قلیخان با متعلقان خویش بازان شتافت در بیان تسخیر قلعه محمود و قریه دروده
محله و مقتول شدن محمود آقا و امام وردی آقای قیاقلوی قاجار محمود آقا و امام وردی آقا از روسای طایفه
قیاقلوی یوخاری باشی قاجارند در زمان قرات استراباد بمقتضای سیرت ذمیمه و طباع لئیمه شیمت قساوت قلب
و صلابت تیشه تمیشه ساختند و بایذاء و اضرار و سفک دماء احرار و ابرار پرداختند و با سلسله جلیله سلطان سعید
شهید در آغاز و انجام طریق بغی و طغیان سپردند محمود آقا در جانب شمالی شهر قریب بسیاه آب سپید روزی
ایام بسر برده الجزیره بیت دژی سخت بنیاد و استوار پی : بنیان فلک پی کنده بر گرد وی : دژی کنده با بس شگف
شگرف : چو کوه بلند و چو دریای ژرف : ز بالای آن آسمان شرمسار : ز بنهای این تنگدل روزگار : بنیاد
نهاده و آنرا بقلعه محمود مسمی ساخته با اتباع و اشیاع خویش از بیگانه و خویش در بیوتات آن سکون آمد و امام وردی
آقا در امن قلعه دروده محله که از قرای بلوک سدن رستاق است مکن جست چون جرم خورشید در بیت الشرف حمل
محل گزیده و عرصه خاک بگل و نقش تنگی فضای افلاک گرفته شعر باغ را شاهدان چرخ زیور بسته اند : شاخ را برگوش
گردن لولو تر بسته اند : خاک را از لعل و مینا تخته و افسر داده اند : باغ را در جیب و دامان عود و عنبر بسته اند

تخت پو

تخت پوش سبز در صحن چمن گسترده اند : چار طاق لعل بر سیمای خضر بسته اند : نواب جهانبانی شاه با فوجی از
شیران میدان و عاضیه بتفرج صحاری گرگان افراشت و ایامی چند در شکار گوزن و آهو و دراج و تیهو توقف
چون ایام صید بپایان رسید و اوقات شکار بنهایت انجامید در ترتیب ادوات جنگ و استکمال آلات حرب
اهتمام ورزیده بقصد تسخیر قلعه محمود با لشکری سیل پیکر شیر شکار و جوشن عدو فروش نظم لشکری کشیده قهر
نکست : سپهی آهن چشیده زهر داد : همه را بار رماح خطی شغل : همه با حسام هندی کار : رایت توجه برافراخت
و ده فرسنگ راه در یک شب بپیمود و چون فرد صبح از افق علامت مصقول برکشید : و ز آسمان شمامه کافور
بر دمید : یکمریحی آن قریه را کمینگاه سپاه منصور قرار داده چپرشلی آقای شامبیاتی قاجار را با یکسوار بغارت
و تاراج مراعی و مواشی اهالی آن قلعه مامور داشت چون قلعه گیان بتعلیف چارپایان خویش دروازه قلعه گشودند
چپرشلی آقا با آن معدود بر ایشان تاخته مراعی و مواشی ایشانرا از ثور و حمل تا جدی و حمل غارت کرده بصوب کمین
موکب نواب جهانبانی شاه اعادت کردند محمود آقا چون از آن حال آگاه شد بی شایبه مکث و لبث معادل هزار
سواره بر اثر شکر آمد تا از خد کمینگاه در گذشت نواب جهانبانی شاه با تمامت سپاه ظفر انجام فرد همچو باران که از
پی تیهو : همچو گرگان که از پی اغنام : بتعقیب آن فرقه روان گشتند و دست بر قبضه آن جوهر مریخ نسب هلال
پشت خورشید امانت کیوان مهابت آب نمک آتش فعل ملک گشای دشمن نظم بر بیان داری که آهن را
برد چون پرنیان : کند نارنگی که سر را برد و چون کند نان : گوهرش پیدا چنان چون ذره اندر آفتاب : پیکرش
تابنده همچون آفتاب اندر سما : بردند چپرشلی قلیخان نیز با همراهان از پیش آن کمینگاه بیش شتافتند روی بمعرکه
حرب آوردند و این بیت استاد ابوالفرج رونه لایق آن حال آمد بیت و ز کر فتند پس و پیش بکمال تا سپاه
هیبت تو چون حروف را اعراب : مبارزان مشهور و دلیران سرپنجه شجاعت و مردانگی مظاهر که هنگام جنگ

جنگ در گریبان آجال زنند و در موقف سیاست و نکال قاطع آمال جهال گردند نظم چون تیز بیکدگر فتادند
شمشیر بیکدگر نهادند ٭ مرغان خدنگ تیز رفتار ٭ بر خوردن خون گشاده منقار ٭ آواز خدنگ پر گشاده
پیغام اجل بدل رسانده ٭ هر حلقه که بر تن زره بود ٭ سوراخ نی نیزه را گره بود ٭ باخر جمعی از قلعه گیان طعمه تیغ
انتقام گشتند و محمود خود را سوی گنبد جنبد مسعود آمد آنحضرت بامتحان باقی و تحری تابع عنان سمند کامرانی بقلعه
پیچید و او را با صد نفر از متعلقان سخره تیغ انتصار گردانید

چون کوکب اقبال وی در جهت آورده اختر اکابر برج وبال گرایید و روزگار بزرگی آغاز نهفت جاه دران سوی مزید
و حزم محمد را فایده نبود ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده چون فصل
بهار بنهایت انجامید و موسم صیف در رسید و طوایف بیوت ییلاقی را بجانب ارک و بنجان کوچ دادند
و اهالی دامغان نیز با ماکن سردسیر مکان گزیدند آنحضرت شادروان عزیمت به ییلاقات دامغان افراخت
و ایامی چند بانتظام مهام انام پرداخته زان پس بکران عزم صفحات علی بلاغ و ساور و رادکان عنان داد
نواب مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان نیز از ان پای بر رکاب کردون حرکت نهاده عازم بندگی گشتند
مرتضی قلیخان را بجهت آنکه آلات رزم معدادوات بزم آماده بود و بنهجی که خاطر مایل باحتیاج چاکش اسباب عیش
حاصل داشت چنانکه حضرت وصاف عموم این طبقه را باین رباعی وصاف ست رباعی ترکان که چو شیر در وغا
بخروشند ٭ در صلح بعشرت و مدارا کوشند ٭ که در صف رزم چو عقرب نیشند ٭ که در کف بزم چو ساغر نوشند
نواب جهانسوز شاه بالتبع لا بالطبع بموافقت برادر بمقتضای که هر قدر زمان سبب رام تهیای عیش
و طرب گذشت و داد سور و سرور داد ترتیب مجلس بزمش چو فرودین گفت بجهان خسرو پرویز گر ابد آمد
نغمه مطرب خاطر فروش آغازید زهره در رقص از آن پرده دمساز آمد چون طبع مبارک را ارباب ملاهی

طالت افزو

طالت افزوده و پیاده صف جنگ اراسته و جنگ اعراض فرمود برادر را بر رود کلیف و منجیر قلعه در و محله در انجام
ساز مصاف و جدال و اتمام آلات قتال و ساختن تهیه حشر و نواختن سران لشکر مجاهدت نموده و بدلالت استمالت
دو نفر از اهالی ساور را از راه رادکان با پانصد سوار از لشکریان خواص غلامان در شبی چون روز عاشق تیره چو زلف یار دراز
از آن راه دو ربه هجوم فرستاد حتی تبدی الصبح فی جنباته کالماء یلمع فی خلال الطحلب نظم چون وقت صبح چشم جهان
سیر شد ز خواب ٭ بگسسته شد ز خیمه مشکین شب طناب ٭ بنمود روی صورت صبح از گران شب ٭ چون جوی سیم
بر اطراف نیلگون سراب ٭ دروازه قلعه گشوده گشت علی الغفله با شمشیر آخته و لشکری ساخته بر قلعه گیان تاخته
مانند شیران که در گله آهو فتند یا بازان که از پی تیهو بر اهالی آن محلات بردند و سرها از قلعه بدن جدا ساخت
امام وردی آقا را چون خروش دار و گیر بگوش هوش رسید و قضیه معلوم کرد با اوضاع شبانه جامه‌ای که اساس
بزم را در خور بود نه هنگامه رزم را بهینگه وصال زنان را لایق نه صیال تیغ زنان را شمشیر از غلاف کشیده قصد
مصاف گشت چو درب دروازه رسید گریبان امواج بچنگ فردی از جنگویان معرکه افتاده پیکر شخص گشته
بر بسته بحضور مبارک آوردند حضرت فرمان داد تا پرنسلی آقای قاجار مانند او فردی از افراد متعلقان خویش
دمار از روزگارش بر آورده و در همان معاش سخره تیغ انتقام کرد اهالی آن قلعه امان یافتند ولی اموال و اثقال
و اثاث البیت و مراعی و مواشی ایشان کسب لشکر نصرت گشت و در همان روز از راه استراباد عطف عنان عزیمت
بصوب استراباد کردند **در بیان محاربه آنحضرت با طوایف گکول و کشته شدن رؤسای آن فرقه جهول** طوایف
گکول را موطن مالوف و محل سکنا بلوک کتول که از محال استراباد است و تمامت قرای این بلوک در قلل جبال
شامخات واقع است و استیلا و استعلای هر ذی نگی را دافع و مانع جانب جنوبش بولایت بسطام پیوسته است
و سمت شمالش ببلوک فرغماد استراباد بار بسته مکانهای صعب دارد و راههای پرخطر و مردمی پرشور و شر همواره

همواره در چهار جانب با همسایگان نوبت پنج کلنه منافقت زدندی و غالبا جنگ و قتل و ضباط و مباشرت
دزدی نیز مباشر شدندی گویند در زمان یکی از سلاطین صفویه انار الله برهانهم چندی ایشان از خانه سوار شده
بازدیک و دو مصاعده و دریای مکاوحت و مکادحت با آشنا و بیگانه متلاطم کرد تا دب الطایفه جمیع
آن فرقه مبادرت فرمود مفید نیفتاد و سودی نداد و چه از آنکه ان الطباع طباع سوء فلیس ینافع ادب الادیب
بناچار چون اقتدار یافت تمامی ایشان را از آن دیار کوچانیده بولایات بعیده متفرق ساخت و از اهالی ولایات
سمنان و دامغان و هزار جریب بجای آن فرقه متوطن و دهشت ایشان نیز بسیر طریق مناوشت و مناوات
گشتند برخی از عقلای صاحب درایت و اربابان فطانت و کیاست آن در باب برهان حسی و حدسی تعیین
و تحقیق ذلک کرد ندکه این خود با قضای آن مکان است نه باعتبار مکین پس بود ای کل شی یحتاج الی
العقل و العقل یحتاج الی التجربه فرمان شد تا باری چند از خاک آن سرزمین حاضر آوردند و در ساحت سطح
و ثاقی سطح کرده مفروش ساختند و جمعی را بالضیافت خواندند چون در ان مجمع مجتمع آمدند و بصحبت مو الفانه
گرائیدند و از کم و کیف سخن گفتند کم کم ان الفت بکلفت مبدل گردید و کار بجادل کشیدند و جانب دست
بخنجر بردند و آن دعاوی را بحج قاطعه ثابت کردند و رای دانا که مینای ورای پرده غیب بود لاریب فیه صایب
آمد لی و دهر چه در آیینه جوان بیند پیر در خشت پخته آن بیند فنعم ما قال و چون کار دفتر متعارف احوال جهان شد
نقش امثال فرو خوانده از تخته بار و از مبادی جلوس سلطان سعید شهید آن فرقه را با طایفه دولوی قاجار راه
نود و ترد و بار بود دوست معاونت و امداد در راه در زمانی که صفحات بلوک فندرسک مستقر ایالت جناب
جهانسوز شاه گشت و ماهچه رایتش آیت مهر و فیروت مانحو که لازم جازم جنبات خدمت و بندگی و قاصد
ملزومات ارادت و هواخواهی گشتند بل در موقع قلع قلاع سخت بنیاد و قمع دشمن سست نهاد در امداد و اعانت

ومظاهرت معاندین کوششی بلیغ و جهدی وافی کردند و در خدمت حضرتش با ایشان بطریق مرافقت و برد باری
سلوک مسلوک میداشت و همت خاطر بر رفق و مدارا میگماشت تا اینکه بمودای فزد بدشمن برد باری کن نه چندان
که گردد چیره گرگ تیز دندان طایفه مذکوره آن رعیت زار و عت سبب دانسته و آن برد باری را قیاس
هراس کرده اساس مخالفت چیدند و علی رؤس الاشهاد سر از چنبر طاعت و متابعت پیچیدند حضرتش را جنگ
غیرت در جولان آمد و خون حمیت بفوران فجاة با ستعداد و استرکاب چریک دور و نزدیک فرمان داد و
بنیاد تسخیر آن ملک چنین نهاد که کتایب همایون بمحاصره دو قریه از قرای معموره معظمه آن محال از نواحی که
محال عبور و مرور آن محال میشود در حرکت آیند و خود بنفس نفیس استخلاص قریه کتور را جناح همت گشاید بدل ان
مذکوره مأموره را ده سرخه محله و فرق بی توقف چنان رانند که در زمان واحد وارد و معضل گشته آن دو
قریه را بجبر تصرف و حیطه تسخیر آورند و آنحضرت خود با فوجی از لشکریان از راه برقان بجانب قریه کتول که مقر
رؤسای آن گروه و سرارت پژوه بود نهضت فرمود و بعیشان آن قریه را که حاوی جنود وافی از آن فرقه جافی بود
چون حاوی بر مجوی محیط شد اهالی قرای مذکوره گرد و فرکمر کردند و در میانه قتلی شنیع واقع گشت عاقبت سران
آن طایفه نقد علیخان و آقا مهدی و آقا برجوزدار ابر گیند اقرار کشیدند و بفرمان آنحضرت طعمه شمشیر آبدار شدند
و معادل بیست هزار مراعی و مواشی از اغنام و ادوار گوش و فراخ شاخ غنیمت یافته با فتح قرین و بحج مراغان ابقی
کامیابی بصوب مقصود انعطاف داد و چون چندی گذشت بقایای رؤسای آن فرقه با شفعا و هدایا العفو
جرایم و عذر گناه بدربار نواب جهانسوز شاه شتافته آنحضرت نیز از سر هفوات و زلات ایشان برخواست
و بلوک فندرسک را که دران اوقات بصدمات ایام فترت خراب و نمونه سراب بود در حسب سؤال آن طایفه
بمزارع قشلامیشی و مراتع مراعی و مواشی ایشان بنحوی که الکنون برقرار است مفوض داشت در تسخیر قلعه سیاه

و کشته شدن مهدی آقای قاجار بشمشیر انتقام و انتصار یکی سپاه تومن مضافات بلده استراباد
و ارباب املاک موروث خوانین دولت قبل از آنکه میرزا علیخان بر سریر ایالت و امارت متمکن و در شهر
متوقف و متوطن گردد حصاری اساس استوار ع که در دوران چنان نادیده دیار * در دور آن بنا نهاد و
خندقی عمیق ع گر زنی وشکری گردون در آن غرق * بگرد آن کشیده با مجموع منسوب و متعلقان خویش
در آن قلعه متوطن بل متحصن بود و چون مشارالیه را اسباب اقبال فراهم آمد و سببات عهانت و ادلال
پایمال گشت و در عمارت بدیعه استراباد پای بر دست امارت نهاد مهدی آقا برادر حسین خان را که از
جمله قتله سلطان سعید شهید بود و بحکم آنکه هر کاری را وقتی و مقداری گذاشته اند و هر مهمی را زمانی مخصوص
داشته کل شی عنده بمقدار تا آن عهد در عهده امن ماند و گریبان آتش بچنگ آجال نرسید از جانب خود آن قلعه
بنیابت کماشت و مفاتیح قبض و بسط امور آنجا را بکف کفایت او گذاشت و ذخایر و اندوختهای قدیم و جدید را
بالگستان حصانت آن قلعه سد رصانت و وفاق طایفه کتول و اهالی بلوک استراباد و رستاق را آنجا نهاد چون اهل کوک
بیجی گرد آن تقدیم این صورت تمیم یافت اهالی بلوک مزبوره نیز از جاده معاودت دور نشده و بنا بر شهور رایتر
بر بده ادب گرفته نواب جهانبانی شاه چون عرصه مجال فسیح دید و ساحت وقت وسیع برغم افغان دشمن
جای و جانی وز کین انتقام او بودی * خاطرش در مضیق حیرانی * از جمع لشکر معادل هزار نفر اسفندیار رزم افراسیاب
نظیر وز جلایل اکفی و اشرکش وشیر شکار * جلیه شیر اوژن و دشمن شکار و کشور گیر * انتخاب فرموده از میان نهضت
و آن قلعه را محاصره نمود مهدی آقا با اتباع در دار حشمه رسته ببروج کشیده آن عروج کرد و از روزنهای آن بگلوله
آتشین بغاء های دشمن بسیار و از شب بالا جوابهای صبح ... تا هنگام زوال بر این نهج هنگامه
جدال گرم بود و شاهد نصرت نقاب حجاب از رخ نگشوده چهره ننموده عاقبت نواب جهانبانی شاه فرمان داد تا لشکر

بیلها

بیمار حبب می یورش آوردند و آن دروازه بسته را با کمان صدمات مانند خاطر قلعه گیان شکسته داخل شدند
بلی من قرع بابا و لج لج مهدی آقا بحکم اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون گرفتار و با چندین از متعلقان
طوایف دولی قاجار کشته شمشیر انتصار گشت و تمامی اموال و دفاین و اندوختهای مذکور پیشکار مقصور آمد
و آنحضرت را مفهوم سر و ان حیوة المرء بعد عدوه * و ان کان یوما واحدا لکثیر تا صدق بخشید قیل زیاد
ما سرور قال طال عمره و رای فی عدوه ما یسره و علی این مناسب برادران حسین خان رضا خان و قربیخان
ولدان حسنخان و غیرهم از طوایف دولو معاندین آنحضرت را چون کیفیت این واقعه اتفاق تقریر افتاد و موقع
عرض استماع رسید پریشان خاطر گشته ضاقت علیهم الارض فر میرزا علیخان که با مارت شهر مستظهر بود و طریق
حفظ و صون می پیمود استیک را مجال توقف و ثبات در آن صفحات نمانده با تمامت علایق از طریق مملو
بجانب عراق شتافتند و کوچ و بنه و احمال و اثقال خویش را در برخی از قرای ورامین که ملک موروث
ایشان بود گذاشته جاده پیمای طریق فارس گشت از امورات اتفاقیه آنکه نواب جهانبانی شاه در هنگام
قلع و قمع قوی و قلاع دامغان دختری نیک منظر از اعیان دولو در ظاهر مایه محاسن را که حاوی متضمن بود
و در باطن نوایب خبث در نهاد دشمن ممکن معقوده ساخت و سالها با او نرد محبت باخت در این ایام که
اکثر عشایر و اقوامش در شدت رحمت افتادند بوساوس و تسویلات شیطانی باده تن از مخدرات حرم سلطانی
همداستان گشته ع چنانکه عادت این روزگار فرتوت است * آنحضرت را سمی نقیع چشانیدند چون حرارت
غریزی آنرا بمرتبه کیموسیت رسانید و در کبد که معدن روح طبیعی است و مسکن حرارت غریزی است اثری
ناقص بخشید و دماغ که آلت ادراک معقول و محسوس است آنرا احساس کرد فی الفور فرمانند که از شهر
استرآباد اطبای حذاقت نهاد حاضر آوردند و معالجات و تدبیرات نشسته ماده آن علت از مزاج مبارک

وقوع و وقع کردند فقد احسن و اجاد الفاضل بیت زن و اژدها هر دو در خاک به • جهان پاک از این هر دو ناپاک به •
نواب جهانبانو شاه چندی ایشان را که صفت صحیحه بین ناقصات العقول داشتند بین جنایت و خیانت در میان
تعذیب و تنکیل بسر بردند و از آن پس از ملایمه و صالح خویش محروم و بی بهره گذاشت و داستان حضرت نوح و لوط
موافق این حال و مطابق این مقال آمد حیث قال تبارک و تعالی ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة
لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین شعر
اذا غدرت حسناء او فت بعهدها • و من عهدها ان لا یدوم لها عهد • در بیان مامور بودن محمد کریمخان مهدیخان
سوادکوهی را بحکومت مازندران و نهضت جهانبانو شاه از دامغان به بارفروش و گرفتاری مهدیخان
و محاربه با حاجی محمد خان بلوچ چون سالی دو از قضیه قتل محمد خان داوو گذشت و اوضاع مازندران از فقدان
حاکم مستقل اختلالی بکمال یافت و متوجهات دیوانی آنجا استیصال و فساد در عهده تعویق ماند کارداران وکیل هر چند
در تحصیل آن کوششهای بلیغ کردند و محصلان پی در پی فرستادند چون تحصیل ممتنع بحاصل بود حسب المسئول
جمعی از علما و سادات و قضات و مشایخ و روسا و اعاظم و اعیان آنجا که از تیر آن غایله بصوب شیراز شتافته
بودند و شکوه آغاز نهاده اولیای دولت وکیل مهدیخان ولد محمد خان را بطوع بل بروع و خشیت نواب جهانبانو شاه
را با جبار و اکراه بمظاهرت حاجی محمد خان بلوچ با خمسه سوار از شتربانان زند و تفنگچیان بلوچ بحکومت آنجا گماشتند
و نیز دو هزار تفنگچی توابع و سوادکوهی را که از ملازمان رکابی سرکار وکیل بودند بپاس حرمت حاکم مذکور مامور داشتند
مهدیخان چون با کوکبه جلالت و اقتدار وارد استرآباد گردید بروجهی رایق و نهجی لایق باتفاق جمیع مهمات
ملکی و ملکداری گشت و جهان الکن جراحات ناسور را بمراهم مراحم التیام داد تا آنکه بتدریج بر مدارج اجلال استقلال
یافته کارش بالا گرفت چون سالی بر منوال باستقلال و کارگذاری به و بساط تسلط در بسیط اراضی آن صفحات گسترانید

سودای ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی در دماغش راه یافته با غفرا ز پدر با نواب جهانبانو شاه ره سپر طریق خلاف
و نفاق آمد و دست تعرض بارادت اندیشان او برگشاده پای عزیمت بر جاده ایذا و اضرار نهاد علی هذا مواد معادات
یوما فیوما متضاعف میگشت و ایام مخاصمت از طرفین مترادف تا نواب جهانبانو شاه را حرارت غیظ و سخط در مزاج
اثری مفرط بخشیده بطریق عاجل مرافعت و مکافات او را بامعادل خمسه نفر قشون راکب و راجل از دامغان
حرکت و بدلالت و رهنمائی حاجی عوض قلیخان حاکم دودانگه که سیدی اصیل بود و از هواخواهان این سلسله جلیل
در شبی تیره تر از پر غراب و روز عقاب بیت مانند روس بامون گرفته در سنبل هوا هم محل کرده چون نقره در سحاب
از راه ساری بصوب بارفروش روان آمد چون طلیعه روز بردمید و صبح مانند تیره روزان نفس سرد بر کشید که و الصبح
اذا تنفس شعر سل سیف الفجر من غمد الدجی • و تعری الصبح من ثوب الغلس بیت پدید آمد آن توده شنبلید • دو
زلف شب تیره شد ناپدید • سپیده هویدا شد از چرخ پیر • چو سیماب شد روی دریای قیر • هنوز حرسه و حفظه
مهدیخانی چون بخت نحس کجش در خواب غفلت بودند که حضرتش فتح الباب مجادلت با دق الباب کرد مصرع
چون اصطکاک قرع هوا برطریق صوت • در زوایای آن کاخ از راه صماخ دماغش را خبر داد و از روزنه گوش
منهی هوش او گشت مصرع بر عادتی که باشد گشاکش گیتی آن • نواب جهانبانو شاه بپاسخ مضمون این شعر که از نتایج
طبع استاد ابو القاسم فردوسی است فرد مرا آسمان نام مرگ تو کرد • زمانه مرا پتک ترگ تو کرد • ادا فرموده آن
درب بر بسته بگشود مهدیخان راه فرار مسدود دید بناچار بامضاء قضا رضا داده بی غایله قیل و قال و شایبه
نزاع و نزال گرفتار گشت بلی اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال قشون زند و تفنگچیان بلوچ
را چون علت اقامت در آنجا مفقود ماند بدستور آنحضرت کوچ کرده از راه فیروزکوه بصوب مقصود متوجه شدند
و چون تقطیع احوال و تقضیح احوال خویش مشاهده کردند تصحیح آن معلات را باظهار حیات بر داشته در مقام تحسین

و از عاج بقایای لشکر آنحضرت که تا آنگاه از راه نرسیده بر آمد نرخصه تش چون از قضیه استحضار یافت محمد
حسین بیک نام غلام موج را پیش جان محمد خان فرستاده تا از این پیش در صدد مکاوحت بر نیاید و اتباع خویش را
بتهدید و تخویف از آن حرکات عنیف ممانعت کند او خود از فرط شقاوت و خباثت فطری و سوء اعتقاد
با عقال فرستاده فرمان داد و از آن پس تفتیش اشارت را نواب جهانبان محض استماع این خبر با اینکه هنوز این
مشقت بر عزیمت اسب جرئت نهاده بود و کمند بند آتش ناگشاده اشعار اجتماع تمامت لشکر نا کرده با معدودی حاضر جهت
خاطر مناجزت آن فرقه کماشته بر بادپای زرین نعل همچنین سم دگران نوسن گوش خیزران دم نظم آن پای
صبا گرفته در گل ٭ با آتش او چو ساق سیزم ٭ بازی جنبهای تنش ٭ برکنده قضا بروت قاقم ٭ بر دامن کوهٔ
بهیمیش ٭ بر بسته قدر جوامع دم ٭ راکب آمد ع کان فی سرجه بدر تا و ضرغاما ٭ و در ظاهر شهر با آن فرقه صف مبارزت
پاربسته از جانبین هنگامه دار و گیر در گرفت و آتش قتال شعله ور گشت نظم زمین تو گفتی ز آهن همی بر آورد بال ٭
هوا تو گفتی ز آتش همی بر آورد پر ٭ ز گرد گردان گردون همی برنگ زمین ٭ ز نعل اسبان هامون همی بشکل قمر ٭
طیور تیر دران در وکیرا از هر سو بال پروازی گشادند و جانغان هوام و سباع را نوید شباع میداد و عقابان
خدنگ خون سر شته ع برات کرکسان بر پر نوشته ٭ سنان جان ستان مانند سینها خسته در سینها بیگ؟
نا سر اسر و تا سر آشکار ساز نظم سنان بر سینها سر شر گرده ٭ جهان را روز رستاخیز کرده ٭ ز موج خون که بر
می شد رغوق ٭ بر از خون گشته طاسهای منحوق ٭ کمان پشت بخم اگر چه بظاهر دغا و نارست بود ولی تیر کاو
براستی می انجامید که النجاة فی الصدق گرز بر زنگن هر چند در عرصه رزمیه تیز اندازی هر گرانی داشت اما در
مقام مقارعت از حق ان عدول نمی نمود کما الظفر مع الحق نواب جهانبان شاه چون کار حرب خویش از سیر است
ترد یدسمند جلادت بعقب معرکه تاخت در پس فیس آن فرقه راع چو ناگه جرم تیر فلک در کمان چرخ ٭ در چنبر کمان

آورده و بر او استیلا یافت ولی بحکم کفی بالظفر شفیعاً للذنب فی الفور بروی بخشوده از دام اسر و گرفتاری آزاد فرموده
بفارس فرستاده و خود روی توجه بشهر نهاده و پس از انقضاء ایامی چند مهدیخان را معلولاً محمولاً بر میان بر دوشار
الیه چندی در سلسله جوامس ان در حلقه امل بدر قبل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل میزد عاقبت
بوساطت شفاعت جمعی از قید گرفتاری رهائی یافت و کانت هذا الواقعه فی شهور سنه تسع و ثمانین و مائه بعد الالف

در بیان معاودت جان محمد خان موج از مازندران بشیراز و مامور نمودن و مامور نمودن محمد کریمخان زکیخان
را البرز و اری مازندران و استرآباد و سایر سوانح آن چون جان محمد خان موج با لشکری از دل شکسته زبیشتر شرف
و شرف حضور حضرت وکیل دریافت و راوی سرگذشت خویش از کثیر و قلیل گشت و از حقایق هزیمت و جسارت
نواب جهانبان شاه بابی فرو خواند و فصلی بر زبان راند حضرت وکیل را با عموم این سلسله جلیل تغیری در خاطر ظاهر
گشته خشونت آغاز نهاد و مصالح انجام کلی را احکام مبغه اصدار کرد تا تمامی کوچ و علایق این دودمان بهیه را که
در بعده قزوین مکین بودند کوچانیده در سیستو ایالت تمکن دهند و نیز زکیخان زند سردار سابق را کما فعل من قبل ذلک
با لشکری نامحصور و سپاهی بیکران باصلاح آن فساد و تعمیر آن دو رقبه عباد روانه مازندران و استرآباد داشت
و فرمان داد تا نواب جهانبان شاه را از ایالت اعمان خلع و دیگری را بحکومت آنجا مخلع دارد و در جهات
و اذلال معاندین دولت و معاونین آنحضرت جهدی بلیغ کند و چنانچه خود احیاناً مبادرت بمجادلت فرماید و
آهنگ جنگ ع جگر با مر الجا و لحنی در تک ٭ زکیخان با جمیع او بحی خویش رو براه نهاد حضرت ظل اللهی از این
خبر موحش متالم بل متوحش و متوهم گشته برادران و اقارب و خویشان خویش طلبیده اشارت و مؤدای المشاوره حصن
من الندامه و امن من الملامه با ایشان مصلحت و کنکاش پیوسته هر یک باندازه رای خود سخنی گفتند و در تیری
اندیشید نخستین صوب آن آرا گفت و فرمود صواب آنست که تا اجراء این دودمان بهیه با طفاء عناد و معاندت

دولت منطفی گردد و امنانت آن در حجاب سبتی مختفی بتقبهٔ مقدسه شاه چراغ گرائیم و دران حصار استوار متحصن گردیم
که دوستش را بدین حصن از ایذا حفظ کنیم و بدین فروشی از اضرار ایمن گردانیم ع وگرنه آنچه مراد است آشکار شود
یعنی دشمن قوی نهاد ادای حق عناد را دق باب مناصدت کند و بمناهدت کمر بندد ب هرکه را حصن حصین حصار
بود ملکوتش پرده دار بود دروازه حصار بر بندیم و دست استضاعت بنیم و تا جان در تن و رمق در بدن
باقی است کوشش کنیم تا رای قضا چه باشد و حکم قدر ورد با برمراد برگردون هنیم رای بامرداره در سر نکنیم
جمله بدین رای هم استان شدند و بهیات جستامی با آلات حرب و ادوات جنگ ع فی الفور بدید رنگ
بدان استان شدند حضرت وکیل را چون ماجرا مسموع و مصغا افتاد خواست تا معدودی ایرانشان که اردو
آن جمع را با جبار ازان حصار بیرون کشد چون حقایق جرأت و شجاعت ایشان کالشمس با دالضحی ع والشمس
اکبر من تجلی علی الاقوام بر رای او روشن بود و نیز خلوص نیت و صفا طویت و حسن عقیدت عموم سران و سرکردگان
وکافه امرا و اعیان دربار خویش را نسبت بحضرت ظل اللهی کما هو حقه میدانست باز شه اگه ازان فتنه برخیزد
و غبار شناقی بچهرهٔ صلابتش نشیند رنگ آن عزیمت گشت و فرار کار با شمالت نهاده تا سعادت زیارت در
یابد و اصلاح آن زیارت و اید بعادت ستره بی شائبه سمعه در شبی از شبهای جمعه بدان آستانه شتافت
چون حضرت ظل اللهی ازان توجه خبر یافت تقدیم مراسم تعظیم را متوجه بیرون حصار بقعه گشت و رسم ملاقی را
باداب فروتنی مرعی داشت چون آن دو شهریار نامور دیده بر یکدیگر افتاد عرق محبت بهیجان آمد و نواقض رفت
در میان تبسم و خندان بزیارت آن روضه شتافتند و مفهوم لا زیاره مع الرفاره بالخلاف مقصود ما حرف
یافتند الحاصل بعد ما که مرایای خاطر طرفین از غبار نفاق شسته آمد و عهد مودت جانبین صورت استحکام
پذیرفت قرار چنین یافت که حضرت وکیل دستان نقل و تحویل کوچ و بنه آن سلسله جلیله را العهده تقبیل

کردا و حضرت

کند و حضرت ظل اللهی نواب جهانسوز شاه را از اقدام بدان حرکات ممنوع دارد و زکیخان انتظام مهام
مازندران و وصول متوجهات دیوان را متوجه است تا مان آید ولی پیرامون برخی افعال و اعمال که بسبب نقض
وفاق و نقض میثاق میکرد و نگردد زکیخان چون صفحات مازندران را مخیم شادروان اجلال ساخت از فرط
شقاوت و شرارتی که جبلی طبع او بود با وضیع و شریف و صغیر و کبیر آن مملکت جاده پیمای طریق بغی و تعدی
گردیده رسم اعتساف چنان نهاد که مدی بران قرار نتوان داد رعیت و رعات از عوارف امن و رفاهیت
دور و اکثر اعیان و اشراف از اماکن خویش مهجور مانده با کوچ و علایق در مضایق مساکن هزار جریب و توابع
تواری جستند چون اهالی و ادانی چنانکه دانی از خباثت ذاتی او ساحه گشت و نقش سلوت از صفحات آن
صفحات بر داشته بکتاب استرآباد شتافت کرد و نواب جهانسوز شاه بقصد مجادله و مقابله او جمعی موفور فراهم
آورد که انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه برخی از خواص و محرمان او که بر حسب اشارت حضرت ظل اللهی
مامور بنهی و منعش بودند در مقام ممانعت برآمدند و او خود در اقدام آن اهتمام میورزید تا اللهوردی خان
گرایلی که از معمرین روزگار و عقلای قبیله و دولتخواهان آن سلسله جلیله بود که گاهی احوال و اوضاع استماع کرده
از جاه و مرتبه ایشان شتافت و آنحضرت را با مجموع حشم و خدم خود از انجام بر دو نواب مرتضی قلیخان نیز بعد از
استماع خبر نهضت آنحضرت رایت عزم بصوب گرگان افراشت زکیخان چون مبدء استرآباد را مستقر علامت
داشت بر عادت معهود و باقتضای شیم و جور و حیف میل افراط ورزید ولی آنچه نظری بر مآل کار افکند
چشم طمع بر مال و منال اهالی آنجا دوخته گماشت حتی متعلقان میرزا علیخان حاکم را در صدد مصادره آورد و دست
ایذا و اضرار بسلسله سادات صفیه که از معاونین نواب جهانسوز شاه بود دراز کرد اهالی شهر را غلغله ربنا اکشف
عنا العذاب بگوش مسجان فلک رسید و نفیر ربی انی مغلوب فانتصر بسامع ملک عاقبت شورشی عظیم برپا

بر پاکشت و فتنه جسیم بود ازنگی خان چون دید که حبل اقتدارش گسست و کاسهٔ اعتبارش شکست مصرع
کارش از دست رفت و تیر از شست ‌: ایالت شهر را بحاجی آقا کوچک ولد ارشد سید مفید سپرده شاید امر ضد
آن اغراض این معاملت مفید افتد میرزا علیخان بعد از آنکه از کماهی ماجرا استحضار یافت ارشی تیره تر از موی
بر کاوروی اهرمن فرد ماند شد چهر گونی از رفتار ‌: سیر شد چرخ گونی از گشتن ‌: با جمعی از عوام اولنک کالانعام
موجب ارغام سادات گشت اهالی محله میدان حمایت و معاونت این سلسله جلیله را بمیدان منازعت
و مجادلت شتافته فرد القصه شد نزدیک میدان ‌: از خاد ثه قضا و شکر ‌: رشتهٔ اجل گسسته آمد ‌: جوهر
زغرض عرض زجوهر ‌: ملک حسن نام رئیس محله میدان سر در سر نگ نام کرد و کشته حسام انتقام گردید اتباع و
اشیاعش یکبار از میدان بکار و بر تافته گمور آمدند و میرزا علیخان مظفر و منصور بخلاف کوکب اقبال خوش
باج گشت زکیخان چون اوضاع چنین دید یعنی از تیغ سخط عالم گخستین ع خاک آن راه بخون ملک الموت عجین
با او عهد مودت مجدد و ملزومات معاونت ممهد داشته حاجی آقا کوچک مزبور را با کوچ و بنه بمازندران فرستاد
اقارضا بادرش را در معرض تکمیل و تعذیب آورده نقد و جنسی که در ید ملک داشت انتزاع کرده و زان پس بند
گرفتاریش بر پا نهاده تا با خویش بشیراز برد و مجدداً میرزا علیخان بر مدارج معالی استعلا جست و حر اقبالش از
برج وبال ابد النور بر آمد زکیخان از راه هزار جریب عازم دامغان گشت و بحکم قتل کل بعیل علی باللکنه کاظم خان
سورتی هزار جریبی را سرمست صورت صهبای ارادت نواب جهانسوز شاهی بود در قید حبس آورده علی الکن
در ایذا و اضرار و اصرار کرد چون این مهم نیز ساخته شد به دو دانگه هزار جریب شتافت و حاجی عوز قلیخان حاکم
آنجا را که سیدی جلیل و نحوی که متروح گشت نواب جهانسوز شاه را در هنگام محاصره ساری و تسخیر بارفروش
همسناد و دلیل بود و انواع خدمات آنحضرت را بتقدیم رسانیده بود اما با کماهو حقه تکفیل با کخا و مطالبات و مصادرات مستبلا

کرده بود

گردانیده آن منصوب مقهور را با آنکه بنابر مثل مشهور با هر خس در جوال بود با کلبی عقور در یک ساجور بسته بقصد حضرت جناب
تعذیب کرده و بین اللحم والاخشاب برآن چون بدامغان رسید بر غم ونیش بر غم برادرش حاکمی را انجا کاشته و رایت
توجه بصوب مقصود افراشت باعتقاد رنجی واقعه چاردهٔ که سابقاً در این خجسته کتاب ع چون چارده ماه گشت انشا
در نسیات اعمال این بنش بود الحاصل حضرت کیل ماثر این اوان که در سینها علم سیوف بواتر داشت چون بتواتر
معلوم کرد متغیر مانده کس فرستاد تا آن سید جلیل را با اخذ ما خوذات مذکوره از کثیر و قلیل روانه موطن مالوف گردانید
و زکیخان را که روزنامه اعمالش از قلم جنایت و وقاحت مکتوب داشت فذکره الله مخذول و از منصب معزول سع
کشش الکمار للعزل طالبا ‌: فابت بلا اذن ولیس له قرن ‌: بعلاوه ماخوذات لاحق و اخذ و جنایات سابق ازاو باز گرفتند
و بتفصیح حال و تفتیح احوالش پرداخته وار و نه بر جاری کند رفتار سوارش ساخته بدان صورت که چنان سرقی راد خور
بر ابواب دخول شهر کشاده روی توجه بدارالاماره نهادی ع ستم بر ستم پیشه عدل است و داد و شعر و ما من ید الا ید الله
فوقها و ما ظالم الا سیبلی بظالم صادرات ایام توقف جهانسوزشاه در جاجرم و عود بر اصفهان گرهٔ عداوت و عداوت
نمودن بجاجرم و محاربه با طوایف کوکلان و سایر احوال آن چون الله وردی خان کرانیلی که ابا عن جد ابات
سلسله جلیله رتبت ان هو الا عبد انعمنا علیه داشت بملاحظه انجام کار و عواقب امور بیت مبادا آنکه شود روز
روشنش بصفت ‌: زحادثات زمان تیره چون شب دیجور ‌: نواب جهانسوزشاه را کاره بجاجرم برده زمام کار
بیدهان سر جدار خیر و شر و نیک و بد بدست اختیار کارداران او سپرده مفاتیح اقفال ابواب انبار و ذخایر و اندوختهای
قدیم و جدید از زر تا صد در کف ایثار بیکاران او نهاد کاهش از استیلا در استعداد و جمع آوری لشکر بجهادت
دشمن در کار ممنوع سعد داشت که مقتی آن تجوا شیشاد و هو شر لکم و گاهی خاطرش را شکار وحوش و طیور را گخود
و شور مشغول میساخت که مقتی آن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم الله یار خان قلیچی حاکم سبزوار و تمامی رؤسای گراد

جو ناشان و جنگ که بوما فیوما اظهار عقیدت را عواطفی متوالیه متواتره داشتندی که اگر رای انور مصلحت
خصم مرجح فرماید و کیرد و مجادلت ورد این فرومایه زند غارتگر بهان و هان این سپاه و این لشکر ورد نوازش را جوابی
مطابق سوال هریک بسکات و سوز هرکدام بقدر احوال باخلاع فاخره و انعامات وافره مصروف میداشت
در اثنای این امور نصرالله میرزا زاده شاهرخ شاه بجمعی از جهات از برادرش نوخاسته از ارض اقدس متوجه ملازم
گشت نواب جهانبانی شاه برخی از خواص خود را باستقبال فرستاده بفرمود تا در شهر منزلی شایان بجهة او ترتیب
داد و فرود علی الصباح نواب جهانبانی را ایلاقی او فرستاده و مشارالیه بنابر قاعده مرسوم استدراک حضرت آنحضرت
کرد و باهم در عظایم محن و نوایب زمن و جلایل فتن سخن گفتند نصرالله میرزا داعیه آن بود که باتفاق فرکار
مملکت گیری داهند و باهم پای بر جاده کشورستانی نهند او خود در تسخیر عراق و فارس آنحضرت را معاون آید
و حضرتش در محاصره خراسان او را امداد فرماید حضرتش از قبول آن مسئول که بنابر جهات عدیده از طریقه خرد
دور و در حقیقت سعی غیر مشکور بود اعراض فرمود نصرالله میرزا بعد از حصول یاس روانه فارس گردید و آنحضرت
بعد از توقف در شیراز و انصراف زکیخان زند معاودت باصفهان فرموده خواست تا بجبر کسر شکستهاء آن
زمان فرصت بردارد و مرهم لطفی بر زخم ستم رسیدگان ایام پیش گذارد الله یارخان کرایلی سفیری فرستاده
و سرحقه سربخشه عریضه نگاری چنین برگشاد که سابقا طوایف کلان ساکن مساکن بسند و چند بنابر ساقه
باما سر نزاع داشتند و قصد نزال ع و انقاد النوایر فی القتال بنابر آنکه آنحضرت را در آن ایام با معدودی
مسعود درین صفحات محل قیام و قعود بود بدان قیام نتوانستند کرد مت فتنه بر جای خود قعود کنند هرجا یاییت
نکرد قیام در این اوقات که ساحت این ملک از جوش آن جیوش خالی دیدند با فوجی از شیران ملک
گرگان بهم رسته خیام مکاوحت و مناقشه بمحارم او افراشتند چون از روی انصاف یاری مصاف

بر انولم

ایشان پرداختیم علیه گمش بسته در باب آن باب چون باب عزم بربسته ایم لواء تا سه رایت مهرآیت تو
کی درین ملک شود طالع کی ظفر فاو ازکبت مضمت کل امان للخافقین و نیل کل امان ان الفتوح علی یدیک ساخت
گستاخ الامطار فی نیسان پس بکام بلیغ فرد علمداران علم باه کشیده شد دلیران رخت بر صحرا کشیده مذکورش
که در شیوه جنگ گذاری و دشمن شکاری کامل بود حسب ایس ایس مکلل گشت و با هفتصد سوار جرار بعنف گوش جوشن
پوش بکام اشتر دهنگ و دو هالک و دهنگ پوشیده از مجرای خویش طریق خلاف جاده پیش گرفت چون فرسنگی
راه بریده بر برزی از راه رسید که القاطعه بعد ما که از استعداد الله وردی خان و وقوف یافتند معادل پانصد سوار
برو گذار چون اسامی سپاه عام فرستاده که اکنون اندکی از جاده بیرون مصرع مختلف بر در شنوند و جابجای
لشکر وار شهر سنگ پیشتر آنحضرت فرمود اگرچه شیر شرزه از شغال بیشه نیندیشد و عقاب قوی از غراب ضعیف
هراس نماید ولی ما خود بالهامات غیبی و تاییدات الهی از اخبار این احوال غنی بودیم و رعایت طریقه حزم را آن
سود ظن است ملحوظ داشتیم پس بفرمود تا نگاوران تیز تک را از صدمت مخیر پهلو بشخود فرو سه روزه راه را بیک شبانه
روز به پیمود فرد روز دگر ع چون زخ بنمود خور زخاور بظاهر شهر رسید الله وردی خان پس آنکه مقصود خویش حاصل
دید طریق عاجل را علاج مستعجل گشت و از حسن خلوص و اعتقاد سر ارادت بر سم سمندش نهاده استدعا کرد که تا سر بار ایشان
آسایشی یابند و مرکب را استجمام نمایند الله یار خان قبیچی که با معدودی خود و عده امداد داده و قرار ورود درین
روز نهاده موکب الا بو نزد فرد همان به که امشب درنگ آورید چو فردا شود رای جنگ آورید حضرتش بواسطه
تهور موفور آن گفته نپذیرفته با دلیران نامدار روی معرکه کارزار نهاد الله وردی خان نیز جرار جیان
خونین پیش خوانده ترکانان با تیر و کمان و سیف و سنان از لشکر خارج گشته صفوف جدال بیاراسته
در عرصه غاجار فشرده و میدان انتقام مقام نظم نهراد ابجو شیدارتب باعرق برون تراوید امانم

کوس همچون رعد و شمشیر چو برق ؛ تیر چون باران و گرد چون غمام ؛ زرد گشتی روی چرخ نیلگون ؛ سرخ
گشتی روی تیغ سبزفام ؛ معرکه مجلس می ساقی اجل ؛ رمح ریحان خون شراب و تیغ جام ؛ از آن هنگام
تا غروب آفتاب آتش قتال در التهاب بود عاقبت معاودان دولت غزا از لشکریان کرستان بضرب بلارک
خونریز که بلارک جنگجویان عرصه ستیز است مقتول و اکثر در خفیه فاحبس منهم خیفه از جنگ کناره گرفته بقایای
الفرقه بنز در حالت ادبار و گیر و دار تک و شتاب بدار البوار العذاب روی هزیمت بر تافته متفرق شدند نواب
جهانسوزشاه با سپاه نصرت از منصور و مظفر منصرف گشته در جنب شهر خیمه اقامت افراشت و آن شب
تا سحر پاس لشکر داشت علی الصباح که دوباره بترتیب اسباب محاربت پرداخت جمعی از معتبرین آن قوم با چند سر
جیاد تنکی نژاد سر بر نهاده و سایر مشوقات مصرع آمده امن بار پسند ؛ قدم در مرحله امان نهاده با بیان معذرت
ملتمس شدند که بعد ازین پای جرأت توسل جز بعروة الوثقای آن دولت نزنند و از دایره اطاعت و متابعت
آن حضرت خارج نگردند حضرتش از جنایات ایشان تجاوز نمود و انحصار ایشان را که سزای ارجاع خدمات بودند
بملازمت قبول فرموده مابقی را رخصت انصراف داد و اسمعیل خان حاکم سبزوار نیز در اثنای آن امور بنابر معهود
استدراک عز حضور کرده و از آن غنایم موفور حصه وافر یافت و به دستوری آن حضرت عنان مرکب عزم مستقر
خویش تافت حضرتش نیز بعد از هفته کوران کامرانی بصوب اصفهان عنان داد در بیان مامور نمودن نواب
جهانسوزشاه حضرت جهانبانی را به شیراز حضرت ظل الهی چون محبت قلبی و میل باطنی با نواب جهانبانی
بسر حد افراط بود و از فرط رأفت هیأت مبارکش را که سرمایه حیات او بود همه جا مه خیال بر لوح خاطر نقش می‌نمود
و مضمون این شعر می‌سرود شعر لا غرو ان تصلی فوادی بعدکم ؛ نار الوجد نجهایا لتسد کارها ؛ قلبی اذا اعیتم
صورتکم ؛ فیه وکل مصور فی النار ؛ لهذا اکرام نواب جهانسوزشاه اشارت رفت تا آن حضرت را مانند

به پسر دو نر بصیر بعارس فرستند او خود بجهانی عربیه تقاعدی جست و اعاذیر چند متمسک می‌گشت حضرت ظل اللهی
نیز بحکم شعر وکل ما یفعل المحبوب محبوب ؛ و موداي حبیبک لا یعیبک ؛ قبول آن عذر نفرموده و زبان بنعم و بئس مسکوت
درین اوان که نواب جهانسوز از مملکت جاجرم معاودت بجرجان کرده و در رد ایذاء و اضرار و تعذیب و تنکیل
لشکریان وکیل که کما هو المذکور در بدو آن نافع عوارف عواطف واقع گشت با امتثال مثال حضرت ظل اللهی
پرداخته ایشان را قرار یافت که نواب جهانبانی را روانه شیراز فرماید و کنونات خاطر خویش را با اولیای دولت
وکیل پرده کشای راز آید روزی چند اوقات شریف مصروف تهیه سفر آن نوباوه و غصن لطیف داشت و بقدر
از خیول نامی و بغال گرامی و غلامان غلمان منظر و کنیزان حورپیکر و سایر امتعه و اقمشه که شایان اهدای سرکار
سلطان جلالت شعار و سزاوار اتحاف عم بزرگوار و سایر اقوام و عشایر تواند بود فراهم کرده و نامه بدین مضمون بزبان
خامه آورد صورت نامه نواب جهانسوزشاه بمحمد کریم خان سلام علیکم و العهود بحالها و قد یتبع الانوف
مد کما لها بمرآت رای منیر و خاطر خطیر کارداران وکیل که نور حضور سایه شخص خداوند قدیم است و ما صدق
ان هو الا ملک کریم پوشیده نیست شعر سری لدیک کاسرار از جاجه ؛ لا یخفی علی العین منه الصفو و الکدر ؛ که پس
از واقعه شهادت سلطان سعید شهید اسکنه الله لجوبه الجنان با اینکه ما حق ما با طوایف قاجار بود بحکم حرمت
العجله من الشیطان و التانی من الرحمن در مقام تانی بل تابی ثابت قدم بوده در صدد از عاج و مرحمت ایشان بر نیامده
بلکه فرقه خود را ایضا کفایه از آن کرده در جهات مامول آمده و راز لال ماء تعلیم المفسد من المصلح برخی از شیاطین
الانس که صفت الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس داشتند با التقیه پس گرفته بهر اسم عزم در مرحله لا تخافوا
انا معکم نهاده و ابواب ایذا بر چهره این سلسله جلیله گشاده بدان وسیله صدر خسین و رفقاء مکانا علیا گشتند
باری ایاما معدودات با اینکه ما اقارب و اقوام را خاطر مشوش داشتیم و رخساره بناخن محنت از دیده تری آمیختیم

نفیض من الدمع مرشش از سبیل فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل خارج نشدیم چون محقق آمد که سواء علینا اجزعنا
ام صبرنا ما لنا من محیص بزبان الحال گشودیم که لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن لک آن بود که از تقدیرات و تاییدات
قادر ذو المنن مسئول عارفه فتقبلها ربها بقبول حسن گشتیم و سجده فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین کما یجب تقدیم
رسانیده لوای ایالت بر اصفهان افراشتیم و با نفاذ آثار والد بزرگوار بی مهابه سوال تا اهیل جواب کمر بربستیم که لکم فی
القصاص حیوة یا اولی الالباب لمؤلفه مت بزدان که شاه پدر [illegible] در جهان شیخ من انتخبه بود رحم چو مادر بجهان
بی خصم در جهان شکر از خشم بود [illegible] ان ذلک لمن عزم الامور و نیز مبنی بر آن معنی بود که آن فرقه را مظاهرت نموده ان
نو ختم لننصرنکم مبداء و مدار مرحله اعتضاد ساخته بعضد کریستاده ایستادگی نمودند از سرچشمه حسام انتصار که کاد
سنا برقه یذهب بالابصار صفت دارد بجرعه تجرعه و لا یکاد یسیغه و یاتیه الموت من کل مکان سیراب بدم حتی اکو[illegible]
فتنه سرورانی که گرارا [illegible] ما نمودار دیار شدند با اینکه در تغذیب و افزار [illegible] ما زیاده از حد مبالغه کردند بنابر
عهود و مواثیقی که حضرت ظل اللهی با آنحضرت بست قصد مکاوحت [illegible] و در مرصد مکافات منشینیم [illegible]
کم ترکوا من جنات و عیون و زروع کار بسته با افراد اتباع و اشیاع که از دفتر صفحات جرجان و جاجرم متفرق
شدیم و آن جمع را کان لم یکن شیئا مذکورا انگاشتیم با انجاب ایشان خود از فحوای و لا تطرد و قل الحق [illegible] پوشیده
آنحضرت السبحان و ای که کذب محض و محض کذب بود و آن زده خاطر خسته کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون
الا کذبا [illegible] ما آرای انور که مشعله خورشید از انوار آن در اقتباس است در التباس وللبسنا علیهم ما یلبسون ماند چنان
دانسته اند که ما خود از مرکز وفاق پای در دایره الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه نهاده ایم تا نفسی
غافل گشتیم تعزون و انی بری مما [illegible] مقصودی که داشتیم همان انتقام بود بنا بر ای جایزه ع یا که پای خود بر دم مار بجز این
که بهمی نگار شاه این انتصار شد و طعمه عقاب عقاب غضب علیهم ربک سوط عذاب قال الله تبارک و تعالی

ام نحسبا

من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها انتهی ع باز آمدیم بر سر همان نوشتن ع عهد همان عهد است و میثاق همان
میثاق فرزند خجسته اختر کامکار نواب جهانبانی را لمطلعن به قسم کم [illegible] فرستادم امید که بدین برهان لامع حق
از باطل تمیز یابد و صدق از کذب حسن و قبح متمیز گشته سبیل الحق بین و الحمد لله رب العالمین حمدا وافرا کثیرا و صلوة الله
علی نبیه محمد و آله اجمعین چون بشارت ورود نواب جهانبانی در فارس شایع افتاد تنی چند از سران زند و امرای
قاجار با اشارت حضرت وکیل و عم بزرگوارش پذیره گشتند و او را با مناسبت اعزاز و کمال اکرام در دولتسرای حضرت
ظل اللهی فرود آوردند و حضرتش را از دیدار آن جان جهان جان مسرتی تازه و شعفی بی اندازه حاصل گردید مصراع
ع پادشاه جهان که فرمانش ع بر جهان چون قضا روان باشد باحضار او فرمان داده بمجلس خاصش برد
و انواع عاطفت و سیوغامیشی که فراخور احوال چنین جهانبانی تواند بود مبذول فرمود آنحضرت با هدایای
مذکوره و انفاذ آن نامه بر وجهه معیات [illegible] حضرت وکیل آن تقریرات را که مایه از صدق
داشت بعد از تدقیق تصدیق نمود و کمتر تقریر قایل بایل گشت لیلا و نهارا بجمع خویشش خواندی و با او مو الفانه سخن [illegible]
گوینده وقتی در خلوت خاص آنحضرت را با یکی از مرکان خویش که بوفور قوت اختصاص داشت تکلیف کشتی گرفتن کرد
حضرتش گفت از آن معارت مسامحت جست پس با برام حضرت وکیل با او در آویخت و با اینه زمانه از پیش او [illegible]
بالا برده باز زمین افکند وکیل را اگرچه بدلیل اولا [illegible] آن حال طبیع ناگوار افتاد ولی بظاهر تحسین
فرمود و دو زبان یقولون بالسنتهم مالیس فی قلوبهم بستایش گشود سبحان الله چه مشابهت دارد این حکایت
بر داستانی که در محفل یزید پلید علیه اللعنة و العذاب الشدید اتفاق افتاده چه مروی است که آن ملعون تقاوت
نهاده بحضرت سید سجاد گفت رای آن داری که با خالد پسر من مصارعت ورزی و کشتی گرفتن قیام کنی حضرت
فرمود بلی او لی آنکه حربه بمن دهی و حربه بدو سپاری تا هر یک غالب آید بقتل مغلوب خویش گراید عاقبت ع

کشتی گرفتن بنهاد و سر اتجاب بقوتی که از خطب منبر با فتحت باب خیبر بقوت جسمانیه بل قلعه بقوت روحانیه مورث
داشت خاک ره را لجاک انداخت و والدنا بالکش را منفعل و آزرده دل باحث آری ع با قدرت ایزد چکند صنعت آدم
با مرد خدا حیدر چه کند چرخ به حکام چون مدت دو ماه بدان و طیره بگذشت حضرت وکیل ولایت دامغان را به تیول امیر
و سیورغال سرمدی نواب جهانبانی مقرر داشت و او را با هدایای وافره رخصت انصراف داد و جواب نامه نواب
جهانسوز شاه را به نهجی مطلوب و نحوی دلخواه نگاشت و در آن کتابت بکنایت حضرتش را در تصرف شهر استراباد و ما
یضاف الیها ماذون داشت حضرتش را کفی المهام و مطلب الخاطر لوای معاودت بقزوین افراشت و اعلام و اقبال
و افوا خوش فرد بعلاقات او که باقی باد بطفیل بقای او ایام صهبای کام جمشید نشد و چهره مرام دیده زال بس
شرف اموز محفل پر ره الامقام گشت ع الهی تا جهان باشد نگهدار این جهانبان را در بیان محاربه نواب
جهانسوز شاه با طوایف کوکلان و بعضی صادرات دیگر در آن اوان و زمان بر خدا و فذان فطانت
و صاحبان فراست و کیاست اینمعنی ببرهان عقلی و نقلی مبرهن است که هر ذی شوکتی که در بلده استراباد دم از استقلال
و استیهال زد و برمسند اجلال نشست بسبب اختلاف مذهب با استجلاب ذهب با طوایف کوکلان و موت در
دست فسخ انقضای حرمان رهنورد طریق مخاصمت و مجادلت گشت نواب جهانسوز شاه را چون آن ولایت مستقر
ایالت آمد بنابر مراعات حقوق خدمات قدیم و جدید ایشان با آنحضرت و سلطان سعید شهید و علت احتیاج و
افتقار بآن طایفه مرامت شعار ترک خلاف با ایشان گفت بل بخلاف دیگران ملاحظه مال کار را با نفاق ذخایر عالی
و اموال پرداخت و آن طوایف را بدان مستمال ساخت که القلوب لا یستمال بمثل المال طایفه کوکلان کلاباج
گذارش و ذنب و فرقه یموت عموما ملازم سیل و بهارش کم معدودی که جوانمرد راست خوانین دولوی قاجار آمدند و راه
در باره این دارای دولتپناه حضرتش را بارها ره عزمیت بمجادلت ایشان برانگیخت و خون سران آن طایفه چندان

رفتار کلاه

برخاک هلاک ریخت و بنا و رجال آن فرقه را مسور کمند لشکر منصور داشت که شرح آن متون این اوراق نگنجد بعد از محاربه
آنحضرت در جاجرم با فرقه کوکلان با اینکه آن طایفه را بجوکه شروح آمد با کمال عواطف و عوارف نواخت و
جنبش از حرکات ایشان در قمر رکاب ساخت پس از معاودت بجرجان و مراجعت باوطان از توهم آن طغیان
چنانکه گفته اند شعر اللیث یقدر ان لا یفترس فی * ولیس یقدر دفع الخوف من ضرره * عصیان و تمرد ورزیدند
و یغما و تاراج قرای حول و حوش بامیان که مدار اقطاب ایالت بود کوشیده تیره ضمیر حضرتش را اندیشه آن گرد کالای این
حرکات ناهنجار اغضار ده و اثر آن در دیوان عفو اوقات مضی دارد فوری در بنیان قصور آمال ساو پدید آمد
و دیگر طوایف از منهج متابعت و خارج شوند فرمان داد تا آن چند نفر را که در خدمت رکاب اعلی بودند مغلول و
مقید ساختند پس در سرفور رو دفع آشوب ایشان نهاد با جیوشی فرد غضنفر جوش و آهن پوش و گردون کوش و گردان
کش مصاف افروز و فتح اندوز و اعدا سوز و جنگ آور موجه ساحات قراتپه گشت ترکمانان کوچ و بنه خود را
بقفا قات بعیده کشیده با معادل چهار سوار صف منابرت بیاراست نواب جهانسوز شاه میمنه و میسره و جناح
لشکر را بمردان کار و شیران کارزار سپرده طبل مصاف فرو کوفت نظم از طبل زدن که هوش دل برد درگاه
زمین سدر شیوان خورد و شیپور و فرین رفتن بلند آوا کردید * باد نفس از میدان نای شد دایره بر گرفته اند
جای او غبار معرکه بچرخ گرایید نظم از گرد سپه که شد هویدا * خورشید نهان ستاره پیدا * دود آه و دلاوران
به آن کین سجاده انانی جدید پدید گرد فرد از خون مبارزان پیکار * شمشیر اجل گرفته زنگار * بانجام جمعی کثیر از فرقه کوکلان
قتیل و بقیه از معرکه ستیز و آویز رو برتافته راه گریز گرفتند لشکریان آنحضرت از اسیر و ستر و اشتر و اغنام غنایم
بیمر یافته فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم چون از آن مهم
فارغ گشت ولی پاسو دباندیشه استخلاص شهر و استیصال میرزا علیخان دولوی قاجار که همواره محوط ضمیر داشت

وبپاس رعایت واحترام سادات مغفیه و مراعات ارادتمندان این سلسله جلیله و اهتمامات حضرت وکیل
قصدهائی بود و متعرض آن نگشت و پس از انصراف نواب جهانبانی از فارس کما هو المذکور تصرف آنزا و سور تی
یافت افتاد تابی و حمت مخاصمت ولی عاقبة الامر بسادات کرام و سایر انام آن ملک در عهده ملک آید نعمة
با هواخواهان شهر شورت کرد ایشان تدبیر چنان اندیشید ع تقدیر بتدبیر ما آید راست الا العبد یدبر الله یفعل ما یرید
که آنحضرت در روز یازدهم محرم الحرام که مردم شهر و بلوک از رسوم تعزیه داری فارغ آیند و تجمل و محال خویش گرایند
با معدودی قلیل متوجه شهر گردد و ایشان خود بنابر وفاق اتفاق کرده با هم صبح الفتح مع الافاق توام میرزا
علیخان را در قید اسار و خاک شده عارفه بالا تلاف قیمر بزد عدوش اعدا را انقضای ایام عاشورا در شب یازدهم
یا دو هم یاد و بیت نفر سواران گزین از زامیان منعت و نمود علی الصباح چون جرم نیر اعظم از خط نصف النهار
در گذشت وارد شهر گشت برحسب اتفاق چون هلال شهر در پس پرده سحاب ع مانند مه رخان سر از پرده حجاب
گوشه ابرو نموده بود دو غره ماه بر اغره شهر تابت بیام مردم عمده و بلوک اکثر من الرال و النمال در از روز بالای بوم
تعزیت اشتغال داشتند میرزا علیخان را چون انجالت مصفا افتاد از بیم سر از راه سرا گرفت ولی عموم خلایق با
نواب موانع و عوایق بیشانی انبوه بمحاربت الگرد و هم پشت گشته روی توجه بحرب آورده معادل سیصد
از غلامان و سایران آنحضرت ازگران حیات پیاده مانده و ازان جمع موفور نیز تقدیر یکصد نفر سیخو و تیغ انتقام
شدند حضرتش را چون دید که هنگامه عجب بر پا و فتنه عجب هویداست فرد هر از نقش آید ز مانه و نمود
کی چنانکه در آئینه تصورات متحیر و مضطرب مانده و فرمانداد تا لشکریان دست از محاربت باز داشته خود را
پیگیر کشیده بدار و جرشیل محله سیدان که اهالی آن از ارادت مندشان این سلسله جلیله بود و در کشانیده اهل آن
محله در اداد سوابق اتحاد اعطاف وفاد و سوالف عوارف با موافقان آنحضرت همدست گشته بپا مردی اهتمامات

بمنزل

بقیه بهای مشکور دافع آن شوره و شرور آمده حضرتش که همواره تکیه بر تائیدات اقبال داشت و تکیه سادات
مغفیه بزوال اجلال فرموده در عصر همان روز بی نیل مرام و مقصود با معدودی خویش روانه صوب اصفهان گشت
و شعر نورالدین حسین طهرانی مناسب انحال آمد ع الدهر یعکس آمالی ولا یقنعنی من الغنیمة بعد الکد بالقفل چون
روزگار با اقبال یاری کرده و روز دولت شب خوش باد گوید مذموم در نظرها ممدوح آید و ممدوح در دیدها مذموم نماید از
کلمات حکمت آیات وارد است عربیه اذا حضر وقت النایبة انی شر من حیث کان الخیر منه یاتی چندی بر این بگذشت
که واقعه ناگزیر شهادتش سانح گشت و حمامه روان پاکش از سامره خاک میل نزهتگاه علیین کرد در بیان
تاخت و تاراج ولایت بسطام و کیفیت شهادت نواب جهانسوز شاه پس از مراجعت از ان سفر گویده
و تمام قادرخان عرب لا فیه عهد و لا انصاف و الا ادب در اواخر دولت سلطان سعید شهید از جانب
آنحضرت ولایت بسطام را ناهی و امر گشت و بسطام پاس اعیان و عوام الناس آن ملک قاهره قادر بود چون
خورشید آن دولت در مغرب محنت افول یافت و کوکب اقبال وکیل از مشرق آمال طلوع کرد قادرخان
کاقتباس القمر عن الشمس از آفتاب دولت زندیه و الوا مقتبس انوار عتبار شده و مباد و شت و مساعدت
زکمانان و برخی از سرحدات خراسان حلالی بکمال یافته کمتی وافی و ثروتی کافی فراهم آورد بعد ما که نواب جهانسوز
شاه را ولایت دامغان مستقر ایالت گشت او خود بالردع و لا بالطوع بمتابعت گردن نهاده و سر و چنبر فرمان
آورده ع چکند گوی که عاجز نشود چوگان را چندی که زکی خان زند در عهده استرآباد اقامت داشت و از فرط
تعدی عراص التضحات را شرم و در رستخیز و عرصه قیامت تا رفع اسناد امادت این دولت علی الابد از خود
نماید و غضب خویش در چنین حالی باقی مانده خود را مضاف الیه او ساخت و بکر لشکر و کبیر اهالی شاهکوه و کتول و ساور
بوم مرزم کرده بتاخت و تاراج اموال و اثقال و مراعی و مواشی ایشان پرداخت چون نواب جهانسوز شاه از جاجرم

انصراف یافت برحسب مسئول آن طوایف حکم نافذ گشت تا قادرخان آنچه برده از قلیل و کثیر و نیک و بد رد کند او خود از قبول فرمان متحاشی گشت و در ادای آن اموال اباء و زید بن صهبا و خلاف در ناء انما هم فی شقاق بکیه سرشت اداه نفاق آمد منتش را قاصد ارغام او گشته با معدودی آهسته از میان حرکت لوای توجه بران صوب کرد چون چمن از مطلع آفتاب قباب خیام آنحضرت شد محقق گردید که قادرخان با اهنا مهنبان در پی و بعید در قلعه سطام که حصانت تمام داشت و او سابقا چنین روزی را در استحکام فصیل و بروج و خندق آن اهتمامی بلیغ نموده کرده تحصن جست حضرتش را چون احتیاج و اسباب قلعه گیری معده آماده نبود و تسخیر آن قلعه متین و حصن حصین نا مرجو الحصول مینمود لهذا امر نمود تا افواج جنود و جیوش بتخریب قری و قلاع آن حوالی و حوش کوشیده آتش ها بر سکان آن ولایت کشیده و از ذرات مراعی و مواشی ایشان از مرافق و مرافق گشته از سر حد شاهرود الی انتهای ارتاق و مساحت هر که بدست افتاده خشنده و هر چه دیده بریده بعد آنحضرت خود با معدودی در حین سلطان میدان که تعلق بطوایف کوتوال داشت نزول فرمود و لشکریان با معادل صد هزار غنایم از انعام و بقر و اسب و اشتر و استر از اطراف و اکناف رسیده در کنف عاطفت او قرار یافتند علی الصباح نظم چون مار سیاه مهره برچید صبحگاه سپیده دم بخندید چون شعله صبح گیتی افروز در خرمن شب زد آتش روز بفرمان آنحضرت عساکر منصور با آن غنایم موفور روی بر امیان آورده و خود با معدودی بر اثر ایشان بآهستگی راه می پیمود نظم حادثات فلکی کونی میکرد انها نابیات زنش کونی میداد آواز آن همی گفتی من بر ازم شد مران این همی گفتی من بر ازم بنیاز چون لشکریان از مظان خطر در گذشته و محل آشوب را متعلق بر اهتمام در نوشته حضرتش را با اطمینان خاطر در قریه چانزول فرموده زمانی در آن مکان بیاسود و اعیان آنجا در بندگی حضرت سلطنت و الحاح کرده که این ترقیم دولت ع بکرو زیناشان برآید و این امر سعادت بیکی بر بامشان گراید با الحاح معروف گشت و باعث

پادشاه

نموده و در انجه ازین اگی برگجبد رشته تقدیر بتار گسست پس مینمود تا در صحاری سرخ دشت ع گرد خون شده دشت آن سرخ گشت خیام انجم قباب مجره طناب بر افراشتند و ر دیوار عمر رخنه سیلاب حادثات ما پیش حصن سه رنگار کشیده ایم وشبانگام نظم شبی تیره چون جان اهرمنان شبی خفته پسنده روشنان شبی دیوی از سرگران در غنو زدم سردیش گرم بازار دیو شبی دیده بخت انجم بخواب زنگ شده چهره برافتاب غافل از فنون ساز بنیای چرخ دون و زمانه بوقلمون در آن فضای محنت فزا کرده و فرجی را میان بود و اسرحت رامیان کشود ع چو پای از آن تیره شب در نیست ارق نامی از طایفه اکبر بموت که نعمت با معاندین آنحضرت عهد اتفاق داشت و انجام این کار را در خفته بود استهار فرصت کرده با یک دو تن بی شایبه خفیه بر سر خفته راند نظم بنام نگار آن چاک باد دامن برافکنده از خاک باد یکی خنجر زهرگین از نیام برآورد و از تشنه برآورد کام سلیمانی افتاده در پای مور همان پشه کرده با پیل زور بهار فریدون و کلاه جم بباد خزان گشته تاراج غم شب نامه دولت کیقباد ورق بر ورق هر سوی برد باد شعر فتعالله هر ساو را لناس همه وشب بدالایام ثم تقطع خیاط زمانه قبای دولت دارای مزوجش ع که گرداش قباد رستم دوکه بوده هر سروی درکنار جویبار سروری نپرورد ع که مزاوش نیو قانی ختم سر الا انما الدنیا کظل سحابه اظلتک یوما ثم اضمحلت فلاتک فرا احاماحین قضت ولاتک جزاعا الماعین ولت وکانت هذه الواقعه فی اللیلة الاربعاء منه عشر شهر صفر المظفر سنه ثلث و تسعین و مایه بعد الالف چون ساعت این شب شوم که صفت نحس مستمر داشت بروز هذا یوم عسر پیوست و پیوسکان در بیستان آنحضرت را العقد جاءهم من الانباء ما فیه مزدجر آشوبی عظیم برخواست و شورشی جسیم پدید گشت افواج لشکر با رغاج بکدیگر دست بقامیه شمشیر بردند و پای همت بتاراج هم فشردند جمعی از خشم عاجز و مضطر ماندند و برخی از فواید غنایم بهره در ع مصایب قوم عند قوم فواید اما ارباب بوک که همواره طلب بقای او کنند سینه با کشش چرخ اثر آمد و

[illegible]

دودیده غیرت فزای ابر مطیر • وفی کل دار انه ورقیر • نواب جهانبانی • اگر زندان باسل و دارد • چون
حوادث هزار زمانی • با معدودی از خواص و هواخواهان آن سلسله جلیل • و بصبر قلیل و حزن طویل • روانه
دیار جاجرم گشت نواب علیه را چون این خبر موحش مصغا افتاد آتش هجرت در کانون خاطر زبانه کشید و آه دود
استتار نهاد برآمد و بانزده سال کار روح و هر آتش بهتر دو مضطرب و حیران • که قضای فلکی عارض رخ نمود
محمد یارخان و بابا ولیخان دوجی که از بندگان خالص الاعتقاد این دودمان ابد بنیاد بودند و سالیان دراز
سر ارادت برین آستان سوده بجز از حیله سازی دوران و فتنه انگیزی زمان بهوای اخذ انعام به سطام رو
بر امیان آورده چون حال معلوم کردند مهموم و مغموم بر در آن سرا که نوحه سرا بوده آن کاشانه که غمخانه گشته
اهل حرم را با دو پای خود تکلیف کردند مهد علیا چون بر عهد ارادت ایشان وثوقی تام داشت و بر میثاق و بندگی ایشان
اعتمادی تمام علی الجملکی از نفایس حطام و زخارف با خود برداشته با تمامی حرم و خدم در منزل ایشان نزول کرد
چون قضیه این رزیه از مرحله ازان بسمع شمع برم خلافت نواب مرتضی قلیخان رسید از پوشش دیدن شمع آسا
قطرات اشک از دیده بیارید و لختی برادر نامور بزارید و بنالید ولی الحکم • و اصبر علی حسد الحسود فان صبرک قاتله
جاده مصابرت پیش گرفت و دندان شکیبائی بر جگر بفشرد • نظم • پیروز باید ت که شوی بر مراد خویش • ای دوست
بر عداوت دشمن صبور باش • صبر است مایه ظفر و کیمیای فتح • از هرچه آن نه شیمه صبر است دور باش •
قال امیر المؤمنین صلوة الله و سلامه علیه الجزع عند البلاء تمام المحنة • پس نواب مصطفی قلیخان برادرش را
بدان صوب فرستاد تا نعش پاک آنحضرت از خاک برداره و نواب جهانبانی را با حرم و خدم بصوب ازیان روان
سازد مصطفی قلیخان وقتی وارد آستان گشت که میرزا سعد الله و میرزا عبد الله صندوق نعش آنحضرت را
بمنازل خود نقل کرده بشرایط عزا و جانگزا قیام نموده ند فوراً رسولی سریع الوصول فرستاد تا محمد یارخان بی عواقب

عقوق مجموع

عقوق مجموع حرم محترم را از ان محال بمحل سر محله رسانند پس جسد نعش شریف او را بشهر استرآباد بردند امرا و اعیان
و علما و سادات عمده که از وقوع این سانحه هائل بکمال دل شکسته استقبال کرده • نواب مرتضی قلیخان نیز در اثنای
انتقال وارد • و تجهیز و تکفین برادر نامور فارغ گشته در جنب مزار سلطان سعید شهیدش بودیعت نهاد و مضمون
این شعر آبدار را از زبان گوهرفشان چون گوهر اشک از دیده روان میداشت • شعر • نزل الحزنی مذ رحلت مودعاً • و جعل
صبری • مذ نزلت الی القبر • در یکی از اسفار که موکب حضرت دارا درایت مؤید موفق ملک الملک آراء اعلی الله مکانه
دران دیار اتفاق گذار افتاده بود این رباعی که در ره ارکان اربعه و موالید ثلثه فردی جهت آن مزیده واردی
تحقیق ارکان بوده بلاغت نسبت و او تاد خیام فصاحت موزون فرمود • رباعی • افتاده که این چو بر خاک بنا • یادم آمد
رنهلوی خاک بنا • بر قاتل و بر مقتول فلکش لعنت • یاد اجهت بر تربت پاک بنا • محمد یارخان پس اندوزی چند با تمامی
حرم و خدم با ازان شتافت و از سرکار خان مذکور و نواب علیه عالیه عطایای موفور و انعامات غیر محصور یافته
بهمت انصراف گرفت در سیاق آن امور بتحقیق پیوست که چون نواب جهانبانی با آن معدود قلیل بی دلیل اراده
بسطام روی توجه بجاجرم نهاد قادرخان عرب از قضیه وقوف یافت و خان مرکبش را امر کرد تا من خویش بایست
نواب مرتضی قلیخان فردی از افراد متعلقان خویش به بسطام فرستاد و پیغام داد که ملوک را از این زیاده توقف
بوثاق صعلوک نشود و سلطان را از این بیش تب درسرای درویش • بیت • من خود از کید عدو باک ندارم لیکن •
کژدم از خبث طبیعت بزند سنگ به نیش • قادرخان اگرچه در مقام ممانعت و مزاحمت نواب جهانبانی بر نیامد
ولی بمقتضای طبع خبیث و فطرت خسیس و رای فاسد با شقام قاصدان فام همراهان گشت و ایشان را گوارا از
لباس و اسلحه عاری ساخت با آنحضرت روانه ازان دهشت • عز الا کاری قرافان لم تفسد قو ا • فانه و لکن
علی جل خر • در مطاوی این حالات صحیحان سواد کوهی اشتلا فرصت کرده تا در ستر خویش وارد شد و از ایمان

فارچون بسر محله رسید کریبان اوباش بچنگ اقتدار یکی از غریبگان نواب خان افتاده ماسور و بهمان بند
معلول گشت از عجایب اوضاع ع ولکان فی الایام غیر عجایب ؛ انکه در جهان بامر شیء ارا اهالی آن مرز و بوم
که باقاق بوم عهد اتحاد داشت و از قضایای اتفاقیه که منتج رزیه بود مطلع گشت و علی التحقیق حقایق و دقایق آنرا
حالی و خاطرنشان نواب مرتضی قلیخان کرده شعله آتش شرارت دشمن بارافت دم فرو نشانده و حرارت
آن ماده را باب تیغ آتشبار تسکین داده و ع چو بشنید اگر حرارت بغیض تیغ بنشنید ؛ شرار آتش دشمن بآب تیغ نشیند
عادت شعار مستغفر و نیش منصفت کرده باسترآباد رفت میرزا قلیخان که سورت این نشاء معنی ز نعمت از
صهبای کیدت او بود و نغمه این نغمه در پرده از طنبور شرور و شقاوت او با سایر امرای دولو بنابر طغیان
که با اجتناب داشتند از وی حسابی برنگرفتند و حسبا لی سزای نمود خاصه که نزدیک آرا و آن فرقه از جاده
مرد و راین را خود در پرده خاستو و هیچ افزوده ایران طلوع نمود آنحضرت در محفلی خاص اشارت کرد تا او را
از خوانین رنجم کار د کارش بساخت و سرا و را که باده خانه غرور و شر و بود و از بدن دور گردانیدند مصرع الخیر مصنوع
فی غفلت الشر اعطیکا ؛ و این از یکی از امرای نامدار این سلسله ع که نامش را نیارم بر زبان راند در حین مکالمت
زبان مخاطبت بحضرت ملک آرا چنین گشود که مرقع فلان برادرش مبلغی از خویش برکی برکنش داد آنحضرت
بحکم نعم الناصر الجواب الحاضر فورا در جواب فرمود که آبا و اجداد ما راسقی الله تربتهم همواره این شیوه پیشنهاد بود
که با معاندین خود کار بشمشیر در و کرو میکردند و از حمله حیله پیچ شد چنین هند اندکی تاملی لازم است تا محقق آید کدام
سلسله مرحوم و دو بار مرتکب چنین کاری بوده و چنین عاری ع را انصاف خود پس کو بیت عاری
چون خبر این سانحه هایل و مصیبت نازل در فارس شایع گشت حضرت ظل اللهی مدتها در مضایق کربت و محن
در زوایای ضجرت و حزن ماند و شعر سید رضی رحمه الله مناسب حال و مقال است و سه لقد کنت ابکی

ان شکته الدز

ان اشاطره الزدی ؛ ولکن اراد الله غیر مرادی ؛ مدت یکهفته ائمه و علما و صلحا و مشایخ و سادات در معابد و مساجد
شیراز روح پر فتوحش را بختمات کلام الله قرین فتوح داشتند و روان پاکش استغفرت فرستادند اللهم ثقل بالعدل میزان
حسناته و بدل بالفضل عنوان سیئاته حضرت وکیل که رتبه آنحضرت نزول نموده و او را از الم انقضیه مولم التسلی
ذنموده پس از چندی بشارت تولد مولودی مهر برای آنحضرت مشوف و مسرور گشته بنام نامی و اسم سامی والد ماجدش
مسمی ساخت در بیان شطری از احوال حضرت ظل اللهی از زمان ولادت الی هنگام مهاجرت بشیراز و از شیراز بجانب
الوف بعد از رحیل وکیل و اقدام مهام کشورستانی الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم
یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا اعداد ذره فرد صمد الذی لم یلد ولم یولد نظم آن صانع لطیف که بر فرش کاینات ؛
چندین هزار صورت الوان نگار کرد ؛ بخشنده که سابقه فضل و جودش ؛ ما را بحسن عاقبت امیدوار کرد ؛ جل قدره
و عظم شانه چون خواهد شیء را بکمال رسد و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا اختصاص فرماید و سری را بافسر دولت
بشر و من یشاء سرفرازی دهد و از جامه خانه عنایت انا جعلناک خلیفه فی الارض خلعت مفاخرت بخشد و بر
سریر و جعلکم ملوکا من رفعناه مکانا دارد و بحکم ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها بدست تدبیر الامور من السماء الی الارض
مسببات آنرا مهیا آرد و عاجلا و آجلا مطالبی آنرا مفاتیح فرستد اصدق اینمقال حال خجسته مآل حضرت
ظل اللهی است که چون محمد حسین خان قاجار بحسب فرمان نادرشاه افشار بخت شرارت و شقاوت بصفحات
استرآباد کشیده و از فرط قتل و غارت و تخریب و تخجیل ترویم الملک نفس نفیس شیبار سکان اولا آشکار
گردانید و غبار استیصال بر دودمان بمحدب چرخ اثیر رسانید و کما هو المذکور فی الکتاب سلطان سعید شهید
بالضروره رایت اقامت بدشت ترکمن افراشته ادر آنحضرت را که ملکه عهد و کافله عصر و سه ولو کان النساء
بمثل ذی لفضلت النساء علی الرجال ؛ و از مخاق ؛ ثم جعلنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فجعلنا المضغه

عطاها فکونا العظام لحما بواسطه تأثیرات اوضاع فلکی و اجرام علوی حامله چنین دری ثمین و گوهری گرانبها
بود در دار السعاده و مهد السیاده جناب آقا شهید مفید استرآبادی که بعد ها که استحکام وضع حمل و میقات
خلاص آن همایون اخلاص در رسید مذکور بمناسبت آن شب شریف که از اتفاقات حسنه جمعه پانزدهم شهر
شعبان المعظم سال هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری و میلاد سعادت بنیاد حضرت صاحب الامر و العصر و الزمان علیه
سلام الله الملک المنان بوده است در عای اللهم کن لبستاننا هذه و مولودنا و جهک و مولودنا النبی قرت الی
فضلها فضلها فضلت کلمتک صدقا و عدلا گرفته و حسن عاقبت آن عقبات از حضرت بار ارباب درخواست نمود
و چون طبیعه روز [illegible] آشکار شد و صبح صادق از پرده غیب عالم شهود آمد و از تاییدات بخت مسعود ورد شاه آفاق در
وجود آمد ع دریس پرده هرچه بود و آمد ع آن سید سند جهان بمناسبت مسمی بمحمد شفیع باشد نظم حکیم یزدان قضا
آن کرده بوده است از سری ع گر جهان بر دو محمد ختم گردد مهتری ع این با نوع هنر معروف در بخشش ع وان بانسب
شرف مشهور در پیغمبری سلطان سعید شهید تا پنج که در دشت نالگه گرفتار عنا و رنج از دیدار آن پسر نامور محروم
بود و از وصال فرزند دلبند مهجور بعد ها که چاه جاه نادری بخاشاک بی‌اعتباری انباشته گشت و آن خاره کوهساری
از رهگذار برداشته آنحضرت معاودت بوطن و دیده بدیدار قرة العین خویش روشن کرده و باز چندی بران نگذشت
که تودیع آن جان جهان و برود آن جهان جان گفت و چهره سلطنت را با رنگ سفت چون عارض گلبرگ طری
بشبنم سحری پالوده بالضروره بصوب خراسان توجه فرمود و در خلال این احوال بنحوی که مشروح گشت فتنه [illegible]
سانح گردید و در صفحات مازندران و استرآباد آن گروه شقاوت بنیاد سر از جیب فساد که موصوف بصفت اولئک
شر مکانا بودند بر زیر المرء من اخیه و صاحبته و بنیه آشکار آمده از کمال عداوت و حسد شعر کل العداوة قد
ترجی ازالتها الا عداوة من عاداک من حسد زبان خامه از اظهار آن عاجز فرو ماند آنحضرت را از عارفه

والده

والده و شامل بی بهره ماندند و از لذاید مواصلت و مفارقت [illegible] ولا اکل لغزلان اعارتها بنید یعنی صوع
بنهانی قناعت کن چو رخ خورشید ه قال امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه دولة الاراذل آفة الرجال چون
سلطان سعید شهید بسروری برخواست و بر سریر سلطنت بنشست آنحضرت که از مضیق طفلی باوج بلوغ رسیده بود
و دلایل زیرکی و شمایل شهامت از ناصیه مبارک او مبین گردید بآداب و رسم ملوکانه که خود مقتضای طبع ارسوم
آن یگانه بود توقف نموده در اندک زمانی بر اکفا و اقران بمحل اگرچه سیهات ع بپای مرد چگونه گر بندگی مرد فائق
و غالب آمد در سفر آذربایجان و مجادله سلطان سعید شهید با آزاد خان افغان آن آزاده سرو چمن سروری با پدر نامور
هم سفر و بعد از تسخیر آن ملک و تسعیدی مظفر و در آن بوم و بر عزم انزوائی و گیتی جهانی کامور گردید و بعد از سالی دو که
آنحضرت رایت توجه بصوب فارس می افراشت بنابر مصالح حراست ملک و مملکت حسب یرلیغ استرآباد دست [illegible]
و پس این واقعه ناگزیر والد بزرگوار بناچار ع باسینه پر آتش و با چشم اشکبار ع رهنورد طریق دشت گرگان گشته و کره
با خصمان قوی چنگ بساط جنگ و پیکار گسترده و از آن پس قضا عنانش بری ری کشیده و از آنجا موافقت حضرت
وکیل بنحوی که علی سبیل التفصیل در ضمن خاتمه امور سلطان سعید شهید مشروح گشت بصوب فارس نهضت کرد حضرت
وکیل خدمتش از مزید الطاف و تجدید عواطف مخصوص [illegible] و معضلات امور و مشکلات مهام را برای گره
گشای او مشورت می پیوست آنحضرت نیز بحکم المستشار مؤتمن همواره دامن خاطر از اندیشه محافظت
فراهم گرفتی و بفکر معقول که امرا سیف مصقول و درست فتوی خیر و شر امور دادی و الدلیل علی ذلک گویند وقتی
یکی از خواص [illegible] مرا هیچ اندیشه آن بود که اگر وکیل را در بقای سلطنت مدد و مان خویش با من کنگاج افتد و
مشورت رود جواب چه رانم که مطابق صواب آید زیرا از آن گزیر نبود که فتوای قتل خویش یا فتنی چند از امرای
نبند هم و از روی تحقیق آنچنان بود و پس از این بمنصه [illegible] گشت که مباشرت مهام سروری حکم ضدان لایجتمعان

دارد چنانکه گفته اند ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و سر الدنیا عروس کثیرة الخطّاب
والملک سلعة کثیرة الطلاب مختلف علیه دور از طریق خرد و مهجور از جاده عقل سلطان حقیقی را در ملک شریک
قرار دهند و ضدّ و ندّ قدیم را در سلطنت سهیم قایل شوند تعدد قدما را جایز شمارند قال الله تبارک و تعالی لو کان
فیهما آلهة الا الله لفسدتا بقانون فرقه از فلاسفه اگر از نوع واجب دو فرد محقق آید از آن گزیرش که کلاهما مشترک
در ماهیت باشند از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز و هر مرکبی لا محاله مفتقر بود بجزو و جزو غیر اوست پس لازم می آید
که واجب مفتقر بغیر باشد و افتقار واجب لذاته بغیر محال است الحاصل خدیوش با این حال علت گرفتاری در ید
عدوان و شماتت دشمنان همواره افسرده خاطر و پریشان دل بود و نفس انسانیه را وهی لمادة المجردة من
الصورة و لها کمال و نقصان در مقام صبر و هو حبس النفس عن حب المشتهی و ضبط القوی الغضبیة عن شدة
التأثر بالمکروه ثابت بود است سئل عن سید الساجدین ع ای سفر من الکربلا الی المدینة علیک اصعب
اجری من عینیه قطرات العبرات فقال ع الشام ثلث مرات گفتند این حدیث برای ارباب فطانت و کیاست
محقق و معلوم است و حاجت شرح و توضیح نیست مدت شانزده سال بهمین منوال در شهر شیراز روزگار گذرانید
تا عاقبت چنانکه گل از خار و مهره از مار و نور از قبس و هوا از عکس پدیدار گردد حصول امانی از صرف ناکامی هویدا
گشت و آن عسر به یسر تبدیل یافت شعر کن عن امورک معرضا ◦ و اجعل سلوک معرضا ◦ فلربما امر صعب ادی
لامر مرتضا ◦ ولرب امر سخطک فی عواقبه رضا قال رسول الله صلی الله علیه و آله و الذی نفسی بیده لو کان العسر
فی جحر الضبة الیسر حتی یدخل علیه تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه در اوایل شهر محرم الحرام این سال عارضه مزاج
وکیل را افاقت و علت اشتداد باستمداد می پیوست ع پزشکان سبب پی نبردند ◦ و مران دارو را دوانی ...
و دارو فی رتبت ... ولی ع از قضا سرکنگبین صفرا فزود ◦ نه آگاه معالجت و طبیعت مفید بودی و نه آثار بهبودی

در مزاج مهر

در مزاج مهر ابتهاج حضرت ظل اللهی که همواره در باطن داعیه تاج و تخت داشتی و تهیه اسباب آن همت گماشتی علی الخصوص با
بدستیاری اشارت خاله خویش که خال پیشانی عفت بود و جمال نور عصمت و بعد از ورود حرم و خدم سلطان سعید
شهید بطهران در عقد مناکحت و مزاوجت حضرت وکیل آمده در سرکار وکالت و صاحب کفالت قرین اعتبار و
افتخار گشت و توسط سلیمان خان زاده محمد خان قاجار خالوی آنحضرت که در آن اوقات ده ساله بود و تلاقی عشایر
و اقوام را از قزوین بدان بلده خلد آیین شتافته راه ذهاب و ایاب بحرمسرای حضرت وکیل داشت
مستحضر بودی چون امارات مرگ و علامات و الموت شریعة لکل وارد و لا یطلع علیه الا واحد بعد واحد از وجنات
احوالش ظاهر گردید آنحضرت با خواص خویش بهانه شکار آشکار راه خارج شهر پیش گرفته روزها آن دو تن
آن دشت بسر بردی و شبها پنهان داخل قلعه میگشت و اعقاب محله شاه میر علی حمزه که ساکن
رضا خان و دیگر اقارب و متعلقان آنحضرت بود نزول میفرمود تا روز دوشنبه دوازدهم شهر صفر المظفر عادت
مستمره هنگام غروب آفتاب که در حقیقت هنگام غروب و افول آفتاب دولت وکیل بود از شکار مراجعت کرده
وارد شهر خواست شد عبدالله خان دماوندی و امیر محمد حسین خان ارجمندی که آن اوقات از جمله کشیکان
دولت بود و دروازه دار الاماره قصد منازل خویش که در ظاهر شهر داشتند کرده باشارات چشم که رب طرف افصح
من اللسان معلوم نمود که کار دیگر است و روان شهریار اجل در قبضه اجل مسخر مرتعش را چون بجان رسیده
بود که انصراف بی تهید خالی از غایله بود و لهذا الحکم الحیلة انفع من الوسیله باری که در دست داشت رها کرده خود
بعجب آنکه روان ... نامه باری کند و گرد و ران آن شب نیز بنابر عادت معهود در منزل ایلخان فرود آمد
و بساز و برگ سفر اقدام میفرمود شعر حتی اذا الصبح و تا فتوئه ◦ و غاب الجوزاء و المرزم ◦ از قال و قیل راه او
بر اوصلات صوت صغیر و کبیر و صیحه و نعره رجال و عراده توپ رعد مثال محقق آمد که حضرت وکیل بحکم اجل نموده

ولدان فتحعلی خان افشار اگرچه بقدم مساعدت پیش آمدند ولی در تکلیف بیعت و ملازمت که لازمه مطاوعت
بود تکاهل جستند و از این غافل که عنقریب قضیه حیات ایشان از ید عدوان منفصل خواهد رسید و سجل زندگانی
مهر قاضی اجل محتوم مختوم و مسجل خواهد شد رضاقلیخان برادر آنحضرت با چند تن از عشایر و اقوام که با انجام برخی
مهام مامور اصفهان آمده بودند با معدود موجود بحضرت ظل اللهی پیوست که شعر السیل العرم یجمع من القطرات
والجبال اشم تکبر من الحصیات مختصر شب دوشنبه شهر مذکور که شب نوروز فیروز سلطانی بود وارد
آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه التحیه والتسلیم گشت از عجایب اتفاقات اینکه از روز نهضت اصفهان تا
ورود در آن مرقد بازو جواهرات خراج ممالک نزدیک و دور علی حسب المقدار والمقدور که در حین حالی صنوبر بود بدفتر
میرود مکسب کسان آنحضرت می آمد و عاید روزگار آن سرکار میگردید ملح چو آید بوی توانائی کشید از جمله
جمله عبدالرزاق و باز عدد مبلغی خطیر از متوجهات مازندران در جهت حاجی صمدان علی آبادی و دیگر کدخدایان در
حال آن محل وارد شد اگرچه برحسب فرمان آن جرم شمسی که اشراع آن بحال تحمیل بود و چون جرم شمس به بیت الشرف
تحویل کرد ولی بظن اینکه کرم قرضه از آن باج بر ذمت آن حاج باقی ماند او را در معرض تهدید و تعذیب آورده مشارالیه
که از عقلای عهد و ظرفای عصر بود و شمایل خوش و خصایل نیکو داشت و بجواب عطش تاب آب جهانسوز شاه برده بسمع
مضمون خدمات شایان کرده بصد افسون خوانی و هزار لابه گری از ید محصلان رهائی یافته خود را بحضور آنحضرت
رسانده و عرضه داشت که هنوز ملک موروث نپیوسته چون اقبال استقبال کرده ام و مانند بخت پژمرده
گشته مبلغی خطیر بخرج راه و صرف سپاه تسلیم نموده ام آباد برآوردم که گر آدم با جهیز آوردم که در جنگ محنت اسیر خودشان را
از آن کشته جنبیم نمود از فرط ترحم بخلعت خاصش قرین اختصاص فرموده با شارمرده ورود مسعود خویش روانه دیار
مازندران ساخت در بهار آرایی سال فرخنده فال سنه ... یکهزار و یکصد و نود و سه هجری مطابق تنگوز ئیل ترکی

درگذشت و لحمت بگذاشت شعر سکن الدنیا لو قبلنا رحلوا عنها و خلوها لنا و نزلنا کما قد نزلوا و
ونخلیها لقوم بعدنا وکانت هذه الواقعة فی یوم الثلثا اربعة عشر من شهر صفر المظفر سنة ثلث وتسعین و
ومائة بعد الالف چون برحسب اتفاق علی قلیخان برادر آنحضرت و محمد امین آقا با دو برادر زنی اعمام و موسی خان
و عیسی خان و سلیمان خان مشارالیه که ابناء خال بودند و فارغ از ابناء خال امروز مصاحب عنان و ملازم رکاب
نبودند از خدمتش غایب و بدان وسیله در قلعه غایب ماندند خدمتش را تا هنگام شام بانتظار گذرانیدند و از بهر
درآمد کر اشیاز آگاه نزدیک و از آن حادثه دور گرو از مقدر بنام عاقبت بعد از ستمان با آن چهارده تن با
چهارده تن از برادران و اقارب در شب چهاردهم ماه رو براه نهاده و در کنار آب رکناباد نیم فرسخی شهر کران
رکنی از عالم آباد ماند بصرف نان و آب سد جوع و دفع عطش کرده و این شعر که اعذب از شراب طهور و احلی از
رضاب حور است از مجری زبان جاری ساخت بیت کی شیره آب از نی برسکال بر ارغم بهفتاد و هشتاد سال
پس دوگانه آن یگانه را که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود است گزارش ناستای نعمش بی پایان هیچ
خواهنده ازین در نرود بی مقصود بقیام و قعود برخاست که وکل الامور الی القدر والقدر در بنیان صدق است و
بر بادبانی آب سیر آتش فعل خاک ورد که بجهان سپاهی بایستی داشت و حضرت جهانسوز شاه با جاچین یوزباشی
فرستاده بود و سوار گشته عنان عزیمت بصوب مقصد مطلق گردانیده و در مدت دو شبانه روز مرحله دور و دراز اصفهان
طی کرده در اماکن خوانین قسپچی که از ارادت اندیشان این دودمان بهیه بودند مکین گشت و زین مسافرت بر تعزیز
نهاد شعر جهد او مرگ از برون راند چو اول بدعجیبین فرقه با طوایف رکشاجی و بختیاری درازادعیات
و فساد در قیامگه در زمان توطن مازندران از سرکار سلطان سعید شهید دیده بودند بلوازمات خدمات شایسته جهد و
بظاهرت آنحضرت پشت داده عهد کردند و با کوچ و علاق روی توجه بمازندران آوردند جهانگیرخان و رشید بیک

درآن هنگام

هشتم شان

و مرکب موکب حضرت ظل اللهی از زاویه عید اعظم بساعت رب القدا قبل النیروز بعذاکان فاسعد · وان کنت مسعودا
کما کنت فازدد · روز چهارشنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سال هزار و یکصد و نود و سه هجری صباح عید مسعود
بمناهج امانی موعود که سعادات را زمان الکتاب بود و توفیقات را استحکام استجلاب موافق اخبار خداوند
قادر مختار ایمان را در این روز از عامه بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم بسوال الست بربکم و جواب
قالوا بلی پیمان گرفت و آفتاب جهانتاب از مشرق وجود دمیده و ریاح بارده که آنرا بلیل گویند در نیروز بلیل بوزید
و وسیله عامرات عامرات گشت چنانکه ابن ابی الحدید راست شعر بارسم لا رسمتک ریح زعزع · وسرت بلیل
فی عراصک خروع · و حضرت اشرف الانبیا و خاتم النبیین قال کنت نبیا و الادم بین الماء و الطین بر سریر
بعثت نشست و جناب ولایت مآب بنحو که در خم غدیر کما قال سید اسمعیل الحمیری رحمة الله فی هذا المعنی شعر
یخطب مامورا و فی کفه · کف علی ظاهر المع · رافعها اکرم بکف الذی · یرفع و الکف الذی یرفع · من کنت
مولاه فهذا له · مولی فلم یرضوا و لم یقنعوا · وظل قوم غاظهم فعله · کانما انافهم یجدع · منقبه و جانشین آنحضرت
گشت بکلافت ظاهره پیوست حضرت ظل اللهی دران مزار لازم التعظیم که مبین معنی من زار عبد العظیم بود و ثوق
اعتصام باعتضاد ائمه انام و توکل بر کلات ملک علام کرده در مقام رضا دعا · الحمد لله الذی علی ما قضی و الحمد
فانقضی الله ما شاء · سد کان و ما لم یشاء لم یکن · ورد زبان و تسبیح بیان بیان ساخت و در موقف تسلیم باقتضای کیم
بذکرا و الم یکن بایر یدعا رد ما کون بر دوخت تا حضرت مقلب القلوب و مدبر لیل و نهار و محول حول و احوال حال ما
حالها دیگرگون سازد و انقشاع غمام غموم راکه آن خود حجز غلبه بر معاندین و نصرت بر مخالفین نبود علی بر دار
ایدکس از ادای استغاثت و استعانت اللهم ما غاب منی فلا یعبن منی عونک و حفظک و ما فقدت من
شی فلا تفقدنی عونک علیه حتی لا اتکلف ما لا احتاج الیه و استمداد از روان مطهر المعصوم بمقام معلوم متجلی

حافی ذو الجهر

خاص که بدان حضرت اختصاص داشت شتافت برادران نامدارش که رتبت اخوان الصدق زینة فی الرخاء
و عدة عند البلاء داشتند با سایر امرا و خوانین قاجار بحضور اشرف تشرف جسته باتفاق حظ داده و قدم در دایره
میثاق نهاده بی شایبه دستان هم داستان شدند که او امر قضا مضای او را مطاوع و نواهی آسمان مطیع
او را متابع باشند و از احکامش که سبب آرایش جهان و آرامش جهانیانست سر نپیچند فرد عهد او که دایم باد
عهدش الکینه ثروت آل ال است · سر آل بر بالین انجاح نهنده بال و جاه از اکفاء و اقران سبقت گیرند
و هیچ باینه فرد وانکه او نه که چه الکه توان کشتن زر · الکرفت زانه زکف راه دوش ارام · جملگی را با نعام و اصطناع
بنواخت و بخلاع زرتار که کره سیم دوز آسمان استر آن سزد و قرین افتخار ساخت و کام خاص و عام را که خود از آن
عارفه شیرین بود ع حلوا الهی ده که محبت بخشیده است نه شرب سرشت و قرین حلاوت داشت و خوانین و
رؤسای مازنو و جهان بیگلو را که در بلوکات سار و جبلاغ و شهریار سکنا داشتند احضار فرموده اظهار تفقد و
و تعطف کرد و فرمان راند که بی توقف با کوچ و علاقه بمساکن اصلی خود که استراباد و مازندرانست روان شوند
خان ابدال خان و نجفعلیخان جهان بیگلو با سایر رؤسای انتقایشی فی القوبی تقاعد برجب ربیع و حکم منیع
معمول داشتند و طوایف مازنو که بعلت عدم انصراف سرکردگان خود از فارس در قطع علایق متعذر
بودند از رعیت و سپاهی رعبته لا رغبة مراکب جوشش در جهاد ذم مسروج و ملجم داشته با معدود آنحضرت
پیوسته در ظل رایت او مجتمع آمدند حضرتش هر یک را فراخور حال و لایق قدر رعایت فرموده دارالفرس
و بغال و مراعی و مواشی و کیل که دران حول و حوش بود بهره مند کرده بند بیت وضع قانون تو قانون
مکارم بنواخت · در همه کوشش و جانت جهانرا امید · ذلیل نایاب و دزغلاص ازنوایب احتیاج و فقار
خلاصی بخشید بیت نقد فیض تو چو میزان فلک بر سنجید · بود ده یازده افزون ز عیار خورشید · ذراتشی

آن امور بظهور پیوست که تقی خان زند سردار سرحدات طهران و فیروزکوه و خار را از شیوع قضیه حیرت و کلی ساخت
و اتباع متفرق و خود با جمعی از الوار ع در شبی تیره تر از طره خوبان ختن ع با دلی تنگتر از دیده خوبان طراز ع راه
شیراز گرفت فی الحال محمد علیخان برادر آنحضرت با محمد سوار از فرقه اکراد حسب الفرمان بر اثر ایشان روان
گشت هنوز قطع مرحله و مسافتی دو نا کرده با گرد و پیوست و دست حمله کلیه بر بسته با اموال و احمال موفور بحضور
آورد حضرتش فرمان داد تا تقی خان را در معرض تنکیل آورده بضرب نعم النشب الخشب معذب کردند
و هر چه در خفیه داشت از او استرداد نموده اجازت انصراف داد و بعد با دعوت مجنون خان پازکی که تازه
بآنحضرت عهد ارادت ممهد و بنیان عقیدت تشیید داشت اصفهان و این نهضت کرده و رؤسای آن فرقه
و سایر اهل احشام را که در ان صفحات مقام داشتند بانواع انعام نواخت رضا خان و رفیع خان و برخی
دیگر از امرا و اعیان دولی قاجار که علی نهج المرقوم در زمان فترت پشتین گزاری راه خانه و در این فرقه
بودند و در ان دیار حل اقامت افکنده چون از ورود مسعود آنحضرت خبر یافت طرایف و تحف فراوان
ترتیب داده و مصحوب عزای بپای آنحضرت فرستادند و طلب امان آمدند و حصول اطمینان را الحاح
ورزیدند حضرتش بمراعات اقتضای وقت که آغاز کار ملکستانی و زمان هدایت و صداوت بود نه
هنگام معاندت و منابذت و ماکثیر الخلق و صاحب ع وان عدد او آواحد الکثیر ع ان الحاج مرد ان
با نجاح داشت و جعفر قلیخان برادر خود را باستمالت ایشان برگماشت امرا و اعیان مذکوره بمرافقت مشار الیه
از آن دیار متوجه دربار شدند و آنحضرت بملایمت و ملاطفت از آن تخیلات فاسده و توهمات بیفایده باز داشت
و با ملاطفات مؤکده که خلاف آن مورث ضلال و خسران مطلق خاطر او دهنده رخصت انصراف بموطن سراباد
داده و از آنجا انتقال رایت بصوب قرداب که در تپه بدارالخلافه طهران است کرده تا طوایف اکراد و بسیج راه

کنند و دار

کنند و تدارک و تهیه سفر نمیشد و رزمی داده و در آنجا چندی اقامت اوفرمود و معتمدی بقزوین فرستاده و حکام
جبعه با اهالی آنجا صادر فرمود تا مجموع حرم و خدم را از راه طالقان بموطن مالوف رسانند و خود در عشر اول ربیع
الاول سنه المذکور شادروان جهانگیری بصوب صفحات مازندران شقه گشا گردانید و در اثنای آن حال
رضا قلیخان برادر آنحضرت را داعیه سروری بکار خود سری در دماغ راه یافته بی آنکه در مآل کار نظری کند
و در عواقب امور تاملی فرماید بحکم اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع التزام طریقه مصلحت مهمل مانده و با معدودی
غافل از مضمون صحیح احذروا انفاد النعم فما کل شارد بمردود بصوب مازندران رانده و سوز مرکب و الا
بفیروزکوه نه پیوسته مشهود افتاد که مرتضی قلیخان برادر دیگرش بمنهوره طریق نفاق و شقاق گشته باوی
بحر جوشش جوشن پوشش از بلده استراباد بجانب بارفروش شتافت ع لقام علیه الدهر من کل جانب در

بیان مختصری از احوال برادران حضرت ظل اللهی و کیفیت مخالفت مرتضی قلیخان و ورود موکب شاهی بمازندران

اگر چه ایراد این ذکر در این مقام بی سخن و اسطه انفکاک علاقه سخن است ولی چون بنابر التزامی که در خاتمه امور
سلطان سعید شهید و فاتحه احوال نواب جهانسوز شد تا آثر صادرات برادران حضرت ظل اللهی موافقاله او
مخالفاً علیه در ضمن حکایات و صادرات احوال آنحضرت گفته می آید لهذا الحکم ع اول احوال و الکهی اخبار ع از
امثال عرب است ثبت العرش ثم النقش علیه بیان اخبار ایشان را که چون وبل از غیث و شبل از لیث از مبداء
ریعان عمر و عهد جوانی امارات جودت و جودت و نجابت و صرامت در ناصیه میمون هر یک پیدا و معنی ع
هما غرانی المکرمات اکابر ع و آخر بانی المآثرات ع بر جبهت همایون هر کدام ظاهر و هویدا بود در موجزترین
عبارت و مختصرین اشارتی بزبان خامه آورده بنحوی که معلوم مطالعان گردد تا رشته وقایع حضرت ظل اللهی که علی
الابتدا بنواب مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان پیوسته است گسسته نگردد و حقایق احوال آنرا که در زمان جهانبانی

از موطن بشیراز و از شیراز بموطن با آنحضرت یار بوده و ملازم لیل و نهار که السابقون الاولون من المهاجرین والانصار
مراعات رتبه پس الزده در رعایت تقدیم و تاخیر نام میلاد نامود بر نواب مشار الیها تقدیم داده ایراد کرده
می آید چون اسمه و قوته و مشمول نعمته نواب رضا قلیخان علی نهج المرقوم در مشهد طهر و ارض قدس در سال
هزار و یکصد و شصت و دو هجری تولد یافته در قوت و شجاعتش بهره وافی و نصیبه کافی بود و در آداب
فروسیت و سواری گوی مرتبت از همگنان میربود و فنون رمایت را چندان مهارت داشت که تیر ترکش
همواره از کار جاهلان راست تر رفتی و چون تیر دعای صالحان پیوسته بهدف پیوستی گویند که بار از ابهای
بعیده بارهای مه پرسنیده و از جثه خصمان و تن هیکل گذار یافت مص خصم تو گر آید بی گزبی پیکان زر
تیر تو ز چشم دل بدر دو مگذرنگ نواب جعفر قلیخان مادرش از سلسله عز الدینلوی قاجار و با عباسقلیخان
که کماهو المذکور در ایام آغاز جوانی و بدایت روزگار زندگانی ترک این جهان فانی گفت مانند دو گوهر
از یک صدف بود در سنه هزار و یکصد و شصت و پنج هجری در بلده اشرف متولد گشت هنگام جنگ از هومان
و هوشنگ ننگ داشتی و روز پیکار از رستم و اسفندیار عار نظم رایت او بجنبش اندک خانه پرداز سپهر
داشته شیر چرخ را وام سایه شیر و ترش بنگار لطف منظر با حسن مخبر گرد کرده و صباحت با سماحت جمع آورده
شعر اذا طلعت والشمس والقمر وان سمحت فلا البحر ولا المطر از بدو دولت حضرت ظل اللهی الی زمان
قضا بخت کرارا بقتل و نهب و نفی طاغیان دولت مامور گشت و از هیچ معرکه روی نتافت مص از انزو بر
باسپهبد لعب یافت نواب علیقلی خان مولود مسعودش سنه تسع و ستین و مائة بعد الالف بود اگر چه در نظم
لشکر و رتق حشر و جمع مایحتاج سفر از دیگر برادران اهتمام بیشتر داشت و از جانب حضرت ظل اللهی بامور جلایل
امور و محکوم انتظام برخی صدود و ثغور می آمد ولی بخلاف نواب جعفر قلیخان در غزوات و فتوحاتش

طالع بلند او هم

طالع یار و دیده بخت بیدار نبود   آری از بخت مساعد نبود چه چه بود   نواب مهدیقلیخان از جمله برادران
کهتر و در زمان شهادت سلطان سعید شهید در رحم مادر بود میلادش هنگام فترات استراباد اتفاق
افتاد با صغر سن کارهای بزرگ از او صادر گشت و امور خطیره از او تمشیت پذیرفت در خدمات حضرت
ظل اللهی سفرا و حضرا مولع بودی و آنحضرت نیز او را در حجر عاطفت تربیت فرمودی و از همه دوست تر داشتی
و بحکم شعر وانما الارض بسکانها فانما المرء باخوانه بوجود او استظهار فرمودی و چون واردی از ورای
پرده قضا نمود آمدی بحسن اهتمام او مرفوع ساختی نواب مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان در سال
هزار و یکصد و شصت و هفت و شصت و نه هجری از ملکه عهد و عقیله حرم عفاف همشیره حسین خان دولو
قاجار که مآثر و مفاخرش مرقوم خامه وقایع نگار گشت تولد یافتند مرتضی قلیخان بحسن منظر و وفور فطانت
و کیاست معروف بودی و مشرب راح و س مادار فی هذا الزمان النظیر ولا حس و مجاورت قدح
و صباح مص فی کفه قبس المدام و فی الکاسه قبس و در صباح و رواح بی تمتع حسی و نیز هنگام پیکار
پای ثبات و وقار افشردی و تن را بمردانگی سپردی و در حالت مستی بی عربده جوئی و شرارت انگیزی
و گزاف گوئی شعر ان الشراب یهیج الشر لشوته فیز الشر عنه و اشرب الباقی همواره بیت برات ملک
کشائی زبان گشادی و قرار کار خصم فلکی و دشمن ربانی میداد بیت چو هشیار دل از بحرنی نهاد
مستی همان پرورش آید باد نواب مصطفی قلیخان شیر غاب دلاوری و نهنگ دریای بهادری
بود از فرط تهور که آن نوع در تصور نگنجد فرد او حید اجتناب معرکه راندی و بی معاونت حشر و مدد ورد
در صد دو افزون در عمل بی کاه کوشش ده سوار و صد سوار است تنها تنها بر خاک هلاک افکندی گاهی
در محاربات نواب بعین ماب جهانسوز شاه حاضر آمدی و چون لیث ناصری معاونت تیغ نامبر

طرف مقابل فایق و قاهر و در فرو خوردن آب تیغ آتش کین چنان چون مار موسی سحر ساحر؛ و بدین وسیله
پیوسته محط شعاع رافت و مهبط اختر محبت آنحضرت بودی بنحوی که سابقاً مشروح گشت این دو برادر
در زمان مهاجرت دیگر ابنای سلطان سعید شهید حسب المسئول حسین خان و دستوری حضرت ظل اللهی
و تمکین حضرت وکیل در بلده استراباد تمکین آمده و در آنجا نشو و نما یافته بودند از آن دو فرخنده گوهر
که بابت و ابهت مشهور بوده و خزاین خلافت را گنجور جناح عصمتش از ین سلطنت بانور بعد از شهادت
سلطان سعید شهید حفظ خزاین و دفاین و نفایس اموال و اثقال بوجهی لایق کرده و آنرا از خرد و برد
و صبا و دبور مستور میداشت وقتی برادرانش که رتبت و مه اقارب کالعقارب فی اذاها داشتند
بطمع اخذ آن اموال همت گماشته و در لیل و نهار بعد از ابهت الحاح ورزیدند و بعادت اصرار که مصرع
بنرمی برآید ز سوراخ مار؛ ممکن گشت و معدود تبار مدرس جواری و کنیزانش را تهدید و تخویف کرده با علام
ضرب تعذیب مقصود بحصول به پیوست آنگاه دست شناعت به بیحرمتی برگشودند و گلیم افزالدوا الکی آن
ملکه عهد را روزی چند در عهده توکیل و توکیه آورده و بضرب اخشاب قرین عذاب و ایذا داشت او خود این
شعر قیده بعجن بیجن و اغطها ؛ رحم العدا و خفاء من اقاربنا ؛ بمسامع ملاء اعلی و ساکنان قبه والا رسانید
ولی دیناری از آن زر و قیراطی از آن گوهر بتعلیم طمع غیور تسلیم و عاید برادران ننموده و موصول ایشان اگر چه خود
حمله بود دانموده چون پسرانش بسر حد رشد رسیدند و عین انتشار باز داشته هر یک را علی قدر مرتبتهم بهره وافی
داد و املاک کتب سلطان سعید شهید که مر ایشان را موروث بود بفرمان وکیل تصرف کرده و بواسطه وفور
زخارف و کثرت منافع و مزید ثروت روز بروز بمزید استقلال و مراقی اقبال متضاعف میجست در زمانی
که نواب جهانبانی باشارت والد بزرگوار رهنورد طریق شیراز گشت نواب مرتضی قلیخان را از سر مالیخولیا

هوای توجس در دماغ راه یافته باندیشه منع تفویض ایالت ولایت استراباد بنواب جهانسوز شاه منزجر
انشیده مادرش را بآزرده خواسته روانه فارس ساخته بعد ما که آن مخدره بشیراز شتافت و با تحاف انواع
تحف و هدایا؛ و عطایا فی عطایا فی عطایا؛ یعنی لا تعد و لا تحصی ؛ از سرکار وکیل شرف استیناس و احترام یافت
ولایت چهار دانگه هزار جریب را بقبول و سیورغال پسران خویش گرفته معاودت کرد این عارفه نیز مزید
عوارف گشت و این عطیه ضمیمه آن عطایا چون نواب جهانسوز شاه بناکام رخت بر جهان باقی کشید
و میرزا علیخان از جام انتقام شربت هلاک چشید نواب مرتضی قلیخان مدتی مدید بی موانع و معارض و
مشارک در صفحات استراباد و ما یضاف بآیین سلطنت آثار فخامت و جلالت و مخایل حسن ایالت بظهور
میرسانید و فوجی از جرگه هزار جریبی و طایفه بویت را ملازم رکاب گردانید ایل کرائیلی و افغان که از
لشکریان نواب جهانسوز شاه بودند؛ و در سر مردی و سرسندی؛ خانه پرداز دشمنش که وکاه؛
بنابر آنکه نواب جهانبانی را او مربی بود و لیلا و نهارا بخدمات او مواظبت مینمود چون قضیه رحیل وکیل
و توجه حضرت ظل اللهی بصوب مازندران رایج افتاده منتشر گشت بظاهر مستبشر گردیده و نواب جهانبانی
را که چندی پیش تلاقی عم بزرگوار بسیج عزیمت شیراز کرده بود و بعد از ورود که و دو دانگه هزار جریب با تمامی
استشداد مرض وکیل و ممانعت عم جلیل در همانجا خیمه اقامت مطنب گردانید از ماجرا آگاهی داده تکلیف
انصراف کرده و خود با اتباع از توگنده از آن عنان عزیمت بصوب بلده بارفروش تافت نواب
جهانبانی نیز در اثنای آن اتفاق باو دو وی الحاق یافت رؤسا و اعیان بلده و ملوک که همواره
تابع ملوک بالطوع جبین ارادت بر زمین اطاعتش بنهادند و فتنه جویان لاریجانی و نوایبی قال رسول الله
صلی الله الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها در بارش پیوسته آتش نفاق و شقاق او را که قابل اطفا نبود

پیشتر مهب ساخته شد در مجاری آن احوال نواب رضاقلیخان ع اگر گردش این سپهر دولابی حبابی
برگرفته بطمع جام سلطنت از قریه دواب تکلف از جیش کرده رایت توجه بصوب مازندران افراشته
بود در عرض راه از سبقت برادر کهتر آگاه گشته ناکام و ناچار شعر کریشة بمهب الریح ساقطة لا تستقر
علی حال من القلق وار دیار فرون شد گشت و با اینکه از مطاوعت برادر مهتر مجانبت ورزیده اراده وی روی
و اضطرار بطوع برادر کهتر گردن نهاده سرهت فرود آورد و کرار مشاورت و مکاوحت جانبین مقصود
حاصل کنند بطریق تملق و مواسات شیر باعث اثارت فساد و سررشته سر و عناد آمد تا نواب مرتضی قلیخان
بمساعی مشکور او جمعی موفور را مامور بمعابر حضرت ظل اللهی داشت که بقطع اشجار و تخریب اراق و منع حشمش
را از عبور و مرور عایق و مانع آیند چون منزل زیراب سوادکوه مخیم اردوی سپهر شکوه آنحضرت گشت
و از مکنون ضمیر برادران کماهی آگاهی یافت نواب جعفرقلیخان را مامور بسفارت داشت و مکتوبی
حاوی بر نصایح و مواعظ در عبارات قلیل الالفاظ مفید المعانی بدیشان نگاشت که بعد از شهادت
سلطان سعید شهید طاب ثراه در کج بیات حوادث و نوایب مرتهانست سود و زیانها کشیده ایم
و حرو برد روزگار چشیده سالیان دراز در قلعه شیراز دور از موطن معانات کروب و محن اسفار مبتلا بودیم
و هیچگاه از انجا احطار آسوده ایم اکنون که بعون الله و تائیداته از قید کید اعادی رهائی یافتیم و از بند
گرفتاری خلاصی جستیم آن به که در سعادت یکدیگر چنانکه از یک پشتیم هم پشت بوتیم تا از روزگار غدار دغا
نخوریم و رخ بسیلی زمانه نیلی نسازیم گویند چنگیزخان در محضر پسران بزرگ شعر اولئک اربع للملک کانوا
طبایع فی امتزاج ازدواج و هم جوجی و جغتای المعلی و اوکتائی و تولو دوالسیاج تیری از کیش خود برآورد
و شکست دیگر بار مثنی نموده در هم شکست و همچنین یک یک می افزود تا عدد فرزندان قوت و قوت بازو ان

[illegible]

ضربت از نکس اتعاظ فرمایند پس زبان ترجمان برگشود که مثل شما برادران مثل این تیرهاست که تا بر هدف
سهام صابات نابات نگردید بمظاهرت یکدیگر مستبد باشید و بمعاضدت هم متحد بوید ورنه هر یک را
بمسلسه چون رشته یکتا بود گردد و تا گردد گسستن می پیدا و پود زوال شعر ان القداح اذا اجتمعن فرامها بالکسر
ذو جنود بطش عزت فلم تکسر وان هی بددت فالکسر والتوهین   اگر با اعتقاد درست و
قلب صافی ما را منقاد و مطاوع و مذعان و تابع آیند هر یک را از مال و ملک بنصیبه و حصه وافی مخصوص
گردانیم و کمت مساهمت و مشارکت دهیم والا که معاندت را بر معاضدت ترجیح دهید و مخاصمت را
بر مظاهرت رجحان نهید و قضیه برخلاف مدعا باشد ناگزیر بمیدان وغا گرائیم و ناچار بمعرکه کارزار ع
تا چرخ چه سازد و کرا باشد یار نواب جعفرقلیخان حسب بلیغ آن رسالت را بنحوی شایسته تبلیغ و بمقتضای
رای راست و عقل درست در کار مصالحت اهتمامی بلیغ کرد و الحاح و اقتراح از اندازه بیرون برد ولی مرتضی
قلیخان بوسه سروری سر در چنبر قبول ننهاد و دلخواه آنچه دل با آنکه موجب کاهش جان گر
خذلان دو جهان بود ره سپار طریق نفاق و عصیان ع و قد یحرم الانسان فی طلب الربح جعفرقلیخان
بی نیل مراد و مقصود از نزد برادر رو کشان عنان عزم بصوب اردو تافت و مرتضی قلیخان چون یکباره
پرده از روی کار برداشته دید بحکم شعر اذا فقد الرجال عن المساعی فافضل الرجال علی التوانی بی تحاشی
رضاقلیخان و مصطفی قلیخان را با لشکری نامعدود که معد و آماده بود بدفع حضرت ظل اللهی فرستاد
خوانین مذکوره چند مرحله طی کرده بود که رسید نزد حضرت ظل اللهی را یعنی برهان حسی مبرهن بود
که بالیشان بر دفق رفق و مدارا رفتار کردن آب در هاون سودن است بل آب بنگ برافت بالینام
وقتی بلطف کوش که سالار قوم را بر کفشگری قوم باید گلی وقتی بلطف کوش که سالار قوم را بر کفشگری قوم

ببایدکلی وقتی بهر کوش که صد کوزه نبات • که که چنان بکار نیاید که حنظلی • جعفرقلیخان و خان ابدال خان جهان بیکلو را باشکری نامی کالبحر الطامی والغیث الهامی بمقابله و مقاتله ایشان روان ساخت و نیز مهدیقلی خان و لطفعلی بیک دادوی سواد کوهی را با جمعی موفور از چریک پیادگان سواد کوهی ماموره داشت که در سواد کوه و پناه اشجار انبوه بهجهت در ابر فراز بندهای مکامن آن کرده کشند و از جوانب حمله آغاز نمایند و افواه لشکر چون لشکر رضاقلیخان که سابق بود لاحق آمده و دست تهور بمقاتلت گشودند پیادگان ماموره نیز از فراز کوه سنگهای کوه فرسا را زلزله در ارکان هستی آن گروه می انداختند و از بیم اصطکاک قرع اشجار مغنی یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق بر مردان کارزار آن کار میگشت رضاقلیخان یارای ثبات و قرار نمانده راه فرار گرفت جعفرقلیخان با اشیاع و اتباع از راکب و راجل بطریق عاجل روی بتعقیب لشکر مصطفی قلیخان که در تنم و تنعم بود نهاده او خود با آنکه علی نهج المسطور از شجاعت و جرأت بهره موفور داشت چون مکاوحت و محاربت برادران را در باطن رغبت نمود فی الفور بی آنکه بر مرکب حرب راکب آید و در میدان وغا عارب هارب آمد و این شعر که مزاج سحر حلال دارد مناسبت حال و مقال اوست بیت کار جهان

درست شود از شکست ما • مانند و که هست کار جهان پای بست ما • جعفرقلیخان با آن دلیران نامدار فرد هریکی را خنجری چون شعله آتش بدست • هریکی بر باره چون شیر هیکل سوار • تا منزل سرکاه بتعقیب ایشان راند و جمعی را بنحوه شمشیر انتقام ساخت در مدارج آن احوال و اثناء آن اهوال رسول سریع الوصول از جانب حضرت ظل اللهی رسید و او را در اراقت دماء دو قتل آن فرقه بیگناه که از بندگان خالص الاعتقاد این دولت قوی بنیاد بودند ممنوع داشته در همان منزل متوقف ساخت تا موکب حضرت ظل اللهی در رسید چون کماهی این ماجرا در بارگاه فروش شایع گشت اتباع و اشیاع مرتضی قلیخان که اکثر از لشکریان نواب جهانبانی بودند

بودند متفرق و پریشان گشته روی توجه بموطن خویش نهادند و خود با رضاقلیخان خسته دل و شکسته خاطر از راه مشهد سرو فرح آباد متوجه صوب استرآباد گشت مصطفی قلیخان که بسبب حسن سیرت و رجاحت عقل و کمال فطانت همواره از کارزار منازعت برادران انکار داشت و علی الخصوص بجهت خاطر مصالحت و مسالمت میگذاشت با کمال آزرم و انفعال در علی آباد دست ارگ عرض حضور حضرت ظل اللهی گشت و اظهار تواضع و تخشع کرد و مورد الطاف و تفقدات داورانه آمد مدت شش هفت سه روز در علی آباد خیام اقامت مطنب ساخت و از آن پس طوایف جهان بیکلو را با کوچ و علاقه بیلاق ساری فرستاده رایت نهضت بصوب هزار جریب و فیروز کوه افراخت و نواب جهانبانی که حین مکاوحت دیگر اعمام و روکم عمکم کون اللعم منه با حضرت ظل اللهی از ایران جمع کناره گرفته بود در دیه کج امانی میبود چون ازکمای اوضاع وقوف یافت مسرور و مشعوف گشته در هنگام اشتهار مقدم بادر روان جلالت مرا الصوب باجود فال وحسن حال فی الحال استقبال کرد و مشمول شرایف صلات و کرایم عطیات عم بزرگوار شد حضرت ظل اللهی هنگام آن شهر را فی الجمله انتظامی داد عطف عنان عزیمت بصوب ساری فرمود مصطفی قلیخان را باستمالت و اطمینان نواب مرتضی قلیخان و روانه داشت با کوه غصن عصمت و گلبن غنچه عفت نواب علیه عالیه و راده ارادت کیش حسینقلی خان که در آن عهد از مهد حمله و فضائل شاتون شهرآکه شسته قدم نشو از اندازه رضاع فراتر نهاده بود باسترآباد فرستاد و خان ابدال خان جهان بیکلو را در ازاء آن خدمات بحکومت شهر ودیار مهیار بگماشت و کلید حل و عقد و نسیه و نقد مهمات آنجا در قبضه اعتماد او نهاده تقابای آن ایل را جبلوکات فرح آباد ممکن داشته دوباره عطف عنان عزم بصوب بارفروش کرده عمال و حکام توابع آن دیار را نموده ابواب رأفت و عاطفت بر چهره هریک برگشاد و بمل ماز فرستاد رضاخان قوانلوی قاجار که علو قدر و مزید جاه و اختصاص داشت بحراست ولایت آمل و سرحدات لاریجان مخصوص گشت در مدارج آن

آن امور بوضوح پیوست که تمامی حرم و خدم سلطان سعید شهید و کوچ و علاقه امرای قاجار که در بلده
قزوین متمکن بودند سابقا باحضار ایشان اشارت رفته بود بهزار جر ثقیل و سعی جمیل از غایت تعرض و مزاحمت
ذوالفقار خان افشار خمسه استخلاص جسته باهنگ موطن مالوف وارد گور شدند تشریح اشتعال و توضیح
این احوال آنکه چون اهالی قزوین را از حکم ربیع عنایت تضمین کرد با عواید لطف خداوند قزوین تو ابای[ن]
بمقتضای ارادت و خلوص بی تعلل در تجمیع اسباب تحمل و مایحتاج سفر منتسبان حضرت ظل اللهی توفر جسته
ذوالفقار خان افشار که بعون سپاه و عرض سواران چون دیگر بکام و سرداران ناسزا بر جبهه سراپای
پای بیرون نهاده از مقدار ارمحال خمسه متوجه ساحات قزوین گشت مولاوردی خان حاکم شهر را چون
قوت مقاومت و قدرت مناقشت او نبود لهذا تحمیلات او را متحمل و تکلیفات او را متقبل گشته یکی از
پسران او را با جمعی از عساکر وارد شهر ساخت و خود بعد از اینکه استقلالی در خود دید در واقضیه حرم محترم مطلع گردید
در مقام ممانعت ثابت ماند اهالی قزوین از اعالی و فرودین هر چند از ان ممانعت ممانعتش کردند مضایقت
کرده ممنوع گشت عاقبت رجاله و عوام الناس شهر بی پاس اساس ازدحام انگیخته بهیات اجتماعی بر لشکریان
شهر هجوم آوردند و آن تفرقه را چون خیل نجوم که از انسلال تیغ خورشید ناپدید شوند با بو و اکال از شهر خارج ساختند
درو قلعه بر بستند ذوالفقار خان را حسرت صحبت بر درون خاطر استیلا یافت و نایره جبت و مجربت
در نهاد رو بالتهاب نهاده بمحاصره شهر پرداخت مردم از قطع آب و قحط نان بامان آمده کرها پرچه سلطنت
و متابعت آوردند مقارن انتحال خبر استعلا و استقلال حضرت ظل اللهی در مازندران و توجه علیمراد خان از
از شیراز بجانب ری مصفا سکر دیده بملاحظه مآل کار با اهالی آن دیار راه مداهنت و مهاودت گرفت و مصالحت
کرانیده بنابر تالف اهواء و استمالت خاطرها ترک ممانعت حرم و خدم سلطانی گفت بل در تدارک راه و تهیه

الهرن

سفر ایشان رسوم مبالغت واجب شناخته همگی را مکفی المهام و مطیب الخاطر روانه صوب مازندران ساخت
رضا خان قاجار که از منتسبان حضرت و محرمان اهل عصمت بود و بجهه متکداری ایشان از آن محل مامور گشته تا آب
جهانبانی با اعلام آمد اره و اعیان قاجاریه بر سبیل حضرت ظل اللهی بر اسم استقبال مهد علیا و سترکبری دیگر حرم
محترم سلطان سعید شهید تقی جسته در صدود آن تلاقی یکدیگر مشعوف و مسرور گشته وارد بلده بارفروش شدند
در روزی چندان اصل شجر خلافت و غصن با حبس عهد و آشنه روزگار گرانمایه صدف در یتیم وجود مسعود
جهانبانی که او نیز بتازگی از انسر باد دار دهر اسم عزای جانگزای حضرت علیین مآب جهانسوز شاه را تازه آغاز
وقطرات اشک کتواتر الدر مع الضرع و تعاقب الامطار علی الزرع از دیده بر رخساره روان ساخت بلی فرد
احوال دل غمزده را غمزده داند ماتم زده حال دل ماتم زده داند حضرت ظل اللهی ایشان را بخیابان اطرح
عنک واردات الهموم بعزایم الصبر و حسن الیقین تسکین داده هر یک را با انواع تلطفات و الطاف تفقدات
نواخت و بعضی را در بلده بارفروش و برخی را در شهرهای متوقف و متوطن ساخت محمد خان و حاجی خان
و حسام خان با دیگر خوانین مدانمود را انتحال عریضه ارادت طرازنگه عالی استحضار اهل شیراز و احترام صوب
صفحات عراق بود انعقاد در رکاه و اشتند فی الحال حکم قضا مضا با مضا پیوست که با آهنگ مازندران بی
شایبه درنگ با کوچ و علایق هم آهنگ جنبش صبا و دو بر و هم سیر تابش ماه و مهر گردند خوانین گذره
برحسب فرمان فی الفور چون فرمانش بصوب مقصد روان آمده سر ارادت بر آستانش سودند و تهنیت
دولت گفتند حضرتش علی العجاله فوجی را در بلده کجور و جمعی را در بلوک دشت و سواران ایشان را که
پانصد نفر بودند از نظر گذرانیده ملتزم رکاب مستطاب گردانیده در بیان شطری از آثار صادرات
دولت بتند و گیر و دار امرای نامبشند بعد از رحیل و کیل و مامور شدن علیمراد خان از جانب گیخان

لاریجانی با حضرت ظل اللهی و سایر سوانح از مال

صفحات عراق و مازندران و مخالفت خوانین چون شاهین قدر بمخلب اجل مرغ روح وکیل را شکار کرد هنوز
آن جیفه در میان بود که الوار شناعت اطوار بمقتضای شیمت ناپسند بداعیه مهتری و بویه سروری کس
وار فرد این مرا زاهی زدی مخلب آن مرا ین راهی زدی منقار ابوالفتح خان دلدار شد وکیل برادران
خود محمد علی خان و ابراهیم خان متوجه تجهیز و تغسیل پدر بود که نظر علی خان برادر شیخعلی خان و پسران بی عبرت او
کلبعلی خان و حسن خان و حسین خان بداعیه سروری سر برآورده بساط فتنه و آشوب بسط کردند زکیخان سردار
که علی نهج الاستطراد در سفر مازندران و استرآباد با استلزام طبع شقاوت شعار بی کنه نسبت بهمه اشتکی پادر
حبس بی سبب خیره میکرد کی را بردار در آثار شایع است شر الناس من جار علی نفسه ثم جار علی دونه ثم
جار علی کافة الناس و افضلهم بالعدل مع کافة خلق ثم مع عشیرته ثم مع نفسه و تا آن زمان از نیجا وکیل در
معرض تکیل بود از استماع این اوضاع برآشفت و بکار دسلاح بخود راست کرده بی حفظ جناح و کسر
دکان شتافته محمد علی خان زاده وکیل را که با او سمت مصاهرت داشت از خلوتخانه اناث بمجمع الناس
کشیده و ادعای سروری داماد و سرداری خویش کرده مردم را اکثر سر در ربقه عهد و پیمان و کردن در چنبر اطاعت
فرمان آورد در اثنای این حال نظرعلیخان و برادرزادگان او با چندتن از امرا و رؤسای زند متفق گشته بهیات
اجتماع با اتباع و اشیاع آهنگ محاصره محوطه سلطانی کرده گردا گرد آنرا احاطه کردند ابوالفتح خان از فرط
وحشت و توهم در مسارعت و تعجیل چون کوه زبای سر کند کم با هزار مرتقبل و حزن و ویل کالمستجیر من الرمضاء
بالنار و یفر المرء من المطر الی المیزاب بمستقر زکیخان تحویل کرد زکیخان در وقت عنیف شمرده او را مقید
و محبوس ساخته و بند گرفتاری بر پا نهاد نظرعلیخان با دیگر امرا و خوانین مذکوره محوطه ارک را متصرف گشته
بر برج شده آن عروج کردند زکیخان با حشمی بیکران متوجه مدافعت ایشان گشت و آن محوطه را احاطه

کرده

کرده جانبین از دو سو دست مجادلت باز کردند و چالش آغاز نهادند و زد چو مرکان جوانان دو صف دم
ساز یکی در نشیب و یکی در فراز مدت هفت شبانه روز بر همین منوال کانون جدال گرم و شور قتال
فروزان عاقبت محصورین از فقدان آب و نان بامان آمده راه خلاص و نجات بر خویش اضیق من سم
الخیاط و اضیق من صدر اللئیم دیدند و الحاح و التجا بکنما آورده با زکیخان عهد متابعت و مطاوعت بستند و با پیمان
آن میثاق بهیات اجتماعی بوثاق دستاق زکیخان فوراً اشارت راند تا همی را در قید اسار و خسار کشیده
با هفده تن از پسر و برادرزادگان و امرا و خوانین مقتول سیف مصقول ساختند پس بعاون الوار با محمد علیخان
و ابراهیم خان اسباب زینت مهد و مراسم تعزیت مجدد داشته بتربت آن و نوحه آغاز نهاده بدفن
نعش وکیل که تا آن زمان در عهده تعطیل بود پرداخت و جنازه اش را هم در باغ او که منزل منوهست مدفون ساخت
و چون در خود دعوی استقلالی مشاهده نمود محمد علی خان داماد و ابراهیم خان را نیز علت عدم استعداد محبوس
و خود بر سریر سروری جلوس کرده بعد از ضبط امور نظر بسد ثغور گماشت و در هر دیار از جانب خویش حاکم برای
داشت با الجمله علیمرادخان زند خواهرزاده خویش را که از نیاولان صحبت سرکار وکیل بود با اصفهان فرستاد
چون از قضیه استعلاء و استقلال حضرت ظل اللهی آگهی یافت او را هم از اصفهان مامور به تسخیر
صفحات استرآباد و مازندران داشت علیمرادخان پس از نظم مهام عراق و هدم بنیان برخی از اشراف
و اعیان با سپاهی شایان بدار الخلافه ری که تختگاهی است شتافت و بجبر سورت و نقض حیلت ذوالفقار
خان خمسه عنان عزم بصوب قزوین تافت ذوالفقار خان نیز با معدود دو خویش از قزوین قدم مبارزت
پیش گذاشت و طرفین را محاربات عظیمه و مجادلات مهوله اتفاق افتاد عاقبت ذوالفقار خان بکنگی خس
یافته باس و مهابت او بیاس و مهانت مبدل گردید و اسیمه سر بجانب قزوین گریخت و علیمرادخان با قشون

لایق و بیگی شایان طهران منصرف گشت محمد قلی خان با این سپاه و سفید ع گرز آور جان عندی و سپه که در این
عهد برا اهالی لاریجان فایق بودند و بلوکات علیا و سفلای آنجا را رتق و فتق بعد ما که در مظاهرت نواب
مرتضی قلیخان از فتنه انتها و فرخ شد و عاقبتها و جستند پس از توجه آنحضرت باسترآباد از بیم یاسای حضرت
ظل اللهی در زوایای کوههای لاریجان خزیده با معدودی از اهالی آن ولایت روی بهادند و بدامان استیناس
و التجاء دولت زند متمسک آمد علی مراد خان که مهام تسخیر مازندران را کفیل بود و عبور و مرور آن طراق
را دلیل مجوزات آن را از دلایل توفیق و هدایت و مخائل تایید و اقبال دانسته بمطلوبی و استمالت ایشان
قیام و اقدام کرد و از جمله سپاه و سفید روزگار که کنایت از دو واژنیل و نهار است حسابی بر گرفته محمود
خان نام افغان را بمظاهرت و استمداد ایشان با سعدادی شایان از راه لاریجان و سرداری ایشان
از طایفه زند با گروهی انبوه از راه فیروزکوه بتسخیر مازندران روان داشت محمود خان با خوانین مذکور در
پس که سامان آمل و لاریجان است لشکر کشیده و سردار مزبور با آن جمع موفور در تنگه عباس آباد که از تنگی
راه مور را بران مجال مرور نیست و مار را از آن یارای عبور نه تنها تاق گزیدند حضرت ظل اللهی نواب جعفر قلیخان
را با سپاهی ظفر همراه بمدافعت محمود خان و خوانین و سپاه و فرستاده و طفعلی بیک سوادکوهی را که علت
جنس محمود دیگانه و خویش بود بحکومت و سرکردگی سوادکوه افتخار داشت لشکری جرار بمحاربت معاونت و
عساکر سردار بگماشت جعفر قلیخان با محمود خان افغان بعد از تلاقی فریقین حربی صعب و کوششی عظیم رفت با آخر
محمود خان با جمعی از افاغنه در معرض قتل و هلاکت آمده طعمه تیغ آبدار شدند ع یرون الموت قدام او خلفا
فیختارون الموت اضطرارا ع محمد قلیخان خایب و خاسر چون دید که ماله من قوة و لا ناصر با بقایای لشکر
راه السلامه الغنیمه گرفته فراری و باز در زوایای جبال شامخات متواری گشتند نواب جعفر قلیخان

بمی موفور

یمی موفور و غنیمتی غیر محصور یافت و انقلب الی اهله مسرورا هنوز نواب مشار الیه بمستقر ایالت نپیوسته و بار
حضور حضرت ظل اللهی باز گرده بتحقیق پیوست که سردار زند با آن گروه ناپسند از تنگه عباس آباد بصوب سوادکوه
عبور نموده شد کرد طفعلی بیک راه عبور بر ایشان بست و اکثر ایشان بضرب گلولهای آتشین جنت و باقی عنان
فرار بر تافته روی بری نهادند **در بیان حرکت موکب ظل اللهی بصفحات طهران و ظهور مخالفت نواب
مرتضی قلیخان کرت ثانیه و بعضی صادرات آن اوان** چون روزی چند از این قضایا
انقضا یافت محقق آمد که علیمراد خان را علت اختلال و شورش که در صفحات عراق سانح خاطر مشوش گشته
قضیه هلاکت محمود خان و سردار زند جزو خبر علت تامه آمد عفور خان نامی را که از اعیان طهران بود بحکومت
آنجا برگماشت و خود لوای عزیمت بصوب صفحات اصفهان افراشت حضرت ظل اللهی بعد از تحقیق این خبر
بتسخیر آن ملک بسیج راه سفر کرده و استحاجی لشکر خان ابدال خان را که کان منظم بیده ساری و توابع بجا مانده و فوجی
از لشکریان را بحراست و صیانت سرحدات آمل و لاریجان و آبجمع رضاخان قاجار گردانیده با سپاهی
امال مو زمخالف آل ... بیک طالع و فرخنده روز و فرخ فال بمبعد اختر و میمون زمان و خرم حال ع روانه
صوب طهران گشت چون منزلی سه چهار بپای باد پایان سپهار فتار پیموده آمد معروض افتاد که رضا قلیخان
باشارت مرتضی قلیخان با جمعی از جماعت قاجار و او باش زالکه تا با خوانین دولو یکان و ...
پیوند و بحمایت و استظهار ایشان آی بروی کار جلالت آورده در آن صفحات شتافت ع و عند ارتیاد
الملک یا یوفف الاخ ع حضرت ظل اللهی فی الفور جعفر قلیخان را با معدودی برسم منقلای مامور آن حدود
داشت چون تمامی بنه و اوتوق را بعبد تقلی خان سپرده خود نیز با سپاهی موفور ع گرزان گرد و سپاه مرکب تیور
باصلاح ان امور بسیار آن ثغور گشت خوانین دولو چون رضا قلیخان را شقاوت طبع کوه مخالفت

ازبادر موقعی باق و وقعی در خور نهاده بود ند و آوازه توجه لشکر جانبین باران حادثات بر خویش باران
حادثات بر خویش و آتش نایبات بر خود فروزان تا گزیر روی توجه بار دوی شهریاری آورده از روی
عذر عذر خواهست و بر با خویش را از جناب بی داشت حضرت ظل اللهی از کمال رافت عذر ش پذیرفت
و غبار جرایش از صفحات احوال بکار دب عفو و صفح برفت فرد عفوش بی جرم شود بخویشان حلمش که
عفو چنان عذر پذیر است تا عهد قلی با بقایای لشکر بار دو رسید و بدو پیوسته روزی دو در ساحات
و در این خیام اقامت اخت پس بفیروزی و اقبال انتهاض رایات اجلال بصوب فیروزآباد طهران کرد
انجام امور و جنود ظفر ورود و ساحت در مطاوی آن حال مکشوف گشت که ذو الفقار خان حسب بعد از نظم
مهام قزوین عزم تسخیر طهران کرده معادل هزار نفر از این افشار و جمع متوجه محالات آنجا گردانید حضرت
ظل اللهی جعفر قلیخان را با لشکری شایان بمدافعت ایشان فرستاد طرفین در قریه قشلاق صفوف تابر
پیار استند و از هنگام ظهر تا وقت دخول لیل و ظهور نجوم قرار کار مکاوحت را از جانبین سوزای سهام
و تیغهای سهمناک بپرداختند و با مداد خون از متون مکاتب پیامی مینگاشت و الفاظ شعر السهم رسل
و المتون الوکته و النقع لیل و السیوف نجوم معنی خویش آشکار میکرد جعفر قلیخان به نیروی طالع و
قوت اقبال منصور گشت و اتباع ذو الفقار خان مکسور او مقهور بجانب قزوین گریختند محمد قلیخان
لابکانی در این امور عریضه ضراعت آمیز نگاشته و سفیری بلیغ التقریر فرستاده و از اعمال پیش اظهار
ندامت کرد ند و باستمالت خویش معتذری این که برای رزین و عقل و دانش مصرع گرگ را آشتی دهد با میش
بر ما و ند خواستند حضرت ظل اللهی محمد قلیخان را مامور انجام این خدمت و اتمام این مهم داشته
خدمتش هنوز ابواب استمالت و اطمینان بر چهره احوال ایشان ناگشاده و قرار و مدار کارها نا داده

احمد قلی

رضا قلیخان آن عهد نامه درست بشکست و حبل این پیشانی که بر محض ضیاع و صرف حیل بود گسسته با
خیل خویش راه دماوند پیش گرفت و محمد قلیخان را با فساد ارشاد کرد شعر الکر فی الاخوان عیناً صحیحه
علی اعین مرضی من الشنآن خوانین مذکوره که همواره خلاف و نفاق را دست آویزی می جستند و فساد
و لجاج را وسیلتی میخواستند نکبا ج و صلاح دیده رضا قلیخان همراه ان عهد قلیخان را از سلاح و لباس عاری
داشته او را باتفاق خویش بایکان بردند چون آن شناعت و حیس ناشناخته کفر ابلیس مشهور گشت زیادت
موجب ملال خاطر و اختلال حال حضرت ظل اللهی آمد و نیز قضیه مخالفت نواب مرتضی قلیخان و انهاض او از
بده استرآباد بولایت هزار جریب و انتشار اوضاع آن صفحات مزید علت گردیده بحکم الاقرب من الابعد
تا حضار بنیش عقارب آمده دفع گزند اقارب فرمایه با حضار جعفر قلیخان که از زمان در طاهر قزوین
متوجه مرافقت ذو الفقار خان بود فرمان داد و خود فرد چو نامه بصد رجم شیطان از چرخ برین شهاب
ثاقب بر مرکب عزم مازندران رکب آمد مجملی از مفصل احوال مرتضی قلیخان آنکه نواب مشار الیه
که در ان عهد بعهد نوبه سلطنت در کام خاطر نهفته داشت ع چون موم در اجزای انجبین و میم معادت
حضرت ظل اللهی در تار تجاویف دماغ تعبیه ع چون باس در اجزای یاسمین چون رضا قلیخان
را صفحات در این فرستاد و موکب اقدس روی توجه بتسخیر صفحات ری نهاد بحکم ع جو مید ان تهی
گشت گوئی بزن با جمعی از اراذل قاجاریه و رجال ترکمه باستخلاص محال چهار دانگه هزار جریب جناح
همت گشود و اهالی الکه با انکه سالیان دراز در تحت مطاوعت او بودند از بیم سیاست سلطانی راه
مجانبت سپردند و خدمتش را احتراز جستند او خود دیگران عزم بصوب دو دانگه عنان داد و در ظاهر سر تسلعه
که از قلاع قینه و حصون حصینه آن ولایت است نزول فرمود حاکم آنجا را چون امکان مقاومت و کت

منافقت او بود فی الحال خان ابدال خان را از قضیه خبر داد او خود با خیلی جری چون سیلی جاری از بلده
ساری بدان صوب منحدر گشته چون بمنزلگاه کبود رسید و کیفیت توجه مرتضی قلیخان بسمت فیروزکوه
بشنید عنان عزیمت مستوجب منصرف گردانید اما مرتضی قلیخان بعد از استماع انصراف موکب حضرت
ظل اللهی از ری بخیال نفاق و شقاق با آنحضرت شعر ان الخلاف کالخلاف تشابها ۰ وکلاهما فی الاعتبار
ذمیم ۰ لو کان خیر فی الخلاف لما ۰ ثمر ولکن الخلاف عقیم ۰ باجعفر قلیخان را بمخالفت تحریص فرمود و بموافقت
خود طمع او گرفت بالتخصیص در محال بعرض و ازعاج اهالی دود آنکه بنا یافته بنای آنحضرت که در عقب موکب
سلطانی جاده پیما و بصوب فیروزکوه شتافت بر حسب تقدیر که لا تبدیل له ولا تغییر جعفر قلیخان در رهگذر
از فیروزکوه بنه و اغروق خود را با فوجی از سپاه که همراه داشت از شارع عام روان ساخت و خود بهوای شکار
با قلیلی از کمات میل جبال شامخات و اطواد راسیات کرده بود که خود مرتضی قلیخان از محاذی رباط اول
با معسکر او محاذات اتفاق افتاده نقش بی آنی و تامل شعر ولم یکون من المستعجل الزلل ۰ آهنگ جنگ کرد
سپاهیان بی سپهبد با لشکر و فوجی پای ثبات و قرار بر نشسته کمو ر معدودی مقتول و ماسور ماند جعفر قلیخان
چون در شکارگاه از قضیه آگاه گشت بی ثبت و توقف بتعقب آن لشکر شکسته تاخته و فی با ایشان پیوست که
جمعی از رجال را که بهوای اخذ اموال و جمع غنایم شان در دنبال بود آنحضرت نیز بمکافات و انتصار دست
مکاوحت بدان لشکر بی سردار برگشوده جمعی را قتیل و فوجی را دستگیر و متفرقات جیوش خویش گرد آورده
توجه بعباس آباد نهاد مرتضی قلیخان نیز در قریه از قرای فیروزکوه که بدان جا نسبت اتصال داشت قرار یافت
مدت دو روز در میانه تودد و اسباب تردد آماده و راه ذهاب و ایاب گشاده بود مرتضی قلیخان هر چند خواست
بلطایف الحیل آن وحشت و مجانبت بموانست و موالفت معوض گرداند و آن استخلاص را استیناس مبدل امیر

مرتضی

گشت عاقبت اسرای متعبه را از طرفین مطلق گردانیده و گرفتاران لشکر جانبین را از بند رهائی داده جعفر قلیخان
عنان اشهب عزم بصوب مقصود تافت و در علی آباد بشرف حضور حضرت ظل اللهی دریافته باتفاق ع چون دو یار
موافق مشتاق ۰ و ار دستور ماالت شد که مرتضی قلیخان آزاد و ضیاع لاریجان استحضار حاصل کند رضا قلیخان
را که گاه هو اللّه گو ر بیت بربودی شتاب ناوک او ۰ انجم از چرخ و نقش از دیوار ۰ و در کار موافقت برادران ارکان
خویش نارساتر بودی احضار و لمکنونات خاطر خویش آنکه خویش و توش و منش ره الغا کرده باز بدان دیار خویش
فرستاد و مهدیقلی خان که تا آنگاه بالروح در تحت لوای رضا قلیخان بود و مصلحا با مرتضی قلیخان اظهار طواعیت کرده
با او روی توجه بصوب استراباد نهاد و مهدی خان سوادکوهی که از مقربین رکاب مرتضی قلیخان بود در سوانح
آن حال فرصت جسته فراری و در بلده ساری به بندگی حضرت پیوسته مورد الطاف تفقد و تلطف آمد در تحویل
سال ستیچان نیل ترکی و بیان محاربات با نواب جعفر قلیخان و خان ابدال خان با رضا قلیخان
و خوانین لاریجان و برخی صادرات دیگر در روز جمعه سیم ماه ربیع الاول سنه اربع و تسعین و مائه بعد الالف
چون جرم خورشید از حوت بحمل محل گزید و رشتهای زر اخلف ارکلهای رنگارنگ بمحل شرم نگارخانه مانی وار
گردید سلطان ارغوان بر مرکب یاقوتین سوار آمده و از روی لب شعر ع لاله درخشش چون حاشیه دار آمد
روی بستان بمونه جسار و یارکشت و بنفشه نظم ابنفشه خط و از سبزه عذار آمد ۰ عنادل بی عنا و دل دربرده
نوروزی زبان انشاد بگشاد شعر ترج الازهار والروض نقی ۰ تصفق الاشجار والماء جاری شعر بکوه و فاخته رنتم
سرو افسانه منقباری از سر گرفته این بیت آغاز میسرود فرد گرفتار قامت ملکی بر آب ۰ قمری آید غنچه پوچ حباب
و عقل گشته دان دقیقه یاب در آن موقع مضامین اشعار خواجوی کرمانی شعر که پیاره در زمانه اش ثانی ۰ بنای تکرر
میکرد نظم بخت خیری بهن دگر برگشته غار ارده ۰ خیمه سلطان گل بر دامن صحرا زده ۰ از شقایق در میان سبزه در آتش ربیع

چار طاق لعل بر فیروزه گون دیبا زده • زرگر باد بهاری در کلاه سیم دوز • سکه از زر بنام نرگس شهلا زده •

حضرت ظل اللهی آرایش بزم نوروزی را در بدیه ساری بر مسند اجلال نشست و امرا و نوئینان و حکام و سرداران

و دبیران و رؤسا و اعیان مملکت با تخلع زرتار و اعطای درهم و دینار نوخت در مجاری اتحال اخبار بهجت

آمیز سرور انگیز از اطراف و اکناف معروض آنحضرت می افتاد و بشارتهای فرح بخشا از نزدیک و دور بظهور می

پیوست و نقوش انجاح آمال بر الواح احوال ارتسام می یافت که از آنجمله داستان استخلاص نواب علی قلیخان

از بند گرفتاری شیراز بود و توجه او ع بسعادت مقر شرف و عزت و نازل آمدنش با حضور پر ادراک حجسته اختر که همواره

اش بانتظار ورود چشم بودی براه و گوش در جهتی زیاده از حد اندازه روی داده بلطفی وافی و تفقدی کافی

درباره او مبذول فرمود و عطایای خاص مخصوص گردانید رضا قلیخان که علم الشروح بر نهاد و کوهستانات

لاریجان رو رکار میگذرانید و بهوای مخالفت و مشاجرت آنحضرت با اهالی آنجا اسباب مناصرت و مسابرت

در یکدیگر می پیوست چون بمظاهرت الطایفه مطمئن خاطر گشت با اکراد مافوکه ساکن گور بود فرع و رفاقت

شوروفتنه هندو را بنای تو نهاده قرار معاضدت داد اشراف الطایفه که ملتزم رکاب حضرت ازو بود

و از تفصیه بحزاره ذال قوم و جهال فرقه ع ورق باکرده خبر نیش از نشر سر جنبر مساعدت و موافقت آورده

رضا قلیخان را خیال نور الکبری باستر اشتر در دماغ راه یافته با اواین سپه و سپاه و فوجی از سپاه عمان

گرای محال گور گشت فرد نعوذ بالله از اندیشه زد اهش ور وهما اکمن در ایذا و اضرار بندگان حضرت ظل

اللهی است مصور گردانید هنگامیکه چون آن اخبار استماع فرمود در عشر ثانی جمادی الثانی از بلده ساری

بصوب بار فروش بنا در وان جلالت بر افراخت و در منزل علی آباد جعفر قلیخان را با معدودی مامور

مرافعت رضا قلیخان ساخت فرقه مرانو را چون خبر توجه آنحضرت بدانسو معلوم گشت باجماع باتباع

و باستماع او دوسند

و استماع او پیوسته محمد قلیخان و دیگر اعیان لاریجان از مشاهده احتمال اندیشناک گشته بر حقول الحاق

کردند شعر فلا نظرت تلک الکتابة مغتنم • ولا فتحت بالنجح تلک الفواقل • اگر بصوب نورکرانیم و اهالی آنجا

را نیز با خویش متفق گردانیم ع خود ایلکاره بود نور علی نور • رضا قلیخان معصوب این رای گشته بالشکری

مغفر گذار و جوشن پوش روی توجه بقریه یوش نهاد و اهالی آنجا و دیگر قری را از اکثر و اقل بزرق و حیل با خود

متفق گردانیده عزم معسکر خویش ساخت و دوباره باره عزیمت بصوب ساحت گوز عنان داده روز

پنجشنبه در محلی موسوم بکواجک صفوف جدال جانبین از تیران جسور و چابکان غیور آراسته گشت لشکریان

سپهبد را اگرچه در اول وهله حمله مردان کار رکار زار ماند ولی او خود دست ضرابت تسبیف و سنان برده بتهور

آغاز نهاد و داد رجولیت و مردانگی داد لشکریان دوباره آهنگ جنگ کردند دیگر باره نظم چون اسیران گشته

لرزان نیزهای اسپوار • چون یتیمان گشته عریان تیغهای چون سداب • چون اسیران گشته لرزان

نیزهای اهجوار • چون یتیمان گشته عریان تیغهای چون سداب • همچو پشت عابدان آورده خم پشت کمان

تیرها پران از او همچون دعای مستجاب • معدود رضا قلیخان در کرت ثانی شکست یافته از معرکه

روبر تافت و او با چندتن از دلاوران سر بر کف نهاد و از نقد حرب کف بر لب آورده در مقام

ثبت ثابت ماند لشکریان سپهبد گرد اگرد او شان زا فرو گرفته یکایک را بزخم تیر از باده زندگانی برید

می انداخت مصرع جز سر بر نقش میگردید اکنون در خیال • جز سنان چیزی نمیگردد آنزمان بر دل گذر • حضرت

اول کرده بود از راه سپاه را اکم شد در آخر احتر تیغ تو او را اسیر • رضا قلیخان بعد از سعی و تکاپوی

موفور ان الله لا یحب کل خوان کفور چون دید که مسور خواهد ماند در سرتی از مرکب فرود آمد و یازده

چوبه تیر که مصدق عربیه سهام شل لحظا العانیات بود که در کیش باقی مانده در پیش نهاد و از آتش وار

کمانی مانند ابروان دلدار بدست گرفته از کشاد هر ناوک پای روانی می‌کشاد و از ارسال
هر پیکان جان شی پیکان دار الفرار میفرستاد عاقبت چون کنار خویش مانند میان کیش از تیر تهی یافت
دست تهور بر قبضه تیغ برد و چند جنبش بضرب شمشیر از پای در آورد جعفر قلیخان چون حال بدین منوال دید
با معدودی بی محابا بر او تاخت و همراهانش را اسیر کمند اقتدار ساخت و باز رضا قلیخان زبان توبیخ و تقبیح
و بتجیل برگشاده بعد با او قرار استمالت نهاد و با قاسمخان و اسمعیل خان قوانلوی قاجار که از جمله گرفتاران
بودند روانه صوب فردوس ساخت حضرت ظل اللهی حضرت ظل اللهی بعد از تهدید و تخویف و نهیب دیگر
تنکیل و تعذیب آرد باز بتوسط علی قلیخان از جنایات او درگذشت و بحکم ارحم من عادی الذنوب مرة بعد
اخری غبار آن گناه بآب عفو و صفح بشست و اسرای غدار یعنی امرای قاجار را هر یک بقدر جنایت متنبه و
تادیب کرد جعفر قلیخان بعد از نظم امور زره و کوربار و سا و اعیان انجا سند که بزم حضور گشت و از حضرت ظل اللهی
بانواع عاطفت و سیورغامی مخصوص آمد محمد قلیخان بن سیاه و سپید را با انکه هنگام محاربه کور در دیده اقتدار نور
نامده استیمه سر بوطن مألوف گریخته بود و بنا آغاز تمرد و عواقب بل اظهار فساد و شرارت کرده در ایذا و آزار ولایات
حول و حوش مجالکی درزید در حضرت ظل اللهی تا رفیعه عبادکننده و عتیر بلاد فرماید محمد و اجعفر قلیخان و خان ابدال خان
بالی اهمال با معادل هزار و پانصد نفر از طوایف اتراک و اکراد و مافو جهان بیکلو و هر یک بندبی و جلادت دور مامور آن جا
دهشت سپید با هزار سوار رایت عزم بصوب کوهستانات مازستاق کشیدند و بعد ما که جزایر جهان نوزی و نواحی
بعسکر او پیوستند صحاری انجا را مخیم شادروان اقامت گردانیدند و خان ابدال خان با معدودی از سواران
جهان بیکلو و پیادگان بندبی بی زاغی و قتل از راه نشل در حین خود که همواره خالی از نوبت متمکن گردید چون در میان
میانه کوهی منیع جا گرفته بود و سردار از کیفیت اجتماع و استعداد لاریجانی غافل و ذاهل بی که بسازد و برگ عب

ایلم و بیم

کرآید و تسویه صفوف کند محمد قلیخان سپه با گروهی عنید چون سیل از کوه میل بمناجزت ... گرده و کرد خان ابدال
اگر چه در چو مه کار زار پای قرار استوار داشت و علی الیمن مراومات جد و جهد مهمل نگذاشت و بر نهم تیغ و تیری چند رات
و جان بمرکز خاک و کرده ایشتر فرستاد ولی بالمال راه فرار گرفت و قلیلی از رجال بسبب و اسر دادند محمد قلیخان
سیاه مسکه کوز برکشیده شیر علم در جهان او فکنده سور شباه و مقتضای طبع خشن و جبلت خبیث و سرشت
ناستوده فرد هر که در زیر دور چرخ کبود هر که بر پشت مرم خاک سیاه نمردی بی سود و بمردی شمرده اشبه الکم
الخشنة والطبیعة الخبیثة شیمة طلحه بن عبید الله حیث قال امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه مخاطبا بابن عباس
رضی الله عنه لا تلقین طلحه فانک ان تلقه تجده کالثور عاقصا قرنه یرکب الصعب و یقول هو الذلول از شکست خان
ابدال خان برات قوی کرده با فوجی عادی باهنگ مصاف جعفر قلیخان روان گشت مصرع فالتقی العسکران
فی حومة النقع اسود علی الاسود کوم جعفر قلیخان فی الفور جزایر جیان مازستاقی را مامور داشت تا از ماورای
جبال که طایر خیال از ان متحاشی باشند و وحوش بی وحشت گذر نمایند از قفای آن جمع در آیند و دست مناجزت
و مناهدت برگشایند و خود با لشکریان آهنگ قتال کرد چون شراره شورش بر دلان هیجا بالا گرفت و نایره
آشوب سیران و غبار بثریا رسید فرد کوه و صحرا شدی از نعم سم پیل شان وز تن شیر دلان کوه بمودی صحرا جزایر
مازستاقی که بتکلف علف سرگرم نوید غایت سپید بودند از جانب خلف بتیر و تبر و کلوخ و حجر حمله آوردند لاریجا
با همه سرسختی و گرانجانی جمعی مقتول و فوجی اسیر گشته محمد قلیخان چون روز سپید خویش سیاه دیدند با حالی تباه
دست از نبرد بار کشیده پای انهزام برگرفتند مصرع فکانهم اطراد الی قتال اقد سلامهم فیه الفرار جعفر قلیخان
چند نفر از اعیان ایشان را که دخیل این فتنه بودند و دلیل آن آشوب در حضور بیاسار سانید و معادل هشتاد نفر ایر
و چند بیرق سر بامر و مظفر روانه دربار سپهر آثار گردانید محمد قلیخان بن از فرط توهم هم در معاقل جبال و مغارات

صعب و جا بجا حصین لکن آمده و سپهبد مظفر و منصور ادراک غر حضور کرده مورد اشفاق موفور و الطاف
غیر محصور گشت در اثنای آنحال ع طلع ز نو رقبه زرین آسمان تمثال ☆ زمین شبه پوشید آهنین سربال
فروغ چهر سپهری اسلک درخشیدن ☆ بسلک زلزله اندر زدی بگاه زوال ☆ حضرت ظل اللهی رضاقلیخان را
بخان ابدال خان سپرده خود بعزم ییلامیشی با معدودی از لشکر عنان کشا و رهنورد صفحات هزارجریب
و نکه دامغان آمده در ورنی چند صحاری آنجا را ع بیت صحاری که مثل الخلد عرشا و نزهة ☆ موضع از آنجا
داشت کلبعلی خان دامغانی که مردی عاقل و در رسوم آداب دانی کامل بود و باتفاق قولی با عمل داشت
و فعلی بی دخل و انی بی نقل ع بیت اصاله الرای صانتنی عن الخطل شرف تقبیل آن دربار دریافته اظهار خواهش
و بندگی کرده و خدمات پسندیده به تقدیم رسانید حضرت ظل اللهی او را بانواع عاطفت بنواخت و او را بجا
راحت عزیمت بجانب چمن بسطام افراخت برخی از اعاظم و اعیان استراباد بحضرت پیوسته و نزول ابکار آن
شهر مسئلت کرده الحاح و ابرام بنده حضرتش را با اینکه مرتضی قلیخان از توهم جزا هنوز در ورطه سابق با وجوب
جوار دو تو دیار در مقام تمرد و تبلد ثابت مانده شرف اندوز حضور گشت و قصد مکاوحت او علت استحثاث
یا باعث برحاشیه حاله عوام الناس بوده اعراض اموال و عروض خلایق در معرض چهره آمد آن متوکل نتیجه
نیفشاده علم انصراف برافراخت طبل انعطاف بنواخته از راه نیلا وارد اشرف گشت و رضاقلیخان را
با امان ابدالخان از ساری احضار فرموده بی توسط وسیط و شفاعت شفیعی از جرایم و جنایات رضاقلیخان
درگذشت و او را بخلعتی فاخر و اسپی زیبا و انعامی وافر مفتخر گردانید رضاقلیخان زبان انابت بر گشاد
و خدمتش را باخلاف موکده و ایمان مغلظه اطمینان داد که از این پس تصور باطل و تخیل لاطائل بساط نفاق
نگسترد و قفا ط عناد نجوید همچون ایام و لیالی چندی براین نهج زاد و شد تا با مرتضی قلیخان ...

دبار

و مشاجرت بسیار بنا بر ابراهیت و مشاجرت گرایند بحکم استیشر و ابذوی العقول نرشد و اوقار کنگاج داده و
بنای شوری نهادند عاقبت بعد از گفتگو و جستجو رضاقلیخان را بسفارت فرستاده او را بنصایح مشفقانه و
مواعظ عاقلانه از آن تخیلات فاسده و توهمات لاطائل باز دارد و خدمتش را الی تشریف و تقاعد وثوقی
بحضرت آرد او خود بخلاف سابق چند گاهی بدین خدمت موافقت نموده و باعتقاد صافی از روی راستی تبلیغ
رسالت کرده و سخنان دلپذیر که نتیجه سحاب خلوص ضمیر بود تقریر فرموده ولی ع چه زنی حلقه بدر چون نگشایند چه سود
مرتضی قلیخان اگرچه از روی فطانت و هوش داری و کمال حزم و مال اندیشی خود معاودت را موجه متوجه
دربار گشت ولی مصطفی قلیخان برادر خود را با چند نفر از امرا و اعیان و تحف و هدایای شایان بدان
آستان روان داشت حضرتش مصطفی قلیخان را بتشریف نواخت و او را فرمود و دعاف موفور
مخصوص گردانیده روز پنجم شهر ذیقعدة الحرام از اشرف اشخاص رایت کرده وارد عیده بارفروش شدند

در بیان مجملی از احوال هدایت الله خان گیلانی و مامور شدن نواب جعفرقلیخان از جانب حضرت ظل اللهی به تسخیر آن سامان و ظهور طغیان رضاقلی خان و دیگر سوانح از زمان ~~

هدایت الله خان ولد حاجی جمال قومنی گیلانی است که در عهد دولت سلطان سعید شهید اسکنه الله تعالی
بحبوحه الجنان هنگام محاربه با آزاد خان افغان خدمات شایسته علی رأس الذهاب و الایاب بر طعام
و شراب ترجیح داده و بر خور و خواب رجحان نهاده همشیره خویش در تحت تزویج آنحضرت آورده و بسبب آنحضرت
و این نسبت محمود امثال و اقران و فرمانروای گیلان گشت چون سلطان سعید شهید درجه شهادت در
یافت و حاجی جمال بجهان باقی شتافت هدایت الله خان بعلت توسل بدولت زند و تحمل خدمات چند
حاکم و صاحب اختیار آن دیار آمد و بحسن کفایت و نظم کفالت و اغضای قبایح و اغماض جرایم و انجاز وعد

وارغام وعدو واستیناس ادبا واصطناع شعرا ونثر نوال وصدق مقال وبذل سؤال شعر فی هیرب الاموال من جوده
کما هیرب السلطان من لیلة القدر • له همم لا منتهی لکبارها • وهمته الصغری اجل من الدهر • از همگنان عاق ومشار الیه
آفاق آمد در زمان بهبود روشنان این دولت وقوفا پوشیدگان این سلسله سلسله ارادت ووثوق بندگی در گردن
احوال داشت وخدمات شایسته تقدیم میرسانید در این اوقات که کوکب اقبال این دودمان از وبال بر آمد
ورایت النور گشت اندر سوئی که داشت بیگانه ماند وطریق اخلاص وارادت مهمل گذاشت حضرت ظل اللهی ملاحظه حق
خدمت ورعایت نسبت چند کرت سفیر فرستاده مراتب مراحم وعنایات او را نه بزبان بر لیغ تقریر کرده او را
بطاعت دعوت فرموده او خود از فرط استغنا وتعول بر قول وتظاهر بر جال وتفاخر بر مال راه تکلف وتجاوز
پیش گرفته وابای سلطان سوال نمود حضرت ظل اللهی را آن حرکات که از جاده ادب دور بود منافی طبع غیور
افتاد وجعفر قلیخان ومصطفی قلیخان را بهدایت ودلالت وارشاد وامداد محمد یکخان سنگابی بیستم شهر
ذی قعدة الحرام با معادل هشتصد نفر لشکر باستیصال هدایت الله خان واستخلاص گیلان فرستاد وعلی قلیخان
را بجواب برخی دعوات ومستدعیات مرتضی قلیخان با تحف وهدایای شایان باسترآباد روانه داشت در مجاری
آن امور بار دیگر عریضه ضراعت آمیز انابت انگیز بعد از جنایات سابقه وهفوات ... از خوانین لاریجان محمود را
رافت آمیز گشت عفو بخشش ها ایشان را از آن توحش باز داشته شعله خوف وخطر از پیش بنده راحت امن وامان
سرفراز گشته وبار دیگر پس از آن روزی ملک محمود • ز هر سو دیده ره تر زلف ایاز • مصرع • آوخ از این خیال
محالم که در دل است • محمد رضا قلیخان را که در سفر استرآباد گرمی انگاشته رأفت آنحضرت از عهده عهد بر آمد
وکما ینبغی تبلیغ رسالت کرده بهیهات از دیار گذشته اند • عرب • الماء اذا سخنته فانکست عنه عاد الی اصله بارداً
والشجر لو طلیته بالعسل لم تثمر الا مرا • دوباره باستمالت آن فرقه فرستاد که محمد قلیخان ودیگر اعیان لاریجان

بهم رسانید

را بهر نحوی که دانند وهر نهجی که توانند بنواب تو هم وتوحش دور دارند ودست درک عز حضور ولی نعمت خود بنیاد مردمی هرگز از دل
ستفوری کجا آید رکافور • رضا قلیخان جبار وزور دیده بشل واحضار آن فرقه خاشاک نقض در دیده عهد ریخته وحبل اوفوا
بالعهد ان العهد کان مسؤلا بقوت بازوی بی اعتباری گسیخت آستین خصومت بالا برده قدم غرور وناملی وسعایت
نفیر خوانین مذکور را که از روی اضطرار راه انابت ومراقبت سپرده بودند واز غم بی التفاتی افسرده ودر خفیه موالفت او و
مخالفت حضرت ظل اللهی کمر بسته با معادل هزار نفر هر یک دور ونزدیک از آن مقام تحریک لوای عزیمت کرده قاصد
بار فروش گشت ودر الحال قاصدی بجلیت فرستاد که حالیا مواد مشوشات مندفع وغبار توحشات وتوهمات از
خاطر مرتفع وامجاد فرقه وجیاد القوم را اطاعت ومتبع داشته اینک با آن جمع موفور روانه دربار دولتمدار گشته حضور
حضرت ظل اللهی غافل از کینه اخر وکینه بر او ر ... ستوا بالت ایام داشت که رضا قلیخان با جمعی از حرس ... وامثال من
ما صبح روز هفدهم شهر ذی الحجه الحرام وارد حسن جده بار فروش شدند ومحوطه سلطانی را در حیز احاطه آوردند شعر مقام
الحرس لیس له دواء • ودواء الجهل لیس له طبیب • مذرش چون از قضیه باد رچنانکه گفته اند رب اخ لم تلده امک
باخبر گردیده نه مکان مجاورت دیده ونه امکان مکاوحت ناچار از حرمسرای خاص خروج وبا نواب جهانبانی ومهد
علیا ونواب علیه بر زاویه بادگیر عمارت خلوت عروج کرده وفرش وار در بطن ماهی مقام گزیده آری ز قدر شده نه ز
حقدری یوسف نبیان درگران چاهی وبا آن همه جلالت وبزرگی که بارها زبان زمانه از گفته انوری میگفت نظم
تنگست بر تو تنگه گیتی زکبریا • در جنب کبریای تو خود این چه مسکن است • وینطارقه تر که هست براعدات بیز تنگ
پس چاه یوسف است اگر چاه بیژن است • وقتی درب این معانی در سلک نظم کشیده بودم راقم شنیده ام که بار
محال درهمه حال • وقار بی بنیه بر دیست داور • چنانکه کوه بگنجد شقشه بوزن • چنانچه بحر بگنجد بساحت ساغر من این
سخن بجهان ترات میدانم • چرا که تو ز جهان بیشی وجهان در تو • در مضایق آن مسکن گشت وباندیشه آنکه مگر رضاخان

و خان ابدال خان باستماع این قضیه و اصغای این خبر از آن وساری ساب آتیه و آن حاضره را لجس مظاهرت
و ثبات قدم سالب و زنیکه شبانه روز در زوایای آن تحصن جسته خویشتن داری کرد رضا خان را که بعلت
موانع معانده و عوایق طرایق و از دحام عام از فرقه لاریجانیه مجال برد و امکان عبور نماند و لی خان ابدال خان
که مفهوم کل طویل احمق جامه بود باندازه او دوخته بود و بمعنی الکرّات واشدّ من الکرّ آتشی بود که در سینه
اش افروخته بود با معدودی تا آیان ارفیه ساری وارد بارفروش گشت و چون حال آنچنان دید سر مطاوعت
و موافقت در چنبر فرمان رضا قلیخان آورده بمظاهرت و معاضدت او حقوق اصطناع و ترتیب ولینعمت را
بکفران تبدیل کرد الالعن الرحمن من کفر النعم رضا قلیخان چون اسباب مساعدت از هر سو آماده
یافت و ابواب امانی بر روی گشاده همچنان مواد آن شورش را ادعی مزید و زجر و منع آن آشوب را ادخر
و امنی فی اکمال جمعی را بمحاصره آن محل فرستاد تا از چهار جانب حمله آورده حضرت ظل اللهی با چندتن
از ممالیک تا میروز کوشش بلیغ کرده و از روزنهای آن تیری انداخت و جمعی را مقتول و مجروح میکردانید
چون دیدند کاین کار بتیغ تیری نامدی است در اطراف آن عمارات حصین بنا محکم پی که از چوب و نی بود
آتش افکندند ای کاش ازان آتش جانسوز شراری اندرین آن طایفه بوم درافتد خدنش اگر
بکلم غیرت و حمیت خولی را ولی از وصول بدان فرقه غدار رمیده است و ابتلای آن قوم ناکار
که النار اهون من رکوب العار و العار یدخل اهلها فی النار و لی مراعات حفظ عیال و حرمت اطفال و حسابت
ممالیک بود ای من ابتلی ببلیتین فاختار اهونهما شعر بادمی سرد و سینه آتشگاه و دهنی خشک و دیده طوفان بار
گاه چون شمع و قت آتش تیز گاه چون زیر جفت ناله زار سیاوش وش ازان دریا که آتش بود و آتش
خود را بجان کشید شعر خود کرهم کس اینهمی و تکاپوی دراز کار از آن سان که دولت خواست سامان کرد

بگذارند

بگذارد این ارائیعالم نا پابرجای که بیک دم رونق کار و کرسان کرده رضا قلیخان در مجمع امراو خوانین
بزرگ انجام کار سروری را الطریق کنکاج مصرع سخن گفت با هر یک از هر دری و برخی کنایه فتوای قتلش داده
و بعضی بعقیده در عمالش اشارت راندند حاجی خانجان بندپی حلال خور با الهام ملهم غیبی و اعلان معلن لاریبی
و ارشاد مرشد هدایت و القای ملقی سعادت در مقام مذمت بادلی فسیح و زبانی فصیح گفت بیت ما اگر
نشینم است کویم که گرئی ماتم آرد راستی سور سوء الثدبیر سبب التدمیر همانا ارتکاب این کار بزرگ
و امر خطیر اخطار عظیمه تولد کند و باختلال حال مؤدی باشد و وسیله ظهور انکار شرور گردد و دست تدارک
از دامان این کار کوتاه آید و عنقریب همکان را پشیمانی و ندامت افزاید چه گفته اند احذر العجلة فانها بموالندامة
اگر چندی چون روح در پیکر و نور در بصر و عقل در دماغ و هوش در سر مصرع داریم همی بکشش اندر اولی
و انسب خواهد بود همگی بتصویب این رای کردند و بر غول بیابان گشته صدق بامور بالعقیده با مهد علیا
و نواب جهانبانی و حسینقلی خان روانه بندپی داشتند شعر فالوا صبّت مقلتی لیس بضایره صیبی و ای
صیندلم تعد بیت کلّه از رک چون کند یوسف که بچاهش برادر اندازد کاتب را قصیده ایست که برخی از
اشعارش بیت آن مناسب این مقام را ثبت افتاد قصیده داور دوران و در سرا چه عزلت یوسف کنعان
در شکنجه زندان اگر نه کلیم زمانه داور دارا چون نزیدی بعتب رنجیش اخوان ورنه عزیز زمانه خسرو دنیا
چون نزیدی بسبب رنجش اخوان اخوان همواره پشت دست نجایند چونکه کلیم آورد عصا را ثعبان
اخوان پیوسته پشت پای نه بینند چونکه برآید ز چاه یوسف کنعان رضا قلیخان پای بر دوش سلطنت
نهاده و خزاین و لشکر را در حیطه ملک آورده در کار فرمانروائی و کیتی خدائی شروع نمود جعفر قلیخان
که کما هو المذکور مامور تسخیر گیلان بود و تازه پاره از قرای لاهیجان را هیچان هیجا در تصرف آورده چون

گرفتار بود با نوابین لاریجان و جمعی از لشکریان بموافقت مرتضی قلیخان تعیین فرمود خان ابدال خان
با هواکی نخست وارد قلعه ساری گردیده روزی استحکام مراکب کرده علی الصباح از دروازه فرح آباد بیرون
رانده طرح قتال افکند مرتضی قلیخان پیش و پس لشکر را تسویت داده از دو جانب ع همچون پلنگان را
برانگیخته و پیادگان پای جدال ثابت داشته از هنگام ظهر تا طلوع لیل جا بر سر یکدیگر بگزیدند شعر وقد ظللت
عقبان اعلامهم ضحی : بعقبان طیر فی الدما نواهل : خان ابدال خان که قامت شجاعتش براستی مانند الف
بود صفت دال گرفت و از مردان جنگی ع بدید آنچه نه بیند کس بخواب و خیال : بناچار بکور ماند و با بقایای
لشکر بشهر باز ماند رضاقلیخان را چون قضیه شکست خان افغان از خاطر افتاده بود و اندیشه آن کرد که تا خبر باشد تاخیر جهت
خذلان و خسران گردد فوراً فوجی از سپاهیان را بامداد فرستاده و خان ابدال خان را او نیز توجه خویش
بر اصوب داده مشارالیه باستظهار لشکر و استحضار آن خبر مستعد هزم و رونقی در کار دیده مجدداً با لشکری
آراسته تر از پیش ع همه را تیغ قهر در بر بنام : همه را تیر انتقام بکیش : باده مجادلت پیش گرفتند مرتضی قلیخان
نیز با جنود دیگر شعر یستعذبون منایاهم کانهم : لا ییأسون من الدنیا اذا قتلوا ، در کارزار شروع نموده
د زمین چو چرخ شد از خشت و ناوک و خنجر : هوا چو بیشه شد از گرز و نیزه و زوبین : علیقلیخان و مهدیقلیخان از میمنه
و مصطفی قلیخان از میسره لشکر بطرف مقابل حمله آورده چندین از ارکان یکانه و اکراد را که صفت ربنا انا
اطعنا کبرانا فاضلونا السبیلا داشتند قتیل کردند و برخی را از طعن سنان و شمشیر جان ستان قرین جرح
و عویل ب هو میانی همه دانند که از رنج شود : هر کجا پشه بپهلو زدن آید با پیل : خان ابدال خان و خوانین
سپید و سیاه چون حال خود تباه دیدند و توانائی خویش در ازاء آن قدرت ع حمله شیر و حمله روباه
از جنگ روی برتافته با بقایای لشکر کهساری که در کنار جاده بود دهش جستند مرتضی قلیخان بمحاصره آن

بانهای رضاخان قاجار از قضیه استحضار یافت مانند مزاج سیماب از حرارت آفتاب قرین اضطراب آمد
ولی توقف با خاطری غمین و دلی دردناک ظاهراً لیس له مادی منصرف گشت و تعجیل تمام راهی پیمود و در
هیچ مرحله لمحه نیاسود چون سه روزه راه طی کرد هنگامی که شعر داد گیتی ظلام سایه خاک سیاه : بیش
ازانجم فروغ انجمن کهکشان د گشت چو خشت تنور قبه چرخ از نور : شد چو جهنم بوصف دخمه ارض از دخان د
شام مشعبد نمود حقه ماه و عیب د مهره زرین مهر کرد نهان در دهان : لشکریان از طرح لعبی که نرد قضا
بر کعبتین ادوار روزگار ریخت و از آن شعبده که مشعبد زمانه برانگیخت وقوف یافته متفرق گشتند و روی
توجه بموطن خود نهادند جعفرقلیخان را حیرت و ضجرت بیشتر در خاطر افزود و بناچار مصطفی قلیخان را با جمعی
از اوضاع و استمداد نزد مرتضی قلیخان ببارفروش و استراباد فرستاده و خود تا دفع آن سانحه راه تبری
اندیشه و اسباب مظاهرت فراهم آورد ع تیزتر از خیره صبا و دبور : روی توجه بجانب کجور نهاد

در بیان حرکت مرتضی قلیخان از استراباد بساحات مازندران و محاربه با خان ابدال خان و سببات انهزامی
حضرت آن بندگی و سایر مواد آن چون نواب مرتضی قلیخان را قضیه گرفتاری حضرت ظل اللهی استماع افتاد
بودای داوری نه بهوای یاوری بداعیه سلطنت نه بمقتضای حمیت و فتوی غیرت بنوبه استمال افسر
نه بیوبه استخلاص یاد در استجماع لشکر و استحکام کار کرده با علیقلیخان و مهدیقلیخان که تیغ نجات گوهره
برانگاشته بودند روز غره شهر محرم الحرام از استراباد عنان توجه بصوب مازندران تافت و در قریه
ازقرای حوالی بارفروش ساری خیمه اقامت افراخت در اثنای آن اتفاق مصطفی قلیخان از بارفروش بارد و
ی الحاق یافت و مفتش ازخیر و شر امور و تبلیغ و مراد اوضاع انکه دو ثغور آگهی داد رضاقلیخان بعض
استماع این خبر و اصغای این قضیه خان را که شیوه المزاج شعر لکل داء دواء یستطب به : الا الحماقة اعیت من یداویها

از نو دو بر

حصار پرداخته همگی را ماسور ساخت و مظفر و منصور خیام اقامت در شهر منطبق کرد ایستاده بنابر مصالح ملکی
محمد قلیخان و دیگر اعیان را قرین استمالت داشت و عمارتی چند بعمارت و محافظت خان ابدال خان بگماشت
رضاقلیخان که با معدود موجود در روز موعود از بارفروش اشهار رایت کرده بود و لشکر باز از بیم
همیداد مصرع تا بهر آشوب زرهی بخشید چو بعلی آباد رسید و از اوضاع گمای مطلع گردید اتباع و اشیاعش بحکم
الکلم ترقی و تصمیم امری سر خویش گرفتند و راهی در پیش و خود فرد و وحید تا ادراک حضور سیر آرای کند
و از روی رشید عذر آن تی گوید روی توجه بصوب بندپی نهاد و این شعر دلنشین که مزاج سحر حسین و درهین
دارد بکرر میکرد مرزی الکنون که شدم ز مردمی فرد ؛ دیگر حکنیم چه بادم کرد ؛ حاجی خان جان و آقاسی خان
حبس او رود و رضاقلیخان بدان حدود و حرمتش از بند گرفتاری رهائی داده در عمارات خویش بمسند
امارت متمکن گردانید دوباره بچشم تشنه خواب آمد و بجوی رفته آب کما قیل و قد یعزب العقل ثم یعود
و یذهب الحزم ثم یعود و یفسد الامر ثم یصلح و یزاع الرای ثم یستدرک و یسکر المرء ثم یصحو و یکدر الماء ثم
یصفو مصرع البدر بدر رکه السرار فینجلی ؛ ایامه فکانه متجدد ؛ ولکل حال معقب ولربما ؛ اجلی لک المکروه عما یحمد
حضرت ظل اللهی رضاقلیخان را بعد از وصول آن دیار احضار بمجمع بار نفرموده از غایت انعام استهانت
انگیز سیاست آمیز داد او خود پس از حصول یاس و سیاست ناس امکان توقف و ثبات نیافته بهوای مخالفت
علیمرادخان زند عنان عزم بصوب اصفهان تافت و این بندپی معادل دویست تفنگچی گرد آورده
روز چهاردهم شهر محرم الحرام در رکاب آنحضرت وارد بارفروش و آوازه ورود مسعودش آویزه هر گوش
ساخت مخلصین دولت و بندگان حضرت را که هر یک در کنجی مختفی و در راوی مخفی بود بمذ از استماع این خبر
و اصغای این بشارت استبشار و استظهار فزوده بکمان دودمان بدو میشد رضاخان قاجار اراجل

فی الفور کس بگور فرستاد و جعفرقلیخان را که ایل مظاهرت منت از جرش بکشید از قضیه استحضار
داده با برادران خود باقرخان و ولیخان و تمامی خوانین مرانو شرف حضور دریافت و مورد الطاف خواص
گشت مرتضی قلیخان که تا آنگاه ایام کار خان ابدال خان را معوق داشت و گردن اخواتش بطوق
گرفتاری مطوق و بربقه تسویف و کسل و قد افعل و لا افعل میزد از اصغای این خبر باظهار جوهر و استرضای
برادر بعرصه تیغ تیز و سیف خونریز گرد در آثار شایع است من سل سیف البغی اغمد فی راسه و نیز حکما گفته اند هرکه آتش
بغی برافروخت خود در آن بسوخت در سرش هر بار شهریار فرستاد پس مصطفی قلیخان برادرش را با تهنیه شایان
بدان آستان روانه داشت و حضرتش را باستخلاص از بند گرفتاری بعد از تحیت تهنیت گفت مصرع یا فرحة الامن
بعد الیاس من فرج ؛ یا فرحة الامن بعد الروع والوجل بسلم و دم و ابق و املک ام و اسم و اعط و امنع
و ضر و انفع و صل وصل حضرت ظل اللهی او را بعنایات خاص اختصاص داد و چون از قدوم اقبال مرتضی قلیخان
بدان سده اجلال و بساط انبساط استنباط مساوات کرد تا آن استیحاش باستیناس مبدل کرد
و آن اختلاف بائتلاف با چند نفر از خواص متوجه صوب ساری گشت مرتضی قلیخان فی الحال استقبال
کرد و خدمات پسندیده بتقدیم رسانید پس مصلحت وقت مقتضی آن شد که در مهام ملکداری و آری و ضد
و در مشیت امور کشورستانی قانونی نهند چند روز از رنگ و مه و خیر و شر سخن گفتند مرتضی قلیخان چون
دید که بدین قانون از مذهب سلطنت اعتزال خواهد جست و نقش این دولت ناپوسان که بجامه خیال
طرح آن بر الحجیه بر لوح خاطرش ارتسام نخواهد یافت از قرار کار را تحاشی ورزید و از روی تقاعد اتمام آنرا
در سلطنت موعود نهاد حضرت ظل اللهی با علیقلیخان و مهدیقلیخان که تا آن اوان باقتضای زمان
مرتضی قلیخان پیوسته بودند عنان گرای صوب بارفروش گشت و روزی چند بنابر معهود در تهیه ورود

اوکرد و چون بتوانی و بتوقف و برخی حرکات عنیف و اجتهاد در جمع آذوقه و بتفتیح باره و تعمیر بروج که
آن خود از علامات و امارات خروج بود برادر را از قصد دنیم و یل الکل خوان اثیم و وقوف یافت نامه مبنی
بر نصایح و مواعظ نکاشت و در صحبت سعیری ما و ان دو بنت مرتضی قلیخان جوابی که نه بر وفق صواب بود باز داد
و معدودی بعلی آباد فرستاد تا در سر پل سیاهرود سنکر بستند و در کمین منازعت نشستند حضرت ظل
اللهی ناکزیر رضاخان را با **نظم** موکبی کز فر او فردوس دیکر شد جهان ؛ موکبی کز کرد او کردون دیکر شد بسر ؛
موکبی کز طول و عرضش منقطع کرد د کمان ؛ موکبی کز موج و خیش منهزم کردد ضمیر ؛ بناد بهر آن لشکر و
و تخریب آن سنکر فرستاد و خود متعقب او شهامت را یت کرد رضاخان بعد از تلاقی فئتین بحمله
لشکر را چون سنکر بشکست و جمعی را معرض قتل آورد و خدیو منصور مظفر روز پنجم ماه صفر از علی آباد ساده و ان
عزیمت بصوب بلده ساری افراخت و خارج دروازه سمت جنوبی شهر را مضرب سرادق اجلال ساخته فرمان
داد تا سنکرهای متین در محاذات بروج مشیده آن بنیان نهادند در اثنای آن حال جعفر قلیخان برادر کهتر
و تابعی دلوری بار دو پیوست و مرد امی عنایت و رأفت مخصوص و بنیان معاضدت و وسیله مرحوم
کشت حضرت ظل اللهی بحکم لا تدعون الی مبارزة وان دعیت الیها فاجب فان الداعی باغی والباغی
مصروع تحت تعرضات ایشان را تعللها می نمود تا قلعه کیان در مجادلت مسابقت جستند و از فوجهای برجها
بکلولهای آتشین **ع** بر همه جهان آتش کشاده کمین ؛ و میرزا مصطفی قلیخان از خارج شهر با جمعی از امرای دولو
و لشکریان استراباد و افواد ترکمانان در مقام اخراج بر آمدند خدنکش بود ای الحکمة انه **نظم** سینه الطیف
خوان سپرد ؛ در ابرو همچو کمان سکام خویش ؛ از آنی که مرهم نیاید بکار ؛ چو بینی جراحت سزاوار نیش ؛
هر روزه جعفر قلیخان و دیکر برادران را با سواران مازندران و جهانکیر و پیادکان سوادکوهی و تابعی بد فعت

ایشانرا

ایشان میفرستاد چون لیالی و نهار چندی بر این نهج مترادف کشت لکمرتضی قلیخان را نوایض اوقات
در حرکت آمده از مشاجرت بمناجرت کرائید محمد اسعیری فرستاده و قرار تلاقی نهاد او خود باده تن از سران
قاجار از شهر خارج کشته در مکانی که تعیین رفته بود با حضرت ظل اللهی و جعفر قلیخان و علی قلیخان مجمع
آمد خدا را بامداد تا پیشین از غث و سمین و صلح و جنک و نام و ننک و شهد و شرنک سخن راندند مرتضی قلیخان
را آن وعده و وعید و بیم و امید در طبیعت عقده نکشاد و نافع نیامد آری **ع** زده میخ آهنی بر سنک
حضرت ظل اللهی معرض عنه و مغضباً علیه بمستقر خویش راجع کشت و فرمان داد تا در سه سمت قلعه بروج
مشیده ساختند و تفنکچیان بر آن عروج کرده راه ذهاب و ایاب و نان و آب اهالی شهر مسدود
داشتند در اثنای آن حال بقاعده متداوله و قانون مستمره مازندران آن کثیب ناقص و مرکب جز نام که
سحاب نام دارد بر خلاف تحقیق حکما در مدتی متعدد بها خفا صور طبیعی کرد و بارانی شدید **ع** کزان بعیان
طوفان نوح کشت پدید ؛ از قضای باران کشت و لشکر باز از فرط سرما و برودت هوا مجال بکاوحت
نامزد استخلاص آن شهر از غوایل ملک و هبور بیامد تا سال بآخر کشید و رستنیهای بهار از کنار جویبار بدمید
قال امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه ازالة الجبال الرواسی اهون من ازالة ملک لم ینقض ایامه
در بیان تحویل سال خیریت مآل او دئیل و داستان محاربه نواب جهانبانی با قادرخان و مصالحه
حضرت ظل اللهی با نواب مرتضی قلیخان و تصرف بلده ساری و سایر صوب در آن اوان
در دالربیع قرخیا و روده و جوز بجه و نوروده و جسن منظره و طبیعه وانیق مایه و وشی برده
(١٩٥) فصل اذا افتخر الزمان فانه انسان مقلته و بیت قصیدة ؛ یغنی العلاج نسیمه ؛ باللطف عند هبوبه و رکوده
والورد فی اعلا الغصون کانه ملک تحف بسراه جنوده ؛ روز شنبه پانزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و یکصد و

نود و نه هجری چون بسعادتی بامزید نوبت تجدید سال و وصول عید سعید رسید و سلطان بهار برود و دوش
سروازان سرو و صنوبر ردا از ثیاب خضرا بستند سران لشکر و گردنان کشور حضرت ظل اللهی در خارج سهراب آستانه
گردانیده هنوز کار قلعه گیری بانجام نارسیده و مهام محاصره شهر اتمام نایافته کلبعلی خان دامغانی سفیر قادر
و شرح حال خویش بزبان سفیر تقریر کرد که قادر خان عرب چنانکه گفته اند عربیة لا فیه فضل ولا انصاف
ولا ادب علاوه اتباع و اشیاع عرب و عجم و سواران کرایلی و پیادگان سمنانی را باخود متفق ساخته
سر سروری افراخته و کالاسد الی ربض والسیل الی حضیض از نطام لشکر دامغان کشید نواب جهانبانی
که ملی بنیح الله گوریس از قضیه نواب جهانبانی شاه ع چهاندیده ارزان دیو خاطر تباه • و همواره بمقتضای غیرت
و حمیت ع سردی ره کین بآن کینه خواه • با خورد سالی و صغر سن نظم لی هر که از پاک پرورد گار •
نود دانش آرای و آموزگار • بکهواره چون پور مریم بباز • کند آن دو مرجان جان بخش باز • ز پنغمبری راز کیم
هی • روا نشار زنگار شوید بسی • بهر نم ارکان و هم بنیان قادر خان عرب را هنر از جرثقیل حضرت
ظل اللهی دستوری یافت و بمظاهرت فوجی از لشکر برشکر دو سکار مینع گذر تیغ گذار هندی سلاح خطی رماح
و معاضدت اسمعیل خان قوانلو و حاجی اسمعیل خان عزالدینلو که از امرای جلالت شعار قاجار و در قلاع
دامغان قرار و استقرار داشتند عنان عزیمت مطلق گردانیده وقتی بدانجا رسید که قادر خان بر مضافات
دامغان عبدار مصاف استیلا یافته هر چه از اناث و ذکور و صامت و ناطق و سائل و ناهق در آن بر دوام
مامور و منهوب داشت و بعد با نجام آن قلعه که دستیار ضد رکیان بود و فسیح از کار ایشان همت گماشت
نواب جهانبانی روزی دو در آن حول حوش بسر برده و اقامت او جهت آنوانین قاجار نیز با لشکری
جرار همه سر تن و دشمن دوست و تیر انگشت همه سینه کین ودو بند و شیر شکار بارده و پوست پس نعت

مراد برقوم

هداوند قدیم ثابت عزم و قوی دل عنان فلک سرعت بجانب قلعه تحیبا نیدقادر خان فوجی از اتباع خویش
بجماعت و مداهنت فرستاد شهریار سکندر عزم دارا چون لشکری از دور پیدا دید ع ولیکن شهریار شناخت
اسمعیل خان قوانلوی قاجار را با جمعی از دلیران نامدار بمساعدت ایشان برانگیخت لشکریان قادر خان با دیگر
گروفری قراری و سقاقات خویش بتواری کشیدند نواب جهانبانی بی موانع و معارض چون فیض فضل
که از عالم پاک بمرکز خاک گراید و مانند قانون عقلی که از بطون دماغ بجمیع حواس حلول کند در قلعه نزول فرمود
و آن شب در آن جا توقف کلبعلی خان بیاسود و علی الصباح بیت چو خورشید تابان بگسترد پر • سیه زاغ پران فرود
برد سر • چو گذشت نیمی زگردان سپهر • درخشنده خورشید بنمود چهر • با جمع لشکر از دروازه بیرون راند و از
مردان کار و هژبران کارزار صف مجادلت برآراست قادر خان نیز با اتباع سعر کان تسابقوا سهم ضرام
مریه الریح فی اعلا یفاع • در مقابل بیت خصم اگر لاف مقابل زند از روی حسد • حق شناسد که که بوالقاسم و که
بولهب است • در مقابل همش نیز ز یک وجه رواست • تو چه خورشید بر اسپ او چو قمر در ذنب است • روده برید
قدم در مرحله مکاوحت نهاد مثنوی هوا از گرد و زخاک و زخون گونه و رنگ • بنفشه طری گشت و لاله بحمان
چو خواب در سر مردان مرد جنب حسام • چو وهم در دل گردان دشت رشت سنان • نه جای یافت سپهی
در دماغ جز خنجر • نه راه بر دسی بوی دیده جز پیکان شعر الطعن فی الاحداق دأب رماتهم والرا میات
سهامها الاحداق • درمیانه امید نام که از پردلان سپاه سالار بسطام بود کوششی بنام کرد و عاقبت
کشته تیغ انتقام گشت قادر خان از قتل امید و ملاقی عذاب شدید از یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن
الشمال قعید بانهاد مهمان آجال که وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید لقد کنت
فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید با لشکری که در اهتمام داشت قدم نهرام

برکرفت فنقبوا فی البلاد هل من محیص ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید نواب جهانبانی آنکه
این فتح نامه را که عنوان نامه دولت و دیباچه کتاب اقبال بود مکتوب خامه داشته و در صحبت سعید سریع
الوصول بدرگاه حضرت ظل اللهی فرستاده بودند چون موفق باد بشارت این فتح ابواب فتوح بر روی جهان
گشاده آمد و با کجاج آمال آمده ولایت دامغان را کما کان بتیول و سیورغال او مقرر نموده خدمت امارت
اختصار با مور انتظام مهام و اتساق امور آن حدود و ثغور داشت چون زمان محاصره ساری بطول انجامید
و از فرط قحط کار بجائی رسید که مردم از هر چه نام استعمال داشت از خیل و بغال دفع جوع و سد رمق می ساخت
و مرد و زن در کوی و برزن بتحصیل دانگی گنج همی دادند و رنج همی بردند گوئی مثل وضرب الله مثلا قریة کانت
امنة مطمئنة یاتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا
یصنعون در حق اهالی آن قلعه تحقیق پیوست مصطفی قلیخان در صبح ظلام با جمعی از سواره و پیاده و باره و بارگیر
بانضمام آذوقه و حمل قوت روانه قری و دهات حوالی و حواشی شهر و بلوکات فرح آباد گشت حضرت ظل اللهی
تنی چند سردار فوج از امرا بمدافعت و مبارزت ایشان فرستاده سردار با آن لشکر در بکفرسخی شهر از دو سو جا
بسو کرده در مکامن و مضایق احتجاب نشسته و راه ایاب بر آن گروه گرفته راه داروگیر از طرفین کشوده گشت
و زنگ سیاف از مصقل اجساد اصناف بردار زدوده مصطفی قلیخان آن روز در معرکه هیجا صفدریها کرد
و چند سوار بطعن سنان ارغوان گلگون کرد و سنان افکنده در میان فردی از دلیران جنگجو سیلی تیز زد بر سر
اسب او که اسبش بالا در آمد بر دوشی از دلیران ظفر پو نیز بزخم گلوله درهمی مغفرش را بشکند و لیکن
بیاد سرش را گزندی [illegible] چنانکش چنین پیش کشید [illegible] خود پای ثبات در رکاب نهاد و دو
باره عنان گرای دشت هیجا گشت لشکریان حضرت ظل اللهی بکمایت تیغ آبدار شعر گجی کسوف علی اهدام

معه

معه کاهن سوزه و عشایره آتش بلا برافروخته رخشنده و خاک معرکه از خونابه دماء حضار دلاوران سرخ
حصار قمر دا ما داشت مصطفی قلیخان طاقت مقاومت نیاورده عنان برتافت و او را فرس عالی
که همراه داشت با دیگر بقیه و اسباب از خیمه و غال بغارت داده وارد شهر گشت مرتضی قلیخان را از
سنوح این حادثه آتش غیرت در خاطر زبانه کشیده و در قلع و دفع آن لشکر تدبیری اندیشیده بخت و ثبات
داد تا نجاران چابک دست از چوب برجی ساختند و آن را بگل و بوساران لاریجانی در خارج دروازه استراباد
محاذات بروج شاهی نهادند و محسن بیک نامی لاریجانی را با فوجی از تفنگچیان لاریجان و استراباد در برج
آن متمکن داشت تا در [illegible] و منع لشکریان از طرف مقابل همت گمارد و بس نمود تا بنایان استمارف در
بنای آن برج حایل که گاهی محمول بود و گاهی حامل باره از خشت و گل بنیان نهند خان احمد سلطان خطیر
سواد کوهی چون از آن خیال خام و اندیشه ناتمام آگهی یافت زین عزیمت بوسیده از حضرت ظل الله
ارغام آن جمع را ابرام کرده دستوری گرفت و با اتباع خویش قدم در مرحله محاربت گذارده نهاده در
زمانی قلیل جمعی کثیر را که از جمله محسن بیک بود قتیل کرد و از آن چوب و خشت آثاری نشد الا شهر
از حادثات دهر کار بتنگ گشت و نام به ننگ رسید در پرده مرهنت سخن گفتند و کشایش المکتوب آن
قلعه اهل آن مرتضی قلیخان چون حال چنان دید مصالحت و مسالمت گزیده و جمعی از علما و فضلا
و ائمه و سادات و قضاة با اظهار الصلح خیر و اصرار فاصلحوا بین اخویکم بدربار حضرت ظل اللهی فرستاد
عذر تقصیر گفت علی قلیخان را با ابلاغ اذا انت لم تعطفک الا شفاعة فلا خیر فی ود یکون بشافع مبعوث
داشت و بعد بنا بر مصلحت و از مصالح چنین نهاد که مرتضی قلیخان حکمران نواحی جرجان و استراباد باشد
و اوامر و نواهی آنحضرت را در هر حال مطیع و منقاد و ولایات هزارجریب نیز علی نهج سابق بتیول او مقرر گردید

مذمتش بسبب کمال انفعال و سرمساری بی التماس ادراک و حضور کنند از بلده ساری بصوب استرآباد شتافت و حضرت ظل اللهی با موکب مسعود روز غره شهر ربیع الثانی بساعتی سعد و طالعی مسعود بشهر وارد و یافت و تا آنجا را مرکز دایرهٔ سلطنت دارد و قوار بقاء و تمکن دران بلده بتجدید قلعه وسیع و خندقی عمیق و ترتیب ابنیهٔ رفیعه و الکنهٔ منیعه از عمارات منقش و بیوتات مذهب و اسواق و دکاکین و رباطات و بنای مقدرآئین که سزاوار استقرار هستی توانند بود داعیهٔ المستنین الملک الهی پرداخت ان آثار تا مدت مدیدا ظاهر و هویدا ناظر خواهد بود اکنون برادران والاشان جعفرقلیخان و علیقلیخان را در بلده بارفروش فرمان تمکن داده هریک را بمدد معاش و تفویض بلوکات و تعیین ادرارات که سرمایه انتعاش است در کنف و امن دولت متمتع و متنعم گردانیده و طوایف مذکور راکه سابقا در بلوک دشت سر و کجور ساکن داشتند بملاحظه مصالح امور در بلوکات ساری متمکن داشته بعضی از قرای آنجا را در عوض موجب و ما بناره بتیول ایشان مقرر کرد در تتمیم امر فارس و خاتمهٔ امور بعضی از اعیان زند محاربه با امیر گونه خان افشار باخود ظفر بود در بلده آن دیار سوا ... سابقا مشروح گشت که زکیخان پسران وکیل را محبوس و خود بر سریر سروری جلوس کرد چون صادق خان برادر وکیل که دران عهد لشکر بیاسر و بصره کشیده در محاصرهٔ آن مصر معصر بود بعد از اوضاع خبر یافت رکاب عزیمت گران کرده عنان سرعت سبک گردانیده متوجه شیراز گشت و در قریهٔ قندیل سه فرسخی شهر نزول نمود علی نقی خان ولد اکبرش با تقی خان و حسن خان که با سایر برادران در ارگ خویش متحصن گشته بودند و از معادات و تعرضات زکیخان مصون مانده و الحاق یافتند او خود با اسباب مظاهرتی فراهم و از روی تغلب شهر را متصرف آورده چند روز در آنجا توقف کرد چون اموالی که داشت بحصول نه پیوست و شاهد مراد در کنار ننشاند بخلاف مقصود معدود موجود خویش با لشکری از خواص مانند خود را ...

خود پریشان و متفرق یافت ناچار بحکم رضیت من الغنیمة بالایاب با معدودی قلیل بجانب کرمان که در زمان وکیل فرمان روای آن سامان بود کریخت در اینحال علیمرادخان زند که زاجادهٔ شه یافت در ری کزند و استماع آن فتنه و آشوب کرده علی ما هو المذکور باصفهان شتافته بود و کیفیت اوضاع زکیخان و فرار صادق خان وقوف یافته رایت مخالفت زکیخان برافراشت زکیخان تخت تا خاطرش را مرهون محبت و ولاء ارد سوزای بیابانی فرستاد او در جواب خال وکم خال علی الاحسان خال چنین گفت که تمکین فرمان تو در حالتی ممکن بود که یکی از پسران وکیل را بر مسند سروری متمکن داری و علی ایکن ملزومات مذمتش مهمل گذاری و الا برادر قرابت چه رجحان است و بر دیگری چه امتیاز زکیخان چون جوابهای ناصواب دید قصد رد و دفع او کرده با لشکری وافی از شیراز نهضت نمود و ابوالفتح خان را نیز بمصالح مهام نام برام کرده با خود همراه داشت چون بمنزل ایزدخاص رسید و روزی چند استجمام مرا کب کرده روسای زند که از حرکات شنیعه و رفتار ناپسند او دلشکسته خاطر و افسرده حال و از آن شیوه متوحش فرصت جسته با ابوالفتح خان میثاق معاضدت بستند و آهنگ قتل او کرد از اتفاقات شنی آن مردود شقاوت اندیش حرزی از اجله سادات آن قریه بعمارت و کجش بوثاق خویش خواند و پرسش بمقتضای عرق سیادت مضایقت و ممانعت کرد او لاابالی از شرش و طیش آن سید بیچاره را از فراز بارهٔ قلعه به پست انداخت و شباب دولت خویش که در سالیان دراز ع به یکبارگی بسیار این کرد و خویش به شب بدل ساخت پس آن دوشیزه راکه بجمالی با کمال و شمایلی پاکیزه داشت بشطالت و تعنف بحیز تصرف آورده غافل از معنی ع رب شهوة ساعة اورثت حزنا طویلا در بستر شقاوت که آنرا استراحت نام نهاده آرمیده بود که خانعلی خان مافی با چندتن از الوار بی محابا ببالینش شتافته با آن حالت خباثت

وجناب میرزا از مصاحبت پیکر و برش از موصلت دختر در گذرانید بکا گفته اند شعر اذا کانت
الشهوة فوق القدرة کان هلاک الجسم دون بلوغ الشهوة نو جهانی را از لوث شقاوت و شرارت او این
ساخت مثنوی چنان زنی و پیری جابری ز نیچنان زنی و پیری جابر ره ابو الفتح خان از دار الطبع او بار
بخت و واسطه اقبال دولت شمرده بجناح تعجیل کان الصبا اصری مراکبه والدبور بعض جنائبه با آن سر سر فراز
که منسوب لعان و مغضوب سنان بود با عنایات اعزاز بصوب شیراز مراجعت کرد و بر مسند ملک موروث
تمکن جست و صادق خان عم را که همیشه میخواند مصرع چو کم عم دارم غم ندارم هیچ غم در کرمان بشیراز خواند و قرین او نشان
داشت چون چندی برین بگذشت ابو الفتح خان بمقتضیات فطرت و طبیعت بشرب شراب و دیگر ملاهی و مناهی
شروع پیوست و همت بمهام ملکی و ملکداری نه بست صادق خان که یکباره از لهو و سرور و لغو و فجور دور بود
و از ارتکاب آن امور مستودی چندی در مقام نصایح و مواعظ او بر آمد چون سودی نبخشید و مهام سلطنت
را بکلی مختل دید با جمعی از اکابر و اعیان الواء خلع و عزل و اتفاق کرده در هنگام سکر و مستی که یک از بند مستی و خبر
از شرور دوستی بر بطی با صوت موزون نه بر کرسای چرخ احمر نابرادر ایش مقید و مغلول ساخت و خود بر فراز
تخت سروری قدم نهاده فرمانروائی گشت و مختلفات امور و پریشانیهای اوضاع را مولف و مجتمع آورد و مواد
مشوشات را فی الجمله مندفع گردانید علیمراد خان که همواره سودای سلطنت در سر داشت و داعیه سروری در سر با صادق
خان بساط مخاصمت در چید و لشکر بسوی فارس گردانید و اکثر قرای آنجا را سغبه تاراج کرد صادق خان پسر خویش
علینقی خان را با حشری شایان نامزد دفع ایشان ساخت علی مراد خان سعید مراد خان زند و محمد طاهر خان
بختیاری را بمدافعت او بگماشت طرفین در خارج شهر شیراز مصاف داده لشکریان علیمراد خان که بوده اند
و سردار ایشان نیل مراد هزیمت کرده راه اصفهان گرفتند علیمراد خان را از این شکست شکستی فاحش در کار

راه یافته

راه یافته مجال استقامت و سکنات در اصفهان نیافت ناچار جاده فرسای طریق قلمرو همدان و کرمانشاهان
گشت و از ایل و حشام آنجا معادل سی هزار تفنگ در اهتمام آورده دوباره باصفهان مراجعت کرد و از آنجا در اول
این سال بعزم تسخیر شیراز جناح همت باز گرد صادق خان چون از تعدد لشکر و کثرت حشر بی آگاه گشت متحصن و
کشت بانده و ناگزیر در قلعه تحصن جست علیمراد خان بمحاصره قلعه پرداخته اهالی حول و حوش را بمخاطره افکنده
و از ادارا ولشنده ذل و مسکنه رما ابتشعب الهوی و الیتخاذل تا در اندک روزگاری نایات ملوک و قرای و
بلاد مطاوع گشتند الا بلاد جعفر خان زاده صادق که براد رای علیمراد خان بود و از جانب پدر حکمران
بهبهان با اتباع خویش سر مطاوعت در چنبر فرمان علیمراد خان آورد و اکبر خان پسر کیخان نیز با جمعی از اعیان
و اشراف شهر از قلعه خارج گشته بدو پیوست و این شیر وسیله قوت و ضعیف حاصر و محصور آمد علینقی خان
با برادران هر روزه با جمعی از دروازه بیرون آمدند و با جعفر خان و اکبر خان که هر یک شیر غاب بهادری بودند
و شیر وتاب صفدری طرح مجادلت می انداخت و غالبا مغلوبا و لمحصور القلعه معاودت کرد تا مدت هشت
ماه گذشت و قلعه گیان از غلای غله و قحط قوت بامان آمده دروازه قلعه گشودند علیمراد خان در عشر دوم
محرم الحرام سنه هزار و یکصد و نود و شش هجری فی یوم الخمیس بالشکری وافی ع خمیس یشرق الارض و الغرب
زحفه و فی اذن الجوزاء منه زمازم وارد شهر گشت و محوطه عمارات صادق خان را در حیز احاطه آورد و او
خود با پسران قوی نهاد روی هنگامه عناد را قدم اجتهاد در معرکه قتال نهاده از بامداد تا هنگام زوال
کوششی بسزا کردند و عاقبت با چندتن از اتباع مضروب سیف جراح و مقتول رماح شدند علیمراد خان
بعد از حصول مراد و مقصود بر خلاف موعود و معهود ابو الفتح خان و دیگر پسران وکیل را از محبس بیرون
کشیده از حلیه بصر عاطل گردانید بکام کام بر گاه سلطنت نهاد مصرع یا ذا الذی رکب الفساد و عنده

فی اسوء اذا رکب فسادا ∴ هلکت بالک عامرا و ساء بها من و الذی رکب الفساد فسادا ∴ الحاصل تا که
سخن از سخن بر بایم هم بر سر قصه خود آیم هنگامیکه علیمرادخان از اصفهان بجانب فارس نهضت میکرد تا
غبار فتنه از صحن ممالک مرتفع دارد و مواد آشوب از مزاج ملک مرتفع بهر جانب سرداری گماشت و
سرهنگی گذاشت از جمله امیرگونه خان افشار را که از امرای کبار دربار نادری بود و در سرکار وکیل نیز بجلایل
مهام و معظلات امور اقدام مینمود با معادل پنجهزار سوار مامور صفحات ری و زنجان و سرحدات استراباد
و مازندران داشت امیرگونه خان بعد از ورود بان حدود چون استقلالی در خود دید او ضاع ملکی بکلی مختل
یافت بهوا و هوس نفسانی که لازمه طبع انسانی است رایت سروری و سرخودسری افراشته قدم در وادی طمع
ملکداری نهاد و محمدقلیخان بن خانین خان بن که علی بیگ المذکور در خارج جده ساری اصبهداری گرفتار
قید اسار و حبس لشکریان نواب مرتضی قلیخان آمده بود و خود با ستمالت آنحضرت چندی در ان سرکار
روزگار میگذرانید و در حین مصالحت و موافقت ان دو برادر بی خبر فراری و باز در کوهستانات لاریجان
متواری بودند چون داستان استقلال امیرگونه خان استماع کردند تا دیگر شرارتی انگیزند و فسادی بنیاد نهند
روی توجه بصوب ری نهادند و او را بهزار افسانه و فسون بصوب مازندران و مکاوحت حضرت ظل اللهی
رهنمون آمدند امیرگونه خان نیز بهوای مزید ملک و افزونی شوکت با شش هزار قشون از راه لاریجان بجانب
آمل شتافت حضرت ظل اللهی علی قلیخان را با جمعی از لشکریان بدفعت او فرستاده فئتین در مقام معلوم
تلاقی کرده آغاز مجادلت نهادند علی قلیخان تاب مقاومت نیاورده از جنگ روی برتافت و حضرت
ظل اللهی را از عدت آن لشکر و کثرت آن حشر خبر داده خود نهضت فی الفور با خیلی خیل خیل از گرگ سیر
در کمال تسارع از ساری رهسپر طریق آمل گشت ∴ شرح حتی قال من شهد الوغی ∴ لقاء اعاد ام لقاء حباب

و درجنب باغ شاه شاد روان اقامت افراشت بامداد روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی بیت
چو خورشید تابان ز بالا گذشت ∴ خروش مبارز برآمد ز دشت ∴ لشکریان از دو جانب صف بستند شعر
صفان مختلفان حین تلاقیا ∴ اتوا به مطلق و ناکح ∴ و پای ثبات در مقام جدال نهادند تیرها در فضای عرصه
غزا ع بود ای سیچون قضای مبرم ∴ تو گفتی بادر اعناق دلاوران سیجا ع طوقی مثال ما را رقم ∴ گرز مانند
باده سالخورده مرد افکنی میکرد و سنان چون غمزه بتان خونریز سال دلدوزی نظم زبالا خم گردان چشم کودک
همی احول شد اندر ناف مادر ∴ ز بیم جان همی تن کرد پنهان ∴ چو دراج از پس چنگال غضنفر ∴ زمین دریای
موج افکن شد از خون ∴ در و گشتی سوار و کشته لنگر ∴ فالروض من زهر النجوم مصرح ∴ والماء من ماء الترائب
انکل ∴ والنقع ثوب بالنسور مطیر ∴ والارض فرش بالجیاد مخیل ∴ محمدقلیخان سفید در حومه کارزار کشته
اضطرار گشت و محمدقلیخان سپاه مامور گشته سپاه منصور آمد امیرگونه خان چون حال دگرگونه دید حالی
عنان فرار برتافت و عباسقلی خان پسرش بزخمی مسلک ایرکوب جدا مانده دستگیر شد حضرت اللهی کله منار
از رئوس رئوس و اذناب آن فرقه ترتیب داده سر محمدقلیخان مقتول الکه راس رئیس لشکر بود در راس
رئوس قرار داده و محمدقلیخان مامور را از فراز عمارت باغ شاه برود آمل که بدت قلزم دارد و حدت صلابت
در انداخت تا بحض و رود بدان رود رکیب نعیش کالعهن المنفوش تلاشی یافت و در دمی از جهان
هستی بعالم نیستی شتافت بیت آن کنه را این عقوبت آنچنان بس بایست ∴ اطبا و جراحان بحرب
اسم و تعویذان آنحضرت چندی در التیام زخم عباسقلیخان را که در سن شباب بود ع و از روی او گرفته
پس ماه و آفتاب ∴ اهتمامات بلیغه کردند ولی مفید نیفتاده او نیز ع دمی چند شمرد و ناچیز شد ∴ پس از
منصور بجانب لار که از مضافات طهران است نهضت و معدودی از قلع ابنیه و قمع ابناء و ضبط اموال

وقطع رجال و زجر متعلقان وسپاهیان خوانین مذکور برگماشت و بعد از حصول مأمول لشکری از آن کوه
مخذول را با کوچ و علایق بیاری فرستاده معادل هزار نفر از سپاهیان که شایان بهادری بودند در سرای صغیر
ملازم رکاب گردانیده در اتصال از آن ابدیت اقبال امیر محمد حسن اجحنبی و عبدالله خان دماوندی که از دیر
باز گرفتار اختلافات اهوا و اغتشاش اوضاع شیراز بودند در همان ایام بحسن اهتمام ارکان دولت کامل
حسبه موطن خویش پیوسته بود و با دستجات خویش باردوی والا الحاق یافته و مخصوص الطاف خواطر
مرام گشت در بیان حرکت موکب والا الصفات سمنان و بسطام حضرت ظل اللهی بعد از اقامت پانزده
صحاری لاله ع که دارد نزهت فردوس عار و تفرجات اراضی سنه والارض قد لبست قمیصا اخضرا
تمار فیه بطلبیان احمر در دهم شهر رجب المرجب بطالعی که سعد گردون از آن اکتساب سعادت می کرد
لوای عزیمت بصوب سمنان گرد اهالی آن بر و بوم از خصوص و عموم ب که توان گفتن از ز نسبت
حمله بازین و حیله بوم اگرچه نخست ابواب قلعه بربستند و بممانعت خواستند ولی عاقبت چون عاقبت
کار محمود ندیدند و مآل حال پسندیده ندیدند ز که بود در قرینه شناخت باقتضای فلک قضای سه دوم
شفاعت ادیب فاضل و اریب جامع حاجی فاضل سمنانی و وساطت جمعی از امنای دولت خاقانی
قدم انابت و ضراعت برگرفته سر اطاعت بر پایه سریر اعلی ع که بودش پایه بر اوج ثریا نهادند و خدمات
شایسته تقدیم کرده خدمتش مهام ملکی آنجا را منتظم ساخت و بعزم تسخیر بسطام بنیان اقامت برانداخته با
براهب کردن سیر م گرچه از تعلق هرمایه بکردون است در آورد و نواب جهانبانی و کلبعلیخان
با دیگر اشراف و اعیان دامغان مستقبل حضور گشتند و مدت یک هفته اش با صناف ضیافات و تکلفات
سنه و انی العبد الضعیف ادام آویا توالی سواها شیمة العبید الاقدام در رسیدن پس موکب همایون لشکر

بلرزیم

چون لمحه که هم از مضافات آن ملک است روان آمد ع مهین حق بشرح رکابها جا محمد خان دولو
قاجار که از امرای نامدار بود و از اوضاع روزگار ع نیک سنجیده و یافته خاک استظهار با دیگر اعیان و
ساکنین آن دیار بدربار پیوست و با بیان مغلظه و احلاف مؤکده با آنحضرت عهد ارادت و بندگی
بسته میثاق کرد که مرتضی قلیخان را با تمامی روسای طایفه دولو از توحش و توهم باز داشته مطمئن خاطر
از استرآباد باردوی بازار آورد در اتصال محقق آمد که قادرخان عرب را در بستان جرب با جرب از دو خان
و جمع لشکر و ثقل خسروی بدست آمده و از رجال ترکمانان و دیگر فرقه و کافه خلق بسطام عدتی بنام کرد
گرده روسای سرحدات خراسان نیز با او سلسله معاضدت در هم پیوستند و لشکری با مداد او فرستاد
او خود بعد از اصغای خبر توجه موکب همایون از روی وقاحت محض و سفاهت صرف چون کور ضعیف
که با شیر عرین دم از مقاومت زند و مانند عصفور ناتوان که با سیمرغ توانا هوس مناورت پزد با اتباع
از قلعه خارج گشته از منسوبان خویش سرداری معین داشت و او را با معدودی بمراقبت سپاه ظفر وجود
روانه سرحدات شاهرود کردانید نظم خصم اگر گوید که من چون تو ام گو آب را بس که بندد چون
هوا جنبان شود نقش حریر لیکن از ناهید کردون پرس تا بر شاهرود هیچ تار عنکبوت اندر چنین باشد
چو زیره حضرت ظل اللهی علیقلی خان را با لشکریان بدفع ایشان بگماشت و خود نیز تعقیب لشکریان
علم نهضت بشاهرود افراشت عساکر قادرخان که اگر بسیار بودند چنانکه گفته اند ع از لشکر بسیار فتحی نامد
بعد از تلاقی فریقین در معرکه کارزار روبرآمدند و برخی از لشکریان شکسته بود الحاق یافت او خود
از فرط وحشت پناه بقلعه برده علی الصباح که آفتاب با جهره لوای شهریاری از مطلع بر و بوم طلوع کرد حصن
در شهر و اظهار عصیان و تمرد را وسیله هلاک خویش و هتک عیال و نهب اموال دیده ناچار از روی عجز

بااین سکن لبس کفن کرده مصحفی بر کف نهاده دروازه قلعه گشاده و در عین اثنا در گذرای شاهزاده
چون که خلاق جهان فتح داده خود نعش بمحوای اقبل معاذیر من یاتیک معتذرا لوث خیانات و
جنایات وجرایم وجسارات او را که بر وجیحون وشط و فرات از آن بیش میافت باب عفو و اغماض
طهارت داده و با کوچ و علاقه‌اش بمازندران فرستاده و مطاوی آن امور خوانین قلیچی و برکشلو و
افشار که علی نهج المذکور در اصفهان با آنحضرت عهد مطاوعت بسته بودند و ملزومات آن را در مرصد
وقت نشسته چون دیدند که امرا و حکام فارس و عراق سر بسته بر جبینه همه چرخ سان نطاق خدمت
فرصت شمرده با معادل پانصد خانوار ایل جقتبیل بنده سینه و سایه حضرت یزدان که نیکان را
بر خورشید قدم می‌نهند ایل جقتبیل شرف حسبند و مود انکار ملطف گشته بلکه توقف آن فرقه را
در بلده ساری حکم نافذ مشیت جاری گشت پس ترفیه خصوص و عموم و تعمیر آن بر و بوم ولایت تیمنسان
منول برادر خجسته اختر علیقلیخان فرمان داده و با فوجی از لشکریانش بتخریب قری و دهات ملک ری
و تنظیم مهام خاره و ورامین تعیین فرموده و ولایت بسطام را استقرار الت نواب جعفرقلیخان گردانیده بکارگذاری
بنام و اهتمام او کرده و خود نعش با باطلاق بدو اجرای امور سائر کشور و دفع معاندین خراسان
و دفع برادر نشان ترکمانان مطلق العنان فرموده بیستم شهر شوال این سال رایت عقاب پیکر بصوب
صفحات مازندران منعطف ساخت و در مخیم اجلال و منشاء اقبال جا گرفت مخیم اقبال و منشاء دولت که
رفعت کوه الافلاک عن طرف خاشع تمنی ملوک الارض لثم ترابه فلم تحل من خد علی الارض مرتع
تباهی به الارض السماء تفاخرا وترفع فی صدر النجوم اللوامع محمد خان قاجار در مدارج این امور بر حسب
موعود و معهود نواب مرتضی قلیخان و امرا و روسای طایفه دولو را از نوائب توحش و توهم دور داشته

باتفاق ارس

باتفاق ارسبزاده عوام هسته راک عز حضور کرد حضرت ظل اللهی مهدیقلیخان را با جمعی از امرای قاجار
باستقبال فرستاده و بعد از ورود مدان صدور و هر یک را بعنایات خاص خصایص داده و از زلال احسان
سیراب گردانیده و علاوه ایالت استراباد و باضافه برخی از بلوکات مازندران بنواب مرتضی
قلیخان مفوض داشت و آنهمه مساعیت بحکم قلوب الرجال وحشیة من تألفها اقبلت الیه بحالت
معوض امرا و خوانین دولو خاصه جعفرمحمد خان را هر کدام در خور حال با عطای مال و تفویض سیورغال مبتهج الحال
گشت و آن جمع خاطر نیز از روی میل خاطر با کمال وثوق و حسن اعتقاد خدمتش را مطیع و منقاد آمده
و به عهد و میثاق قلاید مطاوعت و متابعت آنحضرت زیور اعناق داشت بلی سوان العهود قلائد
فی الاعناق الی یوم القیامه فمن وصلها وصله الله ومن نقضها خذله الله ومن نخف بها قاصمه الی الذی
اکرها و داعه خلقه کمفطاع عجبی مع جمله کفتی از رشش نیز گو ازروی تحقیق که مستلزم تصدیق است این سلسله
جلیله را از آن عهد الی یومنا که مدت پنجاه و اند سال است علی التناسل والتوالد بطنا بعد بطن باین دولت
اگر برع آسمان فرمان که از بست و زمین فرمان پذیر ان هذا لهو الفضل الکبیر در ملزومات اطاعت و بندگی
ظاهرا و باطنا کاری برجستی چون کمانها فاسته لعادره و مانند تیر در طرف مدت این دولت که زمان
نامهیش وز کرده در عالم محصور بقا محمود است غیر محدود و باد مقصدی خدمات عظیمه گشتند و مصدر
مهمات خطیره برخی با نتساب نونهالان خاص مخصوص آمده و بعضی زکاح مظاهرت مصاهرت خاقانی
مخصوص شدند هذه تذکرة لمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا در بیان مامور فرمودن حضرت ظل اللهی نواب
مرتضی قلیخان را بتسخیر گیلان و نهضت موکب همایون بساحات استراباد و سایر صادرات این سال
چون برادران حضرت ظل اللهی را آنهمه نفاق بوفاق تبدیل یافت و یگانگی و مجانبت بیگانگی و مولفت

مفوض آمد و غبار پریشانی که از آن دوده بر چهره شاهد آن مملکت نشسته زدوده گشت پس مملکت گیلان
گیلان و استیلای هدایت الله خان که سابقا حبل در عهده تعویق و تعطیل مانده بود و نقش نگین عزایم ساخته
بیار لشکر و برگ سفر آراینده مرتضی قلیخان که دفع آن مختصار او سبکی مهوبت و دفع آن شرمساری ها را
بهانه بهجت یا برام التزام کفایت این مهم کرده خدمتش بنا بر مصالح امور قبول آن مسؤل ننموده رسیم
سؤال او را با لشکری با نام که در اهتمام داشت به تسخیر آن ملک فرستاد چون هدایت الله خان را از وصول
سردار و لشکر خبر شد روی بر سر خبر یافت سپاهی بیکران از رعیت و سپاهی مجتمع آورده در محلی مناسب لشکر
بست و دست تعرض گشاد مرتضی قلیخان لشکریان خود را رخصت ازعاج داده مدت چهل روز از
طرفین تیرها در کمان نمی‌غنود و شمشیرها در نیام نمی‌آسود جمعی کثیر در میانه عرصه کشته شدند و اکثر قرای لاکو
و لاهیجان عرصه نهب و تاراج گردید هدایت الله خان چون کار بر خویش تنگ دید و نام جنگ و شکست
کشید رسول فرستاد و تواضع و فروتنی بنیاد نهاده اظهار صدق و عبودیت کرد و بتقبل و تضرع ازو
روزی چند مهلت یافته میرزا صادق منجم لنگرودی و آقا محمد صالح لاهیجانی که با احکام علوم نجومی دانش
داشت و سعی کافی و فزونی از متعلقان با تحف و هدایای شایان بدربار حضرت ظل اللهی فرستاد و ادای
خراج هرساله را تقبل جبت خدمتش استشفاع شفعا و استماع هدایا و توسل حضرت و تقبل خدمت قبول
آن مسؤل کرده با احضار مرتضی قلیخان فرمان داد و هدایت الله خان پروانه ایالت و خلعت حکومت
فرستاد علی قلیخان که بتسخیر ملک خوار و مید ری ع همش گفت قد صنعت علی : بعد از ورود دکنه و خوار و
از صدر و مشار محمد علیخان خوار را مطیع و منقاد و روانه ورامین گشت و بموافقت مجنون خان پازکی که لشکر را
سابق بود و همواره خدمات را لایق که بمرافقت مخیم جلال داشت و غفور خان حاکم طهران را دعوت کرده

او خود چون با علیمراد خان عهد بسته بود و بتازگی از جانب وی لشکری آراسته تکلیف اعراض نموده
کماشی جبت روزی چند در تسخیر قلعه ارام و اهتمام کرد و قلعه کیان نیز در رد و مطاردت مبالغه ورزید
عاقبت فتح آن شهر بدست او میسر گشته عالی خان پاس بر تافت و در قریه فیروزآباد نزول کرده محصول
صیفی اشیا را چون حاصل شتوی بتاراج رسانید و مراعی مواشی اشجار را که در آن حوالی بودند تاراج
کرد در آن حال فرمانی گردون مثال با احضار او صدار یافت تا در سفر استرآباد بارخی از رکاب ملازم
رکاب باشد و معتکف جناب خدمتش امتثالا للامره و اجراء للحکمه محمد علیخان را بحکومت خوار
برگماشت و مجنون خان را بر دع و نفی برخی مورد در ورامین و دیگر بلوکات طهران بجا گذاشت و تمامت
لشکریان را رخصت انصراف بوطن داده از راه سمنان عازم صوب استرآباد گشت در پایان توسم
موکب اعلا باسترآباد و واردات اتمامات چون حضرت ظل اللهی از عهد شهادت سلطان سعید شهید تا آن
اوان بعلت سنوح اخطار متواتره و وقوع اسفار متوالیه و تعرض ماجه و تکمل شدائد امکان زیارت مضجع
والد ماجد نیافت و همواره مانند گوش بخبر و چشم بنظر دلوعی تمام بدان داشت در آن اوقات که
آن اوضاع استبدال یافت و آن مایل اعتدال باز آمد از هر سو موانع ممنوع مانده و عوایق مرفوع بود را
گلستان شد بعضهم بعضا بمظاهرت یکدیگر سست گشتند و عموم طایفه اش بمطاوعت و بندگی گردن
نهادند بدان عزم گران زمانه دوران در زیر ران اهبت آورده عرصه قریه را که از مضافات
بلده اشرف و اشرف و اوسع عراص آن اراضی است مخیم سرادق اجلال کرد و تا آن صحرای با
بتهو خالی از خو متوطن رعایای نزدیک و دور معمور گردد و ایام شکار را مکانی شایان ساحت و فراخ
آید معماران ماهر و نجاران قادر بفرمان آنحضرت در بالای پشته والاکه تالی گنبد مینا بود عمارتی

رفیع مربع بنیان نهاد نظم اکل بناء هست بانیه معجزه بنیة المعالی ام منیت مسئلاً ودر اطراف
آن چو تات محمد محضر ع بیان ستاره مدور قمر ترتیب داد پس رایت عزیمت بصوب مبده استراباد
افراشته در سلخ ماه محرم الحرام این سال ساحات آن مملکت را از فر وصول موکب همایون فرّی تازه
و شکوهی بی اندازه بخشید مصطفی قلیخان که از جانب برادر دران بوم و بر بحکومت اشتغال داشت
با تمامی امرا و خوانین دولوی قاجار در موقف عبودیت و بندگی زمین مذلت بنقوش جبهه مجد زر کرده
و در مقام ارادت لیلا و نهارا لوازم تعظیم بتقدیم رسانید مرتضی قلیخان که در ساحل بخفظ
و حراست سرحدات خراسان مشغول بود و پنجه مکاوحت عقد معاضدت از فعال معاندین دولت
می گشود با حصار والا بکسی و افروختن از جیاد ترکی میلاد و متاع کشمیری نژاد اسپند راک عز حضور کرد
و مرتضی قلیخان نیز از سفر گیلان مراجعت نموده وارد استراباد گشت علی قلیخان نیز در انتقال از مبده بر
شرف زمین بوس افتخار دودکی یافت چون تمامی برادران آنحضرت از اطراف مانند ذره به بیضا و قطره
به دریا هر بار پیوسته خدمتش باآن جمع مجتمع و خاصه علما و فضلا و ائمه و سادات و عامه امرا و خوانین
و اشراف بمضجع سلطان سعید شهید و نواب جهانسوز شاه برد الله مضجعهما که در خارج شهر واقع بود قدم
رنجه کرده ارواح اهل آن قبور را که سر و ما خفت قبرا هواربع ادرع عند التیم فقال الکوه والمرن والکنه الجهة
مرحمت و هدیه مغفرت فرستادند و لیز بود تا مدت که چشمه روان را آتش فرستادند خوانین دولوی قاجار
که در انتحال کالمیت بین یدی الغسال بودند از بیم خیابان های سابق و جنایت های بیش وحشت بلغ الغیره
یرم الحشر را شد نشار از آن گشت و لهذا در بیرزان آمد و عرق خجلت از ساحات عروق چکیدن گرفت
حضرت ظل اللهی چون امارات بیم و باس از وجنات احوال ایشان فرس کرد آثار بشر و انطلاق ظاهر

کردانیده هریک

کردانیده هریک را باشارات بشارت انگیز من التصریح و التلویح و قرین اطمینان و استمالت داشت و
بصلات و عطیات وافره مفتخر و مستظهر نمود شعر ان کنت تطلب رتبة الاشراف فعلیک بالاحسان
و الانصاف واذا اعتدی احد علیک فخله والدهر فهو مکافی کاف و چون حلت موانع
اختلال و انتعاش طرق و شوارع حمل و نقل عشاید موزه و اماکن مشرفه مکه و معقد و رخود لهذا
در طاق تعطیل و تعویق نهاده و فرمان داد تا طاقی نمونه این مذرواق بران افراشتند با احضار رؤسای
کوکلان و یموت و اعیان و اشراف قندریک و کبود جامه و کتول حکم قضا امضا صادر گشت و از
هر فرقه حسب المقدار و المقدور نوکر رکابی و مرکب معین آمد و چون بعد از جلت الله وردی خان کرایلی
و شهادت نواب جهانسوز شاه اختلالی فاحش در کار ایل مذکور و طایفه افغان ساکنین کبود جامه و جام
پدید آمد و تعمیر ولایت مازندران منظور نظر عاطفت گستر بود لهذا برخی از افاغنه را در محل فسیح الفضای
جدید بنای قرابتپه و جمعی را در شهر ساری قرار مسکن نهاده هزار خانوار ایل کرایلی را الصفی در بلوکات اشرف
و نیمی در محال بارفروش مسکون ساخت پس تمامت قلاع و بقاع حول و حوش شهر را که در زمان قراب
پیشین از کمال عزم فرقه دولو سر بچرخ برین افراشته بود خاصه قلعه سنین که محمدحسین خان قاموسالو
در نفس بلده بنیاد نهاده و بران رفعت بنا و وسعت فضا دیده هیچ آفریده ندیده با خاک زمین موازی
و مساوی داشت و حاجی رحیم خان دولو را که از امرای این فرقه جلالت شعار بود بحکومت آنجا برگماشته
در عشر ثانی ربیع الاول عنان ابهت و کامکاری بصوب مستقر ایالت یعنی بلده ساری انعطاف داد
و بر بالش گیتی مدانی و فرمانروائی تکیه کرد ب گوشه بالش تو چیست کله گوشه ملک امروز و هم بر
رفعت و هم از جبهت مسندت برتر از آنست که در صد یک آن چرخ را کنج تمنا و مجال طلبست

محمد باقرخان قوانلوی قاجار که در سن شباب بود و از مستبان شهریار گردون جناب درین سال
بحکم اجل موعود درگذشت و عجوز دنیا را که عاری از پیرایه وفا و وفاق ع چار تکبیر گفته و سه طلاق داد تقدیر
اسناد دارالفراق فرمود برادرش رضاخان برادر مهتر او را بتفقدات گوناگون و تلطفات از حد بیرون نواخت
و برادر کهترش ولیخان را بجای او برگزید و بمناصب عالیه و انعامات وافره محسود همگنان ساخت
شعر ولا سیوی احباب قوم تورثت قدیما و احیانا نبتن مع البقل و الحمد لله لوتیه و الصلوة علی
نبیه در بیان تحویل سال خیریت دلیل ایت ئیل و نهضت موکب همایون بولایت گیلان و
محاربه با هدایت الله خان و تسخیر آن سامان در بهار سنه ستة و تسعین و مائة بعد الالف که روز دوشنبه
بیست و ششم ربیع الاول نوبت تیره خیز نوبت سلطان بهار بود و از تاثیر وصول آفتاب جهانتاب
بنقطه اعتدال عجوز دهر چون رخسار یار با صاف جمال دشت از لاله مینووش گشت و کوه از سبزه مینا پوش
فرد بوی گل آورد نسیم صبا بلبل بیدل نشنید خموش اوراق اغصان از شبنم سحری مکلل آمد مرسله
کما کلل خد الخود بالعرق و آبها در مجاری انهار رو دیوار گشت ع کالطیر تسبح من تیه و من شبق
حضرت ظل اللهی مرتب گفته در بارگاهی مانند بهشت بی تمنع اختلال خاطر داد تمتع داد و نونیان
و امرای حاضر را بخلاع خاص مخصوص گردانیده در تشهیر آیت جود بر وی او ستبر بیست صلت گستری اهتمام
ورزید و بمهمات ملکی و ملمات ملکداری شروع نمود چون مدتی برین نهج انقضا یافت و روز و شب
متعاقب گشت هدایت الله خان تخلف از عهد کرده راه طغیان سپرده و رباوی خراج تهانی و تقصیر
ادا بیاد و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض و اهل مازندران حسیاطار و رنجاش را از اهالی رشت و طالش
لشکری بی پایان فراهم آورده در محلی موسوم به بسیکوه من عمال لاهیجان از سامان کوه تا ساحل دریا بنا نهی

همچون حزم دوریش متین بسته بروج شیده رفیعه که طایران اندیشه را بال پارای عروج نبود بنیان
نهاده و تو بهای طنین پیکر بنشد رحروش ع کز سر عقل میربودی هوش بر فراز آن کشیده و چند نفر
سفاین که محمول خزاین و دفاین بود و التزام طریقه حزم را در بندر انزلی معد داشت که اگر بی نیازی
منزلگه گردد از استکوهش ملاطم مایه نجات و سرمایه حیات او گردد چون حضرت ظل اللهی از کم و کیف
آن قضیه آگهی یافت نواب جهانبانی را با یالات مازندران بگذاشت و کدخدا و خود با تمامی برادران و امرا و
نوانین و لشکریان روز پانزدهم شهر جمادی الثانی از فیده ساری انتهاض رایت کرده متوجه گیلان گشت و
بعد از ورود موکب مسعود بنیده رودسر جعفر قلیخان و مصطفی قلیخان با جمعی از یزدان از راه کوهستانات آنجا
بلاهیجان روانه داشت و مرتضی قلیخان و مهدی قلیخان را با فوجی از جنگیان خون آشام بهرام انتقام از معبر
عام بکام دشمنان و دشمن کام فرستاد هدایت الله خان وقتی خبر یافت که کتایب میمون از دو جانب
ع چو ناگه رآسمان نوایب بر لشکریان او حمله آورند از طرفین مقاتله پیوست شعر عرصه حربگاه شد ز نبرد
سهمگین تر ز عرصه محشر تیر بار نده گشت چون باران تیغ رخشنده گشت چون آذر مجمع کشته نیزه و سینه منحر
گشته خنجر و حنجر باسی رتبت مراحل را راه خوف بگشاد مراحل را در عاقبت آن حصار محکم پی با همه سنگها
پای ثبات در نداشت چون قلب لشکریان ثابت القلب گیلانی بشکست و جمعی کثیر از آن فرقه قتیل و اسیر شدند هدایت الله
خان از حملات هائل و ضارب نظم آشفته دل از جهان جانی استیمه سر از سپهر غاضب بر چهره دلیل
شمع سوزان در دیده سیل دمع ساکب بجانب بندر انزلی شتافته پس از آنکه برادرش عسکرخان نام را احکام
کلانتری یافته در مسارعت اجنحه الطیور دام گرفت و از شهر رشت با خلاصه کوچ و علایق او بر و پیوست بر
سفاین که در آن اماکن ایستاده بود نشسته بادبان سارع بالا برد و با جناح باد عاصف و برق خاطف سمت

شیروان روان گشت جعفرقلیخان با فوجی از نبادران شیرشکار تا کنار رود بابا برابر او راند و جمعی از لشکریان
او را اسیر و مقتول داشته عنان برتافت و بحضرت معسکر دولت آیات حضرت ظل اللهی از وقوع آن فتح
نامدار قرین ارتیاح و استبشار گشته شادروان عزت بجانب عبده رشت افراخته و عمارات ذات العماد
هدایت الله خان را که التی لم یخلق مثلها فی البلاد داشت محل نزول جلال ساخت و اموال و اثقال او را
از غلامان غلمان منظر و کنیزان حورپیکر و اقمشه نفیسه عزیز المثل و فرشهای تازی نسب و فرشهای یزدی
نژاد و ظروف ظریفه و کتب بدیعه و آئینهای عریض طویل طول و ساعتهای غریب شکل مربع وضع و دیگر
اسباب و اموال که مقدار آن از محاسب وهم برنسنجد و ایراد آن در متون این کتاب نگنجد بحیطه ضبط
آورده بر برادران و امرا و خوانین و لشکریان قسمت کرد شعر هو البحر من ای النواحی اتیته ؛ فلجته المعروف
والبر ساحله ؛ تعود بسط الکف حتی لو انه ؛ دعاها لقبض لم تطعه انامله ؛ و هرچه در خور عمارت جدید بنا و وسیع
فضا ساری بود از سنگهای مرمر و چوبهای عرعر و اطباق و آیینه و اوراق تصاویر تکلیل و نجات روانه
مازندران نمود و بر شیوه ملکداری قیام و اقدام نمود در اثنای آن حال معروض و مشهود افتاد که رمضان
خان نام زند معاونت و معاضدت اهالی طهران از جانب علیمراد خان رهنورد طریق ساوجبلاغ گشت
و اهالی آنجا را چنانچه مقتضی سجیت ناپسند انقلابیه ایست در معرض ایذا و اضرار آورده بتشتت آن اضطراب
بتسکین دهد و انتظام مهام عبده و قزوین فرماید جعفرقلیخان را با استعدادی شایان بدان سامان فرستاد
رمضان خان چون از وصول سپهبد خبر یافت با اتباع خویش از سواره و پیاده صفوف مبارزت
بیاراست در میانه حربی صعب و قتالی شنیع واقع گشت سردار زند یارای ثبات نداشته عنان فرار برتافت و
اکثر لشکریان الوار اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئک هم الغافلون مقتول

تیغ آبدار

تیغ آبدار و ماسوی گشته افتادند لشکریان جرار مانند جعفرقلیخان سران آن طایفه را با چندتن از اسرا و غنائم
دربار شهریاری داشت و خود لوای عزم بجانب قزوین افراشت مولاویردی خان ذوالقدر که حاکم آن عبده
بود و در تنها سلطان سعید شهید را پرستاری و ولد با تمامی اعیان و اشراف آنجا مراسم استقبال رعایت
کرده بشرف خدمت دریافت ولی جعفرقلیخان بسبب سابقه که در زمان توقف قزوین با او داشت
بحبس و قیدش فرمان داد و در تعذیب و تنکیلش اهتمام فرمود عشایر و اقوامش استغاثه و استعانت
بدرگاه حضرت ظل اللهی بردند حضرتش بملاحظه رعایت خدمت دیرین کسی بقزوین فرستاد و برلیغ داد
تا سپهبد پیرامون آزار او نگردد و با استبقاء عهد ارادت و میثاق مطاوعت دخترش را در سلک مراد خویش
کشد و بعد از انتظام مهام آنجا در منزل کوران دشت عزم توجه بصوب حضرت معصومه کرد اند در بیان
حرکت موکب همایون از گیلان بقزوین و بعضی از صادرات آن سال حضرت ظل اللهی چون روزی
چند در تدبیر ملک و سیاست جهانداری سعی بلیغ کرد و بحکم حسن ملک پرستی از تصرفات پسندیده کرد و قزوین
مربعه بنهاد و بعد از اعیان و اشراف آن مملکت خراج گرفت و خرج خود را بجزای آن سپرد و از روسای
آنجا معتمدی بحکومت گماشت ترتیب ادوات شهامی بصوب جنسه و قزوین کرده بمین کوران دشت جلدی
منیله شیران غیور و ملکان جسور گشت پس رایت عقاب پیکر هما آثار رباعات سلطانیه افراشت و مصطفی
خان دولوی قاجار را با فوجی از مردان کارزار و دلیران سام حسام زال گوپال رستم رسم فرامرز برز بهرام
شعار بتسخیر زنگان و تدمیر علیخان افشار که از منتسبان ذوالفقار خان بود و پس از قتل او بر اهالی آن
بوم و بر سرور و سرافراز شد فرستاد علیخان چون حال معلوم کرد و در خود طاقت مقاومت ندید بالضروره
با جمعی از متابعین کالذی استهوته الشیاطین راه فرار گرفته با هم و حیران چندی در مضایق جبال و قلل

الواد بتوهم قدم منهاده و چون از آذربایجان آمد عنان گرای صوب آذربایجان گشت مصطفی
خان مهام آن سامان را نظمی شایان داده روی توجه باستان آسمان بسطت سلطانی آورده نقش
چون حواشی بساط آن مملکت از خاشاک آشوب خالی دیده گلزار صفحات از خار فتنه تهی یافت
عالی عنان فلک فرسا بسمت مبدء فردوس آیات معطوف موالی دولت مخلصین حضرت و علمای اعلام
و فضلای کرام که سالها مترشح احترامات شایسته گردیده بودند و باستظهار پرتو عنایت آفتاب فیض او را
مانند عطشان بیابان و تشنه بفیض از معطی اقبال می جستند پذیره شتافته قدوم مسرت لزوم را بتقدیم
رسانیده و متفق اللسان باداء شعر والزهرنیت بکان البسط احسنا لم تبق بین لنا الا وشنا مدح
البیان آمدند حضرت شیخ الشیان هزار جریب را که برفعت سپهر و بنزهت بهشت مایل گشت و آنجا را
محل آفتاب سلطنت قرار داده بر روی کافه ناس در داد گشاده زخم هر یک را مراهم مراحم نهاد چون بدین نهج
دلهای مردم رسیده کرد و قلوب خلایق در قبضه آورد مولا وردی مذکور را که کان بحکومت آنجا بود کار داد
چون عبد الله شیخ جنت و بری از قول انکار انکار ورزید والزام التزام مؤنث کرد و بمکافات حضرت اقدس
فردی از پسران او را که ارشد و الیق بود و بگردار و گفتار اعقل و اصدق حاکم آنجا گردانیده در معاودی آن امور
سلیمان خان قونوی قاجار که از کمل الکبار عباد امور دولت فینا من سقرنا هذا نصبا بود از قبیه محنت فارس
بجادلی گرد و دار مخمصه و رنج زنگله بر آمده عادت الی حضرت سلطان مطلعه و ابحش لم تغرق بالمیلیقیا
فهص این مقال آنکه چو گره سیر گشت در روز نهضت حضرت ظل اللهی از شیراز نواب صیقلیخان را با تنش نزدیک
دستبان شهریار کرده ون خباب ابکان خروج از آن لجه و عبور از آن گرداب نشد چون زکیخان را بر دست سرای
سناده گریخت توقف ایشان و توقف افغان عارضی چند گوهست بگماشت و انتها از ذهاب و ایاب

دل اده دلر

و ورود و دخول قلعه ممنوع داشت علیقلی خان با دوتن از بنی اعمام بعد از قتل زکیخان در سفر اصفهان فرصت
جسته علی نهج المذکور بموطن مالوف پیوسته بعد از آنکه ابوالفتح خان را ملک موروث بحیطه تصرف آمد
و آسایش و ارتیاش با احوال راه یافت بملاحظه سابقه بود و محمد رحیم خان برادرش کرمش از جهت در راه دگر
راه دیگر سپر احمود او با موسی خان و عیسی خان هر یک را مورد رفق و التفات داشته بود شعر عسی الهم
الذی امسیت فیه یکون وراءه فرج قریب انتظار میبرد و چون روزگار مستعد اساس آن نقش ورچیده چید
و از پرده قضا لعبی تازه هویدا ساخت صادق خان نیز بسبب صفا طینت و حسن طویت و کمال اتحاد
با محمد امین آقا همواره بپاس زمام رجب و مجد داشتی و بدین وسیله از توجه بموطن مالوف مهجور گذاشتی چون
نوبت دولت علیمرادخان رسید و اوای نهج نو به ظلم مستخرج از نقش بر گنج اثیر رسید شعر ظلک من فلک
مستخرج والظلم مشتق من الظلمة و چنانچه استیلا و استقلال حضرت ظل اللهی و شکست سرداران خویش تواتر
معلوم کرده و اصلاح فیمابین امرا و خوانین دولو را با آنحضرت مصلحت نمود تا آتش انتقام را فروزد و مجددا
رایت خلاف و نفاق در میانه این دو سلسله بر افرازد اسمعیل خان نامی از طایفه دولو را که همواره بشرب شراب
و وصل قحاب متمتع می جست و با اوباش در نرد قمار و قعود مینمود و بدین وسایل برگ نامی قبایل گشته
روی توجه از موطن مالوف برتافت بحضور خواند و بهانه قصاص اقوام و عشایر بقتل آن یکتا بان
اشارت راند و نیز بآهنگ اتمام اینکار سرکی چند گماشت آن مجهول ظلوم که بیت کنج نادیده در جبلت او
هیچ سیرت که بود آن مذموم از سر سکر شراب و نشاه شباب و شباب شعبه من الجنون آن ستمکاران
دهر آفت را دست بسته مقبل بود و یک یک را از جرعه تیغ آبدار سیراب گردانیده مستقیم قامت هر
کدام را از خم تیغ منحنی اندام الحاسید او بیت کیستی که اولش عدم و آخرش فناست درخاو کان نباشد

بقا خطاست • وین آسمان که جوهر علویست نام او • بنگر چگونه قامتش از بار غم دو تاست • خورشید را که
مردمک چشم عالم است • تر دامنی ابر سیه مانع ضیاست • گردون خلاف عنصر و ظلمت خلاف نور •
آتش عدوی آب و زمین دشمن هواست • وین آدمی که زبده ارکانش می‌نهند • پیوسته در کشاکش
این چار اژدهاست • و از نور از خاص و عام شهر و روستا ازدحامی عجب هویدا بود و هر کس بر آنکه آتش
مسیکرست مسیکریست پیش از آنکه سلیمان خان را که سنین عمرش زیاده از چهارده نبود و بچهره و اندام
با سرو کشمر و ماه تمام برابری مینمود از آن سم نافع رسیدی رسد و از سیره آن زقوم بحلقوم قطره چکید مردم
از آن حالت خلیع بجوش آمدند و از آن عزم شنیع بولوله و خروش درمیانه مراد سلطان نام بختیاری که مباشر
سرامی بختیار یار بود و حمیتی وافر و همت داشت زهی الجراة علی السلطان اعجل مگر چشم پوشیده بران جمع
اشارت راندنا او را از زیر حجاب کسا و عبا از آن عبا بیرون برده بدو سپردند او خود سلیمان خان را چندی
در زاویه از زوایای شهر مختفی داشته پس با تبدیل لباس و تغییر اساس بکوهستانات خویش برده و از آنجا بنحوی
که هیچ آفریده کیفیت آن ماجرا نشنیده ببهانه زیارت آستانه قم با عزمی خالی از غم و ... از آن خطه گشت و
چون از نزول موکب حضرت ظل اللهی ببلده قزوین آگهی یافت عاجلا عنان عزیمت بدان صوب تافته
بکلیه نعمای حسنی و عطایای هنی که شرح آن می نباید بخامه چوبنی متجلی گردید بشرف التزام رکاب همایون
نعمت ابدی یافت و مذمتش سلیمان خان را که از بیم اخطار و زحمت اسفار علیل و سقیم مانده با مداراکی تا بان
روانه صوب مازندران داشت و خود با هیبت و جلالی بیش از پیش رایت مهر آیت بقریه تگرش که از
قرای معظمه شمیرانست افراشت

در بیان گرفتن نواب جهانبانی گرافس خان سردار روس را

بوقتی که حضرت ظل اللهی از مازندران بعزم تسخیر گیلان ... راهی شد که گرافس نام روسی باشارت

سلطان روس

سلطان روس خورشید کلاه ع که سر کشش بری از چرخ و خورشید کلاه • در زی ارباب معاملت و اصحاب
متاجرت با چند فروند سفاین مشحون بلطایف امتعه و ظرایف اقمشه در یکی از بنادر لنگر اقامت توسط معرا بان
خدمت دستگاهیان حضرت بعد از تقدیم پیشکش و به تمامی بنادر و تعیین خوب و زشت همگی بود اهل فرضه گرادین
را که مجمع البحرین است و خالی از شوائب عیب و شین بسبیل مقاطعه در اهتمام گرفت و ابواب معامله بروفق
رفق و مجامله مفتوح گردانیده اموال بیارزگان ارزان دادی و بزرگان بایگان فرستادی خزر برابر زر
بسته [illegible] و بهی را بجمله مبلغی خطیر با هر کس ... راه سپردی و با هر تن مهاودت قدم فشردی
اکثر رجال فریفته مال او گشته بهوا الفتش مایل شدند تا از هجوم مردمان آن معبر صفت گنگشان گرفت و آن
مقر آب آسمان گشت دیگر باره چند پاره سفینه بظاهر مشحون بانواع اقمشه و بباطن محمول بانحاء اسلحه بساحل رسید
و از چوب و آهن ادوات متمار بدانجا متواصل گردید گرافس از آن آلات جسری عریض و طویل از کشتیگاه تا
ساحل که قریب یک میل بود ساخت و چون آسمان اسمان از آن جسر که مانند مجره بر آسمان بود خاطر پرداخت
از همان چوب و آهن برجی که بدان آهن توانند نامید چون نقطه منتهی الیه آن خط قرار داد و سطح آن را از
تختهای فلزات محکم اساس کرد چون مدتی برین حال برآمد نواب جهانبانی با معدودی از امرا و اصحاب
رویت بروایت آن اوضاع رغبت نمود و با آن حداثت سن و قلت تجارت از علت آن تجارت
گرافس احوال فرمود و چندی از امرای روشن رای ببهانه تماشا بر کشتیها که در دریا متواصل بودند فرستاد
تا بدست آوری چند چیز را در صندوقها اسیر گشتند و آنچه بتجسس و تفحص مستفید شدند از آن طایفه نحس
مشاهده کرد و چون رای امر حقیقت آن امر مبهم مکتوم را پرده در آمد و آن راز بر مهر عالم سمر و نواب جهانبانی
حقایق آن ماجرا را با حضرت ظل اللهی بزبان تحریر تقریر کرد و فقیدان صاحب کید را الطریق الغدر با اهل الغدر وفا

اران دربار حکم نافذ شد خدمتش حاجی محمد آقای عمرانو را که از بندگان خالص الاعتقاد و حاکم محالات شرف
وکلباد بود باقدام آن مهم برگماشت و حاجی محمد آقا بتدبیر آن کار و تیسیر آن مبالغت ورزیده روزی
چند با او قرار مراودت داد و بضیافتش خواند چون نشاء خمار پای بند هوش آن گروه گردید بمکر
عقار عقال عقول آن فرقهٔ جهول آمر کرفس را با چند تن از سران روس گرفته محبوس کرد و بمجلس نواب
جهانبانی فرستاد آنحضرت بشارت این عارفه را بر زبان سفرای مبشر در بندگی حضرت ظل اللهی متواتر
گردانید خدمتش را چون بنا در فتح قلعهٔ ری دران سفر محتمل ماند و عقدهٔ آن مهم بعلت توجه دی و در فرط
برودت هوا غیر منحل لهذا الحکم شعر اذا لم تستطع امرا فدعه و جاوزه الی ما تستطیع بعد از تخریب تمامی قری
و تاراج اموال و اسر رجال و سبی نسوان معاودت بمستقر ایالت و روسیان منحوس محبوس را از یادت
تهدید و تخویف نموده تا اختلالی مابین دولتین حادث نگردد و آشوبی در میانه پدید نیاید کرفس
را با تمامی مال و رجال در صحبت معتمدی از راه و رسم سفارت آگاه بحضرت خورشید کلاه روان داشت
و بطریق شماتت و شناعت پیغامات چند زادان سرود انشش گذکر با زگل گر با : نه مردان شاه جوانبخت
هند گرزن لیس گرزان فرستاد و وقع ذلک فی عشر اول شهر ذالحجه الحرام من السنة المذکوره
در بیان تحویل سال فرخنده فال تحریر شغان ئیل و ذکر سور باسرور نواب کامیاب جهانبانی خلد الله ملکه
عروس حجلهٔ آسمان در روشنی بخش کلبهٔ روشنان شاه هر هفت کرده این هفت طارم ع بخوابه بغزو برم
یعنی خسرو سیارگان و آتش آب پیکر آنگه وی آن فصل زبان روزه داران جادارو یعلت بیماران
روز چهارشنبه هفتم شهر ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و نود و هفت هجری از کاخ حوت به بیت الشرف حمل تحویل
کرده و گلها از شاخسار نمونهٔ رخسار یار پدید و بلبلان بر گلبن نشید بر کشیدند و قربان سبیح گرتنی کرد

[illegible]

۲ /

ارغوان را با شقایق آثار معارضت پدید آمده و نرگس با بیدان معانقت دیده بمحاربت رسید شعر شقت شقایقها
فهم الاقحوان مبشها فرنا الیه النرجس فکان ذا خدود ذا ثغر یجادله و ذا بعیون یحرس و چنانکه آن
عندلیب ع کز نغمه پیرو ز دلها همی شکیب در پرده مانند بربط سعدی تکرار میکردند نظم وقت آنست که داد
گل از مجلس عیب بدر آید که درختان همه کردند نثار ناله بر لاله فرو داده هنگام سحر رست چون عارض
گلبوی عرق کرده یار شاخها دختر و شیرهٔ باغند هنوز باش آحامله کرده بالوان ثمار عقل حیران شود از خوشه
زرین عنب فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار شعر و انی مخطف الحضور کانه مخارق البلور قد ضمنت مکاک
فی الاعالی با ورد جوری چون خامه عجمی لقب عربی نسب در صفت خوشهای عنب خوش خوش دو فرد منتخب نشت
و در وصف انار که شرم لعل دلدار است بعجز اعتراف کرد جوهری زمان گوهر این شعر روان که یاقوت جانست
یاقوت روان منقب زبان می سفت و همیگفت شعر و جنات رمان لطاف کانها سواد یاقوت لطف
من التعب چون مدت دو هفته از ایام عیش رغید عید مدبر گشت رای منیر یار عالم و سلطان معظم رب
سایهٔ لطف خدا مالک رق امم حامی ملک جهان ماحی رسم ستم اقتضای آن کرده که بمقتضای و جمع الشمس
و القمر و قرن النور و النمر عقیلهٔ دهر و صنیفهٔ عصر آراسته صنع داور بمثال و نگاشته مشاطه قدرت خداوند لم
یزل و لایزال فرد تتق عصمت او پرده عنالی و هم برقع روی عفافش مردم چشم خیال صبیهٔ فتحعلی خان دولو
قاجار را که سابقا خواستار شده بود در عقد زوجیت نواب جهانبانی آرد و در ربقهٔ ازدواج آن خسرو سپهر سریر
آفتاب تاج قرار دهد فرمان داد تا در و دیوار کوچه و بازار مانند گلزار بهشت بیارایند و مسبات سور بر در
و اهم آورند و این کلمات از گفته کاتب عبارت انتخال آمد راقمه شهر را دیگر گلگون شاه بر بسته اند
دهر را بر گوش و گردن در و گوهر بسته اند خاک را در کوه و هامون از نسیم افشانده اند باد را جیب و دامان

عود و عنبر بسته اند • شمعهای نغز اندر برکهها افروخته شد • اختران ذو ذنب بر چرخ اخضر بسته اند • مغنیان
و رامشگران هر کشور در مجامع سور صف بسته دف برگرفتند نغمه بکف ها ای بره اخگر گرفتند • چرخ
ده بار است کهر یک • زخون دل صنایی برگرفتند • نایان کاخ چون افسونگران گستاخ لب بر لب یار
نهادند و با اظهار صنایع سحر شیرازی حاقانه باذاصابع • و بازیگران طنار غماز ع گرگنی حیله بر بشکر گردون بنیاد
در مجامع ملاعب انصار اوری بالروایح پر معرهنده و نزاد نقد شرف از کفه میزان یافته و قاضی القضاة
محکمه سیارات اعنی حقایق ان محامد در طی لسان آرد طیلسان خطبه خوانی باوج سموات افراشت بهرام بر رام
برسم غلامان نظم ترتیب مجامع سور اقدام می نمود و آفتاب از تابش جوش کرم اعطای خلاع زر تار بود
زهره بکام گچه هلال دست چرخ مستدیر را در رقص دوری آوردی و بر اصول خفیف و ثقیل آهنگ ع باده وا
لی بسرور رقص ز عیش و طابا • بسامع ساکنان فلک سانیدی عطارد چون من فرد خامه عنبرفشان در
دست داشت • خطبه آن سور میمون می نگاشت • و ماه سفیر آسا اشراف کشور و اعیان هر بوم و بر را
صلای دعوت میزد قامت نوخیزان کیوان منظم و قضات مشتری طبع و امرای مریخ خشم و خوانین افتاب
تیغ و خواتین زهره عارض و کتاب عطارد سیاق و خواجه سرایان ماه رخسار با خواسته و خواستاری سایان
بدامغان شتافتند و آن مخدره را با زمینی که بتصور نیاید و در اندیشه نگنجد بر عماری مانند مهر بر سپهر نگار
بلده ساری بردند و در شب فرخنده جمعه چهاردهم شهر جمادی الاول این سال فرخ فال بعیش و انبساط در حجره
حجله آراسته آن سلیمان عهد شرف مکین داد ندو زبان و زکار رنیاب احتمال این ابیات مکرر میکرد
شعر قد طلع البدر مع الزهرة • فی دولة موفقة الزهرة • فاصبحت الحرة مقرونة • بالحر فی دولة الحرة
فاستندت فی الی شاهق • و صمم تکفیه علی ذروة • در ذکر حرکت موکب جهانگشا بعزم تسخیر دار السلطنه طهران

چون

چون ایام سور و سرور با کام رسید و دوست عیش و تمتع بنهایت انجامید حضرت ظل اللهی را با تمام کار
و اتمام صفحات ری با جنبش چرا ریزه گذار کهکشان شعر اذا تمتطی قائم الخیل • نوهنا احسن متو قافیتی • ابر
منها فذا شتا • سیان سنه ما تای و ما دنی • در عشر اول جمادی الثانی تحریک لوای جهانگشا بر اصوب
ملوک شمیران را مرکز شادروان جلالت و مخیم سراپرده خلافت ساخت غفور خان حاکم طهران از فرط استیلای
بوفور اتباع و اعوان ملزومات قلعه داری پرداخت و برج و باره آنرا از توپهای گران و تفنگچیان آتش
فشان ثابت الارکان گردانیده سواران خود را رخصت تعرض و ازعاج داد تا از گوشه و کنار دست ایذا و
اضرار بر پراکندگان لشکر حضرت ظل اللهی برگشودند خدنش از اشتعال آتش طیش و استیلای نخوت
و محاصره قلعه رایت اهتمام در خارج شهر بر افراخت لشکر های آراسته از قلعه خارج گشته با جنود آنحضرت
جنگ در پیوستند و اکثر مقتول و ما سور ماندند بقیه السیف هیجا او جز کجا پناه بقلعه بردند در خلال آن امور علیخان
افشار که در سال پیش از قصه سپاه نصرت اندیش کما هو المذکور جبل تبت کمیجت و اسیمه بر کجا نب آذر
بایجان بگریخت و پس از انصراف موکب مسعود بموطن با الوف جرات قوی کرد متوجه مرکز ایالت گشت و
والی آنجا از بیگانه و آشنا از نیم با بای حضرت ظل اللهی با او قرار محاربه داده در مقام مما نعتش برآمد
و او خود باستعلاج آن حرق و التیام آن خرق ناچار روی توجه باستان آسمان سلطنت حضرت ظل اللهی
آورده بود با جمعی از منتسبان خویش ادراک حضور کرده مورد التفات غیر محصور گشت و کمان کان بکلو مستولی
زنجان و سرکردگی دستجات خمسه افشار قرین اعزاز و افتخار آمد چون مشهود افتاد که مراد خان نام زند از جانب
علی مراد خان بسرداری کارخی از بلاد عراق نطاق اهتمام بسته و در صفحات همدان سر پنجه نفاذ بر گشاده قصد
نواب جعفرقلیخان را با میرزا محمد خان دولو قاجار و علیخان افشار و جمعی از لشکریان نصرت انجام با رعام

مرادخان برگماشت جعفرقلیخان برود و بگرد و همدان علی خان را با فوجی از سواران پیش مقدمه الجیش
قرار داده خود بتعقیب ایشان روان گشت سردار زند چون از چون و چند اوضاع اطلاع یافت عرق قهر و غضبش
در حرکت آمده بموافقت عنان تهور بجنبانید و با معدود علیخان که همراه لشکر بود در مقاتلت و پوست علیخان
طاقت مقاومت نیافته روی فرار بر تافت سردار زند برادرزاده و عنان مسارعت سبک گردانید فراریان
لشکر و پیشگان حضرتگیده دوتن مردان جمع رسیدند و خبر بازگفت نواب جعفرقلیخان را آتش خشم و سخط در کانون
خاطر چنان افروخته گشت که اگر از آن شرری به زنی میرسید حرق یا زمهریر و سوخته آتش جحیم میکرد و نیرو فی الحال
بازبه در رکاب تازنده که مرکوب ایشان صفت شعر وعظیم ما کنت احب قبله * ان السروج علی بوارق تو منع
داشت اشهب صرصر تک شعر وکانما الجوزاء حین تقوبت * لبب علیه والثریا برقع * بجناح ریاح در فضای
هوای خصم افکنی طیران داده وقتی بعرصه کارزار رسید که مرادخان بقوت بازو گرزی گران چنان بر فرق
علیخان فرود کرد که اگر بر صخره صماء زدی فی الفور متفصل از یکدیگر گشتی علیخان بقوت تجلد خود را نگاه داشت
و از کوه مرکب بر زمین نیفتاد مرادخان دیگر باره باره تهور بر انگیخت و خواست تا باسنان او را از مرکب
در افکند جعفرقلیخان چابکش تیغ بر فرق راند که شخص او را که در ضرب کمان بود دوتا گردانید حالی از پشت
مرکوب جدا مانده روح بقابض سپرد علیخان از کمال توحش بی آنکه بر قفا نگرد یا بر قفا نظری گمارد و ان مغاک
فوج کش و اسب روح بود معاینه میدید بیت هی تاخت گرز و زبد بگذرد * زبانش همی زیر پا بسپرد *
آنحضرت تا او را از آن عارضه مستظهر گردانند و از آن واقعه مستحضر این شعر و ان از مجرای زبان جاری ساخت
مصرع چه تازی ها و ان مرکب درین دشت * که صیاد و تصید دیگران گشت * علیخان بجو بگه دجل بود
خجل گشت و ازان نتیجه عارفه لمیزلی ولطیفه عنایت لایزالی که مصرع جان تو داد و شش با عالی * زبان شکر گذاری

بجام

بجام مرگ الحمد لله علی ما اولی * فنعم ما اولی ونعم المولی * برگشاد لشکریان زند چون سردار خویش بی سر دیدند
و بنیاد آرامش بزور بر که الفرار فی وقته ظفر برخواندند و راه هزیمت گرفت جعفرقلیخان چندان از آن لشکر نگو
گردانیده مامور کرد که تو هم زینسپس بکرد پس با کسی شایان و نصیبی فراوان عنان مراجعت بصوب طهران
معطوف نموده بکمال عواطف حضرت ظل اللهی مخصوص گشت چون مدت محاصره طهران بطول انجامید
مردم از فرط قحط و غلا با غذیه غیر معتاد که مضر مزاج و موذی طبع است علی الاضطرار اشتغال نمودند در امراض
امراض مختلفه تولد کرد و جمعی کثیر که از جمله غفورخان حاکم بود در قفس شهر انگاس اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم
فی بروج مشیدة شربت ممات نوشیدند قلعه گیان اگرچه بعلت فقدان حاکم و قلت قوت که قیمتی بر آیات قوت
بود متفق الکلمه شدند تا درب قلعه مانند ابواب رحمتش برگشایند و متابعت و مطاوعت حضرت ظل اللهی
گزینند ولی از بیم طیش و سطوت آنحضرت که چند کرت ایشان را تهدید بقتل کرده و وعید فتک داده
باغوای محمدخان برادرزاده غفورخان و اغوای برخی از اعیان قدم ثبات فشردند تا هوای آن خطه
بواسطه مجاورت عفونت و فساد مواد فاسده بغایت عفن گشت و در ابرها اهالی اردو نیز تاثیری بین
کرد و اشعار حکیم خاقانی که خاقان کشور معانی است مصداق بخشید شعر خاک سیاه بر سر آب و هوای ری
دور از مجاوران مکارم نمای ری * دیدم سحرگهی ملک الموت را که پای * میکفش میکرد زدست وبای ری
گفتم تو نیز گفت چو ری دست برگشاد * بو یحیی ضعیف چه سنجد بپای ری تذکره الشبه اللیله بالبارحه مخفی نماند که
در محل خود ایراد خواهد شد از اواسط سال هزار و دویست و سی و هفت هجری تاکنون که تقریر سامان ساخت
سپهر و ملاح گردون ده بار مرحله این عرصه فسیح الفضا پیموده و سطح این بحر بیکران در نوشته وبائی شنیع
که نعوذ بالله من فساد الزمان و وبائه و عدالدهر و حوادثه در ممالک ایران بل در تمامی معموره جهان شایع گشت

وبسا جوانان سرو قد سمن عارض سیم اندام بکام نارسیده و چهره مرام نادیده در کام نهنگ مرگ افتادند
قد متمایل کمان اللبدر وللنجوم محمول تراب قبور گردید و خلو معابر از فرط افتادگان اموات نمونه صراط
آمد و بطون مقابر از عراعر قد و دور و دخدود غابات روق شکل فضای جنات گشت در هر دیاری
از آن آتش بار ناری سرکرده اثر کشید و شهر سرائی افغان سر انی علی واحدی رب الزمان و ما حی
الزمان علی شی ولا تذر بگوش سپهر بر رسید چون هلال محرم این سال و هو سنه سبع و اربعین بعد الالف
از کنار افق رخ باقی رسیدگان آفاق نمود طاعونی عظیم متعقب این بلاد الیم که از مملکت گیلان بر غنی
از حد مازندران سرایت کرده بود در بلده سادی که مستقر فرمانروائی و جهانداری است بظهور پیوسته
جمی کثیر از برنا و پیر بدین علت گذشتند طریقه سوگواری و تعزیت داری بکلی متروک بل رسم تجهیز و تکفین مهمل
و موقوف ماند آبا بر ابنای گرستی و امهات بر بنات نگریست بقایای مردم از آنکات فطیع متوهم و
دموخوش گشته هر کس را توانائی بود بی توانی املاک خویش گذاشت و راجلا و فارسا علی قدر المقدور متوجه دیهها
و کوهستانات نزدیک و دور شده او دارای ملک گشای ملک آرا که تا از عالم ایجاد سخن رود و از جهان
کون و فساد حکایت کنند با جمیع اعزه اولاد که اشبال کنام نبالت و انجم گردون محامد و سایط قلاید مکارمند
بر سریر عالمگیری و جهان گشائی متمکن باد سر آمین آمین لا ارضی بواحدة حتی اضیف الیها الف آمینا
از محاسن اخلاق و شیم ستوده و صفات محموده و فرط فضل پروری و محض عنایت گستری که داب آن
مبارک ذات است و عرض آن همایون جوهر فرد نو باد رنباشد از خورشید بوی ناد رنباشد از عنبر تا آب
هستی ناس بر خاک نیستی کمتر ریزد و پرویزن آسمان قطعه تا چه پرویزن است او که مدام بر زمین آتش
بلا بیزد در جهان بوی عافیت گذاشت چند از این رنگ فتنه آمیزد بر نخیزد دگر بدست ستم من مزاجم کین

بهم برخیزد

بهم برخیزد خاکسترها بر مفارق خلایق باد می بیزد ع کجاست شیردلی کز جا بر خیزد بی شوایب دهشت و وحشت
در مقر خلافت ثابت ماند و کافه خلق را به ثبات و ترک تفرق تحریض کرد چون ساحات شهر از هجوم رعیت و رعات
پرداخته گشت تمامی شهزادگان و نوئینان را کثرهم الله با پردگیان حریم حرم خلافت و باکورهای شاخ سلطنت
و جواری و خدم جوقه جوقه و دسته دسته بولایات دور دست فرستاد و خود با معدودی از خواص امرا
و وزرا و ندما و کتاب در رکاب رکاب عزیمت بصوب ییلاقات هزارجریب کرد و عنان فلک فرسا
سبک گردانید این بنده مهموم فرد این که شعله ام از جهان جانی نیست وان چو شعله صوفیان گشخونم
با اجزاء کتاب مامور الزام رکاب آمد چون مرکبی تازی نژاد باد تک پولاد سم سنان گوش خیزران دم
در سم له زهو طاوس و خط حمامه و نه دم باز و انقضاض عقاب که از اصطبل خاص عنایت رفته بود
سقط گشت ناچار بر ابی استر گردن استر گوش حمار توش تیس پوز خاک توز ناتوان مهزول بد رفتار فرد
نه از غبار جو استه بیرون شدی بزور نه از زمین خسته بر انگیختی غبار سوار گشته سر که سخره ازان که رکابش
دراز کن که بزله ازین که عنانش فرو گذار در بندگی حضرت روان گشت در آنحالت که یاد از شور شور
مبدا و اقامت قیامت و لها از دهشت قرین هر بان بود و سرها از نابات دوران مزیم دوران
و مان شد تا در تحریر این مجسته تالیف توقف نمود در تصنیف این همایون تاریخ تقاعد ورزید مگر خامه نگار
را از نشاء این انشا بواسطه این میل مفرط نشاط افزاید و استماع اخبار موحشه انقطاع ممالک نفرماید با خود
گفتم شعر الصعو یرتع فی الریاض و انما حبس الهزار لانه یتکلم سخن آرائی را همه کس داند که اسباب دماغ
مرتب باید و ادوات فراغ ممهد خاطری آسوده از جور گردون کار روزگار ضرورست و خاطری شیفته پریشان
مویان خلخ و تاتار بیت در شهر نگاری که دل از ما ببرد دیگر آنکه دوری از دوستان و یاران و برادران

ومتعلقان بارخاطر وخار دیده ونار روان هست ع شم اینجاست دل آنجاست که جانان آنجاست
اینک بحفظ و وقایه حرس احرس شرلک عند سلطانک واعذر ان یحطک عنها الهنا ومن حفظ ما وکلت
الیه احیانا مبیق آن اقدام می ورزد و با مسامحت خاطر در تحقیق مبالغت می نماید وعزم ان دارد و ا کی
بر می گرد ان شاء الله بعد از رفع این سانحه ودفع این حادثه که الهی عنقریب انکافه خلق مرفوع باد در تعلیق الحکایات
و انماط این روایات جهدی بلیغ لازم داند و اهتمامی وافی کند در گر زین قفس قالب بیک دیگر طوطی
حیات زود خبری کند ایا ربی امن واجب وقدر دوفقنی وتممه ویسر بحق المصطفی طه وآل وصحب قد
فوا هم باتباع هم بر سر قصه خود رویم حضرت ظل اللهی را علت شیوع آن علت و وقوع آن آفت تغیر
آن بلد محکم گشت و استخلاص آن شهر میسور بنا بر عنان فلک سرعت سمت مدار قطب سلطنت معطوف
فرمود چون دو آب سواد کوه مجمع سرادقات خلافت گشت هم در سبب شدت گرمای هوای تموز که
میوه ها سر در شاخ کشیدند و ماهیان از جوشش دریا بشیخ افتادند در وحش انگشتی زبان در کام چون شب کشف
طیر انگشتی زبان در حلق چون نای نغم وخلق را معنی شعر ان کان فی الصیف ریحان وفاکهة فالارض
مستوقد والجو تنور ومحقق آمد بعزم ییلاقی رهبت اهبت بصوب صحاری دلگشای چشمه علی که در عرف
اتراک ارا علی بلاغ گویند و بروز آثار ظهور معجزه امام ثامن ضامن علیه سلام الله ما دام الکرم انسانیت
دهند و ماهیان آن چشمه را و ماادریک ماهی قلبها اعز من الفلوس وعینها استر من العیون مراعات احترام
صید منمایند نهضت و ایام تابستان را که مطلق ایام مانند ابر بستان و آفتاب زمستان زود گذر است
بخیر و خوبی و خرمی دران حرم فضای خرمی فراگذرانید از سوانح اتفاقیه این سال داستان احتراق دبدبه
که در شب سه شنبه هژدهم شهر شوال التی سوزنده تر از نار غرام و طعن سام اردار رهبری که هرگز آتش سوز دیگر

وهیزم نوحی بالا گرفت شعر تا او قد این طیب داره ابدا مارا وکان فراسها بالنار وبامداد با دهوا مرور
دور سرایت کرد اهالی شهر بعد از تحقیق آن حدیث هل اتیک حدیث الغاشیه بوده وجوه یومئذ خاشعه
باطفاء ان التهاب که صفت نارا حامیه داشت اجتماع کردند و از عیون ستاقصه تسقی من عین آنیه وفیها
عین جاریه ع آبها چه بران آتش زدند تولی لحه دو دکرده وسود نکرد تا در یک ثلث شب دو ثلث از شهر
قندیل اهب فروزان و چون خاطر اهل که اران گشت واسباب واثاث البیت مردم از هر چه نام هستی
بر او اطلاق شود احتراق یافت وسمت نیستی پذیرفت واز رجال ونسا وصبیان آنچه در حساب آمد معادل
هفتاد و دو نفر تاب ان انیسنا ایابهم رجوع کردند ومحاسبه ان علینا حسابهم دریافت از تاییدات
اقبال معمور و عمارات مقصور شهریار بیهمال را که از آتش باغ ارم داشت حفظ خدا و تدوحت یزدانی
در سایه فضل وکرم گرفته آری در اقبال جناب تا کرده باقی جهان جمله کم گرفته الحاصل حضرت ظل
اللهی بعد از اصغای این خبر رضا خان حاکم آن بوم وبر برلیغ داد تا در تعمیر شهر و ترفیه خلق زیادت سعی
ورزد وحزایبهای ان آتش را باب تبذیر که خلاف تقدیر است تلافی فرماید وخود بعد از چندی که داد
عیش وتمتع داد واز تفرج شکره فراوان ع باستر و چرغ و باز وشاهین حظی وافر برداشت عقاب بکر
بصوب مستقر خلافت در اهتزاز آورده با جل احوال وامن مقدم واتم اقبال مهد دوام روز آخر شهر ذالحجه الحرام
ساری گشت ونظر عاطفت بر صلاح وفساد احوال عب در عات انزخت وبشارت انالموقوهم نصیبهم
غیر منقوص مسموع مسامع حسرات دیدگان دهر براق ساخت شعر له المعالی سماه والذی نسب و
المجد ساریه واکمو دامطار در تحویل سال فرخ فال لوی ئیل و مامور نمودن علیمراد خان شیخ اوس
خان را بانزندران وهجرت حضرت ظل اللهی باستراباد در بهار سنه ثمانیه وثلثین ومائه

بعد الالف و هو فی یوم الخمیس سابع عشر من شهر ربیع الثانی **نظم** چون سبزه ز خاک سر برآورد ٭ طاوس بهار پر برآورد
در بزمگه گل از چپ و راست ٭ شبنم بنشست و سبزه برخاست ٭ هنوز دهستان جشن نوروزی غیر مطوی و نا منقضی
بود که قضیه توجه علیمراد خان زند با لشکری شایان از بلده اصفهان مسموع حضرت دارا رایت سکندر صولت
افتاد و تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون علیمراد خان را قلعه شیراز بحیطه تسخیر و تصرف آمد و تمامی مایعرف
و ما یملک وکیل در حیز تملک قدم بر سریر سروری نهاد و بعد از انتظام مهام آنجا و قرار استقرار در خطه فسیح الفضا
منیر الهوا نمیر الماء اصفهان که صاحب رتبت زکی است و ستاوری در وصف طرب‌افزای [illegible] یا اصفهان لقد فقت البلاد
باربعة من معان حار محصیها ٭ تضوع ارجائها عند الصباح ارجا ٭ کانما حسنت مسکا حواشیها ٭ و اودیس ازآنکه
در سالی دو مهام جاه و عراق را منظم ساخت عزم استخلاص ولایات آذربایجان و استرآباد و مازندران با معادل
چهل هزار لشکر نصرت‌اثر کرد و قبل از وصول بصفحات طهران شیخ اویس خان ولد ارجمند خود را با معدودی
معدود از سامان فرستاد چون این اخبار در بندگی حضرت ظل اللهی متواتر گشت همت بر دفع آن ماده و رفع
آن فتنه را با استکمال آلات و ادوات جنگ و استجماع لشکر شیر حمله نهنگ آهنگ فرمان و در تنسیق امور مجادلت
و ترشیح مصالح مکاوحت مبادرت کرد در اثنای آن امور محقق آمد که محمد علی خان حاکم خوار با وسای فیروز
کوه و دماوند قدم صدق در جاده مطاوعت سردار زند نهاده بمظاهرت و معاضدت او متفق الکلمه شدند
و آشوب طلبان لاریجانی و نوری نیز بسبب اقتدا و تقلید بدان مرتبت شیخ اویس خان را متمنی [illegible]
و استرآباد تحریص کرده بعوارف و عواطف او تخصیص یافت شیخ اویس خان با قوا و اغوای ایشان از طهران
انتهاض یافته صحاری لار را مخیم ساخت و روان اجلال ساخت و چراغعلیخان نام زند توپچی آقاسی خود را
با معادل ده هزار نفر از لشکریان خارجی و جمعی از فتنه جویان داخلی [illegible] فرستاد حضرت ظل اللهی جانی خان

دولوی قاجار را بمدافعت آن لشکر و مجادلت آن حشر نامزد گردانید طرفین را در قریه امیری تلاقی دست داد
چراغعلی خان با فوجی از غازیان قوی دل بعد از کوششهای بی‌حاصل و کر و فر لاطایل با سور گشته مقتول ماند و
بقیة السیف فرار کرده بطلب فرستند شیخ اویس خان را از آن قضیه با ملکه ثبات استرخا پذیرفته بقصبه دماوند
شتافت و در انتحال علیمراد خان با سپاهی بیکران وارد طهران گشت و ولد خویش را بدان مبدو خوانده در
تقبیح حال و توبیخ احوال او مبالغه نمود و بعد ما او را با معادل پانزده هزار لشکر قیامت اثر از راه فیروزکوه
و اویس مراد خان بنی عم خود را با محمد رضا خان وزیر از راه نور و اسمعیل خان ولد شجاع الدین خان را
با محمد علی خواری از راه دهخوار باستخلاص مازندران بگماشت حضرت ظل اللهی بعد از تحقیق با ابراهیم قلیخان
و مهدیقلیخان با لشکری موفور بصفحات نور و کجور مامور فرمود و علیقلیخان را با محمود خان و علی نقی خان و
لطفعلی بیک داودی سوادکوهی بدو آب سوادکوه فرستاد تا معاونت و مظاهرت رؤس و اذناب
آن ولایات دفع بدسگالان دولت را چاره سگالند و بارغام دشمن کمر اهتمام بندند سرداران
مذکوره بعد از ورود بدان حدود چون معلوم کردند که اهواء اهالی آن صفحات بطرف نقیض مایل گشت
و اسباب امن و سلوت بکلی زایل محمود خان با سایر اعیان نیز باشارت مهدیخان سوادکوهی که در آن
اوان ملتزم رکاب بود و از عوارف عواطف دولت باقصی الغایه کامیاب و بعد از شیوع این امر شنیع
استشعار خوفی تمام کرده از میانه کناره گرفت با لشکری مخالف موالف گشتند بواسطه تعذر وقت مخالفت نتوانستند
و مکاوحت مصلحت ندانسته مراجعت کردند حضرت ظل اللهی چون چشمه امانی کدر دید و چهره مراد در ششدر
شعر فیوم علینا و یوم لنا ٭ و یوم نساء و یوم نسر ٭ تمامی حرم و حشم را روانه صوب استرآباد کرده خود در
خارج شهر ساری دو روزی بانتظار وصول برادران شاد روان اقامت افراخت و بعد از ورود ایشان با

با تمامی ارکان دولت و اعیان حضرت و خواص ممالک روی توجه بجانب ملک موروث نهاد و جعفر
قلیخان را بحفظ و حراست قلاعی که در بسطام داشت از منزل کلباد بدان سامان فرستاد، اهالی استراباد
بخدمت استقبال مبادرت نمودند و سرا وثاقش برسم اشهب گردون سیر سودند و روز و شب اسب دور
ساعات شمردند و نزول موکب را واسطه حصول آب یافتند اما شیخ اویس خان و دیگر سرداران زند چون
ساحات مازندران از شاه و سپاه تهی دیدند و عرصه آن ولایت از متولی و والی خالی بی ممانعت مانعی و مزاحمت
دافعی مانند صخور صلاب که از فراز کوه جاری گردد یا چون سیلاب که از قلل جبال جاری از سه جانب وارد بلده
ساری شدند و با عموم اهالی آن بر و بوم چندان قرار بی اعتدالی دادند که شرح آن در متون این کتاب نگنجد
چون چندی بر اینحال گذشت شیخ اویس خان محمد طاهر خان بختیاری را با مقدار ده هزار لشکر جرار از مازندرانی
والوار باستخلاص ولایت استراباد بگماشت سر از صحرای فسیح الفضای گرادوین [illegible] اعلام داشت
حضرت ظل اللهی بعد استماع این اخبار نواب مصطفی قلیخان با هزار نفر از دلیران نامدار معاضدت جمهور سلطان
ارانلی بسرحد کلباد و بستن معابر آن حدود نامزد کردانید که مخالفت مرتضی قلیخان و ورود محمد طاهر خان
بظاهر بلده استراباد و کیفیت شکست او و فرار شیخ اویس خان از ساری چون حضرت ظل اللهی بموداء
صحیحه الزم غیرتک فانهم جناحک الذی به تطیر و اصلک الذی تصیر و یدک التی بها تصول بایل و عشایر خود
و استیصال خصم پرفعال با جمع رجال و بذل اموال داشت نواب مرتضی قلیخان تا غلبت ضعف حال
سلطنت قوی یابد دیگرباره قدم در مرحله اقدام مخادعت و اقتحام لجج محاربات نهاد و دست تحکم بجو که
در تحکم داشت از آستین نارستی در آورد و بحکم المستشیر متحصن من السقط با اعیان و بزرگان قبیله دولو و یخی
بوخار باشیه قاجار در باب مشورت و کنکاش کرد جمعی از عقلای قوم در لزوم او مبالغت ورزیده بنا بر آنکه

بحسن تمه

میثاق و عهد و وفائی که با حضرت ظل اللهی داشته او را باقوال ساعه اخاک علی کل حال و زل معه حیث زال
جواب گفت و بعضی از جهال فرقه از قرار نفوذه فعلوه بملاحظه مال کار اغراض حسنه مصلحت در قتلش دیدند مرتضی قلیخان
بمقتضای حب ریاست و اهتمام در التزام مهام سلطنت شق اخیر اختیار کرده حضرتش الضیافت خواند از
آنجا که تنگ و بد امور جمهور بسته تقدیر قدرت و خیر و شر مهام انام موقوف اقتضاء قضا و قدر کسی چون و چرا
دم نمی تواند زد که کارگاه حوادث ورای چون و چراست از موجبات فتح الباب مواهب سبحانی و کمال افضل
و رافت یزدانی میرزا محمد خان دولو قاجار که از اهل شوری و مردی عاقل و هشیار بود ضمیرش دال از مکنونات
خاطر و مجلوات ضمایر آگهی داد و بتصدیق محمد حسن آقا و آقا اسمعیل الارستانی که اقتحام آن لجج کرده بود ضم
و استماع آن قول ممزوج که با حق بسیط المنح مدعای خویش ثابت گردانید حضرت ظل اللهی بعد از تحقیق ماجرا
بر شقت وان عهانی، اعذری بظاهر نموده گفت و علی الصباح مرتضی قلیخان را بحضور خواند او خود تمامی فردی
از خواص از تمامی اوضاع آگاه بود چون یارای تعارض نداشت تمارض کرد و بواهمت مصطفی خان دولو و چند تن
از اوباش الطایفه بهانه تقسیم اسبان خیلی نزاد که در خارج شهر داشت برافراد اجناد از شهر خارج گشته بی
لبس ملبوس مرسوم سواری و فروسیت بر فرسی صبا رفتار سوار گردیده بمحل آزاد محله شتافت و مصطفی قلیخان
برادرش را که در جر کلباد برفع معاندین دولت نصب بود از قضیه خبر داد و مبایعت نامه محمد طاهر خان
بختیاری نوشته او را ملک استراباد خواند مصطفی قلیخان تا آن زخم را مرهمی نهند و آن داء را دوائی بخشند
و آن رخنه را سدی کنند و آن کسر را جبری فرمایند آسیمه سر بجانب برادر روان گشت و حارسین آن معبر از معاینه
این خبر باشند خواستند متفرق و پریشان شدند محمد طاهر خان را راه عبور گشاده آمد و اسباب آمال آماده
جعفر قلیخان زند سنقچی باشی و حاجی رضا خان فراهانی را با معادل سه هزار لشکر بمحارست جر کلباد بماند و خود با جنت

هزار سوار رایت عزیمت بصوب استراباد مرفوع گردانید مرتضی قلیخان را نصح ناصحان و ممانعت مصطفی
قلیخان سودی نبخشیده باستقبال لشکر زند کرد و خارج شهر محاذات دروازه مازندران را محل نزول ایشان
قرار داد و سنگری متین بست اما حضرت ظل اللهی را چون علت عصیان برادر عهد شکن و ورود جنود
دشمن کار از دست تدبیر درگذشته بود نیم اسف مانده وقت فوس که ما اقرب السعود من النحوس و ما اقرب
النعیم من البوس امرا و خوانین قاجار و اعیان و بزرگان شهر و روستا را احضار فرموده و اظهار انضجار کرد که
ما را از تحمل شداید و تجمع مواکب و تسخیر بلاد و تدبیر طغات مقصود ارغام خصم بی باک سفاک بوده و غرض صیانت
عرض پاک چون محقق آمد که از کید اختر ناکسینه برادر را انتقام دشمن بدخواه میسر گشت و نظام کارها گسسته آمد و
شماتت حساد و نهاکت اضداد بظهور خواهد پیوست و وهنی تازه و خللی بی اندازه بر احوال راه یافت و دوباره
زن و فرزند در کف اشرار زند و الوار اسیر باید دید آن به که بی شوایب موانع و عوایق ع من یکسر وغا
از علایق بجان وا از آنجا بترکستان گرائیم و اگر صرای جاوید فرصت دهد و اختر دوران از قید نکوهش رهد
مانند امیر کبیر تیمور گورکان و خان بزرگ چنگیز خان از ترکستان لشکری جرار فراهم آریم و پای در رکاب انتقام
خصم قوی دست گذاریم و از عهد حقی که بر ذمت ما ثابت ماند بیرون آئیم حضار بار روی خدمت بر زمین رأفت
نهاده گفتند شعر من کان یدرک عضنیه مدرک غلابته ان الذلیل الذی لیست له عضد ما انک محموم بایند کان
منطقه مطاوعت بر میان جان بسته داریم و خویش را از قید کید و غدر بکلی رسته بهر چه فرمان باشد حق
خدمت مهمل گذاریم و بشرایط قضای حقوق که خلاف عقوق است طریق اهتمام سپاریم و عذر غدر دشمنان
بزبان تیغ جان ستان بخواهیم و مهم نفاق شقاق ایشان را که دم وفاق با لشکریان زند زنند کفایت کنیم حضرت
ظل اللهی بعد از استماع این مطالب که دلیل انجاح ما رب بود از هر یک عهدها با ایمان و اغلاظ مطلق بطلب

راند ...

گشت و ایشان را از کمال رافت و اعطاف مستظهر گردانیده مسرعی تیز رفتار که پر و بال از صبا و شمال مستعار داشت
بولایت بسطام فرستاده و جعفر قلیخان را با لشکری که در اهتمامش بود احضار فرموده و بروج قلعه بر هر یک و خیلخان
شهر و روستا قسمت نموده و در هر برجی از امرا و قبیله و خوانین سلسله جلیله سرخیلی گماشت و خود نیز در برج مقابل
سنگر خصم کینه ور ستاد و روان اقامت افراشت و بدره های زر و صره های سیم بلشکریان تقسیم فرمود و هر یک را بوک
دو روز دیگر نیز تا اران عطای هنی و عطایای سنی متمتع گردانید مجمع آمدند و مستعد کار و آماده کارزار شدند
خدمتش فرمان داد تا ابواب انبار و آذوقه ده ها که اکثر اندوخته نواب مرتضی قلیخان بود باز کرده بارگیر
و اران بارها در قلعه انبارها کرد و بعدها که دل از مشاغل جمع آوری لشکر و تهیه و اسباب مؤنت و معونت
بپرداخت افواج ترکمانان را رخصت ارعاج داد تا بنا بر عادت سر از جهر از گوشه و کنار دست قتل و اسر و تاراج
برگشودند و برادران والاشان علیقلیخان عبد قلیخان را با فوجی از سران سپاه و خوانین قاجار روزی چند
بمدافعت و محاربت لشکریان زند فرستاد و کرارا حملات از طرفین مترادف شد و جمعی بحربه تیغ انتقام کشته شدند
در اتحال جان محمد خان و حاجی رضا خان دولوی قاجار در نهان و آشکار بنا بر عهد و پیمانی که با حضرت ظل اللهی
بسته بودند چند کرت رسل و رسایل بنواب مرتضی قلیخان متوارد داشت مکر لباس مصادقت مجدد و
اساس موافقت ممهد داد و از آن بخشید ولی مصطفی خان و حاجی رحیم خان دولو و چندتن از امرا که از
اهل شوری بودند و التزام خدمت آنحضرت نموده بمکاریات و سفارشات اسمات الکفر مطلق خاطر حشمه
بحضور مبارک حاضر گردانید خدمتش هر یک را با انواع رافت بنواخت و از سر نو او غرات و سوابق زلات ایشان
برخاست شعر خذ العفو و امر بعرف کما امرت و اعرض عن الجاهلین و لین فی الکلام لکل الانام فمستحسن
من ذوی الجاه لین چون مدت محاصره بطول انجامید محمد ظاهر خان لشکری بر شسته موسوم بقلعه خندان

۱۱۴

که در ظاهر شهر واقع بود دو سه تا شبهنگام بر انجا عروج کرده بروج چند ترتیب دادند و توپهای کوه کوب
برفراز آنها کشیده باطن شهر را از تراجم گلولهای آتشبار غیرت دامان جبال در فصل بهار داشت جمعی از دلیران سرآمد
بفرمان حضرت ظل اللهی بر فراز کوهی بلند و طودی عظیم که بر پشت آن نشسته اتفاق افتاده صعود کردند بحملات چند
لشکریان زند را ازان مقام منزعج ساخته منهزم داشتند و آن بروج را در حیطه تصرف آوردند و چون ازان بلکت
فی الجمله سستی در کار پدیدار گشت و عارضه که اشتغال ذهنشان از ورود و پروه عیب آشکار آمد حضرتش در باب سد
ثغور و منع از عبور یرلیغی بنیع حمزه سلطان ازانلی و حسن سلطان کلبادی داد و ایشان نیز مزید اهتمامی مبذول
داشته ارصاد و وارد طایفه زند هر کس وارد مملکت بود دیگر سر امیر ساختند و از شرب تیغ آبدار سیراب
میکردانیدند اما خود تیش در مهام قلعه داری سعی مشکور مینمود و روز و شب مانند خورا از خواب دور بود و برای
مملکت پیرا و ضمیر آفتاب نظیر و تیر خصم بر اندیشش با تدبیر سیر مینمود نظم تو نامدبر ملک شکوه تدبیرت نظام
گیتی تقدیر برد بهم برانند جهان به آب وفا روی عدل میشوید فلک بدست ظفر جعبه ملک میشاند تو در
زمانه بکاه از زمانه افزونی اگر زمانه نداند خدای میداند اگرچه در اثناء انتقال یعنی روز بیست و چهارم جمادی
این سال دره درج عفت و زهره برج شهرت مهد علیا و ستر کبری مخدره مادر آنحضرت بحکم اجل موعود داعی
عالم شهود کرده و مهر روده همایون برادران خدیو ظفر پرور نواب محمد تقیخان که هنوز سنین عمرش بشانزده
نارسیده بعلت عارضه که بسبب کثرت تعب و اخطار معارک عارض ذاتش گشت بعد از انقضای روزی
چند بحکم شعر و فجیعه الایام قسم سویت فیها البریة سوقة و ملوکا هر چه در دل امانی و آمال داشت و ازین سرای
فانی درگذشت و بدین جهات وهن ماتم و ملالی بکمال بکمال خسرو بیمثال و خاطر داور بیهمال راه یافت ولی
چون تأسف نافع نبود و نه لهف مفید که بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بکلکم اذا تغیر السلطان تغیر الزمان

درچنان حالتی

۱۱۵

درچنان حالتی روی به سوگواری را مضر مزاج خصم الفکنی و منافی اوضاع دشمن شکری یافت لهذا بمؤدای الیمه
بالصبر اسعی من الاسترسال الی الجزع طریقه مصابرت پیشه ساخته نقش ملال از لوح ضمیر سترده و در مرحله اهتمام های جسیم
بعشره وجب های معشره آمدیت سعادت کام خود از روی روزگار برآورد نواب جعفر قلیخان در سیاق
آن امور از نظام بالشکری بنام بخدمت شتافت ع و زانروی دولت قوتی یافت نیک استرآباد
و ترکمان گرگان لشکر محصور را چنان محصور ساختند که راه مدخل و مخرج ایشان بکلی مسدود ماند تا
کار بدانجا رسید که اهالی را بعلت قلت قوت قوت در بدنها نماند و دست از کار فرو ماند و کار از دست بدر
درگذشت برخی در آشکار و نهان سنگری تنگ شده و پناه با قلعه میبردند و با فقدان نانی دفع جوع و سد رمق
میکرد و بعضی در قبضه حساره واسار رجال بزرگمی آمد محمد طاهر خان چون ظهر و بطن امور را بدیده تحقیق بنگرید
مصلحت در ثبات و توقف ندیده در شب سلخ ذی الحجه الحرام بنه و اعروق خود بجا مانده سر خویش گرفت
و بطراق پیش راهی بغلط در پیش مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان چون شب امل را مهتابی ندیدند و خیمه‌ها
را فضای ع لیس باول من غره السراب : با جمعی از خواص گرگان ماندوان کله را بگرگان ماند علی الصباح
که رایت خسرو خاوری از کنار شرزه کاه افق برافراشت و جنود ستاره را از ثابت و سیاره آثار ضعف
و فتور بر چهره احوال آشکار آمد حضرت ظل اللهی لشکریان را رخصت تعرض تا از هر جانب بدان قوم جان
حمله آوردند و کرد استیصال از آن مواضع بحدب فلک اثر رسانیدند پس جنود نصرت نمود آن قوم عنود را
یکان و دوکان بخدمت می‌آوردند و بفرمان آنحضرت او ساخ وجود ایشان را با آب حسام آتش فشان
از لوح بسیط خاک پاک میکرد محمد طاهر خان سردار دران میانه از دامان کوهی عبور خواست کرد که چابک
اکواشش بجنگ اقتدار فردی از لشکریان توبخوار افتاده بحضور همایونش حاضر ساخت و باتمام کارش پرداخت

القصه یعنی پیش از جوشش خصم مرا بنیش سحره تیغ تیز و سنان خونریز گشته و بقیه السیف بمعاقل کوهها و مغارات
و جایگاه حصین گریخته خدمتش بعد از وقوع این فتح نمایان که دلیل رفاه عالمیان و کفیل دولت جاودان
بود حاجی رضا خان دولو را بحراست آن ولایت بگماشت و در بیستم شهر محرم الحرام با جلالت
احتشام و کوکبه و زینتی تمام متوجه تختگاه سلطنت گشت و فوجی از سپاه ظفر همراه را مامور محاربت و مکاوحت
مهرعلیخان و حاجی رضا خان قراخانی با جمعی از لشکریان زند در صحاری کرادوین متوقف بودند فرمود
و ایشان خود بمحض استماع خبر قبل از وصول لشکر فراری و بقلعه ساری تواری جسته شیخ اویس خان
را از قضیه آگاه گردانیدند و با شهاص تحریص کرده او خود از خوف بی پروا استظهار بقایای لشکر از ان قرار
نگاشتی جست و در مقام ثبت ثابت خواست اندروس جنود و وجوه جیوش عباس پاس که آن خود
لباس پاس بود ملبس گشته در بار حاضر آمدند و او را طوعا او کرها سوار کرده بجانب ری روان گشت
حشم مازندرانی از شهری و بلوکی از هر جانب بر آن گروه خایب خاسر حمله بردند و جمعی کثیر را در قبضه اسار
و خسار آورده از اموال و اثقال غنیمتی موفور یافتند و اندوختهای شیخ اویس خان را در حیطه تملک آورد
حضرت ظل اللهی در اثنا ارتحال بر مرکز دولت و اقبال قرار گرفت و غلغله نشاط از هر گوشه برخاست
و شعرای عهد و فصحای دهر به تهنیت و ثنا زبان گشودند و ساحت بارگاه با نثار درهم و دینار مملو و از دار
الضرب بساتین بهار آمد و خورد و بزرگ و تاجیک و ترک بدین ابیات تمثل نمودند قطعه آفتاب سپهر عز و
شرف ۞ اختیار ملوک هفت اقلیم ۞ باز بر تخت کرد مقام ۞ باز در صدر ملک گشت مقیم ۞ گرد خالی
شهاب تیغش باز ۞ فلک ملک را ز دیو رجیم ۞ صدر ملکش فلک مسلم کرد ۞ تا جهانی بدو کند تسلیم ۞
رفو دگر عدل او صبا و دبور ۞ بشام فلک برد نسیم تتمیم احوال علیمراد خان و نهضت موکب حضرت

ظل اللهی

ظل اللهی بساحات اصفهان و سایر سوانح آن علی مراد خان چون شیخ اویس خان و دیگر سرداران
را باستخلاص ولایت مازندران فرستاده و مهام صفحات طهران را بنظم نایبان داد جعفر خان را که برادر امی
او بود و همواره در خفیه بمقدمه سروری را تمهید می نمود با انساق متوثبات امور و مختلفات مهام ولایات
خمسه و زنجان و سرحدات آذربایجان نامزد گردانید در اثنای این حالات خبر توجه شیخ اویس خان و استعفا
و استخلاص ولایت مازندران و توجه حضرت ظل اللهی بصوب استرآباد استماع کرد و شیخ اویس خان و دیگر
سرداران را خلاع فاخره فرستاده و مزید عنایات داوانه اختصاص داد و یکی را بتخلیص آن ملک تحریص
نمود و در تقلیع آن حضرت تطمیع فرمود و عمال و مباشرین مازندران را که ارتکاب اعمال ناشایسته و ناشسته
کرده بودند و مباشر مهام و مرد و قبول گشته با سران و سرکردگان عراق که در ظل رافت و عنایت خدیو
آفاق مجتمع بودند مستقر امالت خوانده آنرا باندازه و فراخور مطاوعت و نافرمانی بیم و امید و وعده و وعید
داده و قرین انکاه لطف و سخا و رقت و غضب بهشت و ایشان را با کوچ و علایق بوطن مالوف فرستاد
عسکر خان برادر هدایت الله خان گیلانی که سابقا از بیم انتقام حضرت ظل اللهی جبل ثبات گسسته و با تمام
علایق بسمت ولایت باکویه گریخته و چون علت هجوم لشکر زند نجوم آن سماء را سحابی بی ثبات اگرچه خود
سحاب را افغان حکما که گفته اند مرکب بر دو قسم است تام و غیر تام مرکب تام آنست که حفظ صورت نوعی
خود کند در مدتی معتد بها و مرکب غیر تام آن است که حافظ صورت نوعیه خود نبود حجاب چهره جلالت
گشت و غمامی بی دوام برقع رخساره ترفع و باره بگیلان مراجعت کرد و برادرش را بتحصیل صیغهای پریشانی
و تحصیل اعتبارات سلطانی و اخذ ملک موروث هر انجا مبعوث داشت در مجاری آن امور وارد گشت
علیمراد خان متمنیات او را بسمع قبول و رضا اصغا کرد و عهد و قرار چنین نهاد که ملوکات توابع

نسبت اتصال و قرب جوار ارجمع مازندران موضوع گردد و مدت حکومت آن بعسکرخان مفوض و مرجوع
و مفتاح قبض و بسط و گشاد آن مملکت در ید اقتدار مهدیخان سوادکوهی که علی نهج المتمکن از حضرت ظل اللهی
و السردار الوار پیوسته بود و آید عمال و مباشرین مازندران مطاوعت بیگانه را بر خویش پسندیده و مزیده از
حکومت عسکرخان اعراض کردند و هنوز آن ماجرا در میان بود و آن داوری ناتمام که شیخ اویس خان
با دلی از شکر شکسته و دلتنگی از خاطر پریشان تر اتهمه سر وارد اردو گشت علیمرادخان از این واقعه ابواب
خوشدلی بر چهره احوال بسته یافت و سینه امانی با ناوک جانخسته شیخ اویس خان را در سد و مصادره آورد
و هیت نفر از سران و سرکردگان عراق و الوار را بانحاء مختلف و انواع گوناگون هدف سهام هلاک و مار
و نشانه تیر خرابی و خسار گردانیده بتازگی سودای محاربت و استبداد مقاتلت و خیال مکافحت در سر گرفت و
رستم خان زند را که از منتسبان او بود با مراد و معاونت لطفعلی بیگ داد و ورتو سای سوادکوهی با ده هزار
لشکر سوادکوه فرستاد این اخبار چون باسماع مهینان مضغای حضرت ظل افتاد نواب جعفر قلیخان را با
سپاهی پیل پیکر و شیر شکار ؛ فرد ؛ همه رستم کمان و آرش تیر ؛ همه آهو سوار و شیر شکار ؛ بمدافعت او فرستاد
عسکرین در منزل زرآب مختلط شدند و غلغله عجب در آن دشت و غاب در گل و شغاب از قعقعه سلاح
و جحجحه جیاد و هزاهز تیر و خروش کوس کوس سپهر پر رسید نظم خروشان سپاه و دو رفشان درفش ؛ سر نیزه ان
سر تیغهای بنفش ؛ ز چاکیر زین و جرکمان ؛ زمین گشت جنبان تر از آسمان ؛ ز بس خسته و کشته و کوفته
زمین شد چو دریای آشوفته ؛ جعفر قلیخان و هو سنو الله دم الاسد الهزبر خضابه ؛ موت فریض الموت منه
بر نقده ؛ نفس خویش داد شجاعت و مردانگی و مانند مرغان حریص که التقاط حبات کنند جمعی را امنقار سنان
ارکوه اسبان بر چید و برخی را در قید اسر و ذل رقیت گرفتار گردانید بستخان باری نیافته روی بجز

بتاخت جعفرقلیخان لشکر باز افرمان داد تا بتاراج و سبی و اسر قرای سوادکوه پرداختند و چندان غنیمت بدست
که محاسب وهم از احصای آن عاجز آمده و دبیر عقل از محاسبه آن قاصر اکثر بیوتات رعیت و رعایات عرصه تخریب
گشت و برخی از قلایل جلایل بغنیمه تفضیح آمد چون کار نهب و اسر و هتک و تحصیل غنایم از صوامت و صوامت بنهایت
رسید کفی المهام بگذشت باد در کاموره حرانید و محلی مرضی و موقفی عظیم یافت علیمرادخان از استماع این اوضاع سیلاب
اضطراب در مجاری ضمیر روان گشت و اضطرار و اقشعرار خاطرش را متغیر گردانید و در این اندیشه تا با ریچه باز
مجبند مازندری جمعیتی فراهم آرد و غبار مثل مشهور یعنی بو دای الحدید بالحدید یفلح بریشان کار و انقشاع غموم
عموم را وسیلتی انگیزد که کیفیت طغیان جعفرخان و داعیه سروری و جمع آوری لشکر بتاتیان در ولایت خمسه و زنجان
و توجه بصوب همدان اصغا کرد و شترقلق و اضطراب و ضجرت و التهاب بدرون او راه یافت و حرارت
این الم که شرح آن بعلم بیاید و سبعه اند یاد مرض استسقای او که از شرب شراب و افراطی عارض مزاج وی
گشته بود آمد حالی تا دوع مواد آن فساد کند و آن استسقا را استسقا و بدان استسقا جویدار عوارف ما
وجای استیفا الذات فرماید شیخ اویس خان را بمظاهرت و معاضدت مهدیخان سوادکوهی و دیگر اعیان
سوادکوه و محمدخان طهرانی در طهران ماند و خود در اوایل شهر ربیع الاول چون مرغ زخم یافته در حالت وجل
بصوب اصفهان راند چون بیکفرسنگی آن شهر که مردمک دیده دهر است رسید مرضش بکلی از جاده
اعتدال انحراف یافت و در اثنای راه بمنزلگاه آخرت شتافت و اعمی کل دواء الموت کل طبیب امراو خوانین
زند روزی چند برسم خویش برسم عزای عزا قیام نمودند و خواتین ماه روی عقرب موی نظم کنند موی و نخوذ خو
روی ؛ ملتقنار جالا للتجلد و الاسی ؛ و ملک الغوانی للبکا و المأتم ؛ جعفرخان از این حکم چه خوش گفت آن
لساد بی طوسی ؛ روزنامه تاریخ تا شد و اقبال و مقدمه الجیش سپاه و اجلال شمرده با معدود و خویش با اصفهان

کران بها و اغامات و سیورغامیشی وافر مخصوص داشته رخصت انصراف بوطن مالوف داده و نواب
جهانبانی را باستظهار چگاری رضا خان قوتوی قاجار بر تخت نیابت مازندران ممکن گردانیده شاد روان
جهانگیری و کشورستانی بصفحات عراق فرمنشاء و عزمی درست و رائی متین سر مغروران در چنبر خذلان آورده
کردن کردنان در خیز فرمان بار زمیت فرماندهان نگارنده اشتهار ترقیم کرده و جنات پریشانی اوضاع ایام
بحسن مجاهدت و اهتمام پرورین نظم او نسبت زدی حمود ولیک سیر بالش شد چو شیرازین الحمد کی بود
ضعیف قوی بورم کی شود فربه زین والعکس بنا بعد تعین تتمیم احوال نواب مرتضی قلیخان و خاتمه امور
نواب رضا قلیخان نواب مرتضی قلیخان را چون تحصیل شنبه جلالت تعطیل آدینه گشت و کینه برادر وسیله
فروش دل و خراش سینه که کل نفس بما کسبت رهینه و نحو یکه شرح داده شد عنان طمانینه از دست داده در
صحاری گرگان داوبای ترکمانان رحل اقامت نهاد و با نهاد مهمان از توجه حضرت ظل اللهی بصوب مازندران
الکی باشد از هر فرقه استمداد می‌نمود و از هر طایفه استظهار میجست و از هر سو کمک و پوی بیهوده میکرد و مساعی بکوشش
بظهور می آورد ولی چون قاعده ابنای زمان این است که هنگام اقبال ادبار و ادبار اقبال بحکم الناس
بازمانهم اشبه منهم با آبائهم وقتی در ضمن قصیده این مضمون را موزون کرده ام که چند شعران نمودار رابث
افتاد لمؤلفه روز و شب از دور چرخ و گردش دوران آمد میزان مرا چو کفه میزان گرچه بمیزان مساوینند
بترتیب لیک هیچ برین آمد میزان سالی و انده است تا که دو ربا بدم چون صدتان از در صدیوجهانان
خلقانی چند بود و اینهم خرقه حاصل کیهان مرهنقه خلقان تا که براند چشم زمانه بها باشد راحتچه براید چشم
رحاصل کیهان خلق زمان است مثل ضمیم آری غارچه از برا که اشبهند بازمان ابنر زکردون امید مهر جنم
چو گنه مدیرم بچشم عقل مروران بازماند سفینه را از دوانا نیاز مراند لب را از نادان زانکه بخندهمی لبس

پیش گرفت و بر مسند سروری جهت بنشست و بر بالش فرمانروائی تکیه کرد شعر قالوا القناعة اکبر فقلت اذا
عدم الشوایق عفت الذنوب من الرجاح غرض آنکه ملک البسیاد و تاریخ آنسال را شاعر ماهر استاد
بهمال حاجی سلیمان صباحی بطریق امزاج و اوخال در سلک نظم انتظام داده و هو هذا فرد بنوشت کلک صباحی
بقصر سلطانی علیمراد برون شد نشست جعفر خان شیخ اویس خان چون قضیه معلوم کرده دانست که آب
از سر جاکم ع کار از لب خنگ و دیده تر گذشت با جمع متعلقان متوجه اصفهان گشت و چون با جعفر خان
قرار مخالفت و شقاق مؤنث داد بناچار قدم در جاده مطاوعت و انقیاد نهاد جعفر خان چندی بمجاهدت
با او طریقه مهاودت مسلوک داشت و منهج موافقت مورود عاقبت ترک وفا و برگ ایذای او کرده بصد جاوش
از حلیه بصر عاری گردانید پوشیده نماند که چون حرکات کواکب از ممثل و حامل و مدیر و تدویر و حاوی و محوی
در غایت اختلاف است و اوضاع و اشکال فلکی بر یکقرار ثابت نیست لامحاله تاثیرات سعود و نحوس و نجیم
و نوس ثابت و سیار بر یکقرار استقرار نخواهد داشت وقتی آدمی را قرین انواع غنا و ندیم آلام ابتلا دارد و گاهی
بکمال آمال و امانی جایز و بر غایت شهوات نفسانی و مدارج کامرانی فایز شعر الا فاحش بالرجی و جدک ابط
والحش بالخی و جدک رافع فلا نافع الامع النحس ضار ولا ضار الامع السعد نافع هیهات هیهات این
خود روئی است شاعرانه و نمایشی است متکلفانه متعتم قبض و بسط و مستبضع خیر و شر و رفع مکاره و منیح مآرب
جز او فریننده کواکب نیست و پرورد کار مشارق و مغارب شعر ولیس بتقدیر الکواکب ما تری ولکنه تقدیر رب
الکواکب حضرت ظل اللهی بعد استماع این قضایا که جز محض تا ییدات ربانی نبود و صرف توفیقات سبحانی
در موسم فرد گرچه از بیم و قهر بر مرد چنانکه آسمان پوستین سنجابی را سارای رؤسای زند و خوانین عراق اگرد ر
غزوات استراباد و مازندران بجنگ اقتدار غازیان شیر شکار آمده بند گرفتاری اطلاق فرموده هر یک را الطاف

زانکه یار دهی همار استخوان یار اغیار و موافق منافق و معین مهین و دوست دشمن و آشنا بیگانه
کرد چنانچه این ابیات از نتایج طبع استاد همایون نهاد مصلح الدین سعدی شیرازی موافق حال و
مناسب صفات است نظم این دغل دوستان که می بینی مگسانند دور شیرینی تا طعامی که هست می نوشند
همچو زنبور بر تو می جوشند باز وقتی که ده خراب شود کیسه چون کاسه رباب شود ترک صحبت کنند و دلداری
مهربانی نبود پنداری هیچ طایفه قدم در مرحله معاضدت او ننهاد و بتظاهرش تن در نداد چندی با حرمان
در بیدای ناکامی معطل ماند و در دریای حیرت دست و پائی میزد حتی ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت
علیهم انفسهم ناچار مصطفی قلیخان از محافظت اهل و ولد با آشوب بلوک و بلد بجا مانده و خود با دیگران عزیمت
طهران عنان داد و شیخ اویس خان که در آن اوان از جانب پدر حکمران بود ورود او را وسیله حصول مقاصد
و واسطه وصول مآرب شناخته بانواع اعزازش بنواخت و در اکرامش شرایط اهتمام مبذول داشت و چون
بر روی رفعت و چهره جاهش سپیدکاری کردن هزار گونه سیاه آورد و نطفه از بیت و سپاه علی ماهو
المذکور رو براه نهاد نواب مرتضی قلیخان نیز با او برگ سفر کرده یکباره از رسوم حب و عصبیت ترک نظر بعد
که در منزل کنار گرد قضیه جعت علیمرادخان سمر گشت و آن قصه شنیده شیخ اویس خان از نوک مژگان عقیق ناب
بچکانید بر صفحه رخسارش بطهران الشرف یافت طهرانیان از بیم آنکه مبادا بواسطه جنایتی تازه شود و علاوه جنایات
سابقه گردد از دخول در شهرش ممنوع داشتند او خود پس از نومیدی و یاس رخت امید بلده قزوین کشید
مولاوردی خان که در آن اوان از مازندران بموطن خود شتافته بود بنا بر کمال فطانت و رجاحت عقل از او
مجانبت ورزید و در ممانعتش مبالغت کرد در سوانح این حالات عسکرخان گیلانی نیز که علت آن انقلابات
از عوارف آمال و امانی ع مانده محروم ز بی سامانی وبحکم وکان رجائی ان افوز مغتنما فصار رجائی ان

افوز سالما

افوز سالما معاودت بگیلان خواست کرد با آنحضرت تلاقی نمود و نزدش را بگیلان خواند او نیز سر رضا و قبول
بجنبانید و بموافقت عسکرخان عنان سمند اشهب بصوب مقصود معطوف گردانیده و داعیه آن داشت
که بامداد هدایت الله خان بار فتنه انگیزد و بمقتضای غدر و غبطت که مجبول اکثر خلایق است از طریق فرصه
و سواحل لشکر بمازندران و استرآباد کشد هدایت الله خان را چون ضبط متوثات مهام گیلان و تنقیح امور
و تنقیه احکام و تمشیت مصالح آن مملکت میسور نبود لهذا از قبول آن اعراض نمود و بعد از آن تکلیف بر سبیل فرقه
مرتضی قلیخان امان او ضایع بخور دل و منفعل خاطر گشته ندامت و حیرت جاوید حاصل کرد ب حاصل
هوس بازی من دانی چیست پیوسته غم و امید و ناکامی و بس پس بامید معاضدت مصطفی خان عاشق
و فتحعلی خان قبه سبه بولایت طالش و قبه شتافت ع از این داستان حکایت بی است فیالهاقصة فی
سر حها طول نواب رضا قلیخان بنحوی که مشروح گشت از بندرپلی باصفهان رفت و از سرکار علیمرادخان بالجاه
رفته و بنعم کامیاب آمد استحکام تسخیر فارس عزیمتش را محدود و باصلاح کارش مجد چون آن شهر بحیط تصرف آمد
بتحصیل اموال و تمشیت آمال پرداخته متصدی جلایل اعمال گشت و با حسن الاحوال روزگار میگذرانید چون
علیمرادخان باصفهان معاودت کرد او خود بعلت عوایق علایق و وفور اهل و ولد که از دیرباز در آن
جا داشت و از نقل آن بسبب ثقل متعذر بود در آنجا اقامت گزید و بعد ما که علیمرادخان را حالت ناگزیر
که لابد منه ملوک و صعلوک و صغیر و کبیر و غنی و فقیر است روی نمود و استقلال و استبداد حضرت ظل اللهی استیلا
فرمود مصلحت در ثبات و نشست ندیده با مجموع متعلقان از راه طبس ع که این دربدری بس بی بازوی است بخراسان
رفت شاهرخ شاه بواسطه سابقه مودتی که با سلطان سعید شهید طاب الله ثراه داشت با او بساط موالفت مبسوط
کرد و حسن مجاورت و اظهار تعلق خاطر و طلب معاشرت سابقه محبت و داد اسعاف مآرب و قضای مهمات

بقدم ودوم ودورم بکرّم بود حذمتش سالی چند خلی البال و مطیب الخاطر دران خطه پاک طیره ده اجرام
افلاک است روزگار سیکذرانید بلی ع ز مردی چواو فتاد زجاه و مقام خویش ٭ دیگر چه عزم خورد همه آفاق جای
اوست ٭ تا پس از چندی میان او و پسران شاهرخ شاه بنابر سببی کدورتی برخاست و تغیر ظاهر گشت و
ماده معادات یوما فیوما تضاعف گرفت و بدان واسطه کوکب اعتبارش رو بانحطاط نهاد و اختر اقبالش
بر پستی گرائید و در همان احوال بواسطه عارضه طایر روحش بفضای جهان باقی طیران کرد و جان
بحضرت آفریدگار بسپرد شعر انما انفسنا عاریة ٭ والعواری حکمها ان تسترد ٭ و وقع هذا لواقعه فی سنه
اثناء و ثانین بعد الالف من الهجرة النبویه علیه و آله الاف التحیه بر رای ارباب فطانت پوشیده
نماند که این دو نامور که صدف نباهت را دو گوهر بودند و آسمان جلالت را دو اختر ٭ اسیر ناخن آن
کشته زنده پیل مست ٭ مطیع خنجر این کشته شرزه شیر نر ٭ بوقت کینه قضا در غلاف آن ناخن ٭ نگاه
حمله قدر در نیام این خنجر ٭ اگرچه من حیث الحسب والنسب شایسته تکفل مهام سلطنت بودند و سزاوار تصدی
شواغل سروری ٭ کی توان گفت که زنگارست زهجری ع والحکم علی المرء ان یسعی لتحسین حاله ٭ ولیس علیه ان
ان یساعده الدهر ٭ با آنهمه مساعی بیهوده نبود و با آنهمه اهتمام با آنکه بحاصل نزد طایل منتهی نبود ولی چون
باکمال عزم فلک شتاب و حزم زمین درنگ و مهر مهر آثار و کین مریخ شعار و طبع دریا صفت و قلب کوه
ثبات حضرت ظل اللهی که آسمان مانند ثابت بودی و زمین بر مثال آسمان سیار آفتاب خاصیت
سحاب عطیّم دشتی و بهرام عروف ع ز که فرش زمین بار صواعق ٭ که بالش بر زمان آرد شبیخون ٭ در
دیده عقل سلیم حلیم بودی و بحری پایاب ع ز با آنهمه جاه و سطوت و آب ٭ بی آب تراز سراب باشی
و کوه ع گرباد وقار او زمین است ٭ سستی و بی وزن تر از کاه گشتی هیچ یک را مجال مقاومت نماند و یارای

مبارزت و شعر امثی مادح خان موافق حال و مناسب صفات آمد شعر یا محفل الجد الظنون الذی ٭
جنب صوب اللجب الماطر ٭ مثل الغزالی اذ ما نظا ٭ یقذف بالوصتی والماهر ٭ و عاقبت دست کام
هر کدام بعقال ناکامی بسته و گشت و ابواب آمال و امانی مسدود و ما خیبا فارغ الباب رب مزلج ٭
قد ادمن القرع ثم لم یلج ٭ هر کس با ثار حالات و وقایع زمان ایشان که از تفرق و رنود که در صفوف محبوب حاضر
و مکتوب نامه گاهی اطلاع یابد و تاملی وافی کند داند که خدمتش با آنهمه تباعد و تنفرات بی تکلف و تقصیرات
اخوان خوان در صورت ظاهر و سیرت عمارات چگونه پای بر دست گیتی مدانی نهاد و قدم بر سریر جهانبانی
نظم ملک یزدان بغلط کی دهد آخر سری است ٭ ام زین ملک جز منطقی نادانی ٭ هرچه یزدان دهد
بخت و فلک بدهد ٭ کاران مرتبه دارد که بود یزدانی ٭ حکایت مشهور است که در زمان خلافت خلیفه بحق
و وصی مطلق شمس المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه الصلواة والسلام ما تعاقب النور
والظلام از آنحضرت سوال کردند که چگونه در عهد نبوت ختم الانبیا علیه السلام انشدنا النجم طلع وطلع نجم فی
السماء با آنکه مبادی کار ترویج ملت اسلام بود و تاسیس قواعد ایمان و مقام تنخ ملل و ادیان باز ار
کیش روانی یافت و غبار بدعت و طغیان از لوح وجود فرقه ضلال رفته گشت و در عهد که دایم باد
کارها دوام و قراری نیست و عهدها را ثبات و استقراری حضرت زبان ناسف بگشود که ثبت گویا
انا نبی السیف بتهدید شمشیر حمزه و جعفر قوی بود و اکنون کار ناس به تیغ ابن عقیل و عباس افتاده
فان کنتم اطعاتم نار فتنة فمنا کسرتم باقیات زنادها ٭ وان کنتم حصنتم سور دولة ٭ فمنا کسرتم ارجها
من جراد ها ٭ در وقایع سال خرگوش اشتمال غلبان نیل و نهضت حضرت ظل اللهی متنخر قم و کاشان و
محاربه با سردار جعفر خان و فرار ایشان الیه اصفهان در روز نخستین فروردین و هو فی یوم السبت تاسع والعشرون من

۱۲۰ شهر ربیع الثانی سنه تسع و ستین و مائة بعد الالف که سیاف بهار از خنجر الماس شمشیرهای آبدار پدیدار کرد
و زره گر صبا از ماهیت میاه بر سطوح آب زرههای نغز آنگار گردانید و مغفر آرای نامیه از غنچه خودهای هیبت‌انگیز
بر مفارق اغصان نهاده و ابر آذاری از هجوم لشکر ربیع سیوف بروق بجارت مسلول ساخت شعر در روضه
خاطر بنفشها مظاهر و شیبها و سنند شهبا غاف علیه الغمام حادثة فسل سیف البروق بحرسها جنود نامنصور
حضرت ظل الهی را که از ساحات ورامین بظاهر بلده ری ورود یافته و آن قلعه را مانند حاوی بر مجوی محیط
بجای خلعت نوروزی جوشن داودی در بر بود و بجای کلاه تتری مغفر چینی بر سر در عوض باده ناب
اعذب الشراب نوشیدندی و بمنزله زخمه رباب در پرده مخالف قعقعه طعان و ضراب می‌شنیدندی مطربان
مجلس پیچاکوس را بنغمه زخمه چوگان در رامش آوردندی و نائیان بزم رزم را آوای شیپور و سنند فلک
سکان سپهر گرد کردندی هنوز آن غایله در میان بود و داستان تسخیر آن قلعه ناتمام که قصه توجه نجف خان
زند از جانب جعفر خان ببلده قم شایع گشت و کیفیت استجماع و استعداد او گاهی در افواه و رایج افتاد حضرت
ظل الهی با خواص امرا مشورت پیوسته یکی اتفاق کردند که اگر این غبار از نهاد رهگذر بر خیزد تمامت بلاد عراق و فارس
در حیطه تصرف ملک آرا از این مختصر مملکت چه آید و چه خیزد اهتمام همت بانجام مهام اصلی باید گماشت
تا فرع بالتبع بی زحمت تعرض حاصل آید و اوقات در پرداختن مقصود کلی مقصور داشت تا جزئی متابعت
بی صعوبت از عاج صورت بندد چون این سخن بصواب مقرون بود و رای بی خطای شهریاری بر آن اتفاق
کرده مجنون خان پازکی را با مقدار گیر از سوار معین نمود تا هم آنجا مخیم اقامت سازد و سیبات سنگ
شهر فراهم آرد و اگر از سمت مازندران و استراباد غایله بر خیزد فرو نشاند و چنانچه باعلام آنحضرت
حاجت افتد در صحبت سفرا اشتاگند و در دوازدهم ماه مزبور لوای جهانگیری بصوب مقصود افراشت

بجمع زند

چون زند ساه و عساکر پیلب همایون و کنام شیران جنگی گشت رؤسای طوایف خلج و بیات با لشکری آراسته از
از سواره و پیاده بمبرکی حضرت پیوسته و خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده انعام موظف و رأفت شاهانه
درباره ایشان باهتزاز آمد پس رایت عقاب پیکر از آنجا و از اشهاس یافت و ظاهر بلده قم منیله چگان جنود
شد نجف خان زند با معدودی که داشت مصادف موکب مسعود گشته و مانند پروانه بی پروا خود را بر شاعل
حسام آتشبار سپاه پادشاه زد و از کرنبی بال و پر و بی پا و سر با نزعان گریخته بقلعه کهن جسته حضرت ظل الهی
فرمان داد تا قلعه را که گفت مستعصی و متحصن گردانیده نجف خان با فوجی بسیار و جوقی اندک باصفهان گریخت
و خندقش قلعه را بحیطه تصرف آورده آرامش مواکب و آسایش مراکب را روزی چند در آن خطه همایون که نزاهت
مکان و شرافت کین طیره ده بهشت و جنت‌بخش سپهر برین است توقف فرمود و غبار تطاول و تعدیات
دهر و مشوشات امور از خند و حالات نکند و دیر دود و این دو بیت موافق این سیاق افتاد نظم باره گویم
همی جهان که جهان را من کنون خود گاه جهان این است عمر خانگیم که ستم را رو در کشتن چو روز باز پسین است
چون ارکان آن ساحات دلنشین ... رکن حطیم آمد و آثار لطف و عنف و بؤس و نعیم ربانی مفهوم سمیع و
ضمیم آن بلکه لذو معترة وو عذاب الیم نظم نسیم لطف تو با خاک اگر سخن گوید حیات و نطق پذیرد از او
عظام رمیم سموم قهر تو با آب اگر عتاب کند بسیره داغ شود بر مسام ماهی شیم نهوز شتر کاشان پای
عزیمت بر پشت سمند کردن حرکت شاه و شادروان جلالت برافراشته علی خان افشار و محمد حسین خان
قراگوزلو با فوجی از قلعه و جوقی از لشکر همسه و همدانی در منزل سارو ق بخدمت آنحضرت پیشت خدمت دوتا
ساخته شده و مشوق کامکاری عنوق افراخت و این عارفه نیز ضمیمه عوارف اعتضاد گشت در الحال بریدی
کار آگاه از راه رسید که جعفر خان از ننگ نجف خان از خواب غرور و پندار بیدار گشته و از نیرو زیر تاثیر

برج مسند بر حسابی بر گرفته احمد خان زاده آزاد خان افغان و تقی خان زند را که در مبادی حال سلطنت
بنحو مذکور با سور لشکر منصور رانده و بفرمان حضرت ظل اللهی از بند گرفتاری رهائی یافته باده هزار سپاه خلخی
سمند خطی رماح سیوف هم بعین بالا رواح بمبارزت فرستاده حضرت ظل اللهی بعز نمود تا از آنجا رایت منصور
مرفوع ساخته بی تعطیل خان را نمیذ که در میانه آن دو لشکر گریز مسافتی قلیل باند هما نجا خیام نصرت را
ستون تایید بر افراشتند و خیام درفش جها آثار منحفض کردانید روز دیگر دوشنبه بیستم شهر جمادی الاخر
که این سراپرده معلق و شادروان مطبق را از خطوط شعاعی طناب زرین بر کشیدند و والا آفتاب بحرکت صلابت
توالی بر سطح این صرح ممرد و مسند این پیروزه مرقد قدم نهاد جیوش جانبین **شعر** تراکمون علی الاسنة فی
الوغی ٭ کالفجر فاض علی النجوم الغیهب ٭ در حرکت و جوش آمدند جوشن پی شت دیران سربازان و دل کردان
دقایق ضربان سمردی و سنان روع مواد کینه را از سینه کنهای دلنشین رانده کمانهای کمان زاد پشت
خمیده بود و تیرها مانند دعوات باجابت رسیده و دستهای اسیاف باد ستها مصافحت نمودی **شعر** و
صدها عانق الاعناق والقمم ٭ با صلات از اصلاب امجاد خندان بودی **ع** حتی اد خلفت صرباکین دما ٭
سر وقت آسیا از زخم سنان نیزه بر اندام نیزه آوازه ی و کیفه مانند حیه جراحت رسیده بر خویش می پیچید
آوای شندف و شیپور کاصیت نفخه نخستین صور بود و هوای عرصه کار زار از فرط غبار چون شب
هم گسکان دیجور **شعر** اما الغبار فانه مما اثارته السنابک ٭ والجو منه مظلم لکن اتار السنابک ٭ چون زبان
سوفار بعضی از آیات شدید و انذار فرو خواند و کرزه کاو سر دلیران معرکه وغار اتخی سرکوبی و مغز آشوبی نموده
پادشاه با دین و داد **نظم** کر ملک تیغ شعله بر آتش و بال کرد ٭ و ز نور رای نور بگوهر شید وام داد ٭ ناموس حرب و
فتنه بگیر و فی شکست ٭ آرام ملک و دین بسیاست تمام داد ٭ با فوجی از دلیران قوی دل از عقب لشکر

فغان او

عنان ریز خود را بسپاه طرف مقابل زد و جعفر قلیخان و علی قلیخان که زمام میمنه و میسره جنود ظفر انجام
در قبضه اهتمام داشتند از پی یکدیگر در موج و مرج فرو راندند والتهاب نوایر طعان و ضراب شتداد یافت
نظم هوا نیلگون شد زمین آبنوس ٭ بجوشید دریا ز آوای کوس ٭ درخشیدن تیغ و ز وبین ز کرد ٭ تو گفتی آتش
پس لاجوردیه لاجورد ٭ زمین شد ز سم سواران ستوه ٭ همه کوه دریا شد و دشت کوه ٭ ز تیغ و ز کرز و ز نیز و ز کرد ٭
سیه شد زمین و هوا لاجورد ٭ ز خون جسم کیتی همی نم گرفت ٭ ز بس کشته پشت زمین خم گرفت ٭ چنان شد
که کس روی هامون ندید ٭ ز بس کشتگان شد زمین ناپدید ٭ عاقبت احمد خان افغان با بقایای لشکر زند
کمور ماند ه لشکریان منصور یا کمترل مسافت بر عقب ایشان براندند و زیادت از هزار تن بقتل آورده جمعی را که از
جمله تقی خان زند بود در قید اسار کشیدند حضرت ظل اللهی فرمان داد تا تقی خان را که چراغ انصاف خود خاموش کرده
بود و آن عهد مثابت فراموش و از روی تحقیق حکم عبد رق و بنده زر خرید را داشت از جریده احیا در کرد انیدند
و امرا را که در میدان هیجا و معرکه کارزار بهادری و صفدری کرده بودند بصلات وافیه و خلاع فاخره محظوظ
فرمود چون این خبر بجعفر خان رسید عنان تمالک و تماسک از دست داده هر چه از حطام سلطنت در مخزن
استطاعت داشت بجا ماند و خود با جمعی از خواص بجانب شیراز راند و چند تن از امرا را که محل وثوق و اعتماد
بود بضبط اموال و اثقال و خزاین و دفاین او باصفهان فرستاد و خود بلا فاصله عنان عزیمت براه داد
ایلات و احشام بکان مازندران که سابقا باسارت علیمرادخان معاودت باصفهان کرده بودند
پی جعفر خان گرفته در مقام از عاج او بر آمدند و هر چه اموال که از خیص و غال همراه داشت تاراج کرده بمعاودت
مجبور نموده و بر حسب یرلیغ نامی علاقه خویش را با آنهمه غنایم موفوره بمازندران فرستاده خود ملتزم رکاب
همایون آمدند اهالی اصفهان از قضاة و سادات و معارف و مشاهیر در روز ورود و مسعود با تحف رائقه و هدایای

لایقه باستقبال بیرون آمدند و بدین فتح نامدار که افتتاح ابواب دولت بود حضرت سلطنت را تهنیت
کفتند و از عواطف سابغة الزلال و عوارف سابغة الظلال شهریار بیهمال بهره مند و کامیاب گشتند و تهنیت
بیامی که مسعود کردون از آن کسب سعادت مینمود وارد شهر گشت و فتحنامها مصحوب ایلچیان باطراف و
اکناف ممالک روان ساخت و اموال و احمال جعفرخان را از صغیر و کبیر و حقیر و خطیر بحیطه ضبط آورده و قطعی از آن
بلشکریان قسمت فرمود از ثقات مرویست که آن روز معادل یکصد و ده هزار تومان زر سا و سیم ناب برافراد
اجناد تقسیم کرده و مزارع احوال همه را از زلال افضال سیراب کردانید و کافه ناس از رافت و رحمت داورانه قوی
دل و مستظهر ساخته نظم اختلال و پریشانی اوضاع آنجا مدت چهل روز در آن خطه دلنشین که بنور زینت همسایه بهشت
برین است سراپرده اقامت افراخت در بیان محاربه حضرت ظل اللهی با طوایف بختیاری و تصرف
دار السلطنه طهران و ورود موکب شاهی بمقر سلطنت و سایر سوانح آن چون نواحی مملکت اصفهان را
از کمال عدل و انصاف شهریار زمان مژده رافت و امان رسید و در استمالت طوفان و جبر کسر شکسته بالان
مبالغتی تمام رفت و مهام آنجا نظمی شایان کرفت باعلام معلمان و انهاء منهیان این خبر شایع و این ارتفاع
که ابدال خان و حبیب الله خان بختیاری و برخی از رؤسا و فراهانی و جرفادقانی با جمعی کثیر از ایلات و احشام آن
ساحات از فرط سودای فاسد و محض خیال باطل با هم در تبر موافقت و معاضدت کرده بترتیب مراسم تجارت
و مکاوحت و ستیز پرداخت و از اطراف مانند سیول جاریه بجمعیت کثیر الکدار یافت و او ظهیر و اعدا سوز
نظم آن برامدا و اولیا پروز :: در مکافات این و آن شب و روز :: بریکی جو وفا عیشش غالب :: و دیگر
جاه قاهرش کین توز :: باقرخان خوراسکانی اصفهانی را که مردی عظیم الشان جلیل القدر بود و بقدمش را
بمقتضای خلوص موفور در خدمات مساعی مشکوره مینمود بحراست اصفهان برگماشت و خود تا آن اقطاع

و اقطاع و اقطار را خالی از شغب دار و دفعی مجموع آن طوایف را مرتاض خفض تقیس با جمعی از دلاوران
حرب چو پیل مست و نهنگ دمان و کرک دلیر چو ببر دوس و پلنگ مردان و شیر ژیان و بیسه و ذولبیلا ذوا حرج
اشمه بناج و لا الوحش المثار بیلم :: متوجه آن ساحات گشت چون منزل آنجا مخیم سپاه ظفر همراه گشت
جواسیس از وصول آن لشکر بیکران و عسکر بی پایان بعزیمه عسکران خبر آورده ما آنحضرت فرمان راند تا
از آنجا تحریک لوای منصور کرده در یکفرسخی قریه مزبور سراپرده دولت که برج مینا کون سپهر و خیطا چنین مهر
است و طناب آن ستون برافراشتند علی الصباح نظم زد نفس سپهر صبح مع نقاب :: خیمه روحانیان معنبر
طناب :: صبح برآمد زکوه چون مه کشتی خیاه :: ماه برآمد بصبح چون دم ماهی ز آب :: نیزه کشید آفتاب
حلقه مه در ربود :: نیزه آن زر سرخ حلقه آن سیم ناب :: از دو جانب صفوف قتال بیاراستند و جدال
هیجا اقامه دلایل و براهین مجادلت را باحجج قاطعه بیاراستند و اعتراضات وارده و ناوردهٔ تیر و سنان
لم و لا نسلم در انداختند و استفتاح را از دما و دلاوران جری که آن خود دلانی جاری بود با خامه نیزه
بالواح اجسام استفتا نوشتند شعر کشته علی حبو مهم سطور :: غرایب خبرهن دم مهول :: بر جهالها
لا اعادی :: و بقرأ اعلى الكلى العقل :: ما لی فردی از آحاد الناس تقریر کرد که معادل هزار سوار از تجنده دشمن
ما وراء کوه را مکمن ساخته تا هنگام شکریان سلطانی در مقام مکاوحت دست تعرض و ازعاج با اهالی
اردو برکشایند و بدین عمارات او داج احوال اجناد ظفر نهاد قرین ارتعاد آید و فتوری در بنیان قصور
ثبات ایشان پدیدار کرد و اللهم تا چون سور قتال تفسیده کردد و کانون جدال ملتهب آید بر این لشکر
دو کمین از داخل و خارج حملات متهورانه بر ندیباب شیر توانا را از حیله روباه ناتوان چه زیان رسد
و عقاب قوی را از غارات صعوه ضعیف چه هراس حضرت ظل اللهی جعفرقلیخان را بدیهه اشارت رانم

تا بار محبوبان مرا نمود و جهان پهلو که در اهتمام داشت بدرهفت اگروه گرایشه و خود در انجام ان کار تمام
اهتمام ورزیده اعوان حرب و اخوان ضرب و اهل پیکار میدان کارزار را که متراء عرصه قیام کردند و اخر
من نار الغرام نظم ز گرد سواران و نیزه وران گرایندن گرزهای گران دل سنگ خارا همی بر درید
کمی روی خورشید تابان پدید ز رخشنده پیکان و پر عقاب همی دامن اندر کشید آفتاب سران لشکر
بختیاری و وزرای لشکر یا را برقت تحریص مینمودند و منهزمان را بزای لا ارکضوا وارجعوا الی ما اترفتم
در میدادند و کوششهای بیهده و مساعی الکیده بظهور میرسانیدند ولی آن کوششها بی فایده و آن مساعی غیر
مشکور مانده بخش ناکامی را زدیم کشیدند و شاهد نامرادی را قرین فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین آخر الامر
از بیم حملات جان شکر و قرا ضه جرات ع پر ترای دیده و در زوبینهای سینه در پناه با لشکر بردند
در انحال بحقق پیوست که جعفر قلیخان را بعد از ترتیب ادوات مبارزت و تمهید قواعد مناجزت کوکب
کوکب مظفرت میمون گشت و تیغ انتقام از خون دشمنان قوی بازو گلگون فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون
علیقلیخان و علی خان افشار با جمعی از دلیران کارزار بحمله دلیرانه سنگرها چو دل باب بهم شکستند و لشکر را مانند
اوضاع امرار پریشان ساختند منهزمان بجانب کوهی که بسنگر اتصال داشت عنان انهزام چون کاه سبک
گردانیده و بردن اجزا در سینه از نهرت ریاح عاصفه بهر جانب متفرق شدند و بردن سنگها تواری جست
لشکریان منصور از هر طرف هجوم کرده و دستبردی بنام نمودند و قتل تمام کرده غنایم موفور یافت و ابدال خان
را با چندتن از رؤسا در قید اسار آوردند بیت که بحضور المکرمتش حاضر شدن همه جهان است حاضر کرده
ابدال خان را که رئیس و رئیس آن فرقه بود و سرکوفی باوج فرقدان داشت بحکم شهریار ظفر بوره یاسق
هلال آسا منهدم و پیکر نامش بنیاد آثارش بزرو زبرلی من زرع العداوة حصد ما بذره وجد ما کره ب

درمیان هزیمت و نصرت گر و تیغ پیکند تا تیز لکهبته لشکر یا بغرار حضت نهب و تاراج داد و چون از ان هم
خاطر جمع سراپرده تا بنده در چمن گنبز دخت حبیب اله خان و دیگر سران بختیاری بواسطه وساطت و شفاعت
هرانقان بختیاری که قبل از استادان مکارت آنحضرت با تفرقه هول و مشاهده طاغیان مقتول شرف تقبیل
بتقدیم رسانیده ع و در ان سنه از سده فرون بود بجا محلی رفیع و منزلی خطیر حاصل کرد و موقع عظیم یافت بنده که
حضرت پیوستند و عواطف الکاظمین الغیظ مخصوص آمدند و در زمره والعافین عن الناس انخراط یافتند و بعد
از التزام ادا حقوق دیوانی و وجیبات رکابی هر یک بزرگی و ریاست ایل خود قرین اعتبار و افتخار آمدند پس
موکب فیروزی کوکب را نشاهات بچمن سنگباران نزول کرد تمامی اعیان و بزرگان عراق در ساق آن
اتفاق بخدمت شتافتند و سر طوع در چنبر مطاوعت آوردند نقش نظم مهام ورد مواد مشوشات و اصلاح
احوال ناس و انجاح امال عوام و خواص و جبر هر کسورد داد هر مظلوم را شافی و استفساری ساری کرده
یکی با انجاح مآرب و حصول مقاصد و تجدید مناصب و محلی شایان رخصت انصراف بمحل و مقام خود داد
و بیطاوی ان احوال خبر فتح قلعه طهران بدست مجنون خان پازکی معروض شد بسینه والا افاد تفصیل
این اجمال آنکه چون حضرت ظل اللهی علی نهج المشروح بصوابدید ارکان دولت و اعیان حضرت دست
تعرض از دامان احوال طهرانیان کوتاه گردانیده و باستیفا و استخلاص مملکت عراق گردانید مجنون خان کابربان
استیناس و اباس رجحت ثقات سواد کفایت قلعه کیا از امواعید عرقوبی میداد و کاه بستان موعید
و باس در رهان و انکار اثبات قرین انذار میداشت کرکی تعذیب سکان و تخریب مساکن ان کاره فضلی کرد
و آن قلعه را مکمل بمزید و موثر منعیاد و فایده بداد و وقتی با میرزا علینقی شهریاری و برخی از اعیان ترک بیدبرد
اتفاق اتفاق کرده بهجا با شهر اغالید قلعه وقتی بشرط تقدیم رسانیده و قرب یکی از ان بحیطه ضبط اورده

شهر از جانب عالم تجرّی حاکم ملوک کردند و با انواع سلاح و آلات قلاع دست یازیدند و از هر جانب حمله آورده
و از هر جانب حمله آورده مجنون خان در مبدای ناکامی هم ماندند و از آن تیر که مخالف تقدیر بود نادم شد قال الله تعالی
صلوات الله و سلامه علیه اذا هممت بامر فتدبر عاقبته فان یک رشدا فاتبعه و ان یک غیا فاجتنبه
پس اتباع و اشیاع کجایج شهر را نزچون همت شهریاری بر انقلاع قلاع و قمع متحصنان بزاع و تسخیر بر و بوم و
در تمیر و صعد مصروف گشت و آوازه استقلال و باره نوردان صبا و شمال در اقطاع ممالک انتشار
یافت اعیان طهران از استماع این اوضاع خایف و هراسان گشته باهم سلسله موافقت پیوستند و حبایل صنعت
دیگری گسسته مجنون خان را در پرده از مکنونات خاطر و مستورات ضمایر اطلاع دادند مجنون خان در روزی که
اهالی شهر موعود نهاده بودند با معدودی عنان قلعه گیری سبک گردانید و عامه شهر و حیدربان محمد خان حاکم
و چند تن از کشیکان او را که هنوز در خواب غرور بود دست لجوقی عتو و غرور گرفته مقید و مغلول کردند و مجنون خان
با افراد اشیاع داخل شهر گردانید عیدیکان سواد کوهی با مجنون خان و علی نقی خان که از فرط وقاحت تا آن عهد
استیهال دولت ننموده امتزغب بوده و با تمامی علایق در قلعه متمکن و متوقف و بعد از استطلاع قضیه استشعار
خوفی تمام کرده ع از چرخ حرون سرکشی و حیران باجوقی از متعلقان در قریه ازفوای طهران بخانه شخصی و
متواری شدند و تا از بوارق این نعمت و صواعق این حیث گرانه گیرد و استیمان بجاه حمایت و استظلال ظل
عنایت ذی ظلی نمایند باگیر گرگنکاج پیوستند مجنون خان چون از کار حاکم خاطر پرداخت و از حقیقت ماجرا
آگهی یافت برادر خود را با معادل دویست سوار بتعقیب ایشان فرستاد با محاصره آن حصار پرداخته مهدی
را که پشتر سررشته فساد و مایه عناد بود با تمامی دیگر جوانان و متابعان در اغلال اذلال کشیده و تعلیه یا ...
آورد چون حقیقت این حالت سعادت آیت اقبال ندیم تا نیه قرین بزبان فرستاده مجنون خان معروض

ضمیر پادشاه کامیاب ع یک ذره زورش آفتاب است افتاد و نوشته در اصلح و فخر و سینی با تر فرستاد
و تا آن مکان شایان که خالی برزخ شخص جهان است و برزخ ما بین عراق و طبرستان مقر ایالت و مرکز خلافت
قرار دهد مقرر نمود تا مهندسان حاذق و صناع صاحب تجربت از اصفهان بدانجا حاضر گردند و ابنیه رفیعه و
عمارات بدیعه و بیوتات متراکم و مطبق که ع و هم دار الملک دولت الملوک بهیه لکنوا صاحبها علی الافلاک
فکانها من حسنها و بهائها بنیت قواعدها علی الافلاک بنیان نهادند و بدین وسیله قضایا یکه در تخریب
آن بد ترتیب می یافت بحکم قضا انتج ما نزل بکلاف مقصود با طرف نقیض بعینه مقابل گشت و ما تشاؤن
الا ان یشاء الله ان الله کان علیما حکیما و نیز چون با خامه تقدیر بر لوح اثبات نیافته نقش
از عام طرازان از عام و خاص که بر صفحه ضمیر پادشاه جهانگیر مرتسم بود محو گشت و جنایات و خیانات آن
فرقه که از فعل ذمیم در ضلالت قدیم بودند و کانوا یصرون علی الحنث العظیم با غضاء اغماض قرین آمد و قال الله
تبارک و تعالی ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب عمارتی که نمونه اوهن البیوت
بود نشانه سبع سموات گشت و دکاکین و اسواق که صورت بیوتهم خاویة داشت رتبت و زینت این طارم
نه طاق گرفت و این قول از قول قایل مناسب این احوال افتاد شعر فضی العجایب منها ثم ان بها سبحان
خالقها سبحان راینها یا ایدة فاقت الآفاق جمعتها برا و بحرا فلا مضر بها نجا ما شبرا و جوا سبحان از جا
در بهٔ عطا الکاو زیکها اتمام عمارات بر بنایان ستاره چشم و نجاران یوسف اندیشه مخصص و مقسوم گشت
و با آن طول بنا و وسعت قلعه فور دور و فزونی ابادیها در اندک زمانی تیسیر پذیرفت لله الحمد حضرت ظل اللهی
بعد از اجرای این احکام روز بیست و هشتم ماه صیام اشخاص اعلام نصرت اثر بجانب قلمرو علیشکر کرد.
اسمعیل خان و خسرو خان ولات ولایت لرستان و کردستان سفرای منبع التقریر بدیع البیان زبان

والا بانواع تحف و طرف باد و فرستادند و اظهار مطاوعت و بندگی کرده خرش هر یک را مکارم پادشاهانه
بنواخت و ولات مذکوره را تشریفات خاص و اسبان نامی و شمشیرهای قیمتی روان ساخت و بعد ما که
دل فارغ و روی صافی اطراف آن مملکت را در حیطه ضبط و ملک آورده حکام هر ولایت را برلیغ حکومت
داده خراج معین فرمود در عزم انتقال مستقر اجلال عنان عزیمت بجنبانید فتح و ظفر برسم غلامان در رکاب
و غاشیه داران بود نذکه ما برکوه هیبت منوتیم و بوفق و اقبال باشند و شاقان بر بیاره و میش روان
که بیت کرد بدین مایه اختصار کنی هم تو بینی که در وفا چونیم هر ایت بر آسمان سوگند یاد کرد که همواره چون ما را
بر آستان او اعتکاف کند و دولت عهدی مؤکد بست که نقض در روش پیوسته باستقلال بود قضا چون
یار مهربان بچشم رضا در وی نگران بود و این بیت می سرود شعر اری النصر معقود ا برایتک الصفرا فسر
وافتح الدنیا فانت بها احری و قدر که دایم ملک مع جهد و سعی و فرمان تو هم بسر این معرکه ار
می بود شعر یمسک فیها الیمن والیسر فی الیسری فبشری لمن یرجو الندی بهما بشری و دوره زینت و بهجت
ماه سوال در کمال عظمت و اقتدار بمقر سلطنت و متکای اقبال قرار یافت و بلا ریب معانی این فقرات از زبان
سروش غیب استماع می افتاد شعر لا زلت تضرب من عاداک عن عرض بعاجل النصر فی مستاخر الاجل
عش ابق اسم سد جد مر انه ره فد اسرل و محمد خان را که آن خدمات شایسته بتقدیم رسانید
و کلید ان باب بسته گردید اسباب کامیابی مهیا گردانید و کنوز گنج نا آب مهیا کرد که بفضل الله تعالی
مهدیخان و محمود خان و علی نقی خان سوادکوهی بحکم پادشاه کامکار عادل از حلیه بصر عاطل ماندند و الطفعلی بیک
عم ایشان را که در آن هنگام استعداد فرصت کرده از بوار مخافت برکن وثیق حضرت عبد العظیم علیه التحیة و التسلیم
التجا برده احتراما للحضرة خاتم امان ارزانی داشت و حکم فرمود تا تمامی علایق در بلده استرآباد متوقف کرده

محمدخان طهرانی را که در عدد زخانات سخنی نبود سخن نا پرسیده بر تیغ کند رانیده و برخی از اعیان طهران که ساعیه
نضایح گردیده بودند و استشمام روایح استیلای شهریار بهرام انتقام نموده بودند مثله کردند مثلهم کمثل الذی استوقد
نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون در آن حال نواب جهانبانی و اسیر
زاده افخم حسینقلی خان باذره درج عصمت و زهره برج سهرت مهد علیا و تمامی حرم محترم حسب فرمان از
مازندران بحضرت تشرف جستند و بمیعادگاه و انی لا رجوان یعود زماننا بوصل فمن بعد الشتاء ربیع
رسیده و باستیلای اصطناع حضرت مخصوص گشت رضاخان قاجار و حاجی رضاخان و دیگر عمال مازندران
و استرآباد که ملتزم رکاب نواب جهانبانی بودند شکر آن عوارف را که اگر خلق زمان همه تن زبان
گردند از ادای آن مقصر خواهند بود زبان برگشودند و خدمتش را بدولت جاوید و اقبال مخلد تهنیت گفتند
شعر اصبت العلا عطلا فحلیت جیدها فقلنا العلا جید و حلیک عقده و ما هذه بشری باستاله
اذ الصبح و افی کانت الشمس بعده نظم منت از گردگار داورست که ترا کار با نظام و فرست
وین مراتب که دیده جزوی است کار کلی هنوز با قدرست باش تا صبح دولت برهد کاین هنوز
از نتایج سحرست و من عجایب الاحدوثه که در اثنای این امور معروض افتاد داستان برخی ناهنجار و ارتکاب
حرکات ناستوده نواب مصطفی قلیخان در ولایات بسطام و دامغان و قرابی اقتدالی او با اهالی آن صفحات
بود طراز این حله و تفصیل این جمله آنکه در هنگام انتهاض رایت هما آسا بجانب عراق مصطفی قلیخان را چنانکه
شرح داده آمد محال گرگان محل اقامت بود و در آن مدت جدی وافی و جهدی موفور و سعی غیر مشکور می نمود
که از نهمات ترکمه معدودی گرد آورد و بدان معاضدت عزم و همم مرتضی قلیخان و خویش را که در استرآباد
با حالتی پریشان بسر میبرد بگرگان برد و اموال و اثقالی که در آنجا داشت در حیطه تملک آورد از فرط حزم و احتیاط

ناظمان دولت و اعیان آن مملکت قصری نتوانست پیوست چون فرصت نکرده مرکز خاک از جای کنده
هرگز نگردد آن رند صد دست محن • چندی در مضایق کربت و زوایای احتجاب باز نپس با اعتقاد و مظاهرت
و امداد اهالی کهسار و اعتضاد قادرخان عرب و اسمعیل خان زاده برادر او که حسب الامر شهریار بهرام سطام
بعد از تسخیر بسطام در مازندران محل و مقام داشت و پس از استیلای علیمرادخان هم با پای او عود بمقام معهود
خواست کرد چون نظم مهام آن ملک در عهده اهتمام و اقتدار نواب جعفرقلیخان بود ممنوع ماند و بناچار
در قلعه خانه خودی که آن خانه از خود میداشت بی غایه تکلف توقف نمود در حین اقتدار بلوک کهسار شید و از
این فرقه وحشم ترکمانان که زاده زیق و رزین میدانند لشکری شایان فراهم آورد تکلک سردار اکبر یموت که بعد
از واقعه [illegible] نواب جهانبوز شاه سقی الله رمسه با تمام ایل خود از بیم مهابت سلطانی بادیه گرد دیار کیهانی
و حیرانی بود در اوان منقلبات احوال و مختلفات امور مرد و پیوست چون مرتبه واسطه نقصان اقتدار او
کمال یافت کرارا نهب و غارات قرای و دهات سمنان و دامغان و بسطام لشکری بنام فرستاد
و جمعی کثیر را از اهالی آن دیار در ربقه اسار آورده دست فروش ما رکرد انیده و اموال بی نهایت مسلمانان از عرصه
تاراج ساخت و مترددین در خوار که از آنجا اجتیاز میکرد ند غارت را غارت کرده اسیر گرفت و آن طایق
مرین عواقب کلی مسدود ماند ضمینه شهریاری که ضمین کفایت مراد و مرام و کفیل اسعاف هر امانی و کام
بود از آن تقریر تغییر پذیرفت و نواب جعفرقلیخان را که در اتکات تلافی تحمل اعباء سفر را تکلی با بایان بحضور خواست
گرانید و تلافی و ابستگان و عشایر و اقوام را بدستوری پادشاه کردون خیام پیوستن بسطام بولایت بسطام
خواست رفت فرمان داد تا آب تطفیه آتش آن استعلا زند و ان باد غرور فرو نشاند و حبل شرور اشرار
منقطع سازد و با صدار فرامین و ارقام ارقام سرکردگان استرآباد و سران دامغان و بسطام مجدد اتولایت

درعهده اهتمام او کرد جعفرقلیخان هنوز بمحل معهود نه پیوسته معلوم شد که حشم ترکمانان در حالی که نهب و اسر
قرای آن ساحات اشتغال داشتند از قضیه مستحضر گشته بغایت مستفر شدند و با غنایم بمر از رجال و نساء و اسب و استر
باد بای خود شتافت و خرابی تمام در آن عامرات راه یافت مصطفی قلیخان نیز چون در خود قدرت ثبت یافت
عنان عزیمت برتافت از آنکه آفت جعفرقلیخان باستیصال جان عراب بافوجی از گماشت رجال قلعه خانه
خودی را محاصره کرد قادرخان چه ماکه بجر ملار امتموج دید و سنگ قضار امتدحرج مانند مرغ از قفس کا نب طبس
گریخت و در اثناء راه برگ حیاتش از تند باد مرگ بریخت جعفرخان با دیگر اولاد و عشایر قادرخان و عصبه
تفنگچی و تکیل آمدند و با آخر برخی قتیل و بعضی را در دو ده بسیل کشیدند اسمعیل خان بقلعه دیگر که قربی این قلعه
داشت تحصن جست و پس از چندی باستمالت و مراحم سپهبد راه مطاوعت پیمود و سر و آسا در منهل
صدق و عبودیت بعدم راستی ایستاد و در سلک ملتزمین رکاب او انخراط یافت اما مصطفی قلیخان در
او پای فردی اون پکیان کوکلان نزول کرد چندی رسل و رسایل جعفرقلیخان که کرات مبعوث و مرسل
میداشت از جانب حضرت ظل اللهی مطمئن خاطر گشت و در جواب لاآتیک ما اختلف الذرة و الکرة میگفت
و پیغامات لا افعل حتی یرجع الذر فی الضرع میداد عاقبت بمواثیق موثوقه و ایمان مغلظه و تعهد کفایت جنایات
و اقالت عثرات در حضرت آسمان بسطت استمالت یافت و عنان عزیمت بصوب بسطام تافت جعفرقلیخان
انجاز آن وعد و وفای آن عهد را ذرایع متواتره در بندگی حضرت ظل اللهی متوارد داشت تا بر صحایف تقصیرات
او رقم تجاوز کشد و موجبات آن وحشت را بصفح جمیل مقابله فرماید مسئول مقبول افتاد و استدعا با سعاف
پیوست مشروط بانکه بعد جلوس الفعو و عقیدت زیور دهد و کمر بنگ اعتقادی بر میان صدق محکم کرداند
و معنی الصمایر الصحاح اصدق شهادة من الالسن الفصاح کار بندد و از سعادت صحیحه و لد السوء یهدم الشرف

١٢٧ ویشبن السلف احراز جوید و همواره مانند صورت هیولی و عرض که بر سپهبد را التزام صفت فرماید و در پناه
دولت روزافزون ارتیاش و انتعاش یابد جعفرقلیخان رجب یرلیغ آن فرمایشات را تبلیغ نمود و تمامی کوچ
و علایق ایشانرا باشارت پادشاه کشورستان استرآباد جیده بار فروش فرستاد در بیان ورود جعفرخان
باصفهان و محاربه خسروخان والی کردستان و علیخان افشار با او در صدد و همدان و فرار جعفرخان
چون بی نیخ انسان را بنای رسه و خسرانی پیش آید و اختر بخش هبوط کند قنوط فرماید و تبدل گراید و چون ابر
استغنا یابد و مقدرتی چند مناعت پیشه سازد و طریق طغیان سپارد ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بطر و ان فقر قنط قال الله
تبارک و تعالی ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا پیرایه احوال حالت
بی اعتدال جعفرخان زنجیر افتاد که چون سیحو که ایراد یافت در سواد صفهان آتش فتنه را مشتعل دید و سیل
بلا را منحدر [illegible] فارس گرفت و بعلت عدم معارض و جریان حکمی که در ان مملکت داشت آن مملکه
تدارک کرده و بتازگی قدرتی وافی یافت از اطراف لشکر بهم فراهم آورده دوباره سودای دیهیم و افسر در سر گرفت
و معادل بیست هزار جوی اب تیغ آتش حسام از قاربی و احشام در فصلی که شمشیر در نیام بود و شیرها در کنام می آسود
یعنی روز دوازدهم ربیع الاول که هوا بر اطراف ضیض و تل سودای بلور بپاشید و باد بر اطراف سهل و جبل صحرای
کافوری افشاند روح نامیه از شغل نامعزول ها و قوه مولده در زاویه عزب خانه جا گزید باغ سجع قماری و حمام
بنعیق غراب و آوای منکر زاغ تبدیل کرده و زاغ بجای لاله بر شاخ بران زمان موکب شعار را از
ران آهوی تر کباب تر چنانچه نظامی گنجه میگوید بیت کباب تر از ران آهو طلب * شراب از نگاری پری چهره طلب
ترتیب مهیا دولی عذر مهیا و مهیا را بیت شعر قد احمر الجمر کالکانون تکلل قدح * و احمر الجمر فی الکانون حین
قدح تمسک بمحبت شعر استمتع الماء من الجمر * و اکل الجمر من الجمر * هاری غیر ذوی رغدة * او

ابوسلم سپهدیلمی کاب اصفهان روان گشت باقرخان بیگلربیگی چون استعداد مقابلت نداشت و از
همگی استمداد نتوانست بالضروره با اهل و ولد و جمعی از کاووه نهادان عبد قلعه مستحکم طبرک که در متن شهر
واقع است متحصن شد جعفرخان تمامت شهر در حیز تصرف و حیطه ملک آورده قلعه را محاصره کرد باقرخان
که با ذیال آن سور منیعی بود قدم ثبات و قرار مانند بنیان آن حصار مستحکم کرده مدت بیست روز دران قلعه ثابت
ماند و بر سل و رسایل ارباب مساعی لاطایل مینمود و در گرداب اضطراب دست و پائی بیهوده میزد عاقبت رفتی
از قلعه گیان که مفاد دست و گشاد ابواب معادات بودند مفتاح قبض و بسط اقفال ضرعه و عمارات درب
حیثیت بر بسته دروازه قلعه گشودند گماشتگان جعفرخان از هر جانب حمله بردند و باقرخان را با اتباع مغلولا
و مشکولا و مخذولا از حصار بیرون کشیدند و بفرمان آن نمرود عهد بسنوت ما میرد که خاصیتی بخلاف نار خلیل داشت
بی بواز اجل و واسطه عزرائیل متلاشی اعضا و منفصل اجزا ساخت تمامی اولاد و اقربا او را در شکنجه عذاب
منقلع الاس گردانید و چون از این مهام خاطر بپرداخت و بواسطه استیلای اصفهان بر مدارج استقلال استعلا
نام یافت حاجی علیقلی خان کازرونی را با معادل سه هزار لشکر باستصغار ولایات کاشان و قم فرستاد و خود
با لشکری بیکران گران عزیمت باستخلاص ممالک قلمرو و گلپایگان عنان داد آوازه این حالت سریع السیر
چون بحضرت آسمان بسطت شهریاری شایع افتاده منش بنابرآنکه تازه از انحطاط اسفار بیاسوده و تمامت لشکر را
پروانه انصراف بوطن کم منزل فی الارض یالفه الفتی [illegible]
و دفع [illegible] صفحات قلمرو و گلپایگان را بعهده اهتمام خسروخان والی کردستان و محمدحسین خان قراگوزلو و
کرس و علیخان افشار کرده و برطبق آن ارقام رفیعه و احکام منیعه اصدار یافت و رؤسا و سرکردگان خلج و بیات
بمرافقت حاجی علی قلیخان کازرونی و محاربت جانب قم و کاشان نامزد گردانید خسروخان والی با دیگر سرداران

برجب یرلیغ بلیغ در نواحی همدان جمع آمدند. شعر: باسپاهی که از نهیب‌شان، دست قهر اجل شود کوتاه. در
مقابلهٔ جعفرخان عنان براه داده صفوف مناوشت بیاراستند و آهنگ جنگ کرده در میانه قتلی شنیع اتفاق
اتفاق افتاد لشکر جانبین از فرط تهور ثبات قدم ورزیده هیچ طرف را وهن انهزام در ضمیر احوال راه نیافت
چون آفتاب عصمه غروب کرد هر فرقه میل منازل خویش کردند روز دیگر چون بیت: صبح چراغ فلک افروز شد
کلبهٔ شب قمری روز شد. طرفین مقاتلت در پیوستند و نایرهٔ دار و گیر بکره اثیر رسانید اگرچه در اول وهله لشکر
الوار بر مجنبه محمد حسین خان قراگوزلو و علی خان افشار فایق و غالب آمدند و نزدیک شد که کار تنگ شود و نام
ننگ گشته ولی از یمن اقبال پادشاه بیهمال که بر دوشتهٔ تأییدات یزدانی بود دو رکن رکین معمورهٔ جهانبانی خسرو خان
والی و خوانین کردستان حملات مردانه و کوششهای متهورانه روز روشن در دیدهٔ دشمن مانند آبنوس گردانیده
و باده کشان مجلس رزم را بر آوای کوس از باده روی کنوس پیاپی چشانیده و بزخمه رماح او تار او داج الوار را
اصطحاب میداد عاقبة الامر جعفرخان را حال ثبات مانند میخوارگان خراب مانده از حرب روی برتافت و با مرکب
و نیش پناه با لشکر و خوانین چهارگانه اطراف آن فرقه را احاطه مدت شبانه روز ایشان را در مضیق ناکامی
افکندند عاقبت جعفرخان در خفیه با دو تن از سرکردگان قرار به هزیمت داده بیت: چو چرخ چند از شبه تاج کرد تمام
پراکنده پرلا شود. الحاصل لشکر را مانند خاطر خود شکسته با فوجی از خواص بجانب اصفهان روان گشت و از تیار
دریای دهشت خویشتن بساحل امان انداخت لشکریان منصور مانند امواج بجا در حرکت آمدند و افواج الوار را سیلان
آسا انگشته و قتلی مفرط بتقدیم رسانیده اکثری را اسیر و جمعی را سر آورده و چندان غنایم از اسلحه و اسبان تازی و نقود
و اجناس بسپاه غازی گشت که خضر محاسب عقل از عقد شمار آن عاجز آمد بالجمله امرا و سرکردگان صورت
این فتح نمایان را که دیباچهٔ روزنامهٔ توفیق بود علی التحقیق تمیق خامه داشته با معادل دویست نفر سر و اسارای نامدار

الوار و بهجت سفری صبا رفتار بحضرت سپهر آثار فرستادند و مورد مراحم و مکارم بیشمار آمد اما اهالی اصفهان از
کمال رعب و هراس و سطوت بأس حضرت ظل اللهی که در قلوب کافه ناس تمکن و تمرن یافته بود چون داستان اختلال
حال و پریشانی اوضاع جعفرخان فاش گشت و بروز خورشید سبب اختفای خفاش او را با اتکاه پرخاش از دخول شهر
مانع آمدند او خود در بیدای حیرت و ناکامی حیران و سرگردان مانده و ناچار بعد از جمع آن لشکر پریشان بسرحدات
فارس راند و در میان ایلات قشقائی و ممسنی که صفت فساد مستوره مقام داشت سار روان اقامت افراخت و علی
الحکم باصلاح آن امر و جبران آن کسر و صفوان که رو فو آن خرق پرداخت اما حوادث ایام را کوشش انام چگونه
دافع گردد و نزول نوایب را اهتمامات خلایق چگونه مانع آید و تدبیرات انسانی با تقدیرات آسمانی چه اگیرد و لن
یصلح العطار ما افسد الدهر حاجی علی قلیخان چون داستان شکست جعفرخان بشرح و بسط معلوم کرد اطراف
بساط مجادلتی که در محال کاشان گسترده بود منطوی و چراغ مساعدت منطفی گردانیده فرار کرد و سرکردگان خلج
و چیات از نهب و تاراج آنچه مقدور بود بفعل آوردند و غنیمتی موفور یافته مراجعت بموطن خود کردند عبدالرضا
خان حاکم کاشان که در مبادی این سال بعد از شکست تقی خان و احمد خان محط شعاع آفتاب عنایت و مهبط
اختر عطوفت پادشاهانه گشت و محل اعتماد تمام و کماکان بحکومت آن ولایت کفی المهام آمد بنابر آنکه در این سفر بی
صدق قدم در جادهٔ معاضدت حیران الوار نهاد و عقد عهد ارادت و بندگی با تأمل بی ثباتی بگشاد و بحکم یرلیغ
در سلسلهٔ تکمیل و تعذیب آمد و بعد از ادای مبلغی جرایم با کوچ و علایق بحساب قدر نفاذ در بلدهٔ استرآباد
متمکن گشت

ذکر جلوس میمنت مأنوس حضرت ظل اللهی و صادرات سال فرخنده فال یونت ئیل خیریت تحویل ترکی و نهضت رایت نصرت مبانی بساحات عراق کرت ثانی

چون حضرت ظل اللهی را نفاذ
و صفاوه ممالک مسلم و مسخر گشت و تراب اعتاب از جبین گردنکشان دهر محو بر گلستان ملک از خار وخس جو د

طلعات رفته شد و دیده بسیار فتنه خفته آمد و این دو بیت حکیم مناسب مقام گفته نظم از معرکه فتنه چون
تو بیرون شد ملکی که کنون در کف او فتنه اسیر است آدمی مثل او مثل مورزه و کل بود والکنون مثل او مثل
موی و خمیر است عزم پادشاهانه درچنان حالتی که جهان نیز چون صحن دربار آسمان کرد ارض خرم بود و فضای
گیتی نمودار گلزار بهشت و سرابستان ارم سحاب نیسانی چادر نیلگون عاتبات الله داد زیون کشید ابر
آذاری گوش و گردن عروسان چمن را بجواهر آبدار ژاله آراسته گردانید سوری با مهر رخشان دعوی همسری مینمود
و در خوبرو و یاسمین با ماه تابان لاف برابری میزد و این ابیات می سرود ع شموس واقمار من الزهر طلع
لذی اللهو فی اکنافها متمتع کان علیها من مجاجة زهرها لالی الا انه منه المع تنادی فیها الریاح
فتنثنی فیلثم بعض بعضها ثم یرجع و کونی امانی طبع ربیع ازگفته کاتب این غزل ربیع بار صفحه روزگار نقش
بسته الراقمه بار دگر بستان گلبن بی بر افسر زرین نهاد کوه آذر آمده از جعد دلبران بهاری باد صبا
طلوع بخش طره دلبر باد بهاران چو طبیع عنبر لرزان ابر بهاری چو دست همت داور ریخته بر اطراف
کوهساران لولو ریخته بر اکناف جویباران عنبر برگ گل اندرون بغنچه اندر پنهان چونانکه ساغر ظلام
مهر منور نسیم سنبل از فضای دشت درخشان چونانکه از نسیم ماه مزور آب چیاد رخون نرگس پا
همچو معانی نهست در میان هنرور داغ همو اندر درون لاله احمر همچو افاعی است در دهان فنون گر فاخته
بقانون بلبل نوای ساخته و سار در سایه شاخسار بهر نسیم سار قانون شکالی نواخته مشک بید از نسیم باد
صبا مانند جیب حبیب بدمیده و ماشطه نفس نامیه ع بار گیسوی عروسان چمن شانه کشیده جوهری باد در
طرف بساتین انجاص اشجار را از برگ مینا و از بار مرجان داد و سلطان عام که زمین بهشتین میابات
تام از شکوفه اکلیل مکلل بر مفارق اغصان نهاده و سقی الله ذا کاکلله یه القطر عوذ الورد الحسن زنجو

علی الذریه و عنت قیان الطیر والریح تشبب وقد صفقت من فرحة بامة النهر چنین در یافت که تاج
از تارک مبارک زینت اکلیل دهر و تخت را از قدم همایون پایه بذات الکرسی رساند خطبه از فرخنده نقش
زیوری دیگر گیرد و سکه از سنوه نامش خطری بیمر یابد آوای نوبت پنجگانه سامعه سبعه سیاره گرا رود و بیرق
جواهر حال دیده خورشید خیره دارد تمامت نیمیان و برادران و امرا و علما و فضلا و ائمه و سادات و قضاه
و خوانین سلسله قاجار و سران و سرکردگان اقطاع ممالک و افاخم و اعیان هر دیار روز پنجشنبه یازدهم شهر
جمادی الاولی سال هزار و دویست هجری مطابق با یونت ئیل ترکی که هنگام استوار سلطان ستارگان
برتختگاه حمل بود و سفر یوم تخضع الکال السعود له والدهر ممتثل والمجد مطواع در دار الخلافه ری بنده
سنیه والاکه از فسحت فنا و علو بنا بر رغم اشارت کنان صواب و خطا و نظارگیان رشد و غی ع وهم را
بر پرد حیرت و فکرت را پای و سه هی الشدة العلیاء التی بها الغضی اسعادة جد للمکاره دافع
الیها مزاج الارض یحیی و یرتمی ملوک البرایا من مطیع و سامع و یزهی بها شم الترب کل متوج نجوم معالم
الخاشع المتواضع مجمع آمدند و هر یک بفراخور حال در محلی آرام جست پادشاه دولت یار بر سریر دولت
دارای سلطنت قرار یافت و افسر فرخندگی بر تارک همایون نهاده روزگار این چنین انشا کرد و رد زین پایه بخشش
نکو از خاک را ساکن جهان با گوشه تاجش نگوید چرخ را و الا شاهزادگان آزاده که با سند وفق بر طرف یمین
ع بسته کمر و کلاه نهاده و امرا و اعیان هر کشور که بمثابه اقبال بر سمت شمال ع چون سرو بپای استاده
بیت از آن هوای شاه دل بسته و بیان بدعا زبان گشاده این تو بر دلپذیر از ضمیر بر زبان می آورد فرد
تا بود چرخ را جنوب و شمال تا بود ماه را مدار و مسیر تخت بادت همیشه چرخ جناب تاج بادت چاره بدر منیر
سفر ابق فی نعمة بقاء الدهور نافذ الامر فی جمیع الامور و دو ساران مجلس با آوای نای و نغمه و آهنگ چنگ

وشعبده او تار تار و قانون موزون ارغنون گوش مطربه گردون مطلق ساخته شد و این نشیب
از کعبه کاتب مناسب آن صفات افتاده راقم درگه شه غیرت چرخ برین کرده باز : چرخ را از خرگه شه خوبه چنین
کرده باز : هر نگوی کاسمانا بود امه طیلسان : آستینش راهی دربر آستین کرده باز : مطربان مجلس آرایش او
بانگ چنگ و نای : گوش سکان فلک را پرطنین کرده باز : پوست پوشانی که اندر حلقه گویا قصب : از چه
از لعب آسمان را پوستین کرده باز : رقص با رامشگران از نغمه‌های نغز نغز : بس شکنجها بکار آن و این کرده باز
در بر لعبتهای پیچ پیچ افکنده اند : چون گره از زلفکان عنبرین کرده باز : گاه رقص ساخته شد از سر قدم گویی
که رهست : رو به درگاه صفی نو آستین کرده باز : گنجوران پادشاه بحر بین و خازنان خسروکان بیار بدره
بدره و صره صره سیمهای جدید الضرب سفید و احمر کالشمس شکلاً و صورة : واوصافها مشتقة من
صفاته : بدیع لم یطبع علی الذهب مثله : ولا ضربت اضرابه لسراته : وصار الی شاهان شاه انتسابه :
علی انه مستغنی بصفاته : بر صحن بارگاه ریختند و بر اقارب و اجانب ارخواب برحسب اندازه و مرتبت
قسمت کردند راویان گستاخ قصاید غرای شعرای عهد در پیشگاه آن همایون کاخ انشاد نمودند و خطیب فصیح
خطبه بدیع که از انقات الفاظش ادق از مرقات رحیق و اطیب از مشک فتیق بود و عنبر سحیق سرایندن
گرفت چون زمان ترتیب مجلس منقضی گشت و کار مسرت سپری حضرت ظل اللهی بهجت شایسته روی در نجح مهام
و نظم مبدوات و ضبط مشوشات و اقالت عثوب اقارب و ازالت سرور اجانب و استمالت خواطر خوانین
آورده تخت نوینان و امرا و خوانین را با مراحم خاص نواخت و عاطفت بی اندازه ارزانی داشت و تمامی را
کمرهای مرصع و جامه‌های مذهب عنایت فرمود و هر کدام را منصبی لایق سرافراز گردانید و بیگلربیگیان و
روسا و اعیان هر ملک را بعد از شمول کمال افضال حصول هر گونه حاجت عمل باز فرستاد و رضاخان قونلی

قاجار که در طریق خدمت تکاپوئی بی منتها کرده و در مدت مشوشات امور علی نهج المذکور مساعی مشکوره بظهور
رسانیده و در درگاه پایه بلند و در جبلی مانند یافته و در حکومت استرآباد و جرجان و نظم مهام ت
رکستان و دفع شرور آن حدود و ثغور سرافراز گشت و فرمان شد تا معادل پانصد نفر از خوانین و اعیان قاجار
سکنه بلده استرآباد از بنگاه خویش کوچیده در مستقر خویش مسکن کردند و اقبال و ادبار آستانه خدمت شدند و تا کار ت
رکستان انتظامی تمام یابد از طوایف یموت و گوکلان خانوار چند ملازم رکاب آسمان دوران و مامور
توقف آن خطه ارم بنیان آمدند و چون بلده استرآباد مسقط الراس شهریاری مربع و محل سکنای این ایل جلیل
و دولت جاوید آن حضرت که برفعت محمود فلک بود و در رتبت مسجود ملک ع چون خلافت بی علی با ذات و بازار
فدک : حفظ عمود و عنایت بقایای خدمتکاران مخلص و ملاحظه رعایت احوال اعوان دیرین را که هر یک
ع مانده در اطوار دوده دم چو ماهی در شبک : مقرر فرمود تا مهندسان زیرک و بنایان چابک از بلده اصفهان
بدانجا بروند در متن شهر عمارات متین ع برتر از بالگاه علیین : استحداث کنند و تمامت ما یحتاج و اسباب سلطنت
دران قلعه مرتب دارند محمدحسین خان قوانلو را که از منتسبان شهریار گردون وقار بود و در رکیب طبع و ثبات
اصل و علو همت یگانه روزگار بحکومت مازندران بگماشت و مفاتیح ملک و بر و خیر و شر او آیت در کف کفایت
او گذاشت و مقدار هزار نفر از تفنگچیان ماهر و قادر از مازندری و استرآبادی بمحارست قلعه و محافظت حصار با کو
و علایق بطهران برد و قاسم خان دولو قاجار را کوتوال آن قلعه قرار داد و میرزا محمد خان که هم از اعیان آن
سلسله جلیله بود بملاحظه خدمات دیرین سلسله حکومت قزوین بر گردن نهاد و قبول علما و ائمه و سادات را بکرایم
صلات و عظایم عطیات بنواخت و عموم طلاب و طلاب هر مرز و بوم را وظایف نقدی و جنسی علی طریق الاستمرار
برقرار ساخت و چون چندی بران بگذشت بتواتر معلوم گشت که جعفر خان کرکونی دایه تقدیرش بشیر آز پرورده بود

درحوالی شیراز بتدبیر کار و تسخیر مهم مشغول گشته از قتل و تبعید لشکری جدید گرد کرده متوجه برخی از بلوکات

اصفهان و قمشه و سمیرم شد و با اهالی آنجا که دران نزدیکی شمیم ارتیاشی بمشام ایشان رسیده و نسیم انتعاشی

بگلبه اینها وزیده شمشیر ظلم و اعتساف برآهیخت و عواصر شرو اجحاف برانگیخت و بسبب این آسیب آن نواحی از امن

و خوشدلی و فرحت مهجور ماند و بواسطه خباثت نفس این ظالم که با شرارت سبع و نخوت منقش بنهاده

دغل دو دست برهم ماند کلبه سگبانان مظلم گشت فنعم ما قیل شعر عذر عندی لک مبسوطة والّلوم عن مثلک

محظوظة لیس مسخوط فعال امرء جمیع ما یفعل مسخوط حضرت ظل اللهی تا تدمیر آن ظلوم و تدبیر تفرق

ازدحام خصوم و تعمیر خرابیهای آن بر و بوم فرمایند نواب جهانبانی در مقر خلافت بنیابت برگماشت

و خود با موکب فریدون از اعداد کوکب روز پنجشنبه دهم شهر رجب المرجب از راه فراهان روانه صوب اصفهان

گشت چون ساکنان قلعه میغان که از قرای معظمه فراهان است در سال قبل هنگام عبور جعفرخان ازان

ثغور با او راه مطاوعت گرفته و بعد از ورود موکب مسعود مبادا که از وهم بران معهود در قلعه تحصن جسته بعذا

بحکم فرمان لشکریان به تخریب آن حدار و تادیب سکان آن حصار روان شده و یکباره آثار عمارتش

مطموس گردانیده و اهلش را که در خواب جهل بوده اکثر بخواب الناس نیام ساخت چون ارباع دهق از نزول

موکب همایون رونق شکن این حصار دوازده بوس گشت محقق آمد که جعفرخان بعد از اصغای خبر توجه پادشاه

سکندر حشم فریدون فر جهان مسخر احکام او به یک وهله ملک متابع فرمان او بجز و بر ساحات

اصفهان ازان حول و هول گریخته بازبجانب شیراز رفت آری سهام احکام و نصال تیغ آفتاب چاره جز اختفا

نیست و سیماب را در معرض حرارت آتش تیز گریزی جز گریز نه چنانکه انوری گوید مصرع که سیم سیماب شد و بهشش آتش

که هر جا که این آید او میگریزد حضرت ظل اللهی بفیروزی و خرمی وارد حرم عز احترام مبارک منازل اصفهان گشت

دور اندک زمانی مبارک ادانی زنگ و تاجیک آمده متفرقان نواحی اتجار الحسن استمالت مجتمع آورده و اصنوف عنایات

متمتع گردانیده منازل احوال از دکان و کسان باقرخان را از انکه رونق زمان سابق مستغنی ساخت و همگی را بانجاح

عاطفت و انعام که داب آن مبارک ذات بوده و خاصه آن همایون طبع اختصاص داده و ایام صیام را در متفرجات

آن اماکن و متنزهات آن مساکن اقامت فرموده از غرایب اوضاع که دران ایام بوقوع آمده و شیوع یافته داستان

قتل و اسر و نهب و تاراج رعایا و اهالی کوسر بود از جرپ بر دست شرارت طوایف ترکمانیه بوده و کیفیت آن اگر چه شعاعات

سیر از نوبت طالع شهریاری فر تفصیل آن اجمال آنکه کلک سردار یموت که در شرارت طبع و ضمیر نفس انجوبه روزگار

بوده و چندی علی نهج المشروح نواب مصطفی قلیخان را خادم او یاور و سپهسالار چون مصطفی قلیخان سر در چنبر

وانقیاد حضرت ظل اللهی نهاده و مامور بالتزام خدمت نواب جعفر قلیخان گردید کلک بنابر شرارت و شقاوتی که

در جبلت مرکوز داشت جمعی دیگر از سواران مصاف افروز یموت را مضاف اتباع خود ساخته از طرائق سور بسطام که

از دیر باز نشان مراده اند که لشکری از آنجا اختیار کرده باشد بی آگهی دیاری از دیار بعید و قریب دامغان و خزه

جرب عبور کرده صبح روز پنجشنبه دهم ماه صیام پیش از طلیعه آفتاب که اهالی آن قریه هر که بود از غنود زنده و خاص و

عام آسایش و شتاب مانند بخت خود در خواب راحت بودند یا محراب طاعت دور آن دیه را دایره سان

احاطه کرده و در قتال و نهب آن چون مور و جراد متموج گشت اهالی کوسر چون ازان حال که یاد از روز محشر میداد

خبر شدند اکثر پناه بالیکه دو برجی که چنین روزی را پرداخته بودند برده و قلیلی در تراجم رستنیها و نباتات تواری جست

رجال انکه در برجی راکه مجمع نساء و رجال بود شکسته و دست تعرض گشادند محصورین در رد و روع جهدی

تمام مبذول داشت ولی این معنی محقق است که چون آب از سر گذشت در گرداب اضطراب دست و پای زدن هیچ

فایده نیست و چون صید در دام افتاد هر چند پر و بال بیشتر زند زیادت باعث ابتلا گردد اذا وقع المحذور یا نفع

الحمد تمامت رجال و نساء و اطفال آن قریه را کو رانفرقه منحوس باز کر معدودی قلیل که معاونت آن یار غار
و مار بیکار شغال‌کش سینه علیل و همدم صور اسرافیل که بعرف عجم دورافزا نام دارد و به پیغام خاصیت اجل دوام
امان یافتند ترکمانان چون امداد و اسرار از غدرت خویش پیش دیدند تا از قتل شان زیاده تعلی شنیدند باز مو بیان
شر دیگر تیز نمودند مقدار یکصد نفر از نسوان و رجال ابر زخم تیغ هلاک کردند و بقایا را بحالتی که نه چنانکس بخواب و خیال
خسته و بسته راه مقصود پیش گرفت چون محمد خان قاجار بعد از تحقیق این خبر با معدود موجود خود از قلعه کردمعان
بعزم استخلاص اسیرا بیرون آمده بحابا بر آن گروه تاخت و برگ مجادلات ساخت و لی عاقبت مانند کاظم خان حاکم
هزار جریب چندتن از اتباع خویش بقتل داده بی نیل مقصود عنان مراجعت برتافت طوایف گوکلان که همواره
با این فرقه مردود و واسطه مناصرت مفقود دارند و اسباب مناصرت موجود ع همیشه باد خصومت میان کبر و دد
چون بعد از انتشار این خبر از قضیه مستحضر شد بتهیه اسباب دفع و استجماع لشکر پرداخته معادل پنجهزار سوار جرار نیزه
گذار مانند نهنگ خروشان و دریا جوشان بجستجوی شان روان گشته و از هر طرف راه عبور بران لشکر فیروزمند دو
گردانیده و اول طارفین در معبر و آول یکدیگر بر خورده نهار بانیر جنگ در پیوستند و خنگ صرصر اثر در میدان گرد و فر
جولان داد گلک سردار با تمامی اشیاع و هزار او بزخم تیغ و تیر راه بئس المصیر سپردند مگر اندک معدودی که از غبار
سنابک خیول ع اسرع من رکضات الخیال راه فرار گرفته از آن ورطه هایل بساحل امان رسیدند اسرای گوسر
نیز دران عرصه پر خطر از روی سکر یا صحو و بنابر عمد یا سهو چند تن پایمال سم ستوران لشکر موفور که لعن الله علی القاهر
والمقهور آمدند و بقیه السیف باسر گوکلان طایفه گوکلان ماند چون حقیقت این حال معروض ضمیر پادشاه
جهانگیر افتاد بتهدید مراتب شدید و اهتمامات بلیغ حکم پرلیغ شد تا حکام استراباد و هزار جریب مال و رجال فیه گوسر
ع زان فزون مایه جیش غارتگر بازستانند و در ترفیه رعایا و تعمیر آن مرزبوم مبالغت ورزند و سلامت حسبکان

حرثوم

حرثوم کلک کلک که واسطه استمالت بت باتیغ که ترجمان استمالت دقیقه خسار شدند فلما قضی الامر امرا
و حکام در تمشیت آن مهام اهتمامی وافی کرده علی ما یمکن کوشش آن شق و غلغله آن رتق و فتق آن و جبران کسر
پرداختند تا اجرای فرمان فرمایند و اجری فراوان دریابند اسرای نزدیک و دور را بر نور و زرا رقیت ترکمانان
اطلاق دادند و بمواطن مالوف باز آوردند حضرت ظل اللهی بعد انجام ایام صیام نواب جعفر قلیخان را با لشکری شایان
بحفظ و حراست اصفهان و نواحی گذاشت و خود رایات ابهت و اجلال بجانب سبکباران افراشت اسمعیل خان ولد شجاع
الدین خان زند که بکلی از حلیه حزم و آل دانشی عاری بود و واثق بوفور شجاعت و دلاوری در آنحال از جانب جعفر خان
با جمعیتی وافی صفحات بروجرد پیوسته بشیمی که طریقه قطاعان طریق است از اطراف غارت و کرک ربائی میکرد و راه
و راه عبور مترددین مسدود میداشت و احیانا تا اهالی شهر را زیان میرسانید و پیغمبر از مصوبه باری منبعه قضا در بر ده تحالف
آهنگ مواضعه اعیان عراق میکرد پادشاه دو لشکر فوجی از مردان کار و دلیران کارزار را بقلع و قمع ایشان نامزد
گردانید لشکریان اسمعیل خان بمحض وصول این خبر مانند بنات النعش که از اشعه سنان خورشید خاور متفرق گردند
بهر طرف گریزان شدند و خود شهر یار معظم مانند شاهین معلم که بر آن تیهو بال استعجال گسترد بتعقیب آن فرقه مسارعت کرده
و اکثر لشکر الوار را در اثنای حملات گردانید اسمعیل خان نیز در حوالی صفاهان با سوکمند سپاهان کشت و آوارها با تا به
در پیشگاه سده والا ع که بی از زهره افلاک افزون بود بجاه خاضر آوردند و چون در نیک و بد امور دیده بصیرت
نداشت از نعمه بصارتش عاطل داشته بطهران فرستاده و در آنمکان بپاداش خانمانی که ویران کرده بحکم پادشاه
گورستان در جوف زمین منزلی آبادان یافت و بعد ما که رایات باع سرود محل خیام جنود ظفر نمود کشت سلیمان خان
قاجار را با پنجهزار سوار بتادیب و تنبیه اهالی آنجا و برخی از طوایف بختیاری که بکفر سواد متعقر با مراد اعدا دالوله
شده بودند فرستاد تا قلیلی مفرط بتقدیم رسانیده و زن و فرزند و مواشی ایشان در حیز سبی و اسر و نهب آورده

باز و مراجعت کرد چون برین حال دوری چند بگذشت و عمام آن ساحات نظمی تمام یافت علی خان خمسه
سرکوفت از چپ عوایت برآورد و دست نفاق از آستین نا راستی بیرون کرده پای از حد کلیم فراز کشیده در
حدود خمسه و زنجان امارات خلاف و نفاق **فرد** با که باخسروی که سجده برند آستانهاش جباه الافاق
ظاهر ساخت چون شناعت این حکایت شیوع یافت و مشهود خاطر پادشاه قاهر افتاد برای تأدیب
و عزمی جرم آیات مصوبه اقامت رایات سعادت آیات را مرفوع گردانیده متوجه ساحات خمسه و زنجان گشت
علی خان هنگام وصول موکب نصرت نهاد بقریه علی آباد مراسم پیشکش و هدایای لایق التزام نموده زبان
تضرع و تخشع برگشاد و تمهید معذرت ابواب شدید و تکمیل بر روی خویش ببست و خود تنش دوری چند در
عرایض آن صفحات بهشت مانند دعوت کرد و با صناف ضیافات توقیر و بادای آن بحیح هراحل و شفیع
هر زلل سازهر عیب و غامر هر شین **شعر** اشفق علی الدرهم والعین تسلم من الغیبة والعین فقوة العین
بانسانها وقوة الانسان بالعین آب رفته بجوی و رنگ پریده بروی باز آورد و چون چمن کوران دشت
که در قرب صفحات رشت بهشت مخیم جنود ظفرورود گشت رسولی پیش هدایت الله خان گیلانی که علی کو الله کور
از حدود باکویه و شیروان معاودت بوطن کرده و بسبب حسن سلوک و همت بلند و عدل کامل و شهامت شامل
و فرط جود که شرط اقوی و رکن اوثق نگهداشت دوباره داران ملک استیهال و استقلال بکمال یافته بود و فرستاد
واو را بمطاوعت دعوت کرد او خود بمظاهرت اهالی گیلان و مواضعه با بزرگان باکویه و شیروان و
معاضدت پادشاه روس بی آنکه در عاقبت امور نظری گمارد و از خواب ارتیاب اشتباه یابد **شعر** کدودٌ
کدودُ الفزّ ینسج دائماً ویهلک غماً وسط ما هو ناسجه گوئی حکیم انوری از مضمون این مقال اقتباس کرده
حیث قال **فرد** مثل کرمک پیله است که بر خود همی تند کفن خود شد این از بنیان آن از تن سر در جنبر مطاوعت

نهاد

نهاد و در صحبت رسول جوابهای ناصواب فرستاد بی چون روز شادی شتاب گیرد و روزگار روی تراجع آورد
و اختر اقبال انحطاط کرده و اساس مکارم و معالی بانهدام گراید افعال از صلاح دور ماند و اقوال از صواب مهجور
صاحب درایت و دارای هوش آن تواند بود که فروش این گندم جو فروش بجوی نخرد و فریب این غدار مکار
که گلش همسایه خارست و دلش همکاسه خمار نخورد دولت و فرش را که مانند جمال امارد و مواعید غانیات بی
ثبات است وقعی ننهد و با ایاب و ذهاب آن مسرت ننماید و ضجرت نیفزاید چه از دیر باز گفته اند **ع** الدولة
کما تقبل تدبر **ع** والدنیا کما تجبر تکسر غم و شادی روزگار تسلسل و این شمار **ع** فهون علیک فان الامور
بکف الاله مقادیرها فلیس باتیک منهیها ولا قاصر عنک مامورها پادشاه جهانگیر چون از تقریر سفیر کنونات
ضمیر معلوم کرد از روی خشم و سخط مصطفی قلیخان قاجار را با فوجی از مواکب **ع** وقوم اذا شهدوا العالم لسلوا
هذا المنیة عن طرق الهارب باستیصال گیلان و نقض جلالت هدایت الله خان روان ساخت و چون
اسمعیل خان فیلی حاکم لرستان و بیگلربیگیان اهواز و خوزستان در مجاری احتمال از تمرد و عصیان جمعی
از طغات آن ممالک زبان شکایت گشوده و تدبیر و ارغام آن جمع را از رای والاکه دانای هر غیب بود
و بینای هر عیب مسئلت نموده حضرتش نواب علیقلی خان را با علی خان افشار با طغاة آن نائره داشتعال آن
با دره نامزد گردانید و خود عنان عزیمت بمقر سلطنت معطوف ساخت **ذکر تسخیر گیلان و کشته شدن**
هدایت الله خان هدایت الله خان از اصغای خبر توجه مصطفی خان ستم کشته ایوانی خان گرجی را با فوجی
از دلاوران گیلانی نزد رستم نهاد بقریه رستم آباد که گذرگاه سپاه پادشاه بود و خواست تا چهره آفتاب
بمشتی خاک بیندازد و راه سیلاب بشسته خاشاک ببندد ایوانی خان بعد از وصول لشکر قیامت از معصیت
در اقامت قریه شهر کرکیث مصطفی خان او تا دخیام اخیاد در سطح اراضی ظاهر شهر چون طبل جنگ فرو کوفت

هدایت الله خان چون اسباب بیکار پیشتر در بندر انزلی معد داشت بحرب گرائید و با لشکر حاضر متوجه آنجا شد
مصطفی خان بی غایه معارض و منازعی شهر را بالجمله تصرف آورده جمعی را بمحارست گماشت و خود با لشکری
بر انزلی روان گشت و فریقین در بندر انزلی مختلط شدند و مدت ده شبانه روز بازار کارزار رواج داشت و کلبه مظلم
میدان مکاوحت از شرار آتش شمشیر آبدار اضائت سراج عاقبت هدایت الله خان از هجوم آن افواج بحر
امواج متلاطم گشته با بقیت سپاه از فارس و راجل پناه باجودی استیمان سواحل انزلی که از دیرباز بسعی مهندسان
روس قلعه چون صدر خود وسیع و عمارتی چون طبع خود رفیع پرداخته که در فضای آب واقع بود و از جهت
اسباب مالابد روزبد با چند فروند سفاین و دو ونجات که در حین حدوث نائبات
وسیله نجات تواند شد در آنجا معد و مهیا داشت برد **شعر** ترجوا النجاة ولم تسلک مسالکها ❊ ان السفینة
لا تجری علی الیبس ❊ مصطفی خان بعد از قتل مفرط و اسری لبسرا و نهبی بی حصا فتح ان مرحمت شهر نافت و
صورت آن فتح نامه را برای شهریار جهاندار عرضه داشت و بعد از حصول پروانه و وصول پروانه با جمع
لشکریان که خود را پروانه سان بر شعله آتش زدندی و خرپط آسا در آب غوطه خوردندی و از حرق و غرق پروا
نداشتندی آهنگ دار عام هدایت الله خان روانه صوب فرضه انزلی گشت چون میدان معرکه با آن
کنار برد روس مجادلت ناچار معارضه بمثل جستند گرد انگار روس و اسلام گشتها وام گرفته تیار بلا ر منطاطم
ساختند و مراکب سفاین بر سطح میدان دریا در جولان آورده توپهای کوه کوب و جزایرهای قلعه شکاف زلزله
در بنیان حصار و جدار قلعه انداخت و تب لرزه در اعضای آب افتاد و درها در جوف صدف شبیه شکست
گوئی ملاح تقدیر کشتی بلا را بادبان بالا کشید بادهای نوایب متموج گردانید آبگون آتشگون شد و دریا
بار دریا و نار و این شعر آبدار از بحر طبع برق سرعت دارای آسمان رتبت بدیهه مناسب این گفتار **فرد**

۳۰

قرم آمد آسمان و کس ندید ❊ آسمانی کس نباشد رعد و برق بون چنبری لیالی و ایام برین نسق ترادف گرفت ملعبه
گیان کار بر خود تنگتر از بطن الحوت دیده و آوای لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین تا قرن الثور کشید
و ذی ارا عیان آن فرقه چاره کری را لشکری دوداری از دوران الحذف فی اکال الحکم **مصرع** قرب جبذوة نار احرقت جسدا
از تموج هوا بالا گرفت و سر بر ناکشید هدایت الله خان ناچار در آن شب تار با خواص ممالیک و خلاصه عیال و اطفال
خزانه و اموال خاصه بر گرفت و بر مراکب سفاین سوار گشته بادبان شارع بالا برد ناگاه بهرت بادهای مخالف آب
دریا در تموج آمد بنحوی که از فرط تلاطم کشتیها کاه بجرب فلک اثیری میپوست و لحظه بقعر طبقه ثری **ع** کار دور و ار دست
در مان در گذشت ❊ عنان مالک سفاین از قبضه اختیار ناخدایان بیرون شد و هر یک در فضای آن آب بی
پایاب متفرق شد از فضای اتفاقیه سفینه مشحون بلطایف بضاعات در غایت کرامات و نفایس جواهر و ذخایر
و ناموس و جواری حورا منظر و غلامان غلمان پیکر بسواحل روس افتاده در حیطه تملک اهالی آن سرزمین آمد **ع** بشری لعمه ظفرت
من غیر از او هدایت الله خان را در حالی که از مهب ریاح **شعر** لا تنسبوا الریح فاتها بشر ❊ واتتها نذر ❊ واتتا لواقح ❊ فکلو
الله من جرها ❊ و نعوذ بالله من شرها ❊ بروی دریا مانند دل در و اعمزدگان بشوریده و چون ماتم رسیدگان دگر
براقت نالید کوج اثر سر پا شید از خواص اتباع کلوله برقی کاه خورده قالب تهی کرد و کلگون پا ستان در آن بحر بیکران
در افتاد و روی دریا از خون آن دریای جود و داد ماه **شعر** کما امتزج العقار بصفو ماء ❊ کلکون گشت **ع** یعنی که
پس از تو سرخ رو خواهم بود **شعر** فتی صاحب الدنیا ظلم بن جده ❊ کریم تروق الارض فیض غمامه ❊ هذا ناه لما تم ذکرهم
بالعلا ❊ کذلک خسوف البدر عند تمامه ❊ ملاحان مانند مردم دیده خود در آب غوطه خورده کالبدش از گرداب
دریا بیرون کشیدند و عنان سفاین بصوب انزلی بازگردانید مصطفی خان بعد از آگهی از آن حال که دلیل مساعدت
بخت و اقبال و حصول کمال آمال بود جمیع آن اموال و اثقال و جواری و خدم در حیز ضبط آورد و وظایف دعا و ثنا

۱۳۵ و کرایم آثار در صحبت میرزا صبا رفتار بحضرت شهریار کامکار فرستاد و برحسب فرمان مهام گیلان را نظمی بپایان
داده کوچ و علایق ولایت اسمعیل خان را روانه مازندران داشت و خود با تمامت عمال گیلانی و مثال دیوانی بجانب
پابوس پادشاه منصور مظفر بیت آن روزگار عادل و ایام فرخنده سور • وان آسمان ثابت و خورشید سایه ور •
هریک را باندازه محل و حظ موجبت و سلیمان خان قوینلوی قاجار را بحکومت آن ولایت قرین افتخار ساخت و نواب
علی قلیخان که ضمن کفایت مهام و کفیل اتمام امور حدود و ثغور و اهواز و خوزستان بود برحسب مرام و مراد
بنیاد عناد طغات مشعشع و حبل شرور اشرار منقطع گردانیده در ساق آن اتفاق مراجعت کرده مورد عاطفت و
رافت و اشفاق آمد در تحویل سال فرخنده مال لوی ئیل و نهضت حضرت ظل اللهی بصوب دار السلطنه اصفهان
و سایر سوانح آن سنه محبته دلیل جشن فرخنده فروردین است • روز بازار گل و نسرین است • آب چون آتش
عود افروز است • باد چون خاک عبیرآگین است • باغ پیراسته گلزار بهشت • گلبن آراسته حور العین است • گرد لاله ز دو راغ
ناله • گوئی آتشکده برزین است • بچه ماند عروسی عالم • که سبک روح و گران کابین است شعر امازری قصب
الاشجار لابسه • حسنا تبیح دم العنقود للحاسی • و غردت خطباء الطیر ساجعة • علی منابر من ورد و من آس • تحویل
آفتاب جهانتاب درین سال فرخ فال که هزار و دویست و یک هجری است ببرج حمل روز سه شنبه بیست و سیم شهر جمادی
الاول اتفاق افتاد برادران نامدار و امراء و خوانین قاجاریه و سران لشکر و گردنان کشور در مجمع حضرت ظل اللهی
کتصفیف الکواکب حول بدر مجتمع آمدند و از استماع آوای چنگ و نای و اصغاء الحان خنیاگران بار
بر آئین طرب و نظاره پریپیکران فرشته منظر پری پیکر زلف چنبر گل روی سنبل موی نرگس چشم ریحان خط صنوبر
قد مهوش بای دلفریب ع کم از بهشت بحسرت نیتوم نصیب • متمتع فصحای عهد و شعرای زمان باین ابیات
زبان بثنا برگشادند نظم ترا بعید بشارت که تهنیت گویند • که عید و عیش جناب ترا زخیل و حشمند • اگرچه شادی اکسیر

بروی عیدبود

۱۳۶ بروی عید بود بروی حضرت میمون است شادی عید • چون از لوازمات عید فراغ یافت و تمهید مهام سلطنت
پرداخته چشم بر صلاح و فساد احوال بلاد و عباد انداخت انتظام مهام مملکت عراق را اهم مطالب و عمده مآرب
شناخته با کوکبه فریدون از سده قاسی بیرون از اندازه کمان عازم اصفهان گشت و نواب جعفر قلیخان که در آنسمت
مبانی ایالت آن ولایت جاهد بود و سکان آن دیار را آثار بطش و سطوت ظاهر می‌نمود بمراسم خدمات لایق قیام و حسب
اندازه حفظ شرایط ملکداری و شرط ضوابط دولتیاری و مقادیر کمال حزم و اصابت تدبیر خویش مشهود ضمیر پادشاه
کشورگیر بیت گردون نامه شاه عنان بزم و درشت • ور و سپهر مدار و بنان قبیل و کثیر • داشت و من بعد بر مدارج
معارج استقلال ارتقا یافت و بتازگی بکمال قدرت و بسطت جاه و مزید اقتدار حاصل کرده دستش در مصالح ملک گشاده
امور جهانبانی دست اهتمام گشاده در قبض و بسط مهام دیوانی قانون بدیعه نهاد که صیت آن تا انقراض عالم و اختتام
اعمار پایمال آفات ادوار نگردد و پس بعنوان آنحضرت عارض حشم ود کارکجاکه صریر او مقرر • در معرض او عطارد کم
نامت شکر پاراز افزونسان و جلال عرض داد و این بیت موافق آن حال آمد بیت اجرام فلک یک یک اندر قلم آمد
کز عرض دهد عارض جاه تو حشم را • علیخان افشار که همواره بوفور عدت و شوکت استظهار داشت و از روی تحقیق قلاده
بندگی درگاه را کما ینبغی استکبار و استنکار و باز سر از اوجبرا امارات مخالفت و عصیان آشکار میگردانید در عرض لشکر
از نور بصر عاطل مانده و دستجات عشیره افشار حسب حکم قضا آثار در تحت اختیار عبدالله خان اصالو آمد چون پادشاه
والاجاه مدت یکماه در رفع قواعد شر و اجحاف و نصب اعلام عدل و انصاف مساعی جمیله بظهور رسانید و از
حصول حاصلات آن ملک اقطاف مرادات کرد نواب جهانبانی را که در آن سفر با او صاعی در
خور محیط شعاع آفتاب نفاذ داشت با معادل سه هزار لشکر باستماع رخی اخبار از عیان سرحدات خراسان بطرف
کوه روان ساخت و خود رایات منصوره بصفحات چهار محال و چمن گندمان خافق گردانیده متمم ایام بهار

را باشکوه و جوش و طیور در آن حدود و ثغور به پایان رسانید و در غرهٔ شهر شوال از آن محال رایت انتقال کرده
شادروان اجلال بچمن سنگباران افراشت رگربایک نام گرجی که از تاوادان و اشراف آن طایفه بود و در
سرکار ارکلی خان والی ولایت گرجستان مهام وکالت و کفالت اشتغال مینمود هم از جانب والی مزبور با تحف
و تنسوقات موفور به سده سنیه حضور کرده خدمتش را به تسخیر ممالک و تسکین مسالک و تامین خلایق تهنیتها و شیتها
گفت پادشاه عالم او را تشریف و نوخت داده روانه فرمود و والی را تحف و صلات و ظرف و انعامات وافی در
صحبت او روان گردانید چون طوایف بختیاری در سال قبل که حبل شرور ایشان بحدت تیغ انتقام انقطاع یافته
بود خطا داده که هرگز دایره سان گرد نقطه آشوب نگردند و قدم در مرحله تعرض و آفل و تردد در آن ساحات نگذارند
و در انشاء آن امور ظهور پیوست که رعات آن رعاع بمقتضای طباع و زد امینی می توان خواستن از جنس سباع
کل شی یستطع الاقل الطباع : باز بر عادت معهود آن رسم مستمر آن قاعده مطرد داشته در مقام ازعاج مجی
قفل و تاراج رسیدند آن طراحیند و مرحله پیمایان آن شوارع بعدا فرمان شد تا جانمحمد خان قاجار معاودت آن جرم
شغاف صیقل ع که دهر گوشمال عزرائیل ع اذا ما انتضته الکف کاد یسیل : آن گروه را در معرض قتل و تنکیل آرد
و دو هزار خانوار از آن طایفه متمرد را کوچانیده در مستقر سلطنت متمکن دارد و نواب جعفرقلیخان با معدار چهار هزار سوار
مردان کار و افراد کارزار در آن محال اجازت اعادت باصفهان و فرمان روائی آن سامان یافت و کوکبه
همایون از راه بروجرد بکمره و دهمان پیوست چون خسروخان والی کردستان در سال سابق خدمات لایق کرده
و ملتزم ادای حقوق هر ساله دیوانی گشت پادشاه دولتیار باحضار او اشارت راند و اخراج و ارسال خراج آن سال
در لباس وعید و وعده مبالغت فرمود و خود ملتزم منع مطاوعت و ادخال او کرده لطفعلی خان عم خود را با خراج
دو ساله و سپری که بهوزع گرد ماه ادشه ماله : با انواع معذرت بپیشگاه دولت روان گردانید و عذر نبخشید

حضور را مصحوب بدوات برآزنده ماده و بهوار : سوگند خورده از آنجا که مدعیش خالی از شایبه عذر بود و پذیرفته گشته و چشمی
که در حالت تمرد و عصیان از خشم و سخط با رخشه آمد لطفعلی خان مشمول عواطف و مکنوف عواطف و ملازم رکاب
اتمام دوران شد و نیز خسروخان را فرمانی عنایت آمیز و خلعتی گرانبها فرستاده عزم انصراف مصمم گردانید و در روز
بیست و پنجم شهر ذیقعده الحرام با ابهت تمام وارد معسکر صفاقت گردید از عجایب اتفاقات که در آن اوقات سنوح
پیوست داستان بغی و طغیان باقرخان تورکی بود که چون بکثرت تمول آوازه داشت و بنابر حدت تیغ کذاک
الحریر اذا اخشنت : ینفر ارتیاه اشجع : مقدرتی حاصل داشت که ارباع چهار محال محل شادروان اجلال شهریار
بیمال بود و باز نوساده اعیان نو زمو مطیع کرده عهد معاضدت بست و باتفاق تمامت رئیس و مرئوس آن طایفه از دو
کرجشته بموطن پیوست و در بلده آن و بلوکات انواع بی باکی و ناپاکی بتقدیم رسانیده و ماه اکثر بزرگان را بعبد راد و مولی
بسیاری از بزرگان را عرصه تلف گردانید آشوبی عجب از اطراف آن مملکت برخاست و غوغائی غریب در اقطار
آن اقطاع انگیخت امارات هرم عمارات و تفرق عیث در عات وی نمود و چنگ استار ارباب اعتبار پدیدار
شد حکام صورت حال برای پادشاه بیمال عرضه داشتند نواب جهانبانی که در آن اوقات اراضی فیروزکوه را
مضارب خیام و مراکز اعلام داشت مامور جزاء بفوره و توره باقرخان گشته فردی از خواص را با معادل پانصد سوار
بمظاهرت محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی مازندران بمرافقت فرستاد محمد حسین خان نیز جمعیتی موفور فراهم آورده
از بلده ساری اشهاص رایات بصوب اصل کرد و در کمغر نیخی شهر با باقرخان بساط منازعت گسترد و بعضی سپاه طرف
مقابل شکست و بسیاری را بقتل آورده باقرخان با برخی از مشاهیر و اعیان که بایج آن فتنه بودند و واضع آن
منصوبه گرفتار گشتند لشکریان آمدند محمد حسین خان تمامت آن طایفه را بندگی نواب جهانبانی فرستاد تا بعد از
ورود موکب مسعود بکمره و دهران بمکی حرق تازه سخط پادشاه مظهر گشتند و قتیل تیغ انتقام شهریار کامور

من مزج من ثبه قد تم هدر ذکر محاربه نواب جعفرقلیخان با امیر محمد خان طبس در یزد و اصفهان و بازگشتن

جعفرخان چون کار را از شیراز بلشکر تسخیر ممالک متصرفه پادشاه جهانگیر کشید و بنا بر آنکه محافظت ولایات
بولات خاص اختصاص داشت تصرف و تحلیلی نتوانست کرد لهذا با لشکری نام که در هم و دینار در اهتمام آورده
بود قصد تسخیر یزد نمود تقی خان حاکم آنجا که هنوز سر در ربقه طاعت حضرت ظل اللهی نیاورده و قدم در جاده مطاوعت
آنحضرت ننهاده کس بطبس فرستاد و از میر محمد خان عرب زنگوئی استمداد کرد او خود با دو هزار سوار منتخب خراسانی
و جزایرچیان عرب که هنگام ستیز گریز ندانند و در حین حرب هرب با فرس نیام سوار گشته بتعجیل تمام عازم یزد
شد و با جعفرخان اسباب مجادلت مرتب گردانید طرفین چند روز اجتماع و خوف کردند و اختلاط صفوف قتال
جعفرخان جمعی از روس و اذناب لشکریان خویش طعمه عقاب عقاب جنود اعراب ساخته کهوادی الطیور فی
الطیران گریزان گشت و عنان برق آثار بجانب شیراز تافت میر محمد خان ادوات توپخانه و مراکب و اسلحه ایشان
غنیمت گرفته از حاکم آن شهر نیز بهره وافی یافت و بنا بر آنکه بر خصمی قاهر قادر غالب و ظفر آمد خیالی عجیب خاطر
گردانیده از اقطاع یزد دو حول و حوش جیشی سر انطیش فراهم نمود بر بعد وحوش افزود بحکم ع واد آگهیت
رشتی ثم ثنیک متوجه تسخیر اصفهان شد محمد حسین خان و اسمعیل خان عرب عامری که بحکم پادشاه کشورستان
حاکم ولایات نطنز وارد ستان بودند کردن طوع اطاق استخدام او مطوق داشتند و ابواب عهد ارادت و بندگی
شهریار موفق مرتب بی اعتباری و بدعهدی معلق بر بن عارضه نیز توکل داشت او چون اتباع و حشم یادت
گشت بحوالی دو ره و رود بلوک رودشت عدد جمعش به هفت هزار رسید نواب جعفر قلیخان که در آن اوان
بواسطه سقط از کوه بهرک در حال شکرده تهیو و عزال بشکسته پا و ضعیف حال بود و مضمون این شعر میداد ع
لا عزو لو قوی لی جنبه فلقد * علی الحشیش کذا للکل اعضائی * بعد از استکشاف آن اوضاع اطراف کار خود

واهم گرفت و با نواب مصطفی قلیخان و لشکریان حاضر مرفع شر و قمع آن حشر تقی خبیه در مقام مذکور اتفاق ملاقات
فریقین افتاد و لشکر جانبین که ع لیس بدرون ما الموت ولو کان * و ارالکان و اک سیدوا * تعلیم انتقد ما یرت
من القوم * از دو رارا و للارات سندو دا * از دو جانب روی با قتال آوردند و مدت چهارده روز به ستهای
کار بادشها بود و خناجر را قرار در خناجر کرزها بابرزها ملاصق آمدی و شهها با دلها معانق آخر الامر میر محمد خان
شکست یافته خویشتن را آن لشکر کش جوید مصطفی قلیخان سبقت جسته با معدودی بدانطرف مایل گشت و در میانه
سنگ و لشکر حایل بر طبس که زبان روزگارش میگفت ع اگر نه مغز خرت داده انداث بس * ناگزیر راه
گریز پیش گرفت و بملک خویش پیوست و بسان خبیدی در یزد و طبس بسبب سقط از پشت مرکب صرصر شتاب
بتون بطون تراب شتافت در بیجه در سال همایون فال یچی ئیل ترکی توجه پادشاه ملک ستان
کردن فراز بجانب شیراز چون روز عید این سال سعید که چهارشنبه پنجم ماه جمادی الثانی هزار و دویست و
دو هجری است باد بهاری از اطراف صحاری بوزید و سرو آزاد در کنار جویبار بشیوه قامت دلدار بچمید سحاب سنبل بر
باغ راد رساعه ازاله عود لالی افکنده نفس نامیه رعنا قدان راغ را در بر از تر خضرا پوشانید و عقل فعال این دو
بیت مناسب حال ورد مقال گردانید شعر ما الدهر الا الربیع المستنیر * اذا اتی الربیع اتاک النور و النور
الارض یاقوته و الجو لولوه * والنبت فیروزج و الماء بلور * شهریار منصور رایت میمون دولت خجسته نهضت
فرخنده حضرت همایون حضور که نظم کرده در دیار آب و هوا * مهدی عدل او قرار امور * جوشن کینه
برکشد ماهی * کمر حلم بسکند زنبور * بعد از تمهید مراسم عید و ترتیب اسباب سور و سرور بضبط شوشات امور
فارس و مضافات که همواره نقش خاتم تخیل و خاتم نقش تصور و انگشت دست تفکر و دست آستین
تذکر داشت بر وجهی از اقطاع ممالک عدلی در دروع آب صوت آینه صقال باسیوف سهاب بیرنگ

صورت آفتاب افادات در راح خطی است متین پیکر سماک جنات عربیه مشققات جلبین الزدوم رفقها
والعرب الوانها والعاشق القضقا برا جیاد خیلی نژاد ملک گفت ضرغام صولت ضرام سرعت شعر سود جوادها
بین جحافلها سبیع تلده من الصبح والعنق مجمع آورد و در روز بیست و پنجم شهر رجب المرجب از شستر معاودت نموده
کرده وارد دارالدوله اصفهان گشت چون استخلاص خطه یزد و جزاء تمرد تقی خان یزدی نیز منظور نظر همت پادشاه قدر
نفاذ بود نواب جهانبانی را با پنج هزار لشکر جرار و چند تن از امرای نیکو رای نامدار بطوع و رغبت او بالطوع ام بالروع
دران بلد بکار ماند و خود و دیگران فلک سرعت بجانب فارس راند و تا جعفرخان از قلعه بمیدان مکاوحت گراید و
قدم در مرحله مبارزت ننهد مدت که هفته با پیش مشهد امنی را مخیم مبارزان مثابرت کیش قرار داد و جعفرخان
رنجه که بیک باره دل از جان برگرفته بود دست از رنگ آمال شسته و در زوایای ناکامی نشسته و تیر مراد از
شست داده چون نه قصد مکاوحت از نشو نه از کمال بطش و طیش سلطانی با قدم صدق و اعتراف بندگی
حضرت بپیوست لاجرم در مهام قلعه داری جا بجا ماند و در مقام تحصن و تحفظ که از شرایط حزم و تیقظ است باشد
حضرت ظل اللهی نواب علی قلی خان و جعفرقلی خان را با لشکری شایان متعرض و از عاج بلوکات و قرای شهر نامزد کرد
تا اکثر و اعیان را به روع در دایره طوع آورند و بسیاری از نوبهار را چندان قتل و غارت کرده که تا مدتها قرار از صبر
بازرفته چو کار تمامت بلوک و دیها ساخته گشت با بزرگان قبیله و رمه وگله که اعداد آن در حساب نیاید بحضرت
رکاب زمین ثبات پیوستند پادشاه متوجه در تدبیر قلعه گیری مدتها خوض می پیوست و مدت اندیشه و طول
تفکر از بال لیالی بر جیوب ایام می بست تا اهالی حول و حوش از فرط تعدیات آن جیوش که جوش بولوله و خروش
آمده و آه دود داستان مظلومان چهره ماه تابان تاری گردانیده و منهیان سروش مضمون این دو بیتی
بگوش هوش میرسانید بیت اگرچه شاهی و اسباب سلطنت همه هست ز آه سینه مظلوم سوزناک بترس

جهانبانی

جهانبان را خواهی که از تو نترسند تو نیز بی سخن از کار پاک بترس و نوینان امرا و ارباب شوری نیز زبان
قول اتفاق کردند که ثبات خسرو کامیاب بی ارتیاب وسیله وهن مملکت و استیصال رعیت خواهد اگر رای ظلمت
زدای شاهانه که بزرگم عام هیچگونه شبهت محجوب نگردد اقتضا فرماید در چنین حالی عنان ابرسرعت شهاب شتاب
از ساحات این ممالک که در جنب همتش ع هست بی وزن تر ز پر ذباب برتابد و قمع و استیصال دشمن مدبر را
در دیگر حال یا دیگر سال وجهه همت سازد وصول بها فرج الکرب قطعه کارساز ممالک شاها کارها بوقت خود
بساز دوستان را چو تیغ خود برکش دشمنان را چو تیر دور انداز پادشاه کامکار دوستدار حب اگرچه هرگز
هیچ چهره ندید فلکش جز در آب و آینه یار مقتضای مصلحت دید ایشان کار بسته عطف عنان عزیمت
بصوب اصفهان کرد اما نواب جهانبانی بعد از توجه رایت منصور سلطانی بصوب شیراز بر حسب فرمان برسر
یزد فرستاد و تقی خان را در دولت مطاوعت و مخالفت تطمیع و تهدید کرد او خود پیغام داد که اگر شاهزاده
میثاق فرماید که تشریف عفو ارزانی دارد و حضرت ظل اللهی از سر جرائت زلات این بنده برخیزد و آینه خاطر
از زنگ غبار بپردازد هر آینه بصوب خدمت مبادرت نمایم و تا نغمت بقا متوقع است ع سر طاعت بر آستان
دارم نواب جهانبانی او را جوازنامه عفو و بخشش فرستاده و بعهود ع وانی علی العهد الذی قد عرفته
مقیما علیه لا احول عن العهد استمال ساخته نوید شفاعت در حضرت آسمان بسطت شهریاری داد تقی خان
متوجهات آن ملک را با نخاء طرایف و تنسوقات در صحبت فردی از برادران خویش و اعیان و افخم آنجا
بدربار روان گردانید و در آن حال بشارت معاودت پادشاه چون صیت شهامت او در جهان رایج افتاد
ولمنظنه کوس مژده توجه رایت همایونش از شش جهت طنین در خم این هفت قبه گیتی در انداخت نواب جهانبانی
با تمامت عمال و اعیان یزد و اصفهان پذیره خدمت گشته خدمتش را مهمان پذیر شد و صحن عمارت سعادت

ایات سعادت آباد را مانند رخساره مفند پیاریست ضیا و متوید منصور دران قصر قصور بر سریر سرور نگرد
و مطربان نادره نوا و رسیلان تکسیا آوا در پرده خسروانه مطربه کردون رطنت استظهار از بام در افتاده خسته و مستم
رام مشیر با بشارت و شادمان حضرت آن عریان نقاب بسته های زبان کشاده ایادان سخن نیوش مهر
دل را که هر چندش نوازی نکو و شد و هر چه خرد باز فرو شد و عدا آسا مانند رباب زیب کنار ساخت و سر آتشیش
با آنینی مربع با سرناخنان رنگین در ضربان آورد و ناهید را خون دل در بن ناخن آمد نظم زهره ز رشک خون دل
در بن ناخن آورد ٭ چون سرناخنش کشد بر رگ چنگ ششتری ٭ وآن بر خمیده پشت آشفته گیسوی هلال شکل هزار
زبان تهی مغز دل امذور را باشارت نغزگو یا کردانید با زیگران سیمین ساق نسرین سرین ماه چهره زهره شیمه
مریخ غمزه مشتری جبهه جوزا منطقه کمان ابروی سنبله گیسوی عقرب زلف ستاره دندان حوت اندام
که رخشان زخشان مهر بر دو نور و نوام سر صفقة صنا بغیر مفاصلة ٭ را آنها مصقولة کالتجیل ٭ از ناز
گیسوان عنبرین ع انیث کقنو النخلة المتعکل ٭ بار کرده نظم یاری دست یکدیگر گرفتند ٭ نا ز در پرنیان
طره کمند و زان پس دم آشفتگی از سر گرفتند ٭ حمایل دست آن در کردن این ٭ سر خورشید در چنبر گرفتند
معلق زن حمام آسا عجب بین ٭ که حوران بهشتی پر گرفتند ٭ دلی در زیر پا دارند گوئی ٭ کزین سان در زمین پا بر گرفتند
نای شکر گفتار لب با نیان گلعذار شیرین کار نهاده میکشت د نی شکر با همه شیرینی اگر لب گشت نی ٭
پیش لعل شکرفت سر انگشت بگاید ٭ و کاسه رباب قمر پیکر با هنگ کاسه کر ناهید فلک با کجخ اندخته این رباعی
کار میکرد رباعی ای چتر تو در سایه گرفته خور و ماه ٭ تا نور ز خورشید بود سایه ز ماه ٭ خورشید جود در سایه چتر
و کرکیث ٭ ای سایه حق جام خورشیده ٭ بدین اشارت ساقیان نازنین ب افتابی که آسمان نکند ٭
چنشان آفتاب را یکن ٭ جامهای ماه صفت بر کف نور تب نهاده مضار باده را با آهنگ نغمه چنگ آمد

بشر

آتشین حرب الکبر زناد معین بیت حمراء قبل المزج صفراء بعده ٭ اتت بین ثوبی نرجس و شقایق نجوم
مینو و ٭ و کلمه این فارس موافق آن سباقت افتاد ع اما الیه رکاس ای شمس بر برها ٭ هلال وکم پید
اذا مزجت نجم مرت یکمعشه بدین نظام صباح تا رواح بازار لهو و لعب نابسته لغو رواح داشت وقت متنع و شرب
راح با وامی سوست پس نواب جهانبانی حضرت ظل اللهی پیشکشهای لایق داد و تماشا تمام با حشام و
امرای با احترام و وزرای صاحب رای و نرمای معنی آرای و خوانین شهامت قرین و اعیان با فر و تمکین با صلات
وافیه و عطیات وافره از زرهای ناب و رزمهای ثیاب کامیاب داشت و شرایط رافت و عطوفت
که عرض لازم آن همایون جوهر است در حق هر یک بتقدیم رسانید و چون کار عیش و عشرت مانند مهام ملکی ساخته
گشت و ارکان و اعیان دربار شاهی مانند سایر ارباب جاهی از نشه پادشاه کشورستان عالی نژاد را بعد از
اعطای خلعتهای شایان با پروانه رخصت تقی خان پروانه انصراف داد و نواب علیقلی خان را با مقدار دو هزار
لشکر بمحارست اصفهان بگماشت و دهم غره شهر ذیقعده الحرام با ابهتی تمام رایت ظفر آیت نصرت انجام
بصوب مستقر خلافت مرفوع گردانید در اختلال اوضاع ولایات گیلان و اصفهان و استیلای نواب
مرتضی قلیخان و جعفرخان زند و انتظام مهام آن سامانات از فرط اهتمام پادشاه بیهمال
سیاحان شهود دانش و سیاحان بحور بینش نقاد آن نقود صرف ایام و طوافان حدود و شهور و
اعوام با خبار ان سیر اخبار اشراف و عندلیبان فرادیس احوال اسلاف چنین آورده اند که چون
نواب مرتضی قلیخان از معاضدت و مظاهرت هدایت الله خان گیلانی مأیوس و ناامید نهی که ابراد یافت
با معدودی از خواص صحبت قبه وطاش را نزد مصطفی خان والی آن ولایت طرف طواعیت و انقیاد را
رعایت نموده تمامت مال و رجال خویش مرو عرض کرده امتثال او امرش را بر وضیع و شریف آن مملکت

فرض فتحعلی خان قبه و شیخعلی بیگلاربیگی باکوبه نیز بمرور سرو چنبر امتثال و پای در دایره انقیاد نهاده و هریش
ما کرا را هر ایای لایق فرستاده و با یمان و احلاف التزام معاونت و امداد کرد و خود هم جار چیمار و لشکر
اگرچه بسیار بود استظهار یافته در اوایل ماه ذی الحجه الحرام این سال هفت هزار لشکر جرار خانشین اذا ماغزوا بالجیش
حلق فوقهم عصایب طیر تهتدی بعصایب مجتمع آورده با مصطفی خان والی و دیگر رؤسای موالی بعزم
استخلاص گیلان شادروان اهبت بمجال گسترده و در هر صقعی از آن ملک صاعقه انداخت سلیمان خان
قاجار حاکم گیلان بعد از استحصار استشعار خوفی تام کرده چاپاری صبا رفتار بحضرت شهریار کرد و از قزلار
فرستاده و با فتق مهام مناصبت مشغول شد چون روزی چند چاره عزومات و هم این مایه کرد و چارش بود
تو دخت دبیع و تکاپوی موفور روزگار گذرانید و از وخیات حال ناس آثار بیم و یاس تفرس کرد و از فرط خوف
وحشت شان تقید در اقوال و تبدد در احوال و تردد در افعال ظاهر دید ناچار با چندتن از اعیان گیلان و دیسان
خود بصوب قزوین روان گشت مرتضی قلیخان بی هیچگونه مانع و عایقی تمامت گیلان را بحیطه تصرف و تسخیر
آورده و صدمه حشم او در بین جار قره مزید پذیرفت و جاه و حکمت تضاعف گرفت ع کذلک سیل الکی یف
فانما اوله ظل ثم وبل بسجم در هر ناحیت نایبی مستقل نصب کرده و در هر کمین لشکری مستحکم بست و در هر جزی
لشکر وافی فرستاد حضرت ظل اللهی بعد ما که سلیمان خان را از قزوین بطهران خوانده و از حقیقت حال کماهی
آگاهی یافت باحضار لشکریان اقطاع ممالک فرمان داده کوچ و علایق مرتضی قلیخان را انبار فروش مقر
خلافت برده تا تقاعد سبب تجاسر معارض کرده و تهاون وسیله وهن مملکت نشود انتظار وصول عساکر ناکرده
محمد حسین آقای قوانلوی ناظر را با دو هزار سوار حاضر برای حراست ثغور آن ملک روان نموده و او را در شرایط
حزم و تیقظ تا وصول لشکریان در تب و تعبد تاکیدی اکید فرمود محمد حسین آقا بموجبیکه در بیدای نبود

بدیوم د

پویه کرد و بقیه قبیله بر فته کثیره غالب و ظافر آمد از صدو اثر نهاده و با مصطفی خان طالش که مامور با فوجی از لشکر
در نواحی آن نواحی مستقر بود راه محاربت پیموده شکست یافت و بعد از تفرق حشکان حشر و قوم انصراف بر گرفت
شعر استشعر ابداً ما اتقوم له ولا یجی من عرشه الا سد ان الزنابیر ان عرکتها من کره ١٠ اوجعت من لسعها
الجسد از دران شاه سلیمان خان قاجار و امیر حسین خان فیروزکوهی و میرزا محمد خان لاریجانی و دیگر سران لشکر گیلان
با معادل ده هزار لشکر نیزه گذار بترتیب و توالی در سرعت و تعجیل مانند فیض فضل در رسیدند و در صد و تنکیل امجد حسن
آقا که قزوین حرز و موئل بود و چون و شکستگان لشکر ریزگان و دو کان از عین و ب رد بشان الحاق یافت
مدت یکهفته عراض آن ساحات را معسکر خویش ساخته روز دوازدهم شهر محرم الحرام رایت اقتدار بصوب
مقصود افراشت و در چهار فرسخی شهر خمام اقامت مطنب و اسباب طعن و ضرب مرتب داشت مصطفی خان
والی دور و نزدیک در حوالی مکامن جنود ماجر گیش با مجنده خویش قدم مبارزت پیش نهاد و بعد از مطارحه
و مطاردت و مکابره و مکاوحت شهر معاودت کرد روز سیم سلیمان خان فوجی از لشکریان شیراوژن
با محافظ و حراست کمین بجا مانده و عمده اکابر و زبده عساکر را عقبت ضیق طریق و تراجم اشجار جوقه جوقه قرار داده
از راههای مختلف بنحوی که متفق و موتلف توانند بود دیگران مسارعت بمجادلت رانده و در ظاهر شهر از تشه جاب
صفوف مناجرت بیاراست نواب مرتضی قلیخان نیز با معادل نه هزار لشکر جان سگاله بهرام با رزم تیغ انتقام
رام مرام میگردانید و دنب بادناره سان سر شور بر زبان مغنی ع عقل بی ور و طنبع ها ی بود در ایب
کرم میکرد و در مقابل تعقیب و میمنه و میسره صف قتال کشید نخست برادر مصطفی خان طالش با امیر محمد حسین خان
فیروزکوهی لوای چالش بر افراشته و نایره پیکار بر افروخت در میانه چندتن از مجنده طرف مقابل در آن
کرمی اسکامه تری بر عقل امیر رسید فی حال بر جای سرد شد لشکریان فیروزکوهی راه دست انداز کارزار

بازماندو طاشیه در مقام حرب قدم ثبات افشردند و مانند انگشتان بهدست گشته حملات متهورانه برد
بجو یکه طبقات زمین وزمن ازین آمد و دعای ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا سرایندان کرفت لشکری شراز
فیروزکوهی را یارای ثبت نماند آلات طعن و ضرب فرو کذاشته و هزیمت کنان بفوج سلیمان خان آمیخت
دستجات محمد حسین آقاکه شیر کمال تهور و بی باکیهای آن خیره زمره بوده مرادت طعن و ضرب چشیده از
فرط رعب و رهب بجای حرب جاده هرب سپردند و امام قلیخان کرایلی نیز بدیشان تاسی جسته چهره عصبیت
بناخن بی حمیتی خست و با فوج خویش منهزما باجانی تباه پناه بسنگر برد سلیمان خان چون حال چنین دید با
بابقیت لشکریان بی شایبه تامل بر بهیو نهاع سر سرنگ پولاد رک صاعقه انگیز کرد و ان تن غورتل کوه هکل
سوارکشته بمنهزمان سپاه پیوست میرزا محمد خان لاریجانی و بخت خان نوری با اینکه در معادکاه با هم پیوسته
وازیکه حاجز بود و ازو فور حفظ و حرمت عابرین اندیشه از عبره آن حاجز بالشکری بیشمار مانند صراط بروز شمار
اجتیاز کرده با نواب مرتضی قلیخان و مصطفی خان طرح مجادلت افکندند و جمعی از لشکریان را پس از تهدیدات
افبالباطل یومنون و بالحق یجحدون فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و دان عرصه عرصه شمشیر تیر و سنان
خونریز کردانید از اصغای آن خبر وحشت اندیشناک کشته آثار ضعف و وهن در احوال مراتب شان پدید آمد
و ناکزیر دست از ستیز و آویز کشیده بجنگ و کریز روی بجانب کمی آورد مصطفی خان با عموم عساکر طالش و شیروان
بر اثر ایشان روان و جمعی کثیر را طعمه شمشیر بران و حسام آتش فشان ساخت و وحوش و نسور را در آن مهمهای پر زور
از لحوم و دماء کشتکان سوری موفور حاصل آمد سلیمان بعد از جمع خوف ارکان که خود منشلم بود در وقت …
بی تعب و تعجیل عنان انصراف بصوب منجیل تافت … برجویبار روضه امید تا نخم سر سبز و تازه هیچ نهالی
نیافتم مهر منیر او مه ستیز را بی وصمت محاق و زوالی نیافتم وزرای دربار و امرای نامدار را نه قدرتی که از کید

آن غایله فرمایند و نه جسارتی که حقیقت ماجری را بزبان اظهار شایند تا چار جیت و لعل و رزی را بشبی می
پوشیدند تا قضیه عزم جعفرخان از شیراز باصفهان و تسخیر آن خطه ارم نظیر و توجه نواب علی قلیخان بصوب کاشان
تالی این واقعه شد و امارات ضعف و وهن در دولت پادشاهی را علی التوالی روی نمود … تاتی المکاره
حین تالی جمله و رتی السرور فی العقبات و طایر این خبر بال سپاه و شمال در فضای جهان طیران کرد
و شستها مصغای رای شهریار سکندر حشر کشت نواب جعفر قلیخان با لشکری که در استمام داشت در آن ایام
از بسطام مبتدکی پیوست حضرت ظل اللهی خواهست تا مدرش را بدفع آن غایله و رفع آن نامزد کرداند
و سور آن ماده را بتیغ سو دهشان او که مسهلی نافع بود فرونشاند امنای دولت و مقربان حضرت ناچار
دهستان کیلان و شکست لشکریان را بزبان کنایت و تصریح تقریر کردند خاطر مبارک پادشاهی از استماع این
متغیر کشت و شد باد خشم او کرد از زمانه خواست انگیخت و برق آسا سوختن خرمن مخالفان را بصوب کیلان
خیام همت کشاد جعفر قلیخان و دیکر امرای قاجار با کاح و اقتراح التزام کفایت آن مهم اهم کرده با هزار جات
هزار جری و عرب و عجم و کلبایکانی و غلامان خاصه سلطانی که هر یک بترکمان مبارزت و شمشیر میان مجادلت
و عقد کردن خصم افکنی دو شاخ صدر قلب شکنی بودند … کاللیث لا یثنیه عن اقدامه خوف الردی و قعاقع
الایعاد عنان کرای کیلان کشت و حضرت ظل اللهی بعد ما که از روی کمال حزم و دور اندیشی نواب جهانبانی را
باحواس حرم و بقایای حشم ماندری بحفظ و حراست فرضه و معابر کیلان بمازندران فرستاد با معدودی چند از
امرای قاجار و غلامان نامدار روی توجه بجانب اصفهان نهاد در حین اشخاص رایت میمون امنای
دولت روز افزون ضرعت آغاز نهادند که سعید را باسی هزار کی یارای مقاومت و ثبات ساحلت با …
در جواب بود ای سفر و دل … ضیاع الفلاک ادا احسن … زنیو رقطه بیان ساخت ایرق

برق سالعبوب مقصود افراشت چون این آوازه در اقطاع جهان عالم شد در هر منزلی لشکری با تیغ و سپر
وحبشی بالطبل وطبل از هر سو بار و دهوست تا مرور آن قلت بکثرت تبدیل یافت و سواد اجبار لکثیر پذیرفت
چون یک منزلی اصفهان مضرب خیام سپاه پادشاه بهرام انتقام گشت جعفرخان با آن استعداد سامان
بمجرد استماع خبر وصول موکب مسعود شان تبخت نیافته اسباب احتیاج جلالت بگذاشت و باز با معدودی
رایت هزیمت بجانب شیراز افراشت و قضیه لا تمنی الا و قد تمنت مصداق بخشید مولف احادیث و راوی
این حکایات گوید که چون بنده دولتخواه در روز عرض این داستان بدولت استدراک عز زمین بوس ضیو
دادگستر فضل پرور عزنصر مستسعد شد و صریحاً قلت سهامت ولی نبائی الوار دو شنجون گشت چنانکه ظهیر
فاریابی راست مت شیی کجهه ابداعیان کن فیکون مصریحسن تو میرفت و الحدیث شجون منتیم وجود و
بزبانی که فصاحتم گشاده اشارت اوست و قدر گوش نهاده عبارت او تقریر که وقتی از پیش جایفه جهان
پیکلو در کیفت شجاعت الطایفه و فرقه گرایی حسن استحباری رفت زمین عزت بجوش چهره مجد رکر دانیده
واطراز ظرافت عرض کرد که ما خود که هر یک شمشیریم و تار و پود یک حریر ع در باقطاع جهان هر دو مزاریم نظیر
ولی شعر ولهم معنی لیس فی الکرم مثله ٭ و فی النار نور لیس یوجد فی الزند ٭ ماده افتراقی که بی غایة افترا
و اغراق داریم این است که ما را بعد از ترتیب قضایای دفاع از صغری و کبری نتیجه طباع فرار است و آن بعض
بدشمن نارسیده وجهره ستیز نادیده قرار گیرند و هزیمت هزیمت کنند الحاصل چون جعفرخان از قضیه وصول
موکب خسرو سهام معنی شعر و فی الهیجاء ما جربت نفسی ٭ و لکن فی الهزیمة کالغزال ٭ بزبان حال بر خوانده
و بتازگی ذهنی فاحش و شکستی تمام و اختلالی کامل مر و اثر گشت و روسا و اعیان اصفهان کم و کیف آن
حکایات را در لباس طواعیت عرضه داشتند حضرتش مصطفی خان دولوی قاجار را با مقدار دو هزار سوار

بار جعفرخان فرستاده و خود با ابهت و شوکتی بکمال وارد آن خطه ارم مثال گشت مصطفی خان تا دو منزل
بسرعت و استعجال پی او گرفت ولی بوی نرسید بی نیل مقصود مراجعت و مقید معذرت گردانا نواب جعفرقلیخان
چون رستم آباد را مکامن و لیران رستم نهاد گردانیده و این آوازه در تمام گیلان شایع افتاده و نواب مرتضی
قلیخان نوازل بلا را متطرق دیده و لشکریان خود را اکثر که بروج سفر چنین جوع آورده متفرق یافت جار مبنده رنزلی پناه
و جعفرقلیخان بی زحمت معانده و مبارزی شهر را متصرف شد و رای تسخیر بندرانزلی کرد و آن قلعه را در
حیز محاصره آورد چند روز از جانبین اسباب قتال آماده بود و ابواب جدال گشاده عاقبت چون مرتضی
قلیخان را احتیاج قلعه داری معدوم بود و لشکریانش از فرط جوع مشجع خواستند شد لهذا بالحاح جهد و اصرار
همخواهش ملاقات برادر گرد و سپهبد چندی از اعاظم ری و ابهی سیکث داوخود علی التعاقب رسول و سفیر
میفرستاد تا تقررات دلپذیر و ادای مکنونات ضمیر او را بدان مایل داشته هر دو برادر در ساحل بحر خزر
از امرا و لشکر طلق الوجه و ذلق اللسان تلاقی با هم نشسته و میثاق مصالحت بشرایطی چند که شرح آن در این مقام
بحاصل و لاطایل است بستند پس مرتضی قلیخان با لشکریان و اتباع بر جهاد جهازات و سفاین سوار گشته راه
سار و شیروان و سالیان گرفت گویند چون مراکب سفاین چند میل سطح آن بحر بیکران در نوشت یکران هوس
آنحضرت از ترجرج امواج و تکثر بحراج مانند سیماب باضطراب آمد و بدریا در افتاد تا هوای آن کشتی بجز
خوابت تا مدتش چون سفینه فرو گیرد میو بگشت عاقبت مسافت بعیده آنرا که صفت ع مملکة الآفاق
فی الطول و العرض ٭ داشت بقوت شناه بمو دو بفرضه انزلی پیوست چون خالی از عجایب نبود ایراد افتاد
نواب جعفرقلیخان مسرور و منصور بشهر معاودت و کماهی اوضاع را علی سبیل التفصیل شهریار عالم عرضه
داشت حضرت ظل الله رسول با اعزاز و نوخت اجازت مراجعت داد و فقدتش با اطراف و کهدانی فرستاد

ومنصب واستقلال سلیمان خان کماکان فرمان رانده واورا از توجه رایات منصوره بساحات مازندران
قرین استبشار واستظهار داشت وبعد ازآنکه مهمات وملمات ملک ودولت را بانجام رسانید لوای کامیابی ظفر
خلاف منصرف گردانیده روز هشتم ماه ربیع الاول با نجح امانی وتیل امل وارد دار الخلافه طهران گشت وپس از
اقامت ده روزه بعزم طبرستان روانه شد واز این مژده لایح آثار ظاهر مناقب باهر مفاخر چون بنواب
جهانبانی رسید بکرت استقبال مبادرت جسته ودر بندگی حضرت گیوان منزلت اجتهادات مشکور
بظهور رسانیده محلی خطیر وموقعی عظیم ودرجه سنی وموضعی شریف یافت ونواب جعفرقلیخان نیز در مساق
آن امور مستدرک حضور گشت وکلبت وشمشیر خاص قرین افتخار واختصاص آمد پس مدتها در مدت سال
وبار فرح بخش اوقات شریف بانگره طیور وحوش مصروف فرموده در قصبه اشرف بحکم سنه وباور
بایام السلامه اسنا . رهون وبل للابن عنبر گشت . استیفاء التذاذات کرده داد عیش وتمتع داد
وقسطی از ایام زمستان را بصرف آن صرف مورد که بی او اسباب عیش نامهد است روزگار گذرانید بیت
جز مجلس یار نغمه موجود کجاست . بر جام شراب ماه مورود کجاست . شد روی زمین چو دست موسی از برف
آن باده چون آتش نمرود کجاست . رضاخان بیگلربیگی استراباد با افاخم واعیان آن سامان وروساء اوبان
ایلیات موت وکوکلان در سوانح آنحال بصوب خدمت مبادرت نموده خراج آن ممالک ادا کردند وارتهان
پیشکشهای لایق دادند آنحضرت هریک را بانواع ارفاد واکرام ومرتبه وانعام مخصوص گردانیده بمحل خود فرستاد
وخود عنان عزیمت بصوب ساری منعطف داشت وهمت ملک پیرا باستعمار واتمام پل خر رود که باسم
واجتهاد مدبر نیکونهاد مسعود طبع رایه وانجمن آرا به هوش گشت وچون آنحضرت را آب با صفوت دولت
بخاک بی اعتباری بیامیخت ومعمار قدر بر لوح عرش طرح بی ثباتی ریخت آری درد بر آب تکیه کردن چون زد..

زرگان . هر کس اعتماد بر این ناکون پل است . آن بنا بانجام نرسید وبعد از آن بتواتر اعصار وتقاطر
امطار بمسامحه اندراس گرفت برگماشت ومعماران محکم کار ومهندسان صناعت شعار را که بناء مهارت شمار
بطاق تکمیل نهاده ندی از اطراف بتعجیل نخواندند وحاجی اسمعیل قوللر آقاسی سرکار را که از خواص ممالیک بود بسرکاری
ومشارفت آن عمله ونازک هر خلل نامزد گردانیده فرمان راند تا از خزانه عامره مقدار دوازده هزار تومان
زر عیار از ممر حلال بدو تسلیم کردند م سعادت را بدو تعلیم کردند . بنایان وعمله بسرعت پیشه هر بامداد دگر
شروع بپوستندی وشبانگاه باندازه مقدار اجرت بازستندی وتا کرو سه و رازنامی مشکور دولت
قرین نمودند منصور بمساکن خویش شتافتندی تا در زمانی اندک باهتمام زیاد عمله واستاد آن بنای محکم نهاد
که قائم مقام قنطری است وسد اسکندری صورت اتمام یافت در مرابح آن اوقات از اخبار بهجت آثار سعادت
دلیل که در اقطاع متتابع ومتتابع گشت کیفیت قتل جعفرخان زند بر دست صورو توطه برخی از امرا واعیان آن فرقه
ناپسندیده وتفصیل این اجمال وتشریح این احوال آنکه چون جعفرخان از والی یزد شکست یافته روی فرار بجانب شیراز تافت
وکار بنالت واهبت خویش باختلال جمعی مختل دید قصد تاسیس وتکمیل آن جمع وهم صیبه مرادخان واویس مرادخان
وشاه مرادخان ودیگر روساء واعیان که ذکر ایشان سبب تطویل است کرده یکی را در قید بند آورد وچندی را که با این
معاهده وموضعه داشتند در دام انتقام شد وجام هلاک چشانیده مجدد استقلالی تمام حاصل کرد وبجوکه شروع
گشت بلده اصفهان را در حیطه تسخیر آورد وچون از انهزام رایت ظفر آیت پادشاهی مجال ثبات نیافته مراجعت نمود
بیت افاخم واعیان شیراز ومضافات سر انقیاد از چنبر مطاوعت باز کشیده قدم جهد در دایره طغیان نهادند
جعفرخان لطفعلیخان را که فرزند ونایب مناب وولد ارشد بود دوازده روی تحقیق چنان شنیدی از مطلع جلالت کبر
تافت وچنان سبزی از گلبن صرامت کثر خاست چنانچه گفته اند لمؤلفه شنیدی تافت همچو او زخوخ معدلت

شیری نیافت کش چو تو اندر کنام ملک ؛ دولت چو بخت شیفته اهتمام تست ؛ تا رای تست شیفته اهتمام ملک
مرغ سر زور قسیم وجود طاغیان بنادر بدان سامان فرستاد در اینحال داهی که بعنوان شاه راهی در سانحه
محبس داشت و مجوس ساز او در صباح و مسا غذا میبرد و تجربه و تطبیع آن وضع هیئه گشت و جعفرخان را سمی نقیع بجز
کرد اطبای حاذق تریاقهای لایق تجویز کردند تا آن سم ناقع را نافع آمد ولی فرمان طبیعت که مربی ممالک بدن
بود در اوایل آن ماده و دفع آن مرض بکلی موقوف شد روح حیوانی که حامل قوی جسمانی است سخت سستی گرفت
و ضعف قوی تمام یافت در اثنای این امور زندانیان که در تماشای امن و راحت دور بودند دل از جسارت دیو مجور
باهم عهد بسته شبهنگام زنجیر پاها سودند و بندها گشوده برقصد قتل جعفرخان بهیأت اجتماعی بی اسپ و سلاح وارد
خلوتخانه خاص گشت جعفرخان اگرچه غافل از اوضاع درون بود ولی از اوجاع درونی تا صبح نخفت و زبان [illegible]
معنی ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب میکشید ؛ فلما تری الصبح من حلة الدجی ؛ باخبار کرزنی که آن
جمع را در زاویه دهلیزی دیده بود چون از آن خبر موحش و حالت مدهش اطلاع یافت جا دانه قرار و مسکن
حیاتش از حیز ضبط خارج آمد و شش از طیش و قلق خاطر یکباره بی رمق ماند ولی از فرط تهور و صرامتی که در طبیعت
مجبول داشت بر عزم انتقام صید مطلوب و خصم مغلوب با شمشیری چون زبان مار ستوی و مانند ابروی یار
معنی شعر کان علی افرنده موج لجة ؛ تقاصر فی صفحاتها وتطول ؛ کان جنود الذر کن بمتنه ؛ قرون جراد
ینهش دخول ؛ حرکت کرد و یک دو تن را به زخم تیغ مجروح گردانید بقیه اعیان زنده که بودند چون دیو رسیده بند
یکباره هجوم آوردند و بچوب و خنجر و خشت و مرمت جانش بسر دو سرش که یار خانه عجب بود ای عجبا
شمشیر که بعضد ایشان آخته جدا ساخته بمیدان ارک انداخت و معاد لکل جسم اول ما صدق گشید ؛ شعر
هی الکردانی المنتری ؛ جهان را دگرگون شود داوری ؛ شعر حال الزمان ماحلت تقبل ؛ والدهر بعدل اثره

ولیس ؛ بارک الایام فی سلطانه ؛ انظر الی الایام کیف تدول ؛ صید مراد خان که همواره داعیه سروری در سر
داشت بجای او پای بر دست امارت گذاشت چون شرح این قضیه مشوش هوش بر پای کوش لطفعلی خان گشت
فی الحال عنان سابق صوب مستقر ایالت سبک گردانیده و بال استعجال بسمت شیراز باز گرد اهالی شهر محض
استماع آن بشارت و استتماع بدان اشارت اجتماع نموده صید مرادخان را با دیگر اعیان دست بربسته دروازه
گشودند و رخساره گشودند لطفعلی خان فوز را قبل قتلیه بر فرمان رانده تا زه تار با آب انتصار فرو نشاند و بر مسند
سروری مربع نشست و عنان فرمانروائی بر دست فره گرفت و رؤسا و افاخم را با نکاو رافت و عاطفت محظوظ
و با صناف صلات و عطیات مخصوص گردانیده اقتداری بکمال یافت حضرت ظل اللهی بعد از استماع
این اوضاع زیاده لبث و اقامت در مازندران را از مصلحت دور و نزدیک بر قورت غفلت و غرور دیده
لوای همای انبازه بعزم تسخیر شیراز با هتزاز آورده روز بیست و هفتم شهر جمادی الثانی وارد مستقر حکمرانی گشت

بهار آرائی سال خیریت اشتمال تخاوتی ئیل ترکی و حرکت خسرو ظفرمند بصوب مملکت فارس
و محاربه با لطفعلی خان زند

مشک و شنگرف است کونی بخته بر کوهسار ؛ نیل و زنگار است کونی ریخته
بر جویبار ؛ طبل عطار است کونی در میان گلستان ؛ تخت بزاز است کونی در میان لاله زار ؛ ابر زمین
کونی برآورده گنج شایگان ؛ بر چمن کونی پراکنده دُر شاهوار ؛ از شکوفه باغ شد مانند رخسار دوست ؛
و ز بنفشه راغ شد مانند زلفین یار ؛ قمریان چون مقریان گشته بر سرو سهی ؛ بلبلان چون مطربان گشته بر شاخ
چنار ؛ شعر فکانما جاد النسیم مبشرا ؛ للروض بحر و بطول نوال ؛ فلک اعلقته طیبه ورمی له ؛ مرد اهم الازهار رمی
نثار ؛ وتکلمت تیجان ازهار الربی ؛ بعزائب من لؤلؤ والانداء ؛ وعلا الحمام علی منابر ایکه ؛ بیدی فصاحه
الخطباء خسرو فرخنده مهر بزم آرای سپهر طاوس مجنبه پر سیمرغ همایون و ساقی محفل فلک شمع شبستان ملک

ملک آب فزای چهره روسیان تا گنجی سنبل نگیان میر پیروز جنگ شیرزین چنگ بیت دیباچه روم را
از زنگ آیینه زنگ را از زنگ یعنی آفتاب جهانتاب در ین سال فرخ فال که هزار و دویست و سه هجری
روز جمعه شانزدهم شهر جمادی الثانی ببرج حمل انتقال یافت شهریار حضرت اندوز اعدا سوز بعد از ترتیب جشن
نوروز که خاصه شهریاران روی زمین و کشور خدایان با فر و تمکین است در همان ایام قرب عید لشکریان دریا
و عید کردار دو نواب جهانبانی را با جمعی از امرا و خوانین کاردان آزموده که شیر تحمل صعاب امور نموده و زیاد
تصدی احداث اخطار دهور کرده و معادل پنجهزار جیش منصور کینش چون سنوات پیش حفظ و حراست
سرحدات گرجستان و خراسان و نظم و نسق مهام استراباد و مازندران را مامور توقف در فیروزکوه فرموده بعزم
مدافعت دشمن با جوشن همرزم تن جوش بیت دلیرانی که از گردون سوک رمح سیاره ربودندی چو گنجشکان
منقار از زمین ارزن از راه اصفهان عنان گرای دیار فارس گشت چون منزل حصار امضارب خیام
اقتحام و مراکز اعلام استعلا ساخت و روزی چند باستجمام مراکب و استراحت مواکب پرداخت و نواب علیقلیخان
را بحفظ و حراست بنه و آغروق بجا مانده وجود نفس نفیس با تمامت لشکریان بظاهر شهر رانده و در آنجا شادروان
اقامت منصب گردانید روز دیگر نظم چون هاتف صبح دم بر آورد در کوه شفق علم بر آورد اکسیری صبح
کیمیاگر گرد از دم صبح خاک را زر لطفعلیخان با معادل هشت هزار نفر سواران و رجالان فارسی و لاری دلاور
نظم با چشمان عبادت و اخلاق آمیز و رفاویان بهیات و اشخاص یادگار تیغ اصلام ازنیام خصام
برآهیخت و بیمحابا با لشکریان شهریاری در آویخت نظم بر آمد زهر سو ده دار و گیر درخشیدن تیغ و باران تیر
تن از بیم لرزان چو از باد بید دل از جان شیرین شده ناامید مصطفی خان قاجار که حارس میمنه بود با فوجی
از مردان کار و شیران نامدار صدار باقی را که اتصال بمیدان کارزار داشت کمینگاه ساخته یک گفت جمعی را

بر خاک

بر خاک هلاک انداخت لطفعلی خاک از فرط تهور کرامن ازه آن در بقصور بنیاد متوجه حافظ میمنه گشته با دوهزار سوار
منتخب جری مانند نهنگ بحری و پلنگ بری از یمین و یسار برکناره حمله و چند سوار از گذار بر دشت و متوجه
میسره که در اهتمام نواب جعفرقلیخان بود گشت جعفرقلیخان نیز با فوجی از ارباب ستیز قاصد او شد از قضا با
رودی عمیق که پای جمعی از غیور آن عاجز در میانه حاجز بود و سپهبد بقوت مجیز سمند تیز تک از آن ورطه بیرون
جهانداز و عنان ریز بر سر آن جمع فروراند لشکریان نیز از سواره و پیاده بهر حالت و حیلتی بود از آنجا عبور
کرده بدو پیوستند و جنگ در پیوست و حملات از طرفین ترادف گرفت شعر ولم یأخذ الضرب الا الرؤس
ولم یأخذ الطعن الا الثغر لشکریان الوار را عبرا از گیرو دار شمار اقدام ثبات متزلزل شد از مقام مصادمت
منزعج گشته و ناگشته بقایای جنود با امداد آن معدود در رسیده دوباره دستان مقاتلت از سر گرفت بیت
کمند پیچ آورد سر در حلقه چون ثعبان سنان سر فراز آمد برون از پوست چون ارقم شعر وقد صفت الاسنة
من هموم فما یخطرن الا فی فؤاد پادشاه ثابت العقب که در عقب تا به دجون عدت اعدا و قلت امداد
سپهبد جریدی فی الفور محمدولیخان قوانلو و چند تن دیگر از سران قاجار را با فوجی از لشکریان جرار بمدد او فرستاد
ولی هنوز آن امداد نارسیده و آن اعداد بدان افراد ناپیوسته جنود الوار از معرکه کارزار روبر تافته قدم بهزیمت
برگرفتند لطفعلیخان نیز با چار دست از ستیز و آویز کشیده راه گریز سپرد و با معدودی پناه بقلعه برد مجنده
شاهی بقایای لشکر دشمن شعار را چون پری در دایره آورده معادل نفر مقتول و هشت هزار را ماسور گردانیده
مسرور و منصور رجعت کردند ارکان حضرت و امرا بدین فتح که باغ دولت را موجب خضرت و شکفتگی آغاز
نهادند و خدمتش با تهنیت گفتند و سران و سرداران لشکر که در صف کارزار بهادریها کرده بودند با نعام و
تشریفات خاص مخصوص آمدند و فتح نامه ها در صحبت ایلچیان باقطاع ممالک ارسال شد علی الصباح چون نظم

جبهه زرین نمود طره صبح از نقاب ؛ عطسه شب گشت صبح خنده صبح آفتاب ؛ مرغ چو پشت پلنگ کرد هوا را
بصبح ؛ ماه چو شاخ گوزن روی نمود از حجاب ؛ ما بچه رایت همایون فر که مطلع آفتاب ظفر بود بعزم سید
خسته ارودام حسته در حرکت آمد و بکوچ بهجی سپهر بکمن شیران نر و هژبران بر و نهنگان بحر گشت هر روز از شام تا
تا بام کوس قتال گوش ساکنان این قبه نه بام کر آوردی و آوای فرقین جدال طنین درین طاس سرنگون
افکندی ولی چون لطفعلی خان را کوکب اقبال رجعت نموده و از کاس انعکاس دهر باده ناکامی نموده کامی بیرون
نهاده و در حرب گشاده اگر احیانا مبادرت کرده هم مقهور او مکسور امعاودت کرد چون مدت دو ماه روز
و شب بر فتح زادف یافت و لیل و نهار تعاقب گرفت لشگریان را اجازت داد تا تمامت بلوک و قرای حول
و حوش را تاراج کردند و خلایق را در مضایق عذاب و حرایق عقاب افکنده اموال بینهایت حاصل کرده
مراجعت نمودند پس حراست دولت نفرار رؤسا و اعیان اسرار را در عهده اهتمام نواب علیقلی خان فرموده
بقایا را از رق آثار مطلق گردانیده و در روز پنجشنبه هشتم شهر ذی الحجه الحرام این سال عادت نصاب دوکب حسن
المآب کامران و کامیاب عازم اصفهان شد و بعد از توقف چند روزه و تمشیت مهام ملکی مصطفی خان
دولوی قاجار را با معادل سه هزار نفر از لشکریان رکاب در آنجا بجا مانده و زمام مصالح امور جمهور در قبضه
ارادت محمد حسین خان زاده باقرخان خراسکانی نهاده بقیه عساکر را رخصت معاودت داده و خود با
خواص معدود و واهبی نامعدود جناح همت همای آثار بر جنبه ملک ستو گسترده در آن ایام همایون که عنوان
مآثر دولتیاری و تاریخ مفاخر جهانداری بود از نواب جهانبانی پنج پسر نامور مسعود که شخص سلطنت را پنج حس
و کشور خلافت را پنج نوبه و دست خلافت را پنج انگشت بودند قدم در عرصه وجود گذارده و عالم را از
رواء طلعت میمون و فر مقدم همایون نور و نوا داده و حضرت ظل اللهی که ملی پنج المشروح اخصهم الدبی ولده

چون از سفر نصرت اثر معاودت نمود و این نتایج عوارف احدیت را که وسایل مصباح سعادت ودیال
صباح شهامت بودند برای العین مشاهده فرمود رایت انبساط و استبشار بر سپهر دوار افراشت و در بیت
کهفته دار الملک طهران را از منطار به و ارباب لهو غرق عشرت و سرور داشت پس سه فرزند دلبند قره
العین جهانبانی و حبه القلب جهانداری را و هم ملک آرا و عباس میرزا و حسینعلی میرزا که آثار فتحت و
رشد در ناصیه احوال ایشان پیش پدید دید بفرزندی خویش برگزید و در ساعتی مسعود آن موالید سه گانه یگانه
گرانمایه حب که برو در جود را کفشان ؛ رست چو ناکه طفل یاد ابه ؛ بحرم سرای خاص و دو دایگان با خصایص
سپرد اعزالله فی الدوله الغراء نصرهم و ادام له و ام العزه القعساء عصرهم شعر و هلادعا لو سکت کفیته
لانی سئلت الله فیهم و قد فعل در بیان توجه والی والا شان خسرو خان حاکم کردستان بدرگاه خاقان
گیتی ستان و خاتمه احوال او و دیگر سوانح آن زمان خسرو خان والی کردستان بنهجی که اشعاری بدان شد هر ساله موجبات
دیوانی را بی تقاعد و توانی انفاذ دربار سلطانی میداشت و همواره پیشکشهای فایق و منسوقات لایق توفر
می جست و درین وقت با اینکه موروث غیبت بی تکلف تکفل خدمات شایسته مینمود و پیوسته محاط شعاع عاطفت
آفتاب اضاءت خاقانی بود ولی شرفیابی حضور را همواره معاذیر میگفت و روزگار بتسویف امروز و فردا
میگذرانید درین هنگام که شهریار کامیاب با نصرت عنان در عنان و با دولت رکاب در رکاب
بدار الملک معاودت کرد مجددا باحضارش فرمان راند او خود از بیم تخاسطانی زیاده تکلیف خویش در سوءت
ندیده بر خلاف سابق بارضی صادق و پیشکشی لایق محرم کعبه حضور گشت چون منزلی چند بپیمود بحوالی قزوین
رسید فرد رسید بردل او آنچه نایدش بضمیر ؛ تفصیل و تشریح این احوال آنکه چون والی مزبور چند مرحله از مملکت
خویش دور ماند نزدیک دو هزار سوار از طایفه جباس جبس جباس با سر نحو که همیشه پیشنهاد داشتند

دست نهب و یغما بر اهالی آن ملک گشاده قدم از حاج در مرحله تاراج نهاد و محمدقلی خان ولد ارشد والی بهمت
آن فرقه با فوجی بیرون تاخت و جمله را الحمله متفرق ساخت و نیز بدان پسنده نکرده غافل از حادثه روزگار
و زمانه غدار بیجا با جمعی از سران برای ایشان براند تا غایی که از اتباع دور و بدان طایفه نزدیک گشت دو
باره ضرغام آسا قدم در حومه اقتحام نهاد و جباسان چون بدیشان مرغی حرب و آشیانی است دیده بجز
هم پیوسته روی با قبال آورده و صواعق بنیات بر ایشان برانگیخت تا در میانه آن جوان نورس و غنچه نو رس
را گلبن حیات جنبید باد حوادث شمیم ماند و عظام زندگانی رمیم و عاقبت امانی وخیم و اکاله بوده چون نیر این
رزیت هایل و مصیبت نازل والی را مصغا افتاد حالی از فرط رقت که آن تا نفس است بواسطه تالم ابنای
نوع بی تابانه اضطرابی که در افعال ظاهر کرده بحکم موت الولد صدع فی الکبد غشی روی نموده بیهوش ماند پس
از افاقت او را ضعف و دلک تمام استیلا ورزید فلما افاق امارات خبط و صرع از وجنات او مکشوف
کرده کماهی اوضاع را بحضرت ظل اللهی عرضه داشتند شهریار کام بخش کامران با حضار آن فرمان داد و معالجت
او اطبای حاذق فرستاد ولی چون روزگارش با نهایت رسیده بود ان معالجات مفید نیفتاد هر روزه ضعف
مضاعف می شد و مرض باشتداد می پیوست تا ودیعت حیات تسلیم کرد و بسرای باقی شتافت لطفعلی خان
عم والی که در ایام عارضه او مامور بنیابت میکرد بحکم وراثت باصالت پیوست و امان الله خان زاده
خسرو خان در دربار شهریار کامگار اقتداری بکمال حاصل کرد تا امارات بهت روزافزون ان پادشاه
سعادت مقرون ذکر او دشمن چو دارا از اسکندر و را او حاسد چو ضحاک از فریدون بنیاد عمارات
و ساختن بستان محلی موسوم بنگارگاه و قریه آهست که بی بهایی و سرباه دارد چون صفات دماوند
از خبث آب و هوا و صحاری و شکار لایق و اولی بود و پادشاه آسمان کاه درگاه و بیگاه بعد از تمهید قواعد

طهاری و ترتیب ادوات دشمن شکاری بشکره و جوش و طیور را در آنجا بیوامی میسر بود در حال قبل حکم برلیغ نفاذ یافت
تا در بعضی از ان صحاری که عاری از حلیه آبادانی و نمونه تیه باشد چند قریه دیه احداث کنند و مهندسان و صناع صاحب
تجربت را ساختن قلعه چون حرم او متین سعر تواری اساسها بالنجوم موزرا و تبرز انشا بالنجوم معتما و عمارتی
منیع چون صدر او وسیع فرد فلا الانس تبنی مثل تلک معالیا ولا الجن تبنی مثل تلک معاقلا و حمامی آثار بوس
و نعیم شعر و حمام لها حر الجحیم ولکن شانه برد النسیم و جنت به تو باقی عقاب و زرت به نعیمی جحیم از
اطراف حاضر آمده و نیز پی کالکشان سان رمعبر جاجرود بنیان نهند و در ظل فرخنده مآل آن ابنیه با استحکام کارکنان
مجرد معماران مجاهد محکم اساس گشت و سر پاشنش سطح معمور کردون قریاماس لعه اخسرو پرویز عشرت جمشید بهجت بزم
تفرج نگار نهضت فرمود و شبها و روزها فرد آورده آرام شبان دلفروز روزها و مجلس بخود دیدهای ساز و سوزها
در بطون ان قصور مصرع که معمار بی زمانه و نور به نزد عیش باخت و زمانی در ازاسب بی تاز تصید یوز و باز و بیشه و
و از آن کوه و دشت تاخت و آن فرخ منزل فرح نهاد را یکی نام شاه و دیگری مبارک آباد نهاد اینک در این عهد
محبت که دست دوستی بدامان ابد پیوسته باد این یک کرباره از عمارت ملکوس و برده فراب شد بلی
ع آن نیل کرست که شیشی سراب شد شعر الم تر ان الله بهر بیدم بانی و با الجبار اعلی و عندما اسدی در بهار

بهار آرائی ایت ئیل ترکی و مامور شدن نواب جهانبانی بسر حدات آذربایجان و حرکت موکب

همایون بچمن کنده مان چون در بهاران سال فرخ فال که روز یکشنبه بیست و هشتم ماه جمادی الثانی سنه هزار و
دویست و چهار هجری است مزاج روزگار مانند لیل و نهار بحد اعتدال رسید و از ابر عضان بنای چهره دلدار
بخندید شعر خندید شکوفه بر درختان چون سکه روی نیکبختان از خوان ارغون دربائی ساز کرده همیشه
بهار که همیشه بکار است دل ربائی آغاز نهاد بیت ان لاله لعل از گل زرد گیتی علم دو رنگ برکرد نیلوفر نگو ز

معاشرت اصحاب را در کار آب از کاس انعکاس آفتاب آبی بروی کار آوردی بیت نیلوفر از آفتاب کلاه
بر آب سر فکنده بی جنگ ✿ و بنفشه در طرف جویباران بل جوی باران جلوه جعد دلدار کردی بیت زلفین بنفشه
از درازی ✿ در پای فتاده وقت بازی شعر ولازوردیة اوهت بزرقتها ✿ وفق الریاض علی الزرق الیواقیت ✿
کانها فوق قامات ضعفن بها ✿ اوایل النار فی اطراف کبریت ✿ چون در سال پیش که رایات حضرت آیات
فتح شعار در دیار فارس جلوه گر بود و جیش سرایا ملیش حضرت ظل الهی در آنجا بود و ثغور منادکستر بر جمی
امرا و اعیان آذربایجان عریضه مبنی بر دواعی ارادت و مشعر بالتزام طریقه عقیدت و حسن نیت در خدمت
آورده بودند که حضرت فرستاده و صدور فرمان باهنت کردند تا بدواعیه نفوس او تاد و جاد بهیم افزاد در رفع ابواب
فساد و رفع عوایل عناد و نظم مهام عباد و اجتماع اهوا متفرق و اجتماع اعیاد منطرق رایت عصابت بگر
بران ساحات خافق گرداند و آنحضرت بنا بر انجام کار خصم در سال آن احوالات دیگر سال کرد و بر همین
مضمون مثال با عمال فرستاده و در اینحال نیز با تمامی کار دشمن عزم دیگر نغور را از طریقه حزم دور دید لهذا
نواب جهانبانی را با حاجی رضا خان و جمعی از امرای دولت قاجار که معتمد علیه و موثوق به بودند و بجهاز
لشکریان نامزد سرحدات خمسه و زنجان گردانید که پس از تشخیص و تمییز اوضاع آذربایجان و تعیین طاعی از طایع
و ناسی از عامه و عاصی از تابع برهانی موکد و حصول اذن مجدد بدان اقطاع گراید و بازگشت آنجا معنی شعر
ان نفع القول الجمیل ✿ والا فنقع السیف الصقیل سرایت و خود با لشکری سامم و اهبتی تمام در دویم ماه صیام عنان
فلک سرعت بجانب فارس گشانید چون منزل کناره گرد رسید بتحقیق پیوست که منزلگاه حوض سلطان بیت
حوض که ما بین صنعاکی ✿ ایدارض اشام او اوسع ✿ که ما نش از سحاب نیسان است نه از آب رواق و
و آتش بر شحات نایره ابر بهاری هست نه از نبعی و دو جاری در آن او ان از قلت باران چون روی هرز آن

بی آب اند و بر مثال انقضات اجوف شهریار تا فضا الزمان بعرنمود تا بعد از غروب آفتاب و افول مهر جهانتاب
و ظهور کواکب بر مراکب جبل بر نشسته دو منزل را یکی پیمایند چون چند فرسنگ راه بپای پیمودند سر صرکت پیموده
آمد و صورت معنی سمو موابر رویه و افطرد ابر رویه از نظرها ناپدید ماند و هوا مانند خاطر جاهل و چهر سایل گشت بیت
گرفته چون دل نادان سیاهی ✿ جهان را کمتر از مه تا بماهی ✿ دلیل راه پیمایان انجم ✿ ظلمت کرده راه خویشتن گم ✿
طل الصباح طرابقه ✿ واللیل ظل من الصباح رهروان را راه فهم گم شد و تا طلیعه روز طرایق غیر مقصود پیمودند بیت
بر تسم رنی لجیه ای اعرابی ✿ کاین ره که تو میروی بترکستان است ✿ علی الصباح نظم صبح صادق چو در جهان
بدمید ✿ زنگی شب بجادوی گفتی ✿ شعله آتش از دهان بدمید شعر وکانما الصبح المنیر وقد بدا ✿ ماز الطارمن ظلام
غرابا ✿ لشکر بازاران گرمهوای با جور و صحرای شوره در فرط تشنگی بن رنجوره دیده بی نور ماند پادشاه بجودل
کان بخشش نیل باسش مبارک قانون خجسته دستور که فرد با آب لطفش آنکه تشنه گردید ✿ سپهر برشده تمایش
سراب غرور د یا سافزود تا سقایان بحفظ ابدال و ابقای حیات ع سل المصانع رکبا تهیم فی الفلوات ✿ تا تشنه
لشکریان که چون خنجر او با جون صدو بیت بر تشنگی خنجر خو تخور تو گیتی ✿ همکاسه کجا دید رفقای عطشان را ✿ تشنه
بودند بجرعه جرعه از آن جوهر که سرمایه حیات نشر است افطار دادند ولی فرد آن بر عقاب داده تقدم نوآب را ✿
و آن بر خطا گزیده طریق صواب را ✿ حفظ شریعت غرا و صیانت شرع مستطاب را یعنی ع امید رستگاری یوم
الحساب را ✿ بی آنکه روزه گشاید و دفع عطش فرماید آن روز تا هنگام غروب آن مرحله دور و دراز طی کرد ازآن
ع خود تو انصاف بده دیگری اینها کی کرد ✿ پس ظاهر بلده قم را در روز معسکر موکب منصور گردانید علم
نصرت توام بجانب اصفهان افراشت چون از باغ چمن گندمان مضرب خیام دلیران ظفر انجام گشت عالی
بیرمی از راه رسید که لطفعلی خان از وصول موکب مسعود بدین حدود چون یارای تنازع و تخاصم نداشت از فرط وهم

بهانه استمداد از مشایخ بنادر راه بندرات گرفت و نیز از اهالی شیراز تا سکه ثبات بی ضبط و سلسله قرار بی رابطه
در آنحال بزبان عرایض ضراعت آغاز نهادند که سالی چند است تا خاک اراضی این صفحات پایمال سنابک
اسبان لشکریان ظفرنشان است و نهال نشاط این بستان افسرده صرصر نوایب و عواصف قهرمان
زمان صواعق بلیات درین ساحات ترادف گرفت و نزول نکبات درین ولایات تتابع یافت مردم
این بوم و بر گردون بلا را محور زند و تیر غبار را سپر مصرع بر ضعیف و قوی امروز توئی داور حق هست بجا
غم حق ضعفا داور اگر شهنشاه خاطر شهریار بهمال سبب و استیصال لطفعلی خان است شعر زناه الزنک
باعدائه و من حیث اعرضه ادخله اینک راه بنادر سپرده در خیت بخت ازاین جهت بیرون اکرده باره هوس
سرکار در دماغ بزد و صهبای شقاق در دماغ ریزد و معبدت خیز تا خود موجبکاه دهیم تا او را مأخوذ کرده بنده
بپای تخت والا حاضر سازیم یا دروازه شهر را بر بسته در انقطاع و هر بش گسسته حصار و خلیع العذار داریم و کلید
قلعه بکوتوالان حضرت سپاریم و این کلمه بر خوانیم شعر فلما عصاه و عدا طوره ه وحق علی الله ان یخذله حضرت
ظل اللهی که بقا یقین آن قول کمال وثوق و اعتماد داشت از امراء و صاحبان آراء در طعن و اقامت و ثبات و
عزیمت کنکاج و مشورت خواست همگی حفظ حوزه مملکت و تأمین خلایق را مصلحت در مرحمت دیده کار آنجا
بی شایبه تعرض و ازعاج رعیت و رعات و تخریب قری و تعذیب وری ضبطی صورت بندد و مهم خصم بمکال
اگرچه گفته اند مصرع چون روان برافزیش حکم است قبل که چندانکه خواهی باش وقال طبل باکر سود دارد دولوله
چون در اول آفرینش دوال نیز بی غایه قیل وقال یعنی بی منازعت و قتال کفایت شود حضرت ظل اللهی
را آن مصلحت دیده که محض دولتخواهی بود پسند خاطر افتاد و فرستادگان جمعیت و فرستندگان را مهلت داد و چون
تا آن اوان ولایات کوه گیلویه و بهبهان در حیطه تصرف و تسخیر پادشاه کشورگیر نیامده بود و اهالی آن بر و بوم

از خصوص و عموم بلوازمات مطاوعت مبادرت نورزیدند نواب علیقلی خان را با محمد قلیخان قوانلوی قاجار
و معادل هفت هزار لشکر ظفرشعار باستخلاص آنجا فرستاد تا ایشان را بتکلیف و تخفیف رام مرام داده و اگر دربری
سودائی هنوز در سینه کینه راسخ آید باب تیغ بیدریغ آتش آشوب فرونشانند و بباد قهر گرد از نهاد مخالفان
دولت برآرد علیقلیخان چون بحوالی آن ولایت رسید روسا و مشایخ و اعیان و امجاد مصلحت در تسلیم و انقیاد
دیده با او میثاق مطاوعت و بندگی بستند و با امثال عالیه دیوانی بحضرت سلطانی پیوستند نواب جهانبانی
را چون چمن گوران دشت مخیم شادروان جلال گشت بخوانین و روسای آذربایجان استمالت نامها فرستاد و عنایتهای بی
غایت آمیز داد محمد حسین خان حاکم خلخال که سوار شهامت بود و سوار اسب نبالت باقامت رؤسای کردوس
برحسب ایثار و اختیار خویش شرف خدمت دریافتند و خدمتش با خدمات لایق کرد مورد عنایتهای وافر گشت
مزای مراغه احمد خان مقدم مصرع مؤخر عهد و در رتبت مقدم ه مقدم همایونش با دران عدات و اسطوح نجیب
شمرد و هرایا و شوقات وافی در بهجت فروزی از اعیان مواردو دهشت و اظهار طاعت و بندگی کرده و بنواخت
و مراحم داورانه موسوم شد حسین خان دنبلی بیکلربیکی خوی نیز همین داب باداب شایسته شهنشاه ضمیر ساخته مورد
عنایتهای خطیر آمد چون حقایق این مراتب معروض رای پادشاه ملک آرا گشت نواب جهانبانی را کلاه و کمر
خاص فرستاد و بر اقصی مدارج معارج قدر و منزلت رتبت ارتقا داد و مضمون این بیت موافق سیاق افتاد
شعر بعثت سماء المجد عزا و رفعة ه رویدا فما فوق السماء منزل ه و مژده توجه موکب جلال بصوب پای عز و
اقبال قرین استبشار نمود و قلاقی ایشان صین و صین نشان ما فرد کر عدل و کرباره بنا کرد جهان را کالبحر
بلقیسان در بلده قزوین تعیین فرمود و روز دوازدهم محرم الحرام رایات ظفرآیات را از چمن کندمان بران سمت
منعطف ساخت سلیمان خان با تمامت عمال گیلان در آنحال روی در رایات اقبال آورده ادراک شرف حضور

کرد و خدمات شایسته بظهور رسانید پادشاه کامران کامیاب چون از ساختن مهمات و پرداختن کار رعیت
و رعایت و تنقیح عامرات و تعمیر غامرات و تکثیر عمارات و انفاذ نقود معهود و اداء متوجهات دیوانی در زمان
موعود دلایل نجابت و کارگذاری و شمایل دولت و کامگاری در ناصیه احوالش مبین دید او را اعتضاد
الدوله لقب داد و زمام جلایل امور در قبضه اقتدار او نهاد و فرمان راند تا در گیلان از جانب خویش نایب
و کلانتر نصب کند و خود پیوسته التزام خدمت همایون که غایت الآمال و الامانی است فرماید پس در
ظل رایت رافت شهریاری در دستور خلافت گشت و همواره ملتزم رکاب بود و معتکف جناب آری
هرگه گفت از اصل گفت است این سخن من غاب خاب در بیان تتمیم کار یعنی انقطاع اعمار نواب جعفر قلیخان
شعر محن الزمان اجل من ان یوصفا ان الزمان لکدر ما قد صفا : زمانه حریفی است دیر مهر زود گسل
ع مرد چون مهر بستی زود گسل و دنیا یاریست جفا کار ع مکن یاری با وی جفا کار : از گلبن او گل مرادی
نچارست ع که برست از عواصف حدثان و بر شاخسارش طایر کامی کی نشست ع که از شست ستم گردش زمان
نخستش نایافت درجت و پرش را عمر در پی و حسرتش نایافت در فقاست فرد دایه دهر پرورد و کسی را که بخورد
پی نامرد است که دایه چه مهر و وفاست قامتی را که برافراخت که با رنگ زمانی انحنا داد و چهره را که بر افروخت
که در مقبل مرتی و رنج انطفا نهشت کرا چون تیغ بر کشید که عاقبت بگردن نینداخت و کدام را چون تیر تیز
گردانید که آخر الامر بخاک نیفکند شعر فما صفا لامرء عیش یسر به الا تتبع یوما صفوه الکدر : ای نفس کشش
که دولت دایم وای طبع سرخوش که حالت آخر کی بازیچه روزگار را اشمار کن و دورنگی لیل و نهار را اعتبار گیر
و دفتر عمر و عمارات او را چشم اشتباهی برگمار و بیندیش که اگر بر بقا اعتماد داری ع سخن مگو نه پایدار بود : و اگر
برکنت بی ثبات گنجینه میفزایی ع ثروت آن بی که مستعار بود : و اگر بقرب سلطان و سوابق حقوق خدمت

ایشان معموری معذور دار که چون جمال امردان سبز موی نقصان پذیرد و چون میثاق مرهمان ناسته گشاید
و چون سحاب بستان و آفتاب زمستان دیر نپاید و مانند صبر در دل مشتاقان ثبات نگیرد و اگر بعزت طول مستظهر
سیاسی آسوده باش که گفته اند شعر ان الملوک تخاف من ابنائها فحق من عاداهم بالحزم : و لذلک قیل الملک
عقیم لم یلد فیه الولی مبرءا بالتقدم : سبب این تشبیب و مقصود از تمهید این مقدمات و اطراد این کلمات آنست
که نواب جعفر قلیخان بواسطه سابقه خدمت و رابطه قرابت و قربت چنین منظور داشت که پادشاه عالم و شهریار آفاق
بعد از استخلاص مملکت عراق ولایت اصفهان و مضافات آنرا بدو مفوض دارد و زمام اختیار آنجا در قبضه اقتدار
او گذارد و زبان چرخ و اختر نیش مژده ع که این کار بر نیاید تو با این کار بر نیایی : در سیر اد حضرت ظل اللهی
بنحوی که اراده یافت چند بار حضرتش را به تنظیم امور و ترمیم مهام آن دیار برگماشت تا پریشانیهای آن ساحات
باهتمامات بلیغه مجتمع گرده و مواد مشوشات از مزاج آن ملک مرتفع و مندفع داشت و ضمان جباره و معاندان
قهار و گردنکشان آفاق را معوق و دهر اصابع رانض فرمان و منقاد قابض نفاذ ساخت و بعد از ساختن کارها و نوختن
خارها بحکم رفیع التزام خدمت و اعتکاف حضرت میکرد و گوش بر در آوازه حصول مامول مینهاد و چشم بر دروازه
نجح امانی میگشاد تا در سال عنقای دولت خسرو ظفر مند و استیصال جعفر خان که کوس سروری بر زبر این مزرواق اخضر
فرو کوفته و عنان اقتدار مضمون این چار رکوش هوش شهریار کامگار فرو گفته مرد تیغ بر کشیده حق از همه خلق
مر ترا نا گفته سرکشی کردن و شمنان زن : ضبط و قبض مهام و نیک و بد امور اصفهان در کف اقتدار محمد حسینخان
مازندرانی آوردند شش آثار امانی بی بر ماند و خیمه تمنا که رحبذی بر ملا رنت مصابرت نمود تا وقتی مقصود و نیش بر ثبات
فردی از خواص پیغام داد و جوابی نه بر وفق مرام شنید استین امواج افتاده و از بهستان دارالکه دارای هر کام بود
و مطلع هر ام مطاع شتافت پادشاه و بسیار هر چند در احضارش تأکید کرد و در انجام کارش عهد و پیمانه بی بها

ستانی خیبت و تخلف ورزید حضرت ظل اللهی بنا بر آنکه چون امرا آن کار که خود وسیله اصرار برادر نامدار بود
گشته چندی برادر اگر کت اعتماد نموده ترک مبالغت گفت و برگ سفر عراق کرده و چون بشرحی که گذشت با کام
خاطر و نیل مرام از سفر معاودت فرمود برادر را که عاقله دهر و کافله عصر بود از انبساط بستر خلافت خواهر
و اورا با یاران و احلاف مطمئن خاطر گردانیده رخصت مراجعت داد و جعفرقلیخان بنا بر گفته و از استولی الکساد
علی الزمان واهله احسن الظن برجل فقد غرر: خضایح مادر ستال گشته خارک و ملافی اختلال صورت جبت
چون چندی بر تخال گذشت و رسل و رسایل در میانه متواتر بود نواب سپهبد نامتعهد محمدخان و محمد زمان
خان عزالدینلوی قاجار پسران خال او که سالیان دراز مشیر و دانای ضمیر و دارای رای و مدبر و مدبر مهام
خطیر بل مدیر رحا تزویر بود نزد اوفطا روانت عنق و خبث باطن با ایشان ایکه گرم بواسطه در درگاه پادشاه بی‌ناتد
کامی رانند و نامی مانند در پرده انجام این مهم خطیر تعهد کردند و عهد نشی با که با ایشان کمال وثوق و اعتماد داشت
بهزار لابه گویی و افسون خوانی بحضرت سلطانی آورد و نواب جعفرقلیخان علی الرسم مثل پادر زمین خدمت بعموش
جبهه مجمر ساخت و تکلفات گذشته را تحفه متعانه بر دخت حضرت ظل اللهی از ان تقریرات ملایم ملایم
گشت و عرق او نیش در حرکت آمد شعر ولکنت احسب انه فلان لی فاذا به قد صار احسله من صفا در پای سریرش
بشناخت و بعواطف داورانه اش خوجت اما آن دو نفاق پیشه کار فرعنت و آن دو دیو سیمه رو صحبت توهم
اینکه آن تدبیرات موقوف ماند و آن تقریرات مکشوف گشته بوقت اشتهار رفت و اصلاش زمان خلوت عرضه
داشتند که نواب سپهبد با امرا و اعیان کردستان و خراسان با یمان مؤکده مواضعه کرده تا هر وقت مجال بیند و ماب
امر شد راه خطا سپرد و با شهریار آفاق دم تقابل و یکتانی زند و از روی دغل از جیب و بغل چند طغرا که مدعی مجعول
و مهری مزور بیرون کردند و گفتند شعر هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق و تصدیق اقاویل کاذبه را قرائن واضحه آوردند

وگلگون بادیه

وگلگون بادیه ما قالوا چون قضا قاید این جیش بود و هایج این طیش حضرت ظل اللهی با اینکه اکاذیب و اقوال
و اباطیل افعال عموم آن سلسله میدانست از کمال حزم و دوراندیشی بحکم شعر لا تترک الحزم فی امر تخاف له فان
سلمت فما بالحزم من باس: العجز ذل و ما بالحزم من ضرر: واحزم الحزم سوء الظن بالناس: قصد قتل سپهبد
کرده و وثیقه که بحقیقت شام بنا را مدار برادر عدیل بدیع که از دهر چنان زاده و آزاده چون او عقیم بوده معزولان تن
با عجز بود تا در راویه بحزره بعد از صرف شام که آهنگ مقام داشت گرفته دوال در گردن انداختند و آفتاب عمرش
بزوال رسانید و تن و جان برکز و محیط اجرام بسیط فرستاد و شعر نجو نقاره دایما سرما بود و آن ما نجوه حشر ط
القضاء شعر انفاسنا اوقات او قاتنا: والموت لابد منه من فعاد پادشاه عالم را از این رزیت هایل آثار دل از درد
روان واندوه بغض حاصل گشت و توافل آلام ساحت خاطر متواصل از آنچه نادم شد و از کرده پشیمان ماند ولی
با خود میگفت فرد کنون بود نی آنچه بایست بود: مزار دغم وده دو اندیشه سود: لا اسی علی ما فات و لا تفرح بما هو آت
در خلوت با مخدرات حرم نوبه آغاز مینهاد و خون دل از دیده میگشاد و در جلوت با امرا و محتشم امش نشستی
میبرد و تلقینش یکایک میشمرد الحاصل پس سلیم حس پوشیده نیست که نیش را مقصود از جمع گنج و تحمل رنج
و هتک اسرار و فک ابرار و قطع پیوند و قمع خویشاوند استقلال و استبداد این خسرو فیروزمند که در عدد سالهای عمرش باد
بیجو تاریخ پانصد و چهل و اند بود تا مصون از نقص هر مناقض و نقض هر مناقض مامون از جهت مشارک و جهت معارض
پای بر سریر سلطنت نهد و جای بر اریکه خلافت کند لی نظم صد هزاران سر زتن ببریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد
خود زبان ملک میخواند چو آب: شرح آن والله اعلم بالصواب: فوقعت هذه الواقعه فی لیلة الثلثاء از اربع
عشر شهر ربیع الثانی سنه خمس و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویه علیه آلاف التحیه در بیان استیلای آل
مرتضی قلیخان بولایت گیلان کرت ثانی و مامور شدن حاجی رضاخان قاجار بمحاربه او و گرفتاری مسلسلاً

ولشکر قیامت اثر چون از زمان حبس نواب مصطفی قلیخان زیادت از سالی بگذشت وحضرت ظل اللهی
بی توسط وسیط وشفاعت شفیعی باطلاق او فرمان داده داستان عاطفتش افسانه دری گشت ولوکش زد
ام حتی ای الاعمی وقد سمع الاصم نواب مرتضی قلیخان که تا تنگی در ولایات باکوبه وشروان وقلعش
وقبه استعدادی شایان باستعداد این وآن حاصل داشت از نزاد اهل ورافة العهد قلة الرعایة شمرده با امرا
واعیان انجا تجدید مواضعه کرده با لشکری بیکران مجدد امتوجه تسخیر گیلان شده در بلوک کسما ساد رو این
اقامت افراشت میرزا بابای نایب مانند صعیف لعب ونبش از فرط رعب وهراس وخوف و باس برجای
ثابت نتوانست ماند خود را بگوشه در کشید وکیفیت ماجرا را العرض امنای دولت شهریاری رسانید پادشاه کامور
را از اصغای این خبر آتش سخط در کانون خاطر شعله ور گشت بآن رسید که اهل وولدش را آسیب رساند و
مرارت تعذیب چشاند مادرش که شاخ نخل عفت بوده وشاخ سدره عصمت با خاندان جم وشکین آن شرعهد
ست ولی ع نزشناختش الگه در عهد ست تا او را الحسن مقال باسود وکال مر بار اجلال آرد یا از این
صراف باز دارد و در دستش را با جمع اگرچه اسباب منع صرف داشت از ساعات گیلان منصرف سازد حاجی
رضاخان دولوی قاجار خال آنحضرت که در آن حال حضور داشت نیز با برام الزام کرده بکفیل گشت که
اگر قول جمیل سود داد فهو المراد والا السیف صیقلش میل تامیل وقصد تکمیل فرد گلش معزور چراگاه جهشت
هنوز باش تا داغ قدر بهدش اسمعیل حضرت ظل اللهی با بواعث مکارم شاهانه ودواعی مراحم خسروانه
در هزت آمد بدان قول رضا داد وآن استدعا امضا فرموده ایشان را با عباس خان دولو که هم از نسبان
نواب مرتضی قلیخان بوده وعبدالله خان حمسه ومیرزا محمد خان لاریجانی ومعادل چهار هزار از لشکریان گیلان
فرستاد سردار با تمامت امرا وخوانین چند روز در بلوک ره دبار متوقف گشت وبانتظار وصول خبر از جانب

قائم ادوار

خواهرزاده روزگار گذرانید چون صحبت پیوست که نواب مرتضی قلیخان نصایح مادر التفاتی نفرموده واعتنا نکرده
بل شیر بر بالش خلاف تکیه داده او را کار با سبب طالش فرستاده و زیادت مستعد کارزار مستغرق نیران کارزار
گشت با تمامت لشکر انتهاض رایت کرده وجهت ضیق طرف نقیض شکر سبب وکرار خواهش تلاقی او نموده
ودر جواب حرف حرف سیف وسنان نشنوده بالضروره بنای محادلت نهاد ودست مقاتلت گشاد تا دست تیرآن
مکاوحت دراز کشید ومصاولت بمطاولت انجامید وجمعی کثیر سعبه وطرعه شمشیر شدند عاقبت در شبی تار
که قطرات امطار از سحاب ریزان بود وسطح هوا از بارقه برق فروزان شعر نادی کلما ارقعت سحاب
فانحسنا البوارق بابتسام وانیسنا دارک والعلینا کفانا الله شرک من غمام نظم سپاهان از دم سرمای
ناخوش زنان پروانه سان خود را بر آتش همه چون دود بر آتش ستاده چو هیزم پای در آتش نهاده
شاه جنگ نام طالش با جمعی از ارباب طالش مغافصه بر ایشان تاخت ودران شب تارک آتش محاربه
روشن برافروخت لشکریان نامستعد غافل چون اقدام بمکاوحت را حاصلی ندیدند ناچار قدم فرار بر گرفتند
وهر یک براهی مجهول روانه گشتند سردار با تمامت امرا وخوانین ع که خرد کرده بوستان معتنی باسو گنید
آن لشکر نامحصور شدند نواب مرتضی قلیخان بعید وحبس ایشان اشارت فرموده وهر یک را استهانت واهانت
نموده چون چیزی بگذشت تا مگر ذنوب کنند وعذب جنوب فرماید حکیم را از رق یار دفنه حسارعلاء مفروز
عاطفت اختصاص داده و قرار استمالت نهاد که حال اگر صفت ع وکم قال عن الاحسان قال دست حکیم سنا
بست قطعه پیرهنه اگرچه خال بن است دوستی وهم بکاری نیست گر خطی هم نوشت بهر رسول بخطش هست
افتخاری نیست هرکجائی که شیر مردانند بحقا و خال اعتباری نیست بواسطه خلاف طریقه نسبت وعلف
معاهدت که مطیع بوده ونامطیع مثلی سایر است صرب الحبیب اوجع العبورت استعاره دررنی تقبیح وتضریب آورده

١٥٣ باسکان نگارش در یک بجزمی بست و باکل سورکلاش که آمیخته لعاب بود در لونینه سبز سیاد میرابایی
نایب که در اطراف شهر و بلوک کناپونی جا فرانه میمود و حلقهای انجار اعلی مایکن ورا رک میکرد بهیات **فرد**
متوافق فراخ روزنه چندان مریر* کاین سوزن خورد کام بتواند دوخت* نگاهی حال را بامنای حضرت کردون
مثال عرضه داشت حضرت ظل اللهی از پریشانی انکار بغایت رنجور دل و منغم خاطر گشت در دو مکاید و دفع
شرور معاندر را سعی مشکور و جهدی موفور لازم دید مصطفی خان دولوی قاجار را که در دربار کمال اعتبار
داشت با جمعی از لشکریان برسم منقلای از پیش فرستاد و خود با تصمیم مرتبه تاره آمده و دشمن مغرور مقهور گرد
باستجماع مواکب و استحکام مراکب فرمان داد مصطفی طالش و دیگر رؤسا و اعیان از آوازه وصول مصطفی خان
قاجار و توجه موکب پادشاه و لشکر بسیار بدان دیار فرمان و ترسان گشته مرتضی قلیخان از معاودت و امداد
مایوس مانند و لشکریان خود و چون اوضاع آن ملک پریشان گردد و او در جهت تحریص خود دهش تا مت
امرا و سرکردگان را رخصت معاودت داد و حاجی رضاخان طالش را با عباس خان محمود لا و مغلولا ماسورا و مقهورا
ملازم عنان فلک سرعت گردانیده اسباب با مر برگرفت و روز دو از دهم شهر رجب رخت انصراف بصوب
مقصود کشید و بعد ما که غلغله کوس بهجت شاهانه و لوله در سامعه این قبه نگون و طاس سرنگون انداخت بنابر
مراعات احوال مصطفی خان نیز دران سامان مجال توقف نیافت برگ سفر آگونه ساخت و در اواخر سنه آتیه
که فتح تمامت بلاد آذربایجان بر دست تصرف حضرت شهریار منصور میسر گشت و طایفه طالش بالتمامی سر از اطاعت
ما درش با طهران فرستاده و حاجی رضاخان و عباس خان را مصاحب رکاب خود ساخته با انجاد نامف و
فوس بملک روس شتافت و ذکر مستم احوالش در موضع خود مفهوم مطالعان خواهد شد بعون الله تعالی و حسن
توفیقه ذکر بهار فرخنده آثار سکوریل ترکی و حرکت موکب ظل اللهی بصاحات اذربایجان و تسخیر
حمرانی

٢٩٥ ١ آن مملکت بتقدیر قادر سبحان و برخی از فساد ارباب خشیه خسان زمزم آتش فشان شمع عزر طاوس آیین پر
بیت آن کامروای کیب کر دلکر صنعت او جهان پر از زر* درین سال سعادت مال که هزار و دولت و
پنج هجری است در روز سه شنبه نهم شهر رجب المرجب باظهار عمل قدم در بیت الشرف حمل نهاد و گفته حکیم که آب
گشاد **مصرع** زلطف می بر آب کوثر و تسنیم* باقتضای آن عهد مونرکه کاسه تو به هر خاسر بود مناسب افتاد
شهریار سعید در همان ایام عید که هنوز سبزه از خاک ندمیده و غنچه بر روی صبا نخندیده* بلبل دستان عنقاری
از سر گرفت و فاخته بهوای قامت نوان سرو دل بست* برگ سفر گیلان و سامان استخلاص آذربایجان ساخت
لشکریان از اطراف حاضر آمده و بجای غنچه پیکان برگرفتند و باده ناب را از ضرب الشرب بدل یافتند
و بمنزله قبای سلطان سهیل سپاهان نپوشیدند و در عوض خلعت نوروزی زرههای پوشیدند چون لطفعلیخان
زند نیز در اینحال مجدداً با اهالی شیراز و اشرار الوار عهد مواضعه بست و اهواء مختلف با خود مؤتلف داشته رایت
استیهال چون کردن استقلال افراشت و بالتیام آن فرقه ها همت و ارغام ان نفر غام اتمام مراتب مطمع
نظر همت و اهتمام پادشاه سکندر همت جمشید غلام بود لهذا نواب جهانبانی را با جمعی از امرا و خوانین کار آزموده
برفع غائله شیراز و دفع آن شرو یار نامرد گردانید تا در چمن کنهران خیمه اقامت زند و امراد اعیان آنجا که علی
نهج المذکور با شهریار مؤید منصور میثاقی بشرح و بسط مشروح بسته بودند فرمان دهد الا کار از پیش و خصم بداندیش
پی کار خونین رفت اعلام و استعلام و جب دانند شاهزاده فرخ نسیم بفرمان عم **بیت** که زدست شعله آتش سیاره
آسمان دید که شمال ستم* متوجه صوب معهود شد و حضرت ظل اللهی بنادر روان عزیمت بصوب گیلان
افراشت چون چمن کوران دشت مخیم چرکب منظر گشت مصطفی خان قاجار که همیشه اوضاع گیلان و کیفیت
ماجرای مرتضی قلیخان منهی و واقعه نگار بود و با اعیان آن دیار مربا بار آمد و تقریر کرد که مرتضی قلیخان نیز در گیلان

طاقتش مجال ثبات نیافته روی توجه بجانب باکوبه تافت خبر عین عیان شد وکمان مرحمت یقین پیوست
پادشاه کامران مصطفی خان را در ازاء آن خدمت نمایان بانواع سیورغامیشی معزز داشت و جامه خوش
طراز سول کمال عوارف مطرز پس معادل پنجهزار لشکرش امداد و شاهزاده جهانبان که قبلهٔ آمال جهانیانست
فرستاده خود با عزمی متین ورائی ثابت آهنگ استخلاص بلاد آذربایجان کرد اعتضاد الدوله سلیمان
خان قاجار باده هزار نفر لشکریان جرار در منزلگاه طارم مأمور تسخیر ماسوله وتدمیر طالشیه گشت وبیک گفت
اهالی انجا را فرمش حملات گردانیده الوالات را مستخلص ومستصفی ساخت وجمعی از اکابر را در ذل غل وطوق آورده
بندگی پیوست پادشاه کامران ایشان را با زن وفرزند بگیلان فرستاده والولات را در عهدهٔ آن خدمت
صفیه گیلان کرد محمد حسین خان بن حاکم خلخال ودکروس در آنحال با پیشکشی لائق واترالی فایق شرف زمین بوس
دریافته ومورد کمال عنایت والتفات گشت صادق خان شقاقی که از اهل شقاق بوده در جهل ونفاق پسندیده
بود موفور از جادهٔ متابعت دور مانده قدم در مرحله نافرمانی نهاد وچندانکه منهد مطاوعت وترک مبادرت
دعوت رفت اجابت نکرده تا کار از رسل ورسول باستعمال سیف مسلول کشید برخی از منتسبان خویش را که بکمال
خلاف ومجاهرهٔ عصیان داشت بهانه لا گیر سنگم شقاقی از خود دور گردانید ودر حوالی قلعهٔ سراب با پادشاه کامکار
صف مصاف آراست وبعد از کشتهای بیحاصل وکر وفر لاطایل شکست یافته راه ثنیی سپرده وپناه با ابراهیم
خلیل خان جوان شیر برد لشکریان قوی چنگ آهنگ قتل وغارت کرده ومفاد ربنا اطمس علی اموالهم واشدد
علی قلوبهم در حق آن فرقه مصدق بخشید قلعه را یکباره منقلع اساس ساختند وبقعهٔ سراب را نمونه سراب
بقعه گردانیده از ذخایر اموال متمولین آن طایفه غنیمتی وافر یافتند وبهره مستکثر چون کار آنجا ساخته گشت
وخزن امن وعافیت اهالی آن ملک از آتش شعله خروانه سوخته موکب جهانگشا ساحات اردبیل مخیم شعر

الصبار و محیط غبار مرکب بادرفتار آمد تمامت اهالی آن ملک بالطوع روی در رایت اقبال آوردند وسر در خط رقیت
نهادند شعر من کل مقتع راهم اذرین الی ظل الامان وکنف العز والظفر پادشاه موید موفق مدت کیفیته در عراص آن
صحاری بساط نشاط گسترده ورؤسا وبزرگان را بنوازشات وعاطفت شاهانه موسوم ساخت ودر تضاریف آنحال
احمد خان مقدم حاکم مراغه وحسینقلی خان افشار برادر محمد قلیخان بیگلربیگی ارومی با جمعی از متعلقان او که بعقب اطلاف
وآوارگی برادر متخلف شده بود متوجه حضور گشته دست اعتصام در عروة الوثقای اصطناع پادشاه کشورستان
زد محمد قلیخان از آب باصفوت سلوت گذر آمده درگذرگاه حیرت وابتلا گذر تعلق بالهوا متزلزل گشت ناکام
با اشیاع وافراد خود متحصن اشنو که از قلاع حصینه است وبقاع متینه شعر ممنعه لا تخلط الدهر باسمها
ولم یر بانی النوم الا توهما یزل عقاب الجو عن شرفاته ویعیی الیه الریح مرقی وسلما متحصن شد فرمان رفت
تا محمد خان عز الدینلوی قاجار وحسینقلی خان افشار با فوجی از لشکریان قلعه ارومی را متصرف گردند واموال
محمد قلیخان را از گنج دفینه وجواهر ثمینه استکشاف کردن گرفته تمامت آنرا به فرش وخش وکش وحشر
وهم در دست اهتمام آوردند ودر روز ورود موکب مسعود بساحات روز بار دو پیوست مصطفی خان فرام
داعی بر مطاوی این امور بشرف بارگاه آسمان مثال تشرف جست ودر درگاه محلی لائق ومرتبتی فایق یافت
چون مصطفی خان طالش بنحو که مشروح شد جادهٔ امداد ومعاونت وآب مرتضی قلیخان سپرده بود وقش
مطاوعت وبندگی آنحضرت از لوح خاطر سترده وبهت شاهانه جزای افعال وسزای اعمال او را پیشنهاد
خاطر داشت لهذا جمعی از لشکریان نامی را در نظر اهتمام جانمحمد خان قاجار مقرر فرمود واو را باذلال وارتعاش
برگماشت مصطفی خان که با آن جنایات وافی اضمحلال خویش چون تمثال آب صافی میدید از کمال تشویش
باقدام تحشم بخدمت شتافت پیوست ونیز خیال مکاوحت شوخت بست تا چاره با منتسبان بجزیره کامیش

بان که حصنی حاصی است و معقلی آبی پناه دید و طرائق آن امیر دان کار را فکندن اشجار سد و دگرداند جان محمد خان
پس از اینکه روی مجادلت بدان صوب نهاد و در میان مراحم اشجار جمعی از لشکریان را بقتل داد و یکی دو منزل
قدم انصراف بر گرفت و کیفیت ماجرا را بشرف عرض رسانید چون حضرت ظل اللهی انجام جلائل امور و معظمات مهام
منظور نظر اهتمام داشت باندیشه آنکه مگر باشتغال این مهم از آن شواغل دور ماند و از مقاصد مهجور شد و عبارت
شعر خفت شیئا و غابت عنک اشیاء ؛ معنی خویش آشکار کند او را جهت معاودت داد و خود عنان گیری
ساعات قراچه داغ بجنبانید و چون قلعه اهر را که کوتوال و بوش در سر شهر داناب و شد فتح باب مجادلت
کرد و در نهایت سهولت بحیطه تسخیر آورد رایت اقامت در چمن کلنبر افراشت حسین خان دنبلی بیگلربیگی خوی با جمیع
اعیان آن مملکت میمنه که حضرت پیوستند و کمر طاعت بستند حضرتش محمد حسین خان را بانگاه ارفاق و انعام
کامیاب و بزلال افضال سیراب گردانید خلعتی خاص بخشید و شمشیری مرصع و خنجری مکلل داد و بدین مجمع
و بدین قاطعه دعوی عنایت کامه مدلل داشت و ولایات اردبیل و تبریز را با توابع و لواحق ضمیمه ملک موروث
او کرد و بجمع قزلباش و تهیه موکب خلافت مهیبه آن جلد به تبریز فرستاد و روزی چند با شکوه و جوش و طیور
در چمن شکار شکیبر روزگار گذرانید از غرایب امور که در زمان اقامت شهریار موفق منصور در عراض آن صحاری
بظهور رسید داستان مخالفت و طغیان و مجاهرت و عصیان فرقه عزالدینلوی قاجار بود که طالع هاون
که طالع همایون و دولت روزافزون اسرار و خبایای ایشان را که در شب طرح آن الکیمه بود دند بر رقعه روز
افکنده برخی مقتول و جمعی مستذل و مخذول گشتند ایضاح این ابهام آنکه محمد خان عزالدینلو بعد از واقعه
بعد از واقعه نواب جعفرقلیخان در سلک امراء دربار منسلک شد و با جمیع اعیان قاجار مختلط برادرش محمد رضا خان
که در زمان اقتدار و اختیار نواب سپهبد نایب ولایت سلطام بود در حسب حکم قضا نظام با صالت پیوست

بداد

و در ربع ایالت مربع نشست چون سال بآخر رسید محمد خان که شیر بیشه توران ماده بود و همیان از فتنه
پادشاه قاهر قادر را که شعر دید بخشش گواهی و رستظلم ؛ رکب الی بر فجور مرد فاجر ؛ بغایت نکورد دل بگشته ملم
دید مستشعر گشت و خوف و دهشت چنانکه خبث و خباثت اندرون ناپاک او را محکم فرو گرفت از لذت و حسرات
چون آرام و استراحت دور ماند و بند بر قبای خویش هته در تیر شهریار کشورگیر گردید و اسباب وخامت و ساخت
واهم آورد و شعر نعوذ بالله من فاحه امر تفضی الی الحبس والخسران و عاقبه عمر تؤدی الی الخزی والخذلان
و دیده با محمد ولی آقا که هم از اعیان آن سلسله و بزرگان آن قبیله بود در نحو مواضعت مشاورت نمود محمد ولی
آقا را آن اندیشه فظیع و قصد شنیع بادی الرای مطبوع نیفتاد در جواب زبان شعر انی اخاف ان یمسک
عذاب من الرحمن فتکون للشیطان ولیا برگشاد ولی عاقبت بعد از گفت و شنود بسیار بطمع جلب اندیشه
ممانعت فسخ کرد و اعتقاد مضافقت سلب بی ؛ اذا کثر الکلام بالسمع تقرر فی القلب ؛ و با او بدین عمل که جز
صرف اتی نبود همداستان گشت نظامی گنجه ای است در مقالات حکما سبعه نظم نخستین که جنبشی بود فرد
بجنبید چندانکه جنبش دو کرد ؛ چو این هر دو جنبش بهم اوفتاد ؛ ز هر جنبشی جنبشی نو براد ؛ از واحد حقیقی که اسلوب نه
کثرت در و ملحوظ گردد نه از روی حقیقت و نه از روی اعتبار بالذات در مرتبه واحد الصدور جهت آنکه هویت
گر واحدی چه لابد است مرتب را نظر معلول معین از خصوصیتی که مرجح وجود وی بخصوص تواند شد از میان سایر
معلولة الصدور و آن خصوصیتی که مرجح وجود وی بخصوص تواند شد از میان سایر معلولة الصدور و آن خصوصیت
در واحد حقیقی نه جز ذات تواند بود و نه عارض بر ذات والا لحوق کثرت لازم آید بلکه باید عین ذات باشد و آن
خصوصیت عین ذات را بدلایل تمام قوت نظر و معلول تواند بود ع این سخن پایان ندارد ای اخی چون
از زبان قلم مشکین رقم حضرت مالک الامم شعر مشیته مقدم و مشیته قادم ؛ اذا اقتد السیف الصقیل او القلم

لازالت رایات الممالک المبسطة مرفقة بعوادی انعامه وهو اظل احسانه و ما برح من شمول انصافه که زاده
نسبه لا صفاته و جهانه معوضا بو فانه اینگونه حشو که از روی تحقیق هیچ ضرور نیست بحکم الکلام یجر الکلام جاری
آن به که عنان اشهب خامه ازین مرحله کشیده داریم و بر سر داستان خود رویم محمد تقی خان شاهسیاتی پسرزاده
محمد علیخان که او نیز در عهد سلطان سعید شهید بود و این کوخیال دوازناده صلاح و جاده مراد ع بی جهت
سر بر سودا نهاد و محمد علیخان نوق توق که از همیشه کشیکان خلوت خاص بود و بمزید وثوق و اعتماد اختصاص
داشت با جمعی دیگر از امرا و اعیان بران قول همداستان گشته با محمد خان عهد نموده ضعیف بسته و بر مرصد
انتهاز فرصت نشسته حقیقت این اوضاع که گاهی بتوسط فردی از خواص مکشوف رای شاهنشاه کامیاب که
صفت اقرب الی صوب الصواب والیق بالاصابة فی کل باب داشت افتاده چنانکه محمد خان با ثبات
مدعای خویش از جعفرقلیخان خطی مزور بیرون آورده نیز از روی بیحکمی آن دعاوی بران مسجل شده وان انته
سهل و الاسهل ملحوظ نظر گشت و دین برهان کار از درجه التباس درگذشت و بمرتبه احساس پیوست مثنی سایر
که خون بیگناه بخسبد و بدکردار از بد روزگار ایمن نشیند و هرکس تخم بدی کارد جز ریع مکافات نچیند و اگر
در اراده نعمت بکفران گراید هم در عاجل بکاید آن نوبی عاید آید پادشاه موید موفق فرمان راند تا تمامت ایشان
در عرصه کاه عقاب قبل العقاب حاضر آورند و از هر کدام بی تخن سخن پرسیده استنطاق کرد محمد خان و محمد علی
آغاز زبان انکار خواستند تا تلافی کار از دست رفته و تیر از شست جسته کنند لجاجه جنان و لجلجه زبان هشتر ملک
جنایت و راوی خیانت ایشان گشت پس آن دو نفاق پیشه مغرور را با محمد زمان خان حاکم بسطام در جنت
و حضور دیده ظاهر بی نور ساختند و صورتشان را که با سیرت کمال تباین داشت رتبت وافق داد محمد تقی خان
و محمد علیخان توق توق با جوقی از اعیان بتصحیح اعتقادی سقیم برنت جاکزای ورد السیف ماحی الذنوب رسیدند

وقایع هم اهذب المجرکالی السیف و تحت ظل السیف بیکو گردانیده بقتل رسید بلی ع سیاست از نبود کار
خلل یابد محمد قلیخان ارومی در تضاعیف اکمال شجاعت و بسالت و ارکان دولت حضرت پیوست و
کمر بندگی و ارادت بر میان مطاوعت محکم بست و بادای نفایس اموال و درهم معدود و دستی رتبت معهود
و مقام محمود گشت پادشاه دوستیار او را خلعت افتخار بخشید و دوباره حکومت آن ملک مفوض گردانیده بصوب
بلده تبریز انتهاض یافت کرد حسین خان بیکلربیکی با تمامت امرا و اکابر و قضاة و جمهور طوایف فی الحال
شرایط استقبال بجای آوردند و بمراسم خدمات شایسته تقی جست و لوازم سپاس داری بآوار سانیدند مقدمش
با کمال ابهت و جلال وارد آن بلده ارم مثال گشت و مهام مملکت داری و فرمانروائی بدست اهتمام فرو گرفت
و در ضبط مصالح و ربط مناهج امور قواعد و قوانین مرتبه نهاد اما نواب جهانبانی بعد ما که ساحات اصفهان را
نظمی شایان داده و چمن گنبد از ا مضرب شادروان داشت مصطفی خان دولوی قاجار حسب فرمان شهریار
شهریار کامکار با مقدار چهار هزار نفر از لشکریان جرار بدو پیوست و بدینواسطه قدرت و اقتدار او مزید یافت
و دفع خصم معاند و دشمن حاسد را بترتیب لوازمات حرب مجاهد گشت لطفعلی خان زند چون ازین چند
اوضاع اطلاع یافت با مقدار پنج هزار مجنده فارسی و الوار از شیراز بر مرکب تسخیر فارس آمد نواب جهانبانی
بمحض استماع این خبر رایت بصوب ساحات قمشه و بعد لطفعلی خان بسمیرم علیا را مخیم عساکر جوش قرار
داده بسکری بر گرد ار سد سکندری بر کرداره دولت ولی بسیج بمیل مکاوحت می بست نواب جهانبانی
مبادرت بمقاتلت را از مراکاج کرد چون آرا و اهوا متفق دید بساط مجادلت چید و در مقابل دشمن صف
مصاف آراست و از جانبین آوای شیپور خاست نظم ز بانگ کوس چکان زهرها بسینه درون چنانکه
قطره باران زنعره سدر قضا سکفت بایدی ز رغبت ناوک حیات ایمنی ز صدمت خنجر لطفعلی خان در

ومه کارزار از نبرد مردان کار در مجادلت استنباط محاربات و مخادعت کرده جنت عنان بر تافت
وخود را سنگر کشیده بملازمات حزم توفرجت علی الصباح چون نظم خطیب سیه پوش شب بخلاف بر
آورد شمشیر را از غلاف فتاد آتش صبح در سوخته یکدم جهانی شد افروخته ترکی که در خطه زنگبار
زنگ کوشه ناگه بر آورد نثار در خفیه از عبدالرحیم خان شیرازی برادر مهتر حاجی ابراهیم خان که مباشر مهام
وزارت و امارت مملکت فارس بود و بجمیع منصبین رتبه ذوالریاستین داشت شعر لک فاخر القلم
القصیر و طاول الرمح الطویل که به بطراد ولک الفصاحة او سبقک کلما استنطقت منی خبر و جواد وخود
بنظم و ترتیب مهام او و همت بر کماشت بیغامات او را دمتماد انه مبنی بر ثبات عهد سابق و ثبوت عهد
لاحق و تقبل تفرق او ضاع طرف نقیض و سمت مقابل و اسند عا ترک مکاوحت با دشمن مقابل رسید
چون روزی سه چار با نتظار آثار آن بیغام م برد شامی الصبح و صبح شام الی اردوی خصم خیره در
شبی تیره با شارت محمد رحیم خان از هر طرف طبل و غاو خروشیده و از هر جانب آشوبی در اندرون لطفعلی خان
کرد ب بکاهیدی خنجش عمر در مرگ بغلطیدی ز باسش مرگ در خون کمان شیخون کرد و بر اسبی باد بما ع
جهنده تر ز سیل او رسنده تر ز قضا سوار گشته جاده بی اراده پیش گرفت و چون او ضاع شبانه مانند روز
بر او روشن گشت که رحیت منطوی بود و مفاسد را محوی لمحی بکار بر فرو دید و اسباب انصراف فرو چیده
عنان عزم بجانب شیراز سبک گردانید نواب جهانبانی بعد از اصغای این داستان مصطفی خان دولو را
با جمعی از دلیران پرخاشجو بجانب او فرستاد اگر چه بوی نرسید ولی جمعی از اعیان و امرای فارسی و الوار را
سر در چنبر کمند اسر آورده معاودت کرده شاهزاده جهانبان را بدین فتح نمایان که واسطه آرایش جهان
و رامش جهانیان و غازه چهره مآرب و گلگونه رخساره مطالب و رونق کار دولت و رواج بازار سلطنت بود

بود شوکت و اقتدار تضاعف گرفت و ابهت و استظهار از اندازه اوهام بیرون شد و زبان ملهم غیبی مخاطبا
ایاه این بیت بدیع مسلک شعر تمان علی الاقبال انت غالب وجمع علی الایام انک غالب امراء
اسرار العتبات داورانه بوقت و صورت حال در بندگی پادشاه کامکار زبان خامه اظهار ساخته حال ما
خانامو و باصفهان کرده و دلی فارغ و روی صافی اطراف آن مملکت بدست اقتدار فرو گرفت و مشغول ضبط
و ربط بی شوایب خلط و خبط گشت چون این خبر که نتیجه رحمت آسمانی بود بحضرت سلطانی رسید نهایت مسرور
خاطر شده و چند روز علی التوالی در اسکرار انجا اندو نشاط ان بجوهر که رسم شعر صفاء و لاماء و لطف و لا
هواء و نور و لا نار و روح و لا جسم نواده فرمود در اثناء آن حال فرمود در اشناد استمال حاجی ابراهیم خان
رسولی سریع الوصول بدرگاه فرستاد و زبان تحریر تقریر کرد که لطفعلی خان چون نام کام باسید حسن المآب
از ساحات شیراز ایاب نمود و بشیراز رسید و در و بسته دید چند صباح بوم انفتاح در ظاهر قلعه او را
بسر آورد و بعد ما که روزن فتحی پدید و از رؤسا و اعیان بیغامات حسن را جز جوابهای خشن نشنید مرده
این جبلی لودیع اهل و ولد کف و روی او بجانب بیابان سرگردانی نهاد و بحدوث عوارض محن و صدمه فتن داد
شعر و اذا الدیار تغیرت عن حالها فدع الدیار و اسرع التحویلا قال بعض الحکما شعر ان احسن الناس صفقة
و افضلهم سعیا من انفق سنه فی طلب آماله و لم یباعده المقادیر علی ارادته حضرت ظل اللهی را این خبر بشیر و اسطه
مسرت و ابتهاج خاطر گشته نواب جهانبانی را تشریف خاص و شمشیری مرصع و خنجری مکلل فرستاد و حاجی ابراهیم خان
را با تمامت امرا و سرکردگان و رؤسا و اعیان لشکری و شهری احکام عنایت آمیز اصدار نمود و خلاع گرانبها
عنایت فرمود و منشی الممالک دیوان اعلی میرزا رضا قلی را که جامع فنون فضایل بود و پیراسته از فضایح
رذایل اسباب نبالت و نبالت با کیاست و کفایت جمع داشت بنظم و شوشات مهام فارس و ضبط قلمرو

اموال و نفایس او ضباع و املاک لطفعلی خان نامزد گردانید و حاجی ابراهیم خان در ازاء خدمات شایسته
منصب و حفظ امور آن ملک کامکاری یافت مصطفی خان قاجار با فوجی از دلیران نامدار مامور ضبط
فارس و معونت حاجی ابراهیم خان آمد تا اگر باز لطفعلی خان سودا و آشوبی در دماغ ممکن بیابد به تیغ سودا نشان
فرونشاند و شیرازه شیراز را بگریزد با آب حسام انتقام منطفی دارد و در ان نزدیکی ابراهیم خلیل خان جوان شیر رسولی
با تحف و تنسوقات بدرگاه فرستاد و شفاعت صادق خان شقاقی را که بخون شروع راه شوخی سپرده
بود و پناه بر ان حصن حامی که صفت مقام ابراهیم و من دخله کان امنا داشت برده زبان گشاد پادشاه
نوید موفق اگر چه نبودی ع الجرم العاصی لیس تنافع • مصراعی مبتذل مشهور سفینه پیمان ایام و شحره بنان
مشهور است ع کوری دگر عصاکش کور دگر شود • از قبول آن اعراض فرمود و در جواب خطاب • ابراهیم
اعرض عن هذا گفت ولی فرستاده صادق خان را که فردی از منتسبان او بود بشرط معاودت و معطعت
از شمول کمال رافت قرین استمالت ساخت و بعد از ساختن این مهام چندی در نشر مطوبات عدل و احسان
و ضم منشرات رافت و انصاف اهتمام ورزید حسین خان بیگلربیگی تبریز را در رنگ و بد امور آنجا مبوط امید
گردانید و جعفرقلیخان برادرش را ملازم رکاب ساخت و در روز پنجم ذی الحجة الحرام با استقلال و استیلای تمام
رایت اهبت بجانب مستقر خلافت افراخت در بیان ورود میرزا رضاقلی منشی الممالک باصفهان و
رفتنش از آنجا بشیراز باتفاق مصطفی خان قاجار با لشکری جرار کیفیت محاربات مصطفی خان با لطفعلی خان زند و ابراهیم خان
چون بحکم فرمان میرزا رضاقلی منشی الممالک دیوان باصفهان رسیده و بعد از تقدیم مهام تبریز او امر
و نواهی گرانید و مصطفی خان را با مقدار سه هزار سوار آماده در منزل آباده و منزلی شیراز مکث داد و خود
روی عزم بجانب شهر نهاد حاجی ابراهیم خان با جمعی کثیر از اعیان آنجا شرایط استقبال بجا آورده مثال

بکلی

همایون و صفحه مجسمه را مبتنی مربع جنسی طرف آراست و در تنفیذ احکام و تنظیم مهام استمالی ابراز کرد
و متقلبات احوال و مختلفات امور را که بمرور دهور متوقف می گشت از حسن مساعی صورت ایتلاف داده
محافظت هر ناحیه را در عهده فردی از اعیان که نور رشد و صدق از ناصیه حالش آیان بود کرد و خلاصه مخلفات
لطفعلی خان را که زیاده از تکلفات او در قبضه تصرف آورد اما لطفعلی خان پس از ناسازکاریهای دهر و منع
دخول شیراز خوب و زشت روزگار عبرتی گرفت و با مدتی روی توجه بلوک خشت نهاد زال خان خشتی با او میثاق
میثاق موافقت مجدد گردانید و ایمان مصادقت موکد از اهالی آن حدود معادل هزار نفر لشکر فراهم نموده بر
رفقت آن معدود افزوده باتفاق بر عزم توجه شیراز کوس رحیل فرو کوفت شد و خیمه اقامت برکنده در محلی موسوم
موسوم مقام ساخت مصطفی خان قاجار بعد از اصغاء این اخبار بتکلیف حاجی ابراهیم خان بی توقیف باتعدد دی
که موجود داشت ارا آماده نظاهر شهر پیوست و باغ جهان نما را مخیم دلیران و غاو غاریان هیجا قرار داده منتظر
نشست لطفعلی بعد ما که از هر طرف استمداد کرد و از هر طرف استعانت جست و هیچ طایفه را معاون خویش
ندید مهری از نشیده با جنود خود بحوالی شهر آمد و ما دراوشته را که شارع سبیه بود کمین ساخت و چند تن از
مبارزان بجاده کارزان فرستاد تا دست تاراج باسباب و دواب و انواع متاع جمعی از بازارگانان دراز
گردانیده هر چه داشتند از نفیس و خسیس غارت نموده اعادت کردند مصطفی که شجاعتی مفرط داشت و صرامتی بکمال
ع ﺳﻪ بلسته اید بتر از زجال • از استماع این حال با فوجی از دلاوران شیرشکار بر باد پایان زمانه سیر استمار قضاء
شعر من وصف الریح فقد سما!! او نعت البرق فقد اعدا!! • راکبها فی الارض ان جلا!! • ان لم یقل طیری فقد
حابا!! • راکب آمد مانند شهاب ثاقب بتعقیب لشکر الوارا هر من سغاره روان گشت و چون بعد از قطع پنج فرسنگ
مرحله بآن فرقه قریب شد از فرط حزم جمعی از لشکریان را بمدد خفت فرستاد و خود با فوجی از جنده در پناه کوهی

بایستاد و کیفیت مکاوحت فریقین چشم نظاره برکند و جنود جانبین با دلیران خاک فرسای برانگیخته تیغ
آب رنگ آتش فعل بر آهیخته و با هم درآویخته تا در میانه ابدال خان عبد الملکی که از جمله سرکردگان نامدار لشکر
الوار بود و یرولان جومه کارزار ه بزخم تیغ فردی از دلاوران قاجار از مرکوب جدا ماند و بر ساهره خاک افتاد و لطفعلیخان
که او نیز برحسب اتفاق چنین اندیشیده ناگاه از مضیق معقل با قریب پانصد سوار بیرون آمده و بجا بار لشکریان
سلطانی حمله برد مصطفی خان چون حال چنان دید فی الفور با سواران انبوه از دامان کوه عنان ریز فرو راند
و ببصیرتی تام در جومه اقتحام دست تیز برگشاد و شور قتال اشتعال یافت **نظم** سر گران شد ز ازدحام
تیر و تیغ ؛ ولها سبک شد ز هول دار و گیر ؛ کم قوم را دست اجل جان شد شکار ؛ کم فوج را به بند
اجل دل شد اسیر ؛ کان الافق محفوف بنار ؛ تحت انهار ساد ترتین ؛ لطفعلی خان بعد از پافشردن کوشش
اهتمام از تیزی مقام تخلف مصلحت دیده از معرکه بر تافت ع بادلی لشکر از حلقه میم ؛ و بوم معاودت کرد و دیگر
و کسر نظم ترکوش مجاهدت و مقتضای اسباب ما لکا کارست و باز در مرتی دراز در آرزو بود در این
ساعات لشکری زیاد فراهم آورده و احیانا بر عزم منادات و تشمیر معاودت لبشیراز می آورد و شری می انگیخت
و طرح قتالی با مصطفی خان بر میریخت تا حقیقت این مرعا کاهی مشهود رای حضرت ظل اللهی افتاد و جان محمد خان
دولوی قاجار با مقدار چهار هزار سوار معاودت مصطفی خان و مراقبت لطفعلی خان نامزد گشت و هنوز جان محمد خان
که قاصد صوب فارس بود بمقصود نا پیوسته لطفعلی خان از ایلات و حشام سکنه آن ولایات جمعی بنام در عهد
اهتمام آورده و مجددا استقلالی تمام حاصل کرده از ساعات لوایم برک اهتمام ساخت و بسیچ بر دیار
شیراز و مرکز اعلام استیصال ساخت مصطفی خان بمظاهرت لشکر تازه و سردار جدید چندی در قلعه و لکار
به بیم و امید گذرانید تا در رفرورود جان محمد خان با تمامت لشکریان بسردار سپهر و موافقت او با جمع ه الوار

هزار

قصد مکاوحت نسبت مرت کمعشه طرفین را قدم مجادلت در جاده مقاتلت ثابت بود و از هیچ طرف صورت
نقاب فی کشود و چهره نمی نمود تا عاقبت الامر چون میدان و غارتیران حرب مصطفی گشت و کوس دماغها از باده
غضب و صهبای انتقام ممتلی **شعر** وقد اطفاؤ شمس النهار ؛ و اوقدوا ؛ نجوم العوالی فی السماء عجاج ؛ فوجی از لشکریان
لطفعلی خان بنابر مخادعت از معرکه منا وشت روی برتافتند و قدم گریز از میدان ستیز برگرفت رضا قلیخان دولو
که از منتسبان سردار بود و از جمله امرای هزاره باشاره مصطفی خان با جمعی از لشکریان پی ایشان گرفت و بعد از
قطع یک میل راه در خلالی دور از جاده بآب در افتاد و خود با جمعی دران مغاصات غایب گشت و معنی قتل ان
فروج من سیل باز بان دل میلیکت هر منتسبان الوار چون کار بسیجار دیدند و کنف سیار و مراد در کنار فی الفور
از فراز پشته فرود آمدند و رضا قلیخان را با چندتن از امراء و سرکردگان دست بر بسته بمکمن آوردند و مصطفی خان چون
با سپاه بازگشتگان لشکر از قضیه وقوف یافت فی الحال دست از جدال باز کشید و با تمامت حشر مانند ریح عاصف
و باد صرصر رخ باستداد رضا قلیخان نهاد ولی وقتی بدان محل رسید که کار از دست رفته بود و تیر از شست جسته
لطفعلی خان همان قدر فتح را مفاتیح اقبال شمرده روی توجه بصوب کشت ز رقان نهاد و دران محل اراقت
کشاد و مصطفی خان عنان مراجعت بسمت شهر معطوف گردانید و هم دران نزدیکی بعیت قلت علم و قلت وقت
مصلحت دید حاجی ابراهیم خان با مجموع غازیان ظفر مآل بمحال کربال نهضت کرد و چون بعد از چندی اوات
اقامت انگار ا حاصلی ندید و عطف عنان عزیمت بشهر نموده بجوار حافظیه را که مرقد قطب الاولیا خواجه حافظ شیراز
قدس سره محمد میلکان و فاو همنکان همچا قرار داده و لشکری متین بر مدار ادولت و موافقت او مستظر و مستعد
بنشست لطفعلی خان چون حال معلوم کرد که از قلت اعداد و در خود استعداد مقاومت مزید دشتی تاب ع
کافاق ساخت کوت عباسیان شعار ؛ عزم شبخون کرد مصطفی خان که در هر حال بحکم **مصرع** علی کل حال حبیب

١٦١٠ الحزم عدة لما انت باغيه وعونا على الدهر فان امرضته عن عزمه وان قصرت عنه الحظوظ فعن قدر از
کمال دوراندیشی شب‌سالی فوج دو روز بامی آسوده پیش اندر و دو او از قضیه مستحضر و آن شب تا صبح پاس لشکر داشت
و همت بر دفع استیلای دشمن مرخواه گماشت علی الصباح که چو خورشید جهان از برج گردان چو زرین گوی شد
بر روی میدان با لشکر آراسته بمکاوحت خوب لطفعلی خان از انبوهی لشکر و آراستگی حشر مستوکشت بی انکه
پای در حومه اقتحام گذارد و دست بر قبضه صمصام یازد عنان بر تافت و روی توجه بجانب زرقان نهاد
از سوانح اتفاقیه که درین حال بعید و ربوبیت آن بود که پادشاه و قبله آمال انام ستکام بار عام و امراء
الحکام عارضه سکته که آن خود سبیه مرض است باسم لازم و سبب شده تامه کامنة تقع فی بطن الدماغ اثر عفه
باسرا و يمنع الروح النفساني من النفوذ الى البدن فيبطل الحس والحركة در مزاج شریف یافت فی الکمال
قصر کلام واقع شده و کریسلام اعتضاد الدوله سلیمان خان که بسبب قرب معنوی قرب صوری داشت
و از دیگر نزدیکان بواسطه کمال تقرب دوری اشتیمه سر بپای آنحضرت شتافت و سرش در کنار گرفت و عیف
و دلک مالش هر چند در افاقت سعی کرد همچنان طارح افتاد مسیح الزمان میرزا مسیح و میرزا احمد اصفهانی
را که در رموز طبابت کمال مهارت داشتند معالجت خواندند تا بتلطیف خلط و کمیه طب و تسخین سر و ستون
مو و تشرب می و تریاق ماده آن عارضه ضعیف را کما قال بقراط السکتة اذا کانت قویة لم یمکن برؤها و اذا
کانت ضعیفة لم یسهل ان برءها از مزاج مبارک دفع کردند نوئینان و امرا و اقارب و احباب چه در خیمش دار
الملک و چه از جوانب در مدت سه روز که پادشاه زمان را زبان مکالمت بسته بود و جان عافیت خسته
انواع خیرات و صدقات و تصدقات و نذور بوفا رسانیدند نواب جهانبانی که در آن او آن فرمانروای
مملکت اصفهان بود و از استماع این خبر وحشت قرین ملالت و اندوه بیکران و آثار بنا بر مصلحت وقت و اقتضای

ششمن

١٦٠ زمان مانند روح در مجاری اعضا نهفته میداشت و کمترین ملک الکاتب مقدار سه هزار دینار زر از ممر حلال انفاد
دربار شهریار بیهمال فرمود تا بر فقرا و ضعفا و مساکین و بی نوایان قسمت رفت و وسیله دعای مزید عمر و بقای
مزید و بقای دولت گشت چون آفتاب هیلاج شاهی از کسوف آن عارضه زایل النور بر آمد و بر عالمیان
روشن شد و دلهائی که از بیم حدثان قرین صبر ان بود تسکین یافت و غبار ملالی که بر دلها نشسته رفته آمد
و چشم فتنه که بین النوم والیقظة خفته بود شهریار نامور و پادشاه عدل پرور انصاف گستر بشکرانه این عیش رغید و عمر جدید
بتوکید بشتر نقش این مدعا بر لوح خاطر مرتسم داشت و دو سال قبل از وقوع این حادثه جسیم ضریح ارشیم صندوق مبارک
مزار خطیب مصقع و کریم اورع و بطل اشجع ذی الحسام البتار و لیث الیسار اسد الله الغالب علی بن ابیطالب
صلوات الله و سلامه علیه را پرداخته گردید فرمود تا محجر بقعه سلاله والی الله و قرطه عرش الله المؤید بتائید
الیقین المهتدی بالنور المبین سبط رسول الثقلین و قرة العینین حضرت ابا عبد الله الحسین علیه الصلوة و السلام
را که نیز بمرور دهور مدروس افتاده بود مطموس ساختند و بقعه جدیده مخلب فزای گوئیا آتونی زبر الحدید در رقعه
آن مبارک زمین بنیان نهند و قبه عالی نمونه این هفت قبه کیانی شعر مدائن کسری دو نهاقد نقاشت ظلاله
الکم دون بعض مثالع فلا استه ذي القرنين بوصف عدده والذكر من اهرام مصر شايع بر سر روضه منیف
بر افراختند امنا و سرکاران کاردان عادل متعین و تشخیص جامع فنون فضایل و فضایل العالم النحریر الاوحد
الفاضل الادیب الامجد مرجع المجتهدین الکرام آقا محمد علی بهبهانی که در زمان معاودت از آذربایجان ملا
محمد حسین ملاباشی سرکار استعداد خدمت شهریار انام کرده و در آن ایام در دربار و رکلای با احترام میگذرانید
از خزانه معادل یکصد هزار تومان نقد بر گرفتند و در ساختن آن همایون بنا شرط تحقیق و تحسین و ترصین بجای
آوردند و ظاهر قبه منور را ع که رفعت بر آسمانش سر برزند و چنانچه قبه زر اندود جوف آسمان که بعرف عجم

اوتیش خوانند در محاذی آن چراغ واره عمارت نمود شعر وسانیة الاعلام تمخظ دونها * سنا النجم فی آفاقها
متضایلا * فوردت شعاع النجم فازتر اجعا * وسدت جنوب الریح فارتد ناکلا * ملک قصور جنان از جنان سانی
بدیع قصور اعتراف کرده و جنات از وجنات آن در خوی خجلت ماند در طاق کسری کسر افتاد و سدیر به تودیه
جدیر آمد و این بیت تاریخ از قصیده که نتیجه طبع حاجی سلیمان صباحی است موافق تحریر در کلک صباحی زیبا
او نوشت * در گنبد حسین علی زیب بست زر * منشی الممالک دیوان میرزا رضا قلی نوائی در آن نزدیکی بایماء زده خواندار
که گوهر و قطرها انفعال واستر و لطایف انشاعات و رغایب کرامات و نفایس مکتوبات و ذخایر مرغوبات لطفعلی خان
وارد دربار گشته از کام مفرنت در حضرت محلی مرضی و موقعی منیع یافت صادق خان شقاقی که ذکر او بشرح و بسط
نامه نگاشته خامه بیان گشت چون از معاضدت ابراهیم خلیل خان مایوس ماند و با هدایای هدایا الحق تحیه
و پیشکشهای متکاثره با اولیای دولت قاهره مانوس با استمالت اظهار رفع خشیت کرده دفع وحشت از تو شی
بجانب سراب آمد و دیگری را مرجع و مآب دید خویشتن بکوشید و برادران خود سارو خان و جعفر خان را بدرگاه
حضرت فرستاد و مجدداً پروانه عفو بخشایش خواست و بعد از عفو مطلب و نجح مقصود با حضار امراء دربار بحضور
اشرف شرف حجب و مورد الکاء ملطف و مامور توقف آمد و فردی از برادرانش نیابتاً بحکومت ولایت و سرکردگی
دسته شقاقی مفتخر گشت و چون مملکت فارس از فرار لطفعلی خان قراری یافت و آن آشوب با من مبدل شد نواب
جهانبانی در عشر آخر شهر جمادی الثانی با بشارت کاروان از اصفهان بصوب ستو خلافت انتهاض رایت نمود
و اصلات موفور مخصوص آمد در تضاعیف آن ایام مصطفی آغای رومی که از رؤسای معتبر آن مرز و بوم بود
از جانب سلیمان پاشا فرمانروای دار السلام بغداد با مشوقات طرف و عراضات و تحف بسیار و نامه از
سلطان کامکار و خاقان با اقتدار خواندکار روم حاوی تحیت و راوی تهنیت وارد دربار سپهر آثار گشت و بحکم اوشاه

مزید در عمارات بدیعه وزیر مکرم و مشیر معظم میرزا محمد شفیع صدر اعظم رتبت تکمیل یافت در بهار آرائی سال فرخنده
فال سیچقان ئیل ترکی و حرکت موکب ظل اللهی بساحات فارس و شبیخون آوردن لطفعلی خان در منزل ابرج و بازهمین او
نظرا الی الروض ذی حلی * قد زمرقته ید الربیع * مختلفات الثمار فیها * والاکل مختلف لطبع * چون در روز از این سال
فرخ فال و هو فی یوم الخمیس احدی و عشرین شهر رجب المرجب سنه سادس و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة
علی هاجرها الاف التحیة و الثناء سحاب آذری در صحن چمن کارگاه آذری نهاد و ابر بهمن اطراف تل و دمن را از گلهای
رنگارنگ رشک نگارخانه ارژنگ ساخت و حلقه عقل فعال بمناسبت حال این دو بیت بر اوراق روزگار منگاشت
شعر سارية لم تکتحل غمضا * موقرة من خلة وحمض * تمضی و تبقی نعما لا تمضی * قضت بها السماء حق الارض *
پادشاه دولتیار از نهضت خصم شر بیکار و نشر صحایف بسروپای روحی بساط ظلم و فساد آسایشی در خاطر و ارتباطی
در دل حاصل گشته نفس الی انبار عزم انتظام مهام دار الملک شیراز کرده و بعد از منصرف داشتن ایلچی بغداد با جواب
نامه خواندکار و خلاع فاخره و تشریف گرانبها در ری و او را تحسیم تحیه فحیوا باحسن منها بر پادشاه اعلام اهتمام
بدان صوب افراشت و چون نواب جهانبانی بحفظ ثغور و نظم امور طهران و سرحدات استرآباد و مازندران
مامور گشت و امیرزاده اعظم حسینقلی میرزم رکاب ظفر مآب بود و منتظر رکاب حضرتش را با مقدار چهار هزار لشکر مازندرانی
و استرآبادی و ترکمه بحراست اصفهان برگماشت و خود در دوم ماه شوال از آنجا شادروان اجلال بصوب
ساحات فارس حاجی گردانیده ارباع کندمان را مربع اقامت ساخت و لطفعلی خان چون بحوالی زرقان
رسید و در زرق از ایلات خواجه وند و بابانی و جهام جلیلوند و عبدالملکی عدی در رق مطاوعت کشید عزم محاصره
قلعه کرده و آنرا بکلفت مستعفی ساخت با استحکام باره و حفر خندق پرداخت و با اهالی طرف مهاوت و ملت
رعایت کرده انجار انجمن خویش قرار داده و تحصن را اقامت نمود و چون خبر توجه موکب جهانگشا اصغا کرد

۱۶۲ کردستان تا ملک از دست داد و با امرا و سران زند مشاورت پیوست آرا در معرض افتاده و هر کس باندازه
خرد خویش سخنی گفت لطفعلی خان از فرط غرور صواب آن آرا که از جاده خطا دور بود کیش کوچ و بنه احشام ایلات
که در حوالی زرقان سکنا داده بود با بنه و آغروق خویش بقلاع و سغناقات مرودشت فرستاده و خود با تعداد
سه هزار سوار گزین بقصد ردّ و مطاردت و قتال و معارضت فوج شهریار ظفرمون فرد کز آنک بیدل و دون
دلاورند همه میدان کنند چون و چون نهفته در کوههای هامون یا با فنون شبیخون راه صحاری و بیابانهای
بی پایان گرفت و در تمامت ایام چون لیالی دور از خور بود و بکام کیف خویش دمی نغنود و برق خاطر
همگی آن بود چون حقیقت این خبر مکشوف رای پادشاه کامور افتاد بفراست شاهانه دریافت که قصد دشمن
بر مخادعت منطوی است و فنون محاربات را محوی در دور بنهضت انجمن کند مان ابراهیم خان دامغانی سرکرده
دستجات عجم را با هزاره خود مقدمة الجیش لشکر پرخاشخر قرار داد تا هر روز که رحیل اردو مقدم سپاه را چنانچه باید بنوا
کشند و شبها که دلیران و غازیان هیجا مقام گیرند و کنام گزینند محارست لشکری محکم بندد و نیز قراولان
ما ذونان داد تا در مدار لشکریان حراره مانند بنات بر مدار قطب سایر آیند و آن قانون را در لیالی و ایام
از خلف امام دایر دارند و اگر احیاناً از دشمن بی اثرانی چند ببینند عاجلا خبر باز دهند چون موکب سلطانی تا بحریج
کار بمسافت فارسخ پیوست حالی از جانب ابراهیم خان دامغانی بریدی رسید که هنگام غروب
آفتاب از خصم تیره گردی تیره در دامان وادی آشکار گشت یکی که در دل شب بقصد شبیخون اردو در حرکت
آیند حضرت ظل اللهی سران سپاه را بخواند و با هر یک درین قصه سخن براند و در حراست لشکر و رعایت تنهی
تا هنگام سحر اهتمامات بلیغه نمود و قرار چنین نهاد که لشکریان زند آهنگ جنگ نمایند و خواهند کردانید تیغ
اولیای سلطانی بمدافعت بخیزند و طرح قتال و قراع ریزند چون آفتاب خاوری بصفت آینه اسکندری در

بلارق

دریای افق پنهان شد لطفعلی خان که در مدت یکهفته از نظرها نهفته بود و غبار آتش از دامان احوال فتنه و آشوب
از ابرش در دیده اهتمام رفته در روز سه شنبه سیزدهم ماه شوال با تمامت لشکریان بر بادپایان چون ابر دمال
سوار گشته چهارده فرسنگ راه بپیمود و شبهنگام از مضایق طرایق گل بیابان که تا اردو دو فرسنگی مسافت داشت
عبره خواست کرد ابراهیم خان با معدودی راه عبور بر ایشان مسدود کردانید عقلای طایفه زند از بیگانه و خویشاوند
از محاربت شبانه ممانعت نمودند و معاودت دلالت کردند سود نکرد عاقبت باطراف مقابل تا نیم شب بساط محاربه
گسترد ابراهیم خان با فوجی از دلاوران بقتل رسیدند و جمعی کثیر از لشکریان زند نیز طعمه تیغ تیز و سیف خونریز
گشته افغانیان چون سردار خویش کشته دیدند یکبار از جنگ پشت دادند و روی بگریز نهادند و لطفعلی خان
بعد ما که اسباب آمادگی آماده یافت و راه ذهاب بسته دید عبدالله خان و محمد خان اعمام خود را با هزار جات
باطراف یمین و یسار اردو فرستاد و خود با هزار سوار مقاتل سمت مقابل یورش آورد خیت اردو و هر سو غلغله عجب
بر خواست و فتنه عجب آشکار شد حضرت ظل اللهی از کمال توکل بکلمات حق و بخشاینده مطلق بر فراز اورنگ کیانی
شعر کالشمس حفت بالسعود و حوله خدم کامثال الکواکب وقف بی آنکه استعداد پاس کند و تبدیل لباس فرماید
فرمان راند تا از جوانب دلیران شیر حمله حمله بردند و در رد و مطاردت مبالغت کردند عبدالله خان زند چون
باهتمام عضدالدوله سلیمان خان قاجار بطرف میسره اردو و از جنگجویان فیروزکوهی و دماوندی عربی لبستر دید
و منزلی جا نگرفت چشید قصد میمنه کرد میرزا محمد خان لاریجانی با دیگر سرکردگان مازندرانی در حومه مساعدت او
قامت مقاومت افراخت و در آن سواد لیل و اللیل اخفی للویل نیران مجادلت را روشن برافروخت عبدالله خان
مغربی هزیمت مغرب شد و در آن سلطنت بخت از روی اضطرار نه بروجه اختیار روی توجه بصوب سراپرده پادشاه
آورد و جمعی از پیادگان خلج و شقاقی که حارس آن معبر بودند و حارس لشکر طاقت ثبات نیافته رو بر تافتند

فی الکتمان یقول العمل ما تر
لیلاً فانه استر

عبد الله خان با معدار دولت نفر سپاه قصد سراپرده پادشاه کرد آقا خان کتول و قللر آقاسی غلامان
که با ابو الجمعی خود محیط آن مرکز بسیط بودند قدم ثبات افشردند میرزا محمد خان چون از قضیه فرار طایفه خلج استحضار
یافت جمعی از تفنگچیان لاریجانی را بدان سنگر فرستاد تا ماورای اشرار را حی قطعی نموده بر فرار ها در بایستند عبد الله خان
چون الکری از اتباع خویش را عرصه تلف دید شهار نیسان صف بلی باسکندر نظم الکف ع با خاطری مشوش و
جانی پر از اسف اسب جلادت بیرون راند وجانی برایگان بیرون برد میرزا فتح الله نام اردلانی که از دیگی
خدمتان دولت زند بود و در انتحال از خواص غلامان این خسرو ظفر مند حقوق عنایت شاهانه از خوانش خاطر صنع کرد
و بجویه عیسی اسد ان یافی بالفتح لطفعلی خان را از روی تعقب مژده تعقب لشکریان او داد و خبر تفرق سکان و
ساکن اردو لطفعلی را صفای انتحال سواران خویش بخواند و بیجا با بار دو راند و متهورانه با بعضی از مجنده جنگ
در پیوست و جمعی را از باره زندگانی پیاده ساخت و تنی چند از اتباع خویش بقتل داد و همچنان داد شجاعت
و پردلی میداد و پنجه قهر سلک دکه امیر حشم انجم یعنی آفتاب جهانتاب از کمینگاه شرق میل برآمدن کرد و سپیده
صبح چون صبح ظفر پادشاه مظفر دمید آوای نوبت سحری کوس سپهر چنبری کرآوه و نعره کرنای سنجری طنین در
طاس سرگون چرخ برین انداخت لطفعلی خان چون آثار روز دید و آوای کوس شنید و دانست که زیاده کرو فر اثری
مرتب نیست ناکام از معرکه روی برتافت فرد برتافته است بخت مرا روز کار روست ؛ تا از دشیده چشم از کار را روزه است
راه صحاری و بیابان بی پایان پیش گرفت و تنی از سرداران نامدار با معادل بیهر از سوار بتعقب او روان
گشت اگرچه بوی نرسیدند ولی از اسبان لشکریان او بسیار غنیمت یافتند و زیادت از دویست تن اسیر و دستگیر کرده
معاودت نمود حضرت ظل اللهی صورت این فتح نامدار را که تیر و بر مجل آفتاب بر اوراق سبع سموات طباقا نگاشته
بود با قطاع و اطراف ممالک فرستاده در روز سیم همین ماه جناح همت همایون آثار بصوب دار الملک شیراز جای محمد خان

مصطفی خان

و مصطفی خان قاجار در چهار روز نجی شهر مینا کی حضرت پیوستند و مورد الطاف و عاطفت گشت حاجی ابراهیم خان
شیرازی که در سابق و لاحق خدمات لایق بتقدیم رسانیده با تمامت روسا و اعیان فارس خدمت استقبال بجا آورده
خدمتش با برین فتح لی نظیر که دبدبه صیت آن معمورۀ چرخ اثیر و صماخ تیر و مهر رسید تهنیت گفتند و برافت و مرحمت بندگ
حضرت قوی دل و مستظهر شد پادشاه دولتیار با حشمت و اقتداری که در حیز بیان نیاید وارد قلعه گشت و در عمارت
بدیعه وکیل که فرد بیت با عرض و طول فسحت او ؛ پیکر آسمان عریض و طویل ؛ نزول اجلال فرمود و امیرزاده اعظم
حسینقلی خان را که مامور محاربت اصفهان بود بحضور همایون خواندند و تهادران مملکت که خاکش عشرت انگیز است
و هوایش نشاط آمیز رقاع بساطش بقاع نشاط کیهان است و ارباع تقیش مربع انبساط کیهان رکن باوش طعنها
بر کوثر و تسنیم زند و هوای جانفزای مصلایش رایحه نسیم فردوس بناز برد ، ماؤها الطف من الهواء ؛ و هواؤها
من الصفا ؛ الماء فی علی اعطافها ازرا ؛ و الریح تعقد فی اطرافها شرفا ؛ و الشمس تحرق من اشجارها طرفا ؛ فنورها
فیرنا تحتها طرفا ؛ چنانچه این غزل مشهور از قطب الاولیا خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه و المغفره راوی این معنی و حکای
این مرعات غزل خوشا شیراز و وضع بی مثالش ؛ خداوندا نگهدار از زوالش ؛ ز رکناباد ما صد لوحش الله کز
آب خضر میگوید زلالش ؛ بساط نشاط را بسط کرده عموم انام را از خواص و عوام رخصت دادند عیش و شرب مدام
داد متاع استماع از غوانی و شراب ارغوانی روانی گرفت و بازار هم و تعهد که اطراف آن همواره غیر مطرب
درین مشهد کاسد افتاد زاهد را که مدام عصا بر کف بود و ورد اربکف در بزم مدام صف کشیده بود و جام مدام بر کف
نهاده همه را گوش مستغرق نوای عود ساز و دماغ مستش بهوای عود سوز ؛ خلایق هر کس کز چنین شب و روز ؛
نمودنان صباح در رواج بجای حی علی الصلوة حی علی الراح گفته شدی و مقربان باده بر آیین و یل للمصلین را تصفیق
مقید بشنیدی و مقید نمیشدی شعر ما قال ربک ویل للذی سکروا ؛ بل قال ربک ویل للمصلینا ؛ و ابیات

مرحابین ابیات شکسته بسند نظم ای صوفی سرگردان در بند نکو نامی * تا درد نیاشامی زین درد نیارامی * ملک
صحبت را چه سود و زیان آرد * گر حافظ قرآنی ور عابد بسطامی * زهرت بچه کار آید گر راه نه در کامی * قند
چه زیان ار دگر تلخ سرانجامی * شاهدان پرویش در مجامع دلکش نظم بر کف نهاده لعل مینی گر فروغ او
خوشبوی تر ز عنبر و رنگین تر از عقیق * صافی تر از ستاره و روشنتر از روان * هر دم رودی مستانه زدندی * و سرودی
ظریفانه سرودندی روزگار و قوت بتازگی نو و نوا گرفت مع زین پس هر آنچه داد سپهرش نوا گرفت * پریشانی خاطر
بزدر شکن طره خوبان و فتنه بر نگاشت گر از شست غمزه ترکان ناله زار از دل نی شنیدندی و مرد افکنی در ترنج
می دیدندی چون ایام سور و سرور چون سوز و شور انقضا یافت پادشاه کام بخش کامران نصفی خود آن مملکت
را نظم بنیان داد و خللها که در زمان فترت پیش باحوال راه یافته و ترک و تلافی فرمود در هر محلی حاکمی مستعد نصب
کرد و هر ناحیتی را کارداری مستقل سپرد رتبت نیابت فرمانروائی و صاحب دیوانی آن مملکت برای پیرایه و خاطر
عقده گشا و همت بیمانند و کفالت العام میرزا حاجی ابراهیم خان که دهستان عنایات او شرح و بسط تمام گرفت
افاده محول داشت و جریده حقوق اهتمامش بختام اتحاد ارفاد و باصطناع محموم و مسجل پس در انفذ وجوهات و نظم
مهمات و تنقیح اوضاع شهر و بلوک و ترفیه احوال غنی و صعلوک قوانین بدیعه نهاد و خلاصه ادوات عمارات
وکیل را که هر جزوی از اجزایش در قرون متمادی ساخته بنا و پرداخته گرده فرمان داد تا محل دوات و چار پایان
انفاد و صوب استراباد دارند و زن و فرزند لطفعلی خان و دیگر امرا و بزرگان زند را که در زمان فترت پیش الکر بسته
جا سرند و خسته عنا با معادل دوازده هزار خانوار از ایلات و حشام کلهر و مافی و خواجه وند و عبد الملکی کوچانیده
بطهران و استراباد و مازندران فرستد چون کلیات این امور بدست اهتمام پادشاه مظفر منصور صورت انجام در
دهم عشر ثانی شهر محرم الحرام مظفر و کامران خان سمند کامکاری بصوب مرکز دولت جاوید مراجعت فرمود

پس از انهزام لطفعلی خان چندی جاده وفای سپاه گمنامی و بادیه ناکامی می پیمود و در آن نزدیکی از فرط بیم و یاس با تبدیل
لباس بترو رفت و دامان او بدست کسان تقی خان بیگلربیگی افتاد و او را منشور بالعقیده بدربار سلطانی آوردند و بحکم
فرمان و رای آن جناب وحده آن جنایت که صدف خباثت بود مقطوع اللسان و مکفوف البصر گشت و معنی ملا
در توصیف سور با سرور امیرزادگان الاشنس اللسان مرفاض عام را در آن شد اعظم حسینقلیخان و ابراهیم خان
چون پادشاه جهاندار از آن فتح نامدار که روزگار بدان مستبشر آمد و موید و کامروا در مقر خلافت بر سریر سلطنت
بساط جلال بگسترد و بنیاد دولت ما بس گشت رای آن کرد که دختری ماه پیکر از دودمان حسین خان دولو قاجار
در حباله مناکحت امیرزاده اعظم نواب حسینقلی خان آرد و همایون دختی بید دختر منظور نواب جهانبانی را که با گوهر آن
آن خجسته اختر بود در سلک مزاوجت نواب ابراهیم خان که والد ماجدش محمد تقی خان در زمان شورش استراباد در سرای فانی
بجهان جاودانی پیوست و در حرم او در حرم سرای خاص بود با امیرزادگان عظام در یک مهد تربیت و یک مهد پرورده بود
از شمه نسبت گسسته گرد در پیوسته و تاب ابسته نیاید بجشن باد آفتاب آسمان عفت و از بنات خال آنحضرت بود
با جمشید زمان نواب جهانبانی عقد ازدواج بست و بدین موجب حضرت ظل اللهی را حبیب بود و نواب جهانبانی
رهب گشت کشند و فرمان پذیران بنیه رابع خواستند و مجامع صنوف الصنوف خوسته بپا شدند و تمامت
کوچه و بازار را با آذینی مزیج آذین بست حکام و بیگلربیگیان هر کشور و اعیان و اشراف هر بوم و بر را در بار خوانده
صحن میدان بارگاه را العبد در ایاد بهشت هشتم متساوی الاضلاع قسمت فرمود و تنظیم سور هر قسم را در عهده اهتمام
امیری با احتشام کرد و در اندرون و بیرون کاخ خنیاگران و لعبت بازان گستاخ پرده سازی و لعبت بازی آغاز
نهادند و زهره را خون دل از دیده بچکید نظم ز چنگ ابریشم دستان نوازان * دریده پرده های عشقبازان *
سرود پهلوی بر ناله چنگ * فکنده سوز آتش در دل سنگ * کمانچه آه موسی وار میزد * مغنی راه موسیقار میزد *

بدلها کرده در مجمر فروزی بوقت عودسازی عود سوزی رسن بازان بزم که سر با سمان دانشمندی و پاربیان
مانند عناکب بر منسوجات لعاب لعاب بودمزی و اتشباران محفل که مشابه مرغ اتشخوار در دریای اتش موطن و مسکن
بنا نهند شراره بچرخ اثیر میرسانیدند شعر لقد نشر بساط السرور بمینه و اما الهموم فمطویات بمینه و نوئینان و امرا حضرت
و حکام اقطاع انواع مرصعات و زمره زمره صلات ثبات و دیگر مشوقات پیشکش میدادند و از جامه خانه خاص
اقمشه مروارید دوز که از لولو آن دیده روز خیره میگشت می پوشیدند و ارباب کاس که متضمن معنی و منافع للناس بود
با ابها ای قمر و اصناف نبیذ می نوشیدند بعد از ادای جشن شبانه روز بسرور ع جزین آئین مزین رونق مزین وزن
و انقضا و انجاد سرور ع بنامیزد زهی جشم بد ان دور و در ساعتی مسعود یعنی شب پنجشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول
بوزان شهریار اجل فرد آن در و قارهای اخلاق او زمین و آن دو ثبات را دو ای افضال و جبل آن دو با کره
شاخ دولت و گلبن غنچه عصمت و اختر برج کامکاری و گوهر درج کامرانی با زینتی لایق و اسبابی فایق و کمال اعزاز نظم
همه ره گنج ریزد و گوهر افراز چپادو د نماند رجله که باز بهر کامین چو ابر نوبهاری دشهنشه بخت در با شان نثاری
چنانکه از بس درم ریزان شاهی درم زاید هنوز از پشت ماهی تا پس از ماهی با اینکه بساط طوی منطوی گشت و زبان
عیش منقضی خاطر جمهور را نام فرق حبور بود و این کلمات معجز آیات بر الواح او هام مسطور و انشبان خاص و عام مذکور
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور ذکر لطفعلی خان و بیان معاودت او از طبس
و محاربات او با محمد حسین خان قاجار در ساحات فارس و فرار کردن لطفعلی خان بقنات لطفعلی
خان بعد از آن واهمه که از ذعیمه بر خواست خوف و هراس اینچنان بر مزاج استیلا یافت که چون بسبت مردوست
و زرقان ارکیت در حالت کهنت پسندگردون حرکت مغفر از سر و تیغ از کمر بعشا و همچنان بجز میر اذیقیه السیف
لشکریانش در ان منزل بنات نعش و اهتزاق شدند و او خود رضا قلیخان و دیگر سران را که تا آنگاه و رق

اسلاد دهشت مستقص باضیه با چند معدود ع اول گزم او و زم سنان کرد روان باشرشکی که از وجهره بگون ترشد
راه کرمان گرفت میرزا ابو الحسن خان حاکم آنجا که کماشته او بود با قوا و اغوای پسران نظر علی خان زند حقوق و لیعمت
خویش بکفران تبدیل کرده شعر عفاء علی هذا الزمان فانه زمان عقوق لا زمان حقوق فکل رفیق فیه غیر موافق فکل
صدیق فیه غیر صدوق از دخول شهر منوع داشت و شبهنگام فرد چو خورشید شد از جهان نا پدید شب تیره بر دشت
لشکر کشید برادر خود را با لشکری بر خاتم عبر اوقات او فرستاد تا طبل جنگ فرو کوفت و در میانه حربی هولناک و قتلی بی
باک اتفاق افتاد فرد چون تیغ صبح روز دیگر علم نور از افق بر داشت لطفعلی خان علم شهامت بصوب الا و افراخت
میرزا محمد خان حاکم لا ور اگرچه در روز ورود او پذیره خدمت گشت ولی فرد بگاه شام که خورشید گنبد گردون بکوه
رفت فرو دو چشم گشت نهان بجاکم کرمان تاسی جست لطفعلی خان در آنجا نیز روی اقامت و سامان سکون ندید
بناچار از راه جبل بایرلوط که راهی بی علوفه و قوت بود بسمت طبس راند میر حسن خان عرب با او رعایت اوکرد
و در معاودت او اهتمامی عجب چیزی در ان قطاع بی شغب بشی برونقی آورد دور وزی لب ع تا چه گند چرخ و
چه سازد سبب و چون خبر معاودت موکب حضرت ظل اللهی علیه السلام شنید دیگر باره سودای تصرف ملک فارس در دماغ متمکن
ساخت و با معدار سیصد سوار چریش طبس از راه یزد لوای عزم بدان صوب افراخت تقی خان یزدی با فوجی از مجند
با او در مقام مطاردت بر آمد و بعد از تسویه صفوف مقاتلت شکست یافته معاودت کرد لطفعلی خان زیادت بر آن
او نگردیده بطمع رسید مطلوب بال اهتمام گشود و چون بحدود دار قوه فارس رسید اهالی آن ملک را دعا ام طوعا
در دایره مطاوعت کشیده در آنجا خیمه اقامت مطنب گردانید حاجی ابراهیم خان حقیقت این اوضاع را بکاهی میرنک
حضرت ظل اللهی عرضه داشت محمد حسین خان قوانلوی قاجار یکی بانی در بار با معدار هفت هزار پیاده و سوار مامور
قلع آن جاده و قمع آن ماده گشت چون سردار عنان عزم براه داد و چند مراحل بقل قوائم پاسبان بپیمود پادشاه

منوید منصور از فرط حزم و اهتمام موفور محمد آقای قاجار ناظر دیوان را با معادل سه هزار نفر از دیوان جو مرد غا
وغولان مغول اسپاه شعر وکانما نفثت جوانح صدورهم للناظرین اشهی الحلبة بتعقیب او فرستاد تا موجهات هم ان مهم
اهم را کفایت کنند و از دشمن طاغی آثاری باقی نماند لطفعلی خان چون آوازه وصول سرداران بنزدیکی ابرقوه شنید
مصلحت در تبث مزید نصرالله خان عم خود را در آن قلعه ماند و خود او هم اهتمام بصوب ساحات بوانات وجلگهات
راند نصرالله خان روزی دو با جنگجویان خود قدم قتال در میدان مکاوحت جنود ظفر مآل نهاد و بالمآل لخت
یافته قلعه بحصن حصین محمد حسین چون انجام آن مهم را از دایره مقصود خارج دید دست از محاصره کشیده و در خ
اجتهاد در چیده بصوب شیراز روان گشت و چند روز در حومه شهر حاشیه سرادقات کوفت و استحکام مراکب کرد و حاجی ابراهیم خان
بنیه و تدارکات ایشان ملتی نمود و لشکر را با زاد تغار و نعل و ما یحتاج داد و جمعی از تفنگچیان فارسی را همره لشکریان مراه
گردانید در آن حال محقق آمد که لطفعلی خان از بوانات و جلگهات فوج لشکری کشیده بار قرار سپهی تا چند ظلم
گریز مجتمع کرده و بعزم استخلاص دارالبجرد حرکت نموده قلعه آنجا را در حیطه محاصره آورده محمد حسین خان با تمامت لشکریان
جناح همت بالصوب گشوده لطفعلی خان بعد ما که استماع این خبر کرد بی آنکه درک محافظه فرماید ترک محاصره گفت و چنان
فرسای صوب بیرز گشت محمد حسین خان نیز عنان یاره تیز تک بدان ساحات سبک گردانید و در محال بیرز لشکری
محکم لطفعلی بقصد آویز از نیریز بر بیرز آمد و در مقابل صف ستیز آراست مدت یازده روز دلیران در عرصه مکاوحت
گشته منازعت بدلایل قاطعه در میان می آوردند و هیچ طرف را دلیل رایج نبود روز دوازدهم لطفعلی خان فریاد کی
خان زند را بخواند و غافل از مصراع اخیر بود ابتهت وصادوت ع فریاد رسم خت بعز از تو کسی با او سخن رانده و جمعی را
از جنده خویش در اهتمام او کرده و تحصیل آذوقه و علوفه ایشان بمحالات بعیده فرستاد محمد آقای قاجار با فوجی از لشکریان
باشارت محمد حسین خان در کمین آن فریق نشست و در هنگام معاودت با ایشان در مکاوحت بست فریاد رس خان از

قطره

قطره، وج و خشیت بعد از اختلاط فریقین از لشکر زند گسست و بجنود پادشاه ظفرمند پیوست ابتاعش چون در اخطار قطار
کارزار فریاد رسی بجسته لمحه در او نگریسته بلی بر اکثر از باید گریست و ناگزیر راه گریز گرفت لشکریان منصور مانند شاهین
که بعصفور بال کمال گستر و یا چون شیران که بگله گوی افتد بتعقیب ایشان روان آمدند و جمعی را مقتول و ماسور ساخت لطفعلی خان
جبرا که این قضیه شنید و کف اقتدار را ساعد دید و روزگار را مساعد شعر وفی الکف قبض لامور لطیفه ولکن اذا ما ساعد
الکف ساعد فغم و قال القائل و حسن بقوله شعر ومال الشیب بالخصم مغلبة وخص خادمه ما رجت ارز اد میسبته
رجلیه اراس مشغله حالته دون مطارف علیا وخیال مکاوحه بطارق مواجهه تو ثبت لست باخیان و نهی قطع که شیر
بدوراه یافته بود و از آن تجربه رسانیده من جرب المجرب حلت به الندامه بار قصد شبیخون کرد محمد حسین خان که از دای
تحقیق ع بزرگ و عاقل و دشمن شکر و کارگزار بود با بهانه این و آن از آن راز نهان استحضار داشت در شب معهود
با جنود نامعدود نغنود و تا روز در حفظ و حراست لشکر و سپاه کوشید و لطفعلی خان هر چند پیش اهتمام کرد و در یلج برابر
اقتحام فرجه در آن پرده ندید و خسته در آن بار دیگر بار بی نیل مقصود معاودت نمود و چون خسرو انجم حشم مینا قباب
خاور را تیغ و سپر از گلشن مروق بیرون آمد تا بدین مقالات ابی بر روی کار آرد و کاری از پیش برد مشی ادا گه سردار و لشکر
اسباب حرب مرتب ساختند و ادوات طعن و ضرب مهند و صفوف مقاتلت تقانون سنند با فلاحسه اشجاع و اتباع
مشهور رانده عنان اسراع بصوب میادت سبک گردانید و بجابا با قلبی قوی آهنگ جنگ کرد و از هر سو ستیزات و مالک
ایران از مالکان اوداع میپرداخت امیر اصلان خان اردلانی که شجاعتی مفرط داشت و سامع احوال این کهنه مفرط
شعر صبور ولم یحق بقیه فوافل ولوان السیوف جواب وقور واحداث الزمان تنوشنی والموت
حولی جنینه و ذات با معدودی بی انباز که جانبازی پیشه داشتند از سمت میسره سپاه منصور و قلب آن لشکر
معرور زد و یک حمله ایشان را از مقام خود متزلزل ساخت محمد حسین نیز با قبای لشکر انبوه بر آن گروه تاختن آورد

وطرفة العینی همه را منهزم و معدوم گردانید لطفعلی خان خود را بجنگ و گریز یکی از قلاع بهم رسانید و دروازه ۱۶۷
قلعه محکم بست عزا بر جبان عرب وا و یماقیه خراسان که مصاحب کاشب بودند و ملازم جنابش شب در وا قلعه
گشوده صوب بلاد خویش گرفتند لطفعلی خان ناچار جاده فرسای طریق طبس گشت و از فرط شرم و انفعالی که از
والی آنجا داشت هم از راه عطف کرده و بقاشات خراسان رفت و محمد حسین خان کامروا و منصور رایت اهبت
بازبشیراز افراشت و صورت این فتح نامدار را در بندگی حضرت ظل اللهی عرضه داشت و پس از شمول رافت داورانه
وصول خلعت خسروانه و وصول پروانه چهار عازم دربار سپهر آثار شد در بهار آرائی سال مسرت اشتمال اودئیل
وحرکت موکب همایون به تسخیر ولایت کرمان و مامور فرمودن نواب جهانبانی را بآن حدود و سامان
واهاک بنزوز بعید فاقره ✽ بالبشر ما الیک وجبة ✽ واستبل صدیقة والفا مثله ✽ واطواشاء فبشرا فی فتیة
چمن از بلبل و گل برگ و نوائی دارد ✽ عالم از طلعت نوروز صفائی دارد ✽ بر سر پرده گل پرده سرا شد بلبل ✽ راستی
گل نو ابرده سرائی دارد ✽ چنگ بر دامن گلزار زدن چون بلبل ✽ می تواند مگر آنکس که نوائی دارد ✽ نازنین شاهد گل
کان همه زر حاصل کرد ✽ درتن امروز بصد پاره قبائی دارد ✽ روز چهارشنبه بیستم شهر شعبان المعظم سال هزار و دویست
هفت هجری که خسرو سیارگان بخت شهرستان حمل کشید و شاهدان چمن در حجله گاه گلشن جلوه نما برخواستند
و دلربائی آغاز نهاده عنادل شوریده دل در هوای روی گل زبان شکوه دراز کرده و در نیازنانه فراش سحاب
از لاله و آذریون فرش بوقلمون در اطراف ربع مسکون می گسترد و هواء فصل ربیع که نمودار فضایل فصل ربیع
از قطرات امطار رأی ابدار را نثار نو باوگان باغ میکرد حضرت ظل اللهی آهنگ استخلاص کرمان و انتظام مهام
شیراز را ساز عزیمت نیز گردانیده در روز بیستم ماه صیام بالشکری بنام و عدتی تمام عنان عزیمت براه داد
و بعیت آن مبارک ماه را که صفت خیر من الف شهر داشت در شهر اصفهان روزگار بصلوة و صوم و یقظه و نوم

کرمان

که زاینده و بیدار از داد مقتضیات فرض و سنن که ✽ در هلال عید پدید آمد از کناره افق ✽ سپهر چون رخ یار و نجم چون قامت
در چمن سپاس اقامت چند روزه را اساس افکنده حاجی ابراهیم خان با تمامت روسا و اعیان فارس بحکم پرلیغ مستوجب
بندگی گشته و در موقف عبودیت لیلا و نهارا بعدم خدمت لوازم تقبیل ارض بتقدیم رسانیده و مورد انگارد فت
والتفات ملکت چون تخریب قلعه شیراز که از ابنیه رصینه وکیل بود و این قبه عالی و قمه والا را رفعتی شنود نظم
تو گفتی فرق فرقد پایه اوست ✽ سپهر لاجوردی سایه اوست ✽ بالا اساسش تا کمرگاه ✽ زحل از علوش دلو و چاه
ز تیزی تیغ بر گردون کشیده ✽ بفرق فرقدان تیغش رسیده ✽ بنا بها الارض السماء و تدعی له نهیها حقا له بها مصف
و کجبهار سر الکواکب کوکب هو هلف شیطان رجیم فیها ✽ و اساسش خندق شکرف آن که زرنی در حرف نیاید
از دیرباز منظور نظر اشرف بود و در نهضت اشتهار و نصرت مسنود لهذا جان محمد خان قاجار را با معادل یا دوازده
هزار عمله فارسی بقطع آن قلعه و هدم آن قله نامزد گردانید و برحسب مصلحت دید حاجی ابراهیم خان نواب جهانبانی
تسخیر ولایت کرمان بر کمانت و مصطفی خان با معدار ده هزار نفر از لشکریان سواره و پیاده عراقی و مازندرانی
و عبدالرحیم خان را با جمعی از مجیده فارسی و ده عراده توپ کوه کوب و انواع سلاح و دیگر لوازمات لشکرکشی
و دشمن کشی در نظر اهتمام او کرد و در تضاعیف اینحال از مؤیدات اقبال بعرض عاکفان سده اجلال رسید
که میرزا ابوالحسن خان حکمران کرمان بعد ما که هوای سری از خط وعت لطفعلی خان سرباز پیچید و چنانچه ایراد رفته
بامود حاسش از آن محال مصرف ساخت و نیز پسران نظرعلیخان زند را که مختل استیصال نیش سیدید از آن محمل خویش
و از عاج اخراج نمود داعی حق را لبیک اجابت گفت و انتمه دواعی که صرف داعیه داشت و اوضاع آنملک بکلی صورت
اختلال گرفت پادشاه جهاندار را انتشار آن خبر شر مهیج مواد آن قانون نهاده گشت و شوق فرستادن آن
آماده نواب جهانبانی را باکمال اهبت و اجلال در روز هودهم شهر شوال پروانه مسارعت داد چون ساقات

شهباز بک مقیم حرمک منصوب شد میرزا باقر نام خبره اقارزاده که از اولاد حسن صباح و مقتدای طایفه اسمعیلیه دور از
جاده صواب و فلاح بود و در عهد دولت نادری از کهک قم بدان ملک شتافت و در بیان براهالی آنجا
دست تسلط و تحکم یافت بتقبیل سده اقبال شرف جست و خدمات مقبول بتقدیم رسانیده مورد عوارف والطاف
گشت و از اتحال لکوف های عدیده که در اختیار کنند تا نواب جهانبانی افتاد که محمد رضاخان کرائی در
قلعه سرکان که یکی از قلاع قینه کرمان است سالهاست طریقه قطع طرایق و قتل خلایق پیشه ساخته آتش غارت
افروزد و اهالی پنهایت فوزد و اهالی پنهایت امروز دمن مطاوعت بهیج در خدمه و گردن استسال زخیر انقیاد
اسکیس نهند نواب جهانبانی برحسب حال محق و معالجت مزاج معتل و رفع شر و دفع شر او ارکان فخام محمد بیگ لوای
ظفر انجام بدان سامان کرد محمدرضا خان بمحض استماع این خبر سامان قشت شافته پیش از ورود جنود قزلی و در دوای
کوههای آنجا متواری گشت برادرش شاه حسین خان نام که بکمالات و مردی عاقل اندیش بود بعد از نزول
موکب شاهنشاهی پیش از قلعه بشب آمد و کلید ذخایر و انبار و خزانه های قدیم و جدید بی غایله وعید و تهدید بکارزان بمحمد
سپرده و نواب جهانبانی تمامت آن اموال را بر لشکریان قسمت فرمود و بپاس خدمتش او را از آن خدمات بشاه
حسین خان مخصوص و دران قلعه حاکمی مستقل منصوب و رایت عقاب پیکر بسمت کرمان مرفوع گردانید اهالی آن بلد
از حاکم و محکوم و ظالم و مظلوم شرف استقبال یافته منظر دلگشای باغ نظر را که شعر بوده نقش قضاد چمن مواری
گشته فرش صبا در چمن نا بردای شعر و روضه ملاء الاعلی کسی کاسمه فیها و کم فیه خوانی ذاک ایک سا نخوضها
من سلاقات النسیم غدت نیس ولم ترفع لعارب محل نزول اجلال قرار داده و بآداب و خصایل نفسانی در
شیوه ملکداری قومی موهبت چون مدتی برین حال گذشت مصطفی خان دولو و عبدالرحیم خان فارسی را بوقت
هم جوانروی شناسب زیر بایم با معدادی شش هزار لشکر مکمل مسلح متهور ناشیر دم و شبیه متمردین افاغنه بکمان

ترکمان

آن ممالک فرستاد و سرداران قوی بهنا و راوران بلاد با مجاد و جنادم بی صعب و جبالی بالکل اتفاق افتاد چنین
مقتول و بسیاری از ایشان مقید دام انتقام و معذب عذابات عقاب آمدند و اکثر آبادانی را از خیبت عمارت و سوم
امن و سلامت عاطل نمودند و قلعهای معمور را در عهده تسخیر آورده با اسرای موفور و غنایم نامحصور که کفی الهام معاودت
نمود و نواب جهانبانی حقایق این اوضاع را که آوازه آن مجوف اسماع زمان ریحان گردانید بندگی حضرت
ظل اللهی عرضه داشت شهریار کامکار خدمتش را بتبریکی خاص که قواره زرش خورشید بطانه آن سزد اختصاص
داده بمناسب این مقام نقل این ابیات بر الواح اوهام ارتسام می یافت نظم از تو پادشاه و از تشریف
عقل در هم شید میثاقی کف تشریف پادشاه و آنکه تو بصفش بی و توانی آن و آن تا ترا عادی و از
اسرار الهی و نادانی در چشیده ضرب سحف و بند کردی اورا درین سمت ثانی و با حضار اعیان آنجا فرمان داد
نواب جهانبانی اعلم علما و افقه فقهاء آن ملک ملا عبدالله را با مرتضی قلیخان ولد شاهرخ خان افشار که از دیر باز
با بسیاری از متعلقان در آنجا مسکن گرفته بود و دیگر نوسا و اشراف در بار اشرف فرستاد حضرت ظل اللهی در حق
آن فقیه فاضل هیچ دقیقه مهمل نگذاشت و در حق منول او و تمامت اعیان مرتضی قلیخان را حکومت کرمان مرحمت
و ایشان را رخصت انصراف داده و بنواب جهانبانی حکم بلیغ شد تا بر از نشر مطویات عدل و انصاف و محو منشرات
جور و اعتساف و انتظام امور جمهور و انجاح حوایج نزدیک و دور محمد ابراهیم آقا برادر مصطفی خان دولوی قاجار بعلت
وصول موجهات و انتظام مهمات در آن ملک ماند و خود داشته کامکاری بصوب تخمیم فرمان روانی و جهانداری
بانواب جهانبانی و رایات سلطانی را کامیابی کار بست و در روز یازدهم محرم الحرام با مجموع امرا و خوانین عزم
بنیاد و لشکریان بهرام نبرد و انجا شوقات و راه آورد در چمن کوشک نزد جون سیل بحر متصل گشت جالمرمان
قاجار نیز در مساق آن امور خدمت محوله بخود را که تخریب قلعه و انباشتن خندق بود صورت انجام داده بسعادت

حضور پیوست و حاجی ابراهیم خان با تمامی اشراف و اعاظم شیراز بسجال بنا بعنایات خسروانه قرین اعزاز گردیده
پروانه انصراف یافتند و رایات جهانگشا بجانب اصفهان اهتزاز یافت محمد رضا خان کرایلی که بنهج مشروح قاطع
طرق و شوارع بوده از بیم سطوت جهانبانی در مضایق طرایق کوهستانات جاده گمنامی می پیمود در ان نزدیکی گرفتار
کمند اقتدار اهالی آن دیار شده او را بدربار سلطانی آورده و سخن نا پرسیده بپاسا رسانیدند چون ساحات فیض انتصاب
اصفهان مخیم نصرت و معسکر دولت گشت رای ملک آرای پادشاه کشورگیر با نظم مهام آذربایجان و ارغام ابراهیم
خلیل خان جهان شیر قرار گرفت عضد الدوله سلیمان خان قاجار را که در ان دولت پایدار در پایگاهی بلند
از اقران فزون در روزگار ؛ با فوجی از دلاوران شیر شکار بدان ساحات نامزد گردانیده و خود منصور و مظفر در صفر ظفر
باکوکبه تمام وارد مستقر خلافت گشت در بیان نهضت رایات جهانگشا بجانب استرآباد و محاربه با ترکمانیه یموت
صاین خانی طوایف یموت را نهج که در چند جای کتاب مشروحا ایراد یافت همواره سلسله ارادت این سلسله جلیله در گردن
بوده آیات عقیدت این دودمان بیمیامن از سیمای احوال مبین ازید و ظهور زاید النور اقبال خان مغفور تا طلوع
نیر جهانتاب دولت پادشاه موید منصور جهانگیر و تیغ اجتهاد بخلاف و قدمی بخلاف ننهاده و زمام مطایای حسن خدمت
از دست نداده چون سر سلطنت از میمنت قدوم این شهریار خجسته رسوم که قطعه تا قدم در وجود نهاده است ؛ معنی کرمت شد مفهوم
ای عجب لا اله الا الله ؛ این چه خاصیت است و این چه مفهوم ؛ پایه بر ذات الکرسی رسانید خدمتش هر یک از رؤسا و اولاد
پیکان را بقدر پایه رتبت و به درجت خدمت بنوخته و بعاطفت داورانه موسوم داشت و از رؤس و اذناب آن طایفه
چند تن با کوچ و بنه در طهران مقام داد و جمعی را ملتزم رکاب سعادت رضا خان قاجار که در دربار معتمد علیه بود دو قوش
به حکم برلیغ عنان کفالت ولایت استرآباد و مضافات و دار و کل یموت و گوکلان بدست اهتمام فرو گرفت و در نظم
مهام آنجا بالغایة القصوی سعی پیوست ع تا بوستان ملک از او رنگ و بو گرفت ؛ و این شیوه ما لها مست الواد

نادر طغر

از طول اسفار شهریار آفاق در اقطاع فارس و عراق بعضی از اجامره و اوباش آن طایفه در پنهان و فاش با اهالی و اجلاد
و ما صاف دست تعرض و ازعاج برگشوده و پای در جاده دست اندازی نهاده و نیز فوجی ازین طایفه سکان مساکن
بگاراو خیوه بدیشان پیوسته احیانا مرتکب تاراج قوافل و مترددین شوارع بسلام می شب و مقتدا کار برین نهج
بوده و حال برین منوال و موت رضا خان قاجار فرمانده انزیار در اواخر ذی الحجه این سال عجز و اخبرو در انی و طغیان
و علت تامه تمرد و عصیان گردید و هیچ تهدید از وعد و وعید و تطمیع و تهدید اصلاح نمی پذیرفت و این اخبار در
تمامت اسفار گرار مسامع رای پادشاه دولتیار می افتاد تا آنکه حضرت ظل اللهی از شواغل ساحات عراق
و فارس خاطر مرفه و مجفف گردانیده مسند جلال سلطنت جز بهیه بار قام آن طایفه از جاده خرد دور که مسوره بسرات
غرور بوده و نمودار طریقه صواب نیندیشی فغور رعنان عزم بصوب مترددات مازندران پیهمد چند روزی صحاری و بقاع
ساری محط شعاع آفتاب نظر شهریاری گشت و بعد ما که بفروغ اشکوه مرغان بحری و بری اهتزاز رایات ساحات فرابیم
و اشرف گردید لیغی ضیغ و قیسی رفیع برؤسا و اعیان آن طایفه باید به تمام نوشته و ما لاکلام اصدار یافت که اگر
رسم انجار موقوف اننده و الا انجام کار و انجام این حیم زبان تیغ آبدار که منطقی بران قسمه و ماحی آثار شوب است
کاته فرکوکلان و محمد خان جعفربائی یموت با جمعی از معتبرین طایفه و معتمدین قبیله در درگاه پیوستند و عرضه داشتند که
معادل چهار هزار خانوار از جهال بر فرقه و اشرار هر قوم ع و کانت من السقی النوم ؛ و با هم عهد موهبت بسته
و آن قاعده مطرود آن اساس بی شالوده هم و پاس تمندار ندو قدم در مرحله انقیاد هیچ آفریده ننهند پادشاه
آفتاب منقبت مریخ مهابت از کمال فضل و حسن رافت تخت محمد علی خان و شوی قاجار را با سران طوایف گوکلان
و یموت بدان ساحات فرستاد و آن طایفه را علی طریقه الاستماله مجدد با انقیاد و مطاوعت دعوت کرد و خود لوای
ظفر نهاد بسمت استرآباد خافق گردانید چون چندی برین بگذشت محقق آمد که سامعه آن فرقه بعد از ادای نصایح مقبلانه

قوی قابل نفع نمود و شده نامه خبث باطن منتجات حکیمانه مستعد نفیح بتازگی لشکری مضاف جود نشسته
و مصاف را در محلی موسوم بکال اوبق سنگری پرداخت و بحفظ عرض و مال بقانی محکم بست این معنی وسیله
انقباض والا و انقباض بنیان راقم و ملاکشته مهدیقلی دولو و محمد ولیخان و محمد حسین خان قونوی قاجار را
بامعادل ده هزار نفر مردان کار و شیران کارزار بجمیع آنفرقه و قمع آن طایفه نامزد گردانید سرداران ظفرنمود
بعد از ورود بدان حدود در دور سنگر سنگری محکم بنیان نهادند و ایشان را مضطر و احاطه بخطینه گردانید ترکمانان
قدم اهتمام در میدان محاربت نهادند از ابر کمان ور تا پیه ابری است کمانشان که چو باران بارد ؛ آسمان
بر سر خورشید کشد بارانی ؛ ژاله پیکان باریدن گرفتند و از شمشیر بران حسام غذاء الروح حی کانه من الله
فی قبض النفوس رسول ؛ نیزان قتال می انگیخت لشکریان سلطانی تیزروی باقتال آورده آهنگ جنگ تیز
گردانیدند و برجمه سنان او تارش آتش آنفرقه سرآتش را مصطحب سیراده و کرد سوس را از شراب جانگزای کین
ممتلی میداشت و گفته فردوسی که گشن بنایم فردوس معطر باد موافق حال آمد ور در دوت و برفت رو در برد
با ماهی نم خون در بر ماه کرد ؛ ز نالیدن کوس و بانگ سپاه ؛ تو گفتی که خورشید گم کرد راه ؛ همه نعل اسپان ز خون جگر
همه دشت مغز و جگر بود و دل ؛ زمین پر ز رنگ و هوا پر ز مرگ ؛ همی گرز بارید چون برگ ؛ چند روز از طرفین
بهمین نهج استیناف مقاتلت بود و استعداد مقاتلت و سبب سورت سرما که از مقتضیات فصل شتاء است فتح و
نصرت میسر نیامد در یکی از معارک که هوا چون هنگامه سپاهی حمله گرمی گرفت و دسته که بر قبضه شمشیر
اندک نرمی سرداران با اتباع از هر جانب بدان گروه خایب حمله بردند و ایشان را در ورطه معاطب و مصایب مضطرب
جای وقیقه ... بی کل جانب خود را دلیم عذاب و هیب دهشت ترکمانان سامان توقف و مجال ثبات نیم
کمور ماندند و صعوب ... منبع خویش را از لشکریان منصوره بی توقف و تانی اسبان صرصر تک بادپای

بالکلیه

بالکلیه با تیغهای تیز تنه بقاقات آنفرقه تاخته قتلی مفرط کردند و انواع بی باکی بتقدیم رسانیده زن و فرزند
ایشان را از ان معدار که از غرق و غوق و فتک باراده خویش و تیغ غیرت و عصبیت شوهران که خویش بر کیش
امان یافتند در ربق اسار کشیده از اسبان ترکی و بردگان خیمه گی و رمه و مواشی غنیمتی وافر حاصل کرده متوجه
حضور پادشاه قاهر قادر شدند و از کمال افاده و انعام داورانه بهره مکاثر یافتند از رئوس و دوس و اذناب
آنفرقه در خارج شهر کله مناری مرتب ساختند و مرتبی اصحاب طغات بی باک بهر دیار را رتبت ادب بشارت
این فتح با بشاشت که قد سار فی البلاد سیر الریاح و طار فی الآفاق بغیر جناح چون با قطاع ادبای تیمور تن
طوایف کوکلان و سایر احشام سکنه ارگ و ارکان سایر گشت سران آن طایفه بوساطت محمد علی خان قاجار
که سابقا با مور تنظیم مهام و ترسیم امور آن حدود و ثغور رسیده بود دلیل و منقاد گشته راه سعادت را سالک
و حفظ مطاوعت را مالک آمدند و تحف و ارمغانات فراوان عرضه حضرت سلطنت ساخت و با پانصد نفر ملازم
رکاب اشرف حضور زر شرف خبت و بقیه السیف طایفه یموت نیز پس از چندی که از بیم سخط شهریار آفاق در بیابانهای
خیوه و قبچاق متواری و متحیر بودند بدربار بستان درآمده تعهد خدمت کردند و در صدر رافت حضرت ظل اللهی بتوسط
ارکان دولت و اعیان حضرت جنایات آنفرقه را با آب عفو و استغفار شست و تمامت اسرای
ایشان از لشکریان باز بخریدند و از ربق اسار اطلاق داد و امیر الامراء العظام امامقلیخان خلف رضاخان را که هم
وراثت و استعداد ایالت حکومت آن خطه نصب فرمود و بعد از ترویج بازار عدل و داد و قیام بمراسم ... و
اجتهاد و عنان سمند کامکاری بصوب مجده ساری تافت و ذکر شمه اعتضاد الدوله سلیمان خان و معاودت
موکب همایون بمستقر خلافت ابد قرین اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار که علی نهج المذکور بپایمردی فوجی از امواج
بحر امواج پادشاه دولت سیار با مور انتظام مهمات امور آذربایجان و اهتمام ... ابراهیم خلیل خان ...

١٧١ چون بخطهٔ تبریز رسید تمامت امرا و خوانین آن سرزمین و هم صادق خان شقاقی و احمد خان مراغه و حسین خان
دنبلی و کلبعلی خان نخجوانی و نصیر خان شاهسون و محمد قلیخان ارومی و عسکر خان افشار که سابقاً روی التجا و التجا
بدرگاه خسرو گردون سریر خورشید تاج آورده بودند و از عرف عرف احسان خاقانی تطییب مشام امانی نموده بودند
و بادیال موافقت و مطاوعت تمسک جسته و کمر اهتمام در موجبات توکید انجام خدمات حسب الحواله خان
و محمد خان قاجار بیگلربیگی گنجه و ایروان و اسحق پاشا که حاکم بایزید بود و در آن اقلاع قول با برید حیث نامه دبیر
سپهر طاعت کرده و قدم در دایره انقیاد نهاد و سلیمان خان هر یک را حسب المقدور مرتبه از نعمای مرتبه
حسن الطاف شهریاری مستظهر گردانید و باستقلال و استبدال در انجام مهام دیوانی شروع نمود و با صابت رای
مصلحت زای عظایم امور و جلایل خطوب آن مملکت را نظمی شایان داد و بعد از چهار پنج و بر کار ابراهیم
خلیل خان جوانشیر خوش پوست و پس از افتتاح آرا شیری فصیح التحریر و صحبت شیری بلیغ التقریر نوشته
و افتتاح نامه را بخامه بیان انه من سلیمان توشیح گردانید و خلاصه مقصود را چنین مرقوم قلم سحر آفرین که الا تعلوا علی
وأتونی مسلمین همانا استظهار باتساع عرصه آن دیار و ائتلاف اسباب حشمت و اقتدار و لشکر بیمدارای و ندیده
که نحن اولو قوة و اولوا بأس شدید و از این غافل که پشه را با پیل چه مکافات تواند شد و قطره را با نیل یارای مقاومت
روزن باد صرصر بر دیدن خاشاک نتوان بست و در رهگذر سیل گذر با طغیان مشتی خاک نتوان بست آن به که با
چون دهر دست توسل بذیل امان پادشاه کشورستان دراز و ابواب امانی بر چهره احوال باز کنی ع که گر این بازی کنی
بعلت نازکنی : والا بحکم همایون کوه ع غلط را سوخت ملکش بر در شهر ع بر ارانگشت ارش بود و چون لبانه
و برگ لشکر انبوه و تهیه قشون : فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون چون این کتاب کریم
با تمام رسید و سفیر خطاب اذهب بکتابی هذا شنید و رسالت را حسب سفارش بلیغ تبلیغ کرد ابراهیم خلیل خان با ایما

الملأ افتونی

الملأ افتونی فی امری خوانان سران و اعیان آن مملکت را بخواند و آن مهم خطیر را در ظهور و کمون با والا و دولن
سخن راند که ملکت قاطعة امرا حتی تشهدون ایشان با دله ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة
مصلحت در مطاوعت دید خود او خود بجبل و انی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون اعتصام جست و قبل ان
یقوم من مقامه عبدالصمد بیک بنی عم خویش را با تحف و ارمغانات و اعتذار بضاعة مزجاة و عریضه ضراعت
آمیز مبنی بر استدعای امهال و وعده شرف حضور در دیگر حال بپادشاه بیهمال و نامه رفت ختامه با انحای و تقبل فرون
از اندازه بحضور اعتضاد الدوله بخطه تبریز فرستاد و سلیمان خان بحکم الرشوة رشاء الحاجة در اسعاف مدعای او
جهدی بلیغ کرد تا بحکم برلیغ اجازت تنبیل یافت و آوردن رسول را مرسل خجست تبدیل عبدالصمد بیک را برسم گروگان خود
همراه ساخت و رایت انصراف او خجسته حصیص و کمی آن و در عشر آخر جمادی الاول وارد دارالخلافه طهران گشت و
الحاله هذه چندی سابق از ایام همایون که عنوان نامه اجلال و تاریخ مفاخر توفیق و اقبال خواتون معظم تحت
مریم تحت آسیه رتبت خدیجه منقبت فرخنده مادر نواب جهانبانی را از کمال پاکی طینت و صفای طویت و حسن
اعتقاد و همت معلای خیان اقتضا کرد که بزیارت مرقد منور و روضه مطهر با صدق معنی لا یحب علینا منافق و لا
یبغضه مؤمن سرور خیر الوری عبد النبی من بشتاقی جنته من فی دجی لیل الغمی ضوء الهدی لیل الغمی ضوء الهدی
فی زینة صلوات الله و سلامه علیه له اشتیام من الله اسلام و فی دار السلام تراه شافع الامم و سبط شهید او
لهم امام سوا مع عبر خافیة من اهلها صار ید علی الانس بالعلم امام مطیه عزیمت کند قبل از انتهاض سادرون
سلطنت بصوب مازندران و استرآباد باستعداد و رواحل و دیگر مؤنات اطلاق رفت پادشاه نیکو کردار
سعادت آثار عدالت آثار در حین توقف آن دیار فرمان داد تا احباد سلطان سعید شهید و نواب جهانسوز
شاه و والده ماجده او را که بحو مشروح در جنب قدمگاه خضر بودیعت نهاده بودند با ماکن مشرفه و مشاهد منوره

۱۷۲ نقل کننده فردی از سادات مشهد به که فراخور چنین امر خطیر و خیری عظیم بود بانجام این کار معین گشت و حسب
فرمان آن عظام ضمیمه رای الکه بالکه که ضمیمه فرماید جداجدا پیشه قهای سیمین نهاد و در روز مولود مجرمان و خواص
سرادان خاص که بحسن سیرت و نقاء سریرت بحضرت رکاب ان حرم حریم سلطنت اختصاص داشتند سپردوات
علیه عالیه در اواخر شهر صفر المظفر این سال بصوب مقصد صواب بخش منال گشت و نثارها در جوار منیفه یکی دو
مطلق سید لولاک علیه السلام بخاک سپرده و در تمامت اماکن شریفه که مصاعد دعوات مستجاب و مهابط رکاب
مستطاب است بر مقتضی امر منزل که انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها بفقراء و ضعفا و
ایتام خیرات وافی و صدقات کافی بوفا رسانید و وجوه اعراب و مشایخ قبایل و خدام و الاسقام را بانعامات
و تشریفات خاص مخصوص گردانید سلیمان پاشا وزیر بغداد که فی حالة الذهاب در منزلگاه زاب بغداد و شرایط
رکاب بوسی پیوسته دراشت آیات صدق و اخلاص آثار بندگی جهدی موفور و سعی مشکور کرده و باهدایا و تحف
و عرایضات مقبوله تو خجت و باعطاء خنجر مرصع و کمربند مکلل و خلعت گرانبها بدواعی عنایت اختصاص یافت
چون آن ملکه عصر و کافله عهد بحلیه سلطنت را سعادت زیارات مخصوصه در تمامی اماکن شریفه میسور امد و رشن
خیرات حیرات معقود رعنان هودج زرین جب کاسمان از شعاع پوشش آن نمکنه آفتاب را مکین
بصوب طهران منعطف داشت . از صادرات اوضاع این سال سعادت مال نقل کرده رفته مسلوک از طهران
مستقر خلافت بلده ساری به جهت تشریح این دلالت و توضیح این مقالات آنست که چون پادشاه موفق منصور
را اندرونی تحقیق ادوات جهانگیری در ولایات مازندران واسترآباد ممهد گشت و اسباب کوهستانی در آن
انقطاع مسیر استنبات آن حوزه و استنبات آن روضه راوحشت تا در آن ملک متوشی حاصل دارد و ملکشی باشد
گردرحات صحبت مستدعی مرنرعدت گردد و مقتضی استداد مرت اعتضاد الدوله سلیمان که مهد او صاع

اوربکان

آذربایجان بود و مرجهام ابراهیم خان بانجام این مهم و اتمام این ملم نامزد گشت و حسب فرمان مبلغ یک رونقد ٢٦٠١
که باصطلاح این عهد عبارت از پانصد هزار تومان است بکل استران داشت ادام قوی قوایم از مستقر خلافت بلی
مرحل آفت برگرفته بلده ساری نقل نمود و برسرانداز خبهای قدیم افزود نواب علیه عالیه نیز در هنگام احضار سلیمان
خان بمازندران از حضرت ظل اللهی دستوری حاصل کرده بدان ولایت که مرتع سلامت و مربع نزاهت بود شتافت
و دیده بدیدار جبه العقب جهانداری نواب جهانبانی و امیرزاده معظم و شاهزادگان آزاده روشن ساخت پادشاه
بیهمال بعد از تقویم مشاورات و تنظیم مقیدات و توجهات ارباب شغال و اصحاب اعمال و تفرج متنزهات آن اقطار
فی شب دوشنبه چهارم ماه رجب المرجب مجملات بصوب مستقر خلافت کشید چون منزل سرخ رباط فیروزکوه محل اجتماع
سپاه ستاره شکوه گشت میزبان قضا از مصیف وانزلنا من المعصرات مایده برف فرو فرستادن گرفت و معنی
شعر و بارقة لاحت عشاء فامطرت سحقا من الکافور فی کل منعطف فلما اضاء الصبح قلنا کاننا توحمت الدنیا
بقطن مندف عالمیان را روشن شد و گفته کمال الدین اسمعیل موافق سابق افتاد نظم هرگز کسی نزاد بدینسان
نشان برف گوئی که لعقه ایست زمین در دهان برف مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوه هست
نهان درمیان برف گر قوتم دری زنی قرص آفتاب بر بام چرخ رفتی از نردبان برف سیلاب ظلم او در دیوار
میکند خود رسم عدل چیت کرد جهان برف زیح عاصف که در دواهنا خاصیت برق خاطف داشت
از اطراف باهتزاز آمده و دم بدم دم عجب ظاهر ساخت و دم دمه خلق جهان را دم گرفته خروش و همهمه عالم گرفته
شده از باد شمع دوزنهان دلی پروانهای سیم پران از زالک دم کوب و گیت و کمات حمی برجعه یوم
من الزمهریر مقرور مات ماندند و فوجی پیاده رخ بعرای حول وحوش بناده شاهراه نجات گرفت پادشاه
دولتیار را با تمامت شاهزادگان نامدار وامنا و امرای دربار از کمال تأییدات عزاوز فی آسیبی بوجود راه نیافته

بگمنه ناطقه مبنی که سبز چه روی راه تردد فقتی الامر فهم چه کنی نقش تخیل مع اسیل ز باه را مقصود کرفت دور
روز دوازدهم ماه دران بارگاه ع که سلاطین جهان سجده برند ش بجا بارگاه خسروانی متمکن گشت الحمد لله و الصلوة
علی نبیه در بهار آرائی سال فرخنده فال پارس ئیل و حرکت موکب جهان گشا بتسخیر دار الامان کرمان
کرت ثانی در روز یکشنبه شانزدهم شهر شعبان المعظم سال هزار و دویست و هشت هجری که بحکم الم تر ان الله یزجی
سحابا ثم یؤلف بینه ثم یجعله رکاما فتری الودق یخرج من خلاله صحن بستان از درختان سبز چنان شرم ریاض جنان
و جنت جاویدان گشت و روایح کلها طباق طاوس را شمایم عنبرین عنبر که بر کوه ساخت ز ابجم اله در سیم جبال توته
آتش طور شد و قطرات ژاله بر سیم سیال اجل من در البحور علی نحور الحور سبز هوا بر سبزه گوهر ها گسسته زمرد را بگوهر
بسته سمن ساقی و نرگس جام در دست بنفشه در خمار و سرخ گل مست گل از شادی علم در باغ میزد
سپاه فاخته بر زاغ میزد نوای بلبل و آوای دراج شکیب عاشقان را کرده تاراج چون جشن نوروزی با فر
و فیروزی و یمن و بهروزی بکام و توزی و بهجت اندوزی انقضا یافت پادشاه کامروا بتسخیر ملک خراسان
و تادیب جماعت اوزبک و افغان هرات و بخارا بجمع لشکریان دور و نزدیک و ترک و تاجیک فرمان داد و باهتمام
هرچه تمامتر اسباب سفر جمع آورده بایکتاج خصم افکنی و دشمن شکری واهم کرد در اثنای اخبار اختلال
و ضاع کرمان و استیلای لطفعلی خان مصغای رای پادشاه افتاد و بنا بر آنکه عقلا گفته اند عاقل آنست که از
خصم ضعیف غافل نشیند و فکیف که او را قوی پنید و کارش در معرض مکانت و ترقی دست اهتمام از دامان خیالات
دور و دراز کوتاه گردانید و بنظم آن ثغر و جبر آن کسر گرایید بعین این مقال آنکه بدان موجب که شرح آن تقدیم
یافت بعد از انصراف موکب نواب جهانبانی از کرمان و تفویض دوامی رتق و فتق و حل و عقد آنجا بصواب سبل
روسای آن سامان مرتضی قلیخان محمد ابراهیم آقای قاجار بتمشیت برخی مهمات و وصول متوجهات مامور گشت

آن عهد گشت و مدتها تعهد بنظم امور و انضباط وجوه ساخت تا وقتی او را بنا بر جهتی از جهات با برخی از اشراف بلاد
کار بقیل و قال کشید و مهم بنزاع و جدال انجامید عاقبت کرمانیان از خواص و عوام ازدحام کرده از شهر بیرونش خارج
ساختند و خاک در دیده بخت پاشیدند و از پاس پادشاه قهار فرد آنکه جز پاس او مدار و زد فتنهای جسیم را خیال
نبید برشید مرتضی قلیخان حاکم هرچند در ممانعت پیش جهد کرد با او نیز بر سر اظهار مخالفت کردند و چون در بیکار از دست
رفته خویش پیوسته مستشعر گشتند و ساوس خان کش آنقرقه خان گشت کس بتقاین فرستادند و سر رشته سلطنت
لطفعلی بر گشادند و با او عهد موضعت بست لطفعلی خان از آن کار کار ه بود و ولی چون آفتاب دولت او غارب
خواست و مدت عمرش با نهار رسید سر رضا بجنبانید و خیر خیر با فوجی کثیر بلوک نرماشیر شتافت و جمعی از افاغنه
آن دیار را با خود یار ساخته در شبی تار بپای آن حصار سوار آمد و اهالی قلعه را از ورود خود استحضار داد و حالی
اهالی دروازه قلعه گشودند و او را وارد شهر ساخت مرتضی قلیخان از مشاهده هجوم مخالف خایف گشت و در قلعه
ارگ تحصن جست چندی در میانه کار با رسال رسل و رسایل گذشت عاقبت مرتضی قلیخان در امور دون سلوت نگر
چشم مورد برهمت بخروج از شهر مقصور گردانید و لطفعلی خان دران عهد استیلا یافت جهانگیر خان سیستانی با مقدار
هزار سوار رستم شیم و فوجی از افاغنه سکنه حیص و بیص باتباع او منضم گشت و بدین وسیله شوکت و اقتدارش مزید
پذیرفت جمعی از روسا و اعیان بلوکات را بشهر برده و در متن قلعه غله و دیگر مؤنات و ما یحتاج ذخیره و مهیا
اندوخت حقیقت این اخبار چون بمسامع شهریار کامکار جهاندار رسید فسخ عزیمت سفر خراسان و عزم استخلاص
مملکت کرمان کرد و نواب جهانبانی را با مقدار پنج هزار سوار نامی مامور آنحدود و ثغور گردانید تا پیش ورود موکب
مسعود و عراص آن اقطاع را از شاید خذلان طغات پاک گردانند و حفظ و حراست عرض و مال بط و عان
دولت واجب دانند و گماشتگان لطفعلی خان را از بردن غله و دیگر مؤنات بشهر ممنوع دارند و چون در بیعت

اذربایجان نیز از برخی اشرار آثار بغی و طغیان آشکار گشت و مهام ابراهیم خلیل خان جوانشیر در عهده تعویق
و تعطیل ماند اعتضاد الدوله سلیمان خان را بانجام آن کار و ارغام آن اشرار بدان اقطار فرستاده و خود با افواج
و نخوار که بر امواج بحار پیشی میگرفت تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال در روز چهارم ماه شوال
لوای ظفر مآل بجانب کرمان افراخت و دار السلطنه اصفهان را مطرح اشعه رایات نصرت آیات ساخت اما
اما نواب جهانبانی چون بکرد و داراب رسید و داستان مخالفت و طغیان اهالی جیرفت که از قلاع متینه معتبره
کرمانست شنید فوجی از جنگجویان رزم کیشان را بارغام و تنبیه ایشان روانه گردانید لشکریان بر اثر بعد از تاخت و تاراج
و نهب و غارات مساکن و بیوتات طغات ایلات بکری در عرض راه که از بیم سپاهیان منصور پناه باستحکامات
نزدیک دور برده بودند حوالی قلعه را مخیم خویش ساختند و بتدبیر تسخیر جیرفت قلعه کیان اگرچه روزی در دست قهر
برستند و بر فراز بروج مناره نشست ولی عاقبت بعد از اقتحام لجج عاقبت اندیشی و مآل بینی بمفاتح مروت باب
استیلا گشوده و با قدم ضراعت راه معذرت پیموده بخدمت رکاب پیوستند و بعراضات مهنیت [illegible]
جنابت خویش نواب جهانبانی از کمال کفایت منت الطاف بر [illegible] نهاده و دست تعرض از جیرفت جان
رکاب را بجهت آن قلعه برگماشت و انتهاض لوای ظفر نمود و تسخیر قلعه بمرود که اهالی آن از خدمت تکاهلی جستند
و به گرفتاریهای تباهی فرمود و محمد تقی بیک قوللر آقاسی را با فوجی باتمام آن مهم روان ساخت مجمله بمرود بیرون
دو هزار سوار عقب ستیز از قلعه خارج شدند دلیرانه و بی باک پای در میدان جدال نهاد و محمد تقی بیک برانداختن
حسام رویین تن و گراز دل نیزه و سیل افکن صفدر رها کرد و بان رسید که لشکریان طرف مقابل را مغلوب گردانید
و قلعه را در حیز تسخیر آورد از شست کماندار که او را در کمین بود تیری بر جبین آمد و از باره زندگانی بر ساهره زمین
افتاد و اتباعش نعش او را معدود شد از معرکه روبر تافتند نواب جهانبانی چون از شکست لشکر ظفر طرف در خشم شدند

با دل گرم

با تمام خشم بر مراکب آتش تک خیزران دم برنشست و بیورشی شورشی عجب بکار کرده قلعه را قهرا و قسرا در
حیطه تملک آورده و فی الحال عرصه تخریب گردانید و جمعی را که در قید اسار کشید بحکم ع لیس بعد الاسار الا القتل
بنار سر داری تیغ شمشیر انتصار کرد لیذوق وبال امره و از انجا رایت ظفر آیت در چمن موسوم [illegible] دو اسبه
نزه ترین بقاع آن ثغور روضه و داد و خشت و حقایق این اوضاع را من کل باب بپادشاه کامران کامیاب
عرضه داشت ع تا چه کند حکم و چه آید جواب والله اعلم بالصواب در بیان حرکت موکب همایون از
اصفهان بساحات کرمان و محاربات نواب جهانبانی با بعضی اهالی آن سامان حضرت ظل چون اخبار آن
انقطاع را آگاهی استماع فرمود رایت همایت که ترجمان آیت فتح که ترجمان آیت فتح و نصرت بود از راه نوبات
بصوب کرمان افراخت و در بلوک بیچی قلعه بابک را مرکز اعلام دولت شاهنشاهی ساخت و نواب علیقلی خان را
با چند عراده توپ کوه کوب و فوجی از لشکریان جهان آشوب بتسخیر آن قلعه برگماشت علیقلیخان بر حسب فرمان
پادشاه جهاندار بمحاصره آن حصار استوار پرداخته از تراجم گلولهای آتشبار در ظلام گرد و غبار انجمن بر داخته
چنانچه بدیدار آورد ع ادباهم من الصبح الکواکب مظهرا و توپ بآن رسید که فصیل قلعه سر فرو کرده بر خاک پهند
و خاک متانت بر باد داده بالجمله که بر [illegible] تسکات امنی نیافتند از در [illegible] در آمده بعروه وثقای مطاوعت
متوسل شدند و ادای دراهم معدود و عواضه موجود در استقبال گشت علیقلیخان بعد از اخذ دراهم و دینار و غرامات
چنانچه بفرمان خدیو کوهستان مأمور استخلاص قلعه سیرجان گشت و لوای آیند التوای خاقانی باستصعاد بلده
بلده کرمان جواز اهتزاز یافت چون حوالی قلعه [illegible] عرصه ستیز آمد معروض افتاد که اهالی آن
محصور حصار نفاق قرار [illegible] نفاق فوجی از اتباع لطفعلی خان را بمجاورت داده و همت بجمع اسباب مخالفت
می گمارند پادشاه جهانگیر جهاندار ع آن خسروی که هست ظفر خیمه [illegible] آتش [illegible] ملوک فقا گرد روزگار

لشکریان را امر نمود تا از اطراف باره در حرکت آمده و بر مدار آنجا حلقه زده از بیرون و بیرون مهرهای آتشین در درون
قلعه فرو بخشند قلعگیان را از ظهور آن داهیه و نزول آن حادثه جانفرسا سکون اضطراب یافت اسرجا انقیاد
حناشه را باد داده قبضه متقبل جستند و قتل و تخلیل کماشتگان لطفعلی خان را التعهد نموده فی الحال با افواج مرسه
در او بخشند و خون جمعی بر خاک انتقام ریخته و بقایا را در قلعه خارج کرده فاصفح الصفح الجمیل جوانان پیش آمده
و بجان و مال عرض امان یافته مدتی گورستان چندتن از سران ایشان را ملازم رکاب ساخته و فوجی از آنجا
را محارست قلعه برگماشت و بی درنگ آهنگ مقصد کرد لطفعلی خان در روز ورود سپاه منصور نظام سپاهیان باعانت
اشباع و اتباع مستقبل لشکریان مقابل گشته و در مقابل و محاذات صفوف محادات آرایش مدتی بهیادگر دریای
صلابت پا بهیادار بود و آیه و ما النصر الا من عند الله نصب ضمیر ساخته دلاوران عرصه داروگیر را پروانه جدال داده
و رخصت قتال فرد کشیده مرغ امل شاخ مرگ در منقار گرفته شیر قضا هر فرشته در چنگال نیزه جانسوز شبی کمان
نصرت اندوز که صفت انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم موصوف بود از رؤس مخالفان اکراد و الوار بار در انمار
طلعها کانه رؤس الشیاطین گشت و چوب یک جلادت شیر آن مار که طعم آن شجره الزقوم طعام الاثیم داشت تحفه
چاشتی فانهم لآکلون منها فمالئون منها البطون میداد ساعتی بی از غبت جنت اگر ده طره دلشینه‌ای که ده
شد و عرصه بی اند ماده اعدا اثر مرفوق الجد اما شعر تجری الجیاد من العتاق علی جبل و من دمائهم فحص شعر
دخل و من جماجمهم تصعدن فی کثب و من ذوائبهم تقیص فی شکل لطفعلی خان با بقیة السیف اتباع خویش
راه انهزام سپرده پناه با قلعه برده عزومات قلعه داری تو قرحت لشکریان سلطانی بجانب آن حصار را
مضارب خیام قرار داده و علی الصباح فرد چو خورشید تیغ از میان برکشید شب تیره را گشت رخ ناپدید پادشاه
جهانگیر که خیال شاهد اندیشه و صنع تسخیر آن قلعه را تا رو ز یجوابه ضمیر داشت و کیفیت تغلب بر دشمن را در آینه توهم عکس

بارجم

پذیر یافته بود از امرا و خوانین دربار به تفرج آن حصار سوار گشت و از نظر التحقیق و تدقیق احتیاط کرد قلعه دید
سما سرا با وج سما کشیده و ساکنان بر جش ذکر سبحان فلک شنیده نقاب کرت گنبد بنیان آن نارسنده و دزد اندیشه
حلقه کمند و هم در گردن کنگرهای آن نافکنده چنانچه مسعود سعد سلمان راست نظم از فرق سر نمود طلوع ستاره‌
هر آتشی که کرده در او مرد دیده بان کیمه خورد باد مر آمده وان تیکه خورده است شاید که در سخن دهم آن را بپایان
نه آورد ساخت کرکس و اگه نبود از آنک دارد سپهر گردان زینگونه رفتبان و چون دانست که آن قلعه را با وجود
کمال متانت و حصول مؤنت و انبوهی رجال در قبضه تصرف آوردن محال است و دور از جاده احتمال مهندسی را
رزین قلعه بستین و خندقی عمیق در مقابل برقعه تخیل طرح انگنده و با استحضار بنایان و نجاران و عمله و دیگر مؤنت
و اسباب از دواب و ادوات اجتهاد فرموده و محصلان با قطاع فارس و عراق مسخر شده و چون تمامت آنکاج
مجتمع گشت در ان عمل که مسعود الابتدا بود و محمود الانتها شروع رفت و باندک مدتی تیر پرتیرفت پس فوجی از
نوبجیان و تیراندازان کزین بر حسب فرمان بر بروج آن حصن حصین عروج کرده از صدمات مراجع لیس لها دافع
دفعا و رجعا در دیوار حصار می گشادند و با نداختن احجار مجانیق قلعگیان را به تیغ سرکوبی میداد نقابان جانکن
بحکم فرمان چند جای آغاز حفرکرده تا بپاره رسند و نقبها و نقبها را با بار و طانباینده و اساس مشیده الارکان
ذات البروج ان باره ثانی اثنین مثلثه آتشی سازند در آن حال کشوف افتاد که لطفعلی خان با سران و اعیان کرمان
مقصود از سکونت آنست که لشکریان را بعد از چندگاه که موسم شتاست و هنگام سورت سرما تمکن محل نکرده دوقف
صورت نبرد احمال این عزیمت موقوف مانند دست تعرض کفوف دارند پادشاه فرمان روا امر نمود تا در
من قلعه مرتین که خوشش از شرح السماء برخ میکرد بیوتات ترکمه بنیاد نهادند و حمامات متعدده ترتیب دادند
و از اطراف غله و آذوقه بنهایت اندوخت فرد در اندیشه این ماجرا و بیم تنم که از حالت خاطرکی کند انکار

١٧٦ در اثنای آن اتفاق از جانب نواب علیقلیخان بریدی که راوی فتح موکب سیرجان و حاکی دفع مردم پشکان آن
سامان بود بفیض حضور رسید و مساعی مشکوره اش بکالبد ظهور رسانید حضرت ظل اللهی از قصد و زاین مسعی زیادت
مسرور گشت و خدمتش را بانتظام مهام ولایات کوهکیلویه و بهبهان مامور گردانید نواب جهانبانی حکم بلیغ شد
که بتنبیه و تادیب طاغیان بم و نرماشیر وجه اند و گوشمال گمراهان اهالی راین و دیگر طبقات آن بوم و بر لازم
شمارد و بعد از اتمام این مهام و انجام این مشاغل مشعل اهتمام برافروزد و رایت احتشام بصوب بلاد و بنادر
فارس برافرازد و اهالی انجا را اشتغال و اضطرار در دایره طوع آرد نواب جهانبانی حسب المثال سلطانی از جنب
سار و دبصوب بم و نرماشیر حرکت فرمود و اموال و اثقال و مراعی و مواشی فاغنه سکنه بم را از بیش و کم بر نهب
تا آخر و ما تقدم عرصه انتهاب لشکریان رکاب جنت و در ظاهر حصار نرماشیر خیام اقامت افراخت اهالی آنجا را
از فرط حیرت و سراسیمگی و ناچاری بمیدان مکاوحت مشاهده شکست یافتند و بران حصار تحصن جستند لشکریان حوالی آنرا
چون نگین در حلقه و مانند پری در دایره آوردند و راه نان و آب مسدود گردانیدند بزرگ آن طایفه مرد زیرک آسا
اندیش بود چون عاقبت کار را محمود ندید زیادت بیرون مخالفت نکرد و سر در ربقه طاعت آورد و بادای ارکان
مراضات عذر عثرات خواست شاهزاده جهانبان و قبله الآمال جهانیان او را استمالت فرمود و فرمان رفت
تا لشکر دست از تعرض و مزاحمت آن نواحی کشیده دارند و بهیچوجه ایذا و آسیبی نرسانند پس رایت فیروز اثر بصوب بم
اهتزاز یافت متوای اهل قلعه و رئیس ساکنان آن بقعه در اول حمله از محال الطف و لطف حسن سلطانی اندیشه نمود
و چندتن از اعیان قوم را ببندگی فرستاد و اظهار طاعت و ایلی کرد ولی بعد از ورود موکب مسعود بحوالی قلعه
از گفته نادم ماند و الحینه پشیمان گشت دروازه حصار ببست و بلوازمات قلعه داری اهتمام نمود نواب
جهانبانی آتش خشم برافروخت و فوجی از لشکریان را ب در سواد شبی که ظل زمین گرد بر موکب شعاع کمین برانگیخت

حصار

٢١١ حصار فرستاد لشکریان فتاک بی شایبه بیم و باک یورش بردند و شورش انگیخته از نشیب و فراز زبان زبانه آتش
جدال دراز گشت و گلوله‌های آتشبار مانند کواکب سیار صاعد و هابط می‌شد از طرفین جمعی مقتول ماندند و چون سلطان
را ما مول فتح و حصول نپیوست و دامن مبارزت درچیدند و پای معاودت از حوزه مقارعت برداشت روز
دیگر که خسرو گیتی فروز روز از افق [illegible] و بر سر افق برخ نمود مصرع خلیفه وار نور صبحگاهی * جهان بستد سفیدی
از سیاهی * برین تخت روان با جام جمشید * سلطانی برآمد نام خورشید * شعر والصبح ریق من جنون مجمر * والله لید
بزع عن ذیول اشمر * نواب جهانبانی خود با تمامت لشکر بر آن قلعه افروکرفتند و آن وحشیان از دام رمیده
را محصور ساخته بیک گرفت قلعه را مستخلص گردانید لشکریان بحکم فرمان تیغ در آنها نهاده با عدی اتقا کردند
و زنان و اطفال و اموال ایشان را در قید سبی و اسر و نهب آوردند و حصار قلعه را با سطح زمین انباز ساخت پس
شاهزاده بهمال بمعنای بخت و همرکابی اقبال و حسن [illegible] بظفر طراز بمحال شیراز نهضت و منزل بمنزل
اهالی را پیوند فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون مستظهر گردانید همگی سر اطاعت در حیز انقیاد نهادند و
از مزید عطایا و انا لموفوهم نصیبهم غیر منقوص بهره ور گشت عبدالله خان حاکم لار بعد از ورود موکب شاهزاده جهاندار
بدان دیار با قضاة و سادات و معارف و مشاهیر باستقبال بیرون آمد و خدمتش را الی القلعه برد و خدمات مقبوله
بتقدیم رسانید و بحکم فرمان متوجهات آنشاه را با تحف و عراضات شایان در صحبت رسولی لطیف الوجه فصیح اللسان
بدارالامان فرستاد و حسب المسئول نواب جهانبانی از اولیای دولت سلطانی بخلعت خاص و پروانه حکومت انجا
اختصاص یافت

در تسخیر کرمان و گرفتاری لطفعلی خان و عزیمت موکب ظل اللهی بجانب فارس و نواحی آن

چون مهم محاصره کرمان که شرح آن بس طولانی است درازکشید حضرت ظل اللهی را نایره غضب بباد عصبیت اشتعال
شد بموکدات ایمان و شداید مواثیق ممکن گشت که تا خاک قلعه را بر باد ندهد و با آتش شمشیر خاشاک وجود قلعه گیان

سوزد آتشش گزند و آتش نشنید نقابان فرا دفن بحکم فرمان فاره قبش در میان زمین راه می بریدند تا محاذات ۱۷۷
بروج میرسیدند الی قلعه از اصطکاک قرع و مصادمت مقارع استنباط مقصود میکردند و حفره از خور دو سطر روت
باغ میکشت و ایام سیداشت و بهت مقابل نیز این قضیه بعینها مرتب میشد و همین نتیجه میداد و سنگ اندازان مجانیق
بروج فلک اساس که از صورت آن معنی شعر کانها حین بنا الاساس حینئذ فی عنقها امراس تهاعران و تجار
یخرج منها الحجر الکبیس فی الحجر الحجبه حجس لا الانس درعا و لا الراس یا قد من تحتها کانما القبر له واس
احساس می افتاد و حصار این قلعه دوازده بوسق و قبه نه پوشش سنگ تنویر و هول می انگیختند و ساکنان از آسیب سنگ
برقندیل میزد ولی آن فصیل انفصال نمییافت و توپهای عظیم الهنگ و خمپاره های شدید الغنگ روز و شب چون رعد
بهاری خروشیدن آغاز مینهاد و دولوله در بنیاد سکان ربع مسکون می انداخت شعر ریاح کلما عصفت هبت انکت تک
جوها نار الاشو د وضوح می پذیرفت اما آن جدار استوار بانحدار نمی پیوست و آن سور محکم بنیاد رخ بانکسار نمینهاد
پس کار بقحط انجامید و نایره های غلا بحدی بالا گرفت که مردم از هر چه نام هوائی داشت تا خیل و رکاب و بهره و کلاب
بصعوبت تمام تحصیل میکردند و بدان سد آتش جوع و سد رمق حال میباخت و انشاب ابواب بر جای هیزم میسوخت مزاد
زیاده از ده هزار فقرا و عجزه و کسبه از این قلعه در حواشی حوالی اند خشند و بقایای شهری از رعایا و لشگری با
کمال بیک بینی دل بر گرسنگی خویش گرد تا زمان محاصره به پنجاه کشید و بیماری نکبت گریبان را زمان کجران
رسید فرمان شد تا امانت خواین و سرکردگان اسباب و ساختگیهای قلعه گیری امرتب دارند مرت کهفته که
این طلسمات دست داد در روز جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول که حقیقت روز دلفروز دولت بود لشگریان بحکم فرمان
عنان مطارده و مجادله سبک گردانیدند و عامه شهر حشریان بر باره حصار بتوالا غیر و لهم فهیار فیرد و جوشش و
خروش کوس این هفت قبه ازرق لوش رسانید و بهوای محاذات مردان خنجر از تیر دو دست نیزه دار دلعطفی فیسلی

برادر

برد این آسمان نیلی گشت و آتش دهان آن اژدهای دمان که بسوه سنال نزمی بشره کالقصرات و زبور جمال کانه ۷۷۱
جماله صفر طعمه آتش آن عذاب است و نفسش سموم عذاب روئین دل آهنین تن شوی الحرق فیه ظلمات و رعد و برق
گره فزود و مهر را نهبت نخشش ساحت چرخ اثیر ساحت زمین دغا از قهر نیزان حرب تفسیده تر از عرصه روز نشور شد و قیق
غو غا از غوجا گذرانیت یوم ینفخ فی الصور خان احمد خان سواد کوهی که عارج معارج صرامت بود و مستمد من الله ذی
المعارج باد ستجات خود در اول مرتبه شلتهای مرتبه را بر سطوح جدار استوار کرده بپایمردی جلادت عروج و ضبط
دروازه و بروج کرد و دیگر امرا و خوانین که فی سان در حوالی حصار متراکم بودند کتعاقب الامطار فی النیسان تعقیب
او روان گشتند و اطراف تمامت بروج را فرو گرفت حشر گرمانی هنوز در موقفا قدام و موقت اقتحام حملات
مهوران نیل سیخراند مینمودند و چون از دست پرالان بهمال سرکوبی بکمال می یافت و در خوف صفوف ایشان مشابه
تراجم اجزاء مضغوره رمسیه که از باد رباق و صرصر فران متلاشی گردد پریشان می گشت لا جرم ادبار سور و حصار محقق
می شدند و با ستار زوایای جدران و مضایق حیطان تعلق میجست لطفعلی خان در آنحال که مقارن غروب آفتاب
بود چون صواعق حیث را ابقارن دید و بوارق نهبت را مقابل یافت تن ازاتباع هوتر بکاربرده پای برابر بش غرت
بنهاد و با تیغ بران راه بسته می گشاد تا وقتی که طلایه شام گردنشکر گاه افق بر آمد و سیاهی شب تا حجاب دیده روزگار
شد از دروازه بیرون راند و اسب تورا از خندق اردوی سلطانی بیرون جهانید و با ناله زار و زیر راه بم گرفت
منبر و گورستان تصدیق ایمان را فرمان داد تا قتل عام کنند و آتش قهر در آن شهر زنند انف بای صلای و تیاز
الیوم ایها المجرمون در داد و چاوش قضا در آن صباح اساس اتکمیر بان بنیاد فساد صباح المنذرین
برکشاد از نهر اوف تیغها آخته گشت و نیزه ها افراخته بی تحقیق کاسب از عارب و کاره از غب و ساکن از ذاهب
و حاضر از غایب و عاصی از طایع و طاغی از تابع که وای الوفیقین احق بالامن تر و خشک را حکم آتش قهر کردیدند

واکثر را بخواب عدم ساخت مت بسوخت آتش قهر تو جمله را تر و خشک ؛ چنین بود چو در افتد بر فوا آتش ؛ ذکور
و اناث شهر سلسله را مانند زر و ماده سلاسل بهم بستند و لئام و کرام را از مرد و زن در هر کوچه و برزن بیکدیگر پیوست
از فرقه کرمانی و طوایف نرد دستانی جمعی کثیر اسیر و هزاران هزار و جمعی بزرگ در حضور عرصه شمشیر خشند چنانکه از خون
کشتگان روستا و شهر نهری جاری گشت و از جثث کشتگان پشته مرتب شد ای بسا طفل که خطار کرده عذارش
نادمیده و بالغ بمرتبه کهولت نارسیده و کهل که قدم در مرحله شیخوخیت ننهاده زبان تیغ جواز نامه عالم فنا یافت
جمیع اشیاء و اسباب بیوتات از ظرفهای زر و ززههای نایاب تا خزان کالوب و قد و ریسمان عرضه انتهاب
و سیعه جادثات گشت میرزا محمد علی خان کاشانی و نجفقلی خان ولد نظر علی خان بعد از گرفتاری بحکم پادشاه ناکامی
سر منزل الاخی الفتنه سقطا کشیدند و شربت مر المذاق ذق فوقا فتسمیم چشیدند عبد الله خان و محمد خان زند در دایره سور
افعال ناپسند خویش مأمور و بفرمان پادشاه مؤید منصور محبوس آمد لطفعلی خان از سپهر دون و عشی از سپهر خونخوار دید
اتش بکانه سختی بی منزل گزیده در مضیق نامرادی فرو مرد برادر جهانگیرخان سیستانی از قضیه آگهی یافته بدان دیار شتافت
و استیفا احوال برادر کرد لطفعلی خان را چون ارکان استحضار نبود زبان در کام ماند و سخنی بکام نراند سیستانیان
بنابر مصلحت خویش قصد اسراد پوسند لطفعلی خان تا از ساخت و اساءت ایشان ایمن ماند و جانی بسلامت بدر برد بار
دیگر شمرهای جلادت برکوه ادهم تازی نهاد و جهازی نزاد و نهاد سیستانیان پی افقروی اسپش را پی کردند و او را
در عقده اسار گرفته محبوس ساخت ع اوج که گرفتند جهانی بعنوس ؛ محمد ولیخان قاجار که حسب فرمان شهریار با چند
هزار سوار بامنه و تنکیل او مامور بود در ساق آن امور بدانجا رسید او را با چند قطعه جواهر گرانبها که از جمله دو قطعه آن
الماس دریای نور و کوه نور بود و بدخل دهور در خرج کرد و مانند آنها حاصل کرده و واصل بنام با قید و بند منتهی حضرت
بردنی الحال بحکم فرمان با اعلام محو بیش جزع جهان بین بتماس الماس کحیل کرده و بطهران فرستاد و پس از چندی در آن

عرصه عرصه مرجقات ساخت آری معمور از خرج جرج فرای زود سخنا کند عنایت جزاین هست جرعه هام مرامی دکام
که یک که هنگام صبوحش بکار روانپ مستلا گردانیده و نهال اقبال کرا بر کنار جویبار نشو و نمای نضارت داشت که عما
در تپ نصب مراد با رایح کنند ؛ در این باغ سروی ایاد جنبند ؛ که باد اجل بیخش از بن کند ؛ قلعه دارالامان را که
کرمانشاه اتصاف داشت با خاک شوارع موازی آورده و تمامت بیوتات متراکم و مطبق را که با این قبه موکس
بعلو دم مواسات و مساوات میزد با ساحره زمین مساوی گردانیده و حکم بلیغ شد تا هیچکس بران مکان اعادت
کند و عمارت از سر نکند تا آن ملک از حلیه آبادی دور بود تا در عهد دولت این پادشاه موفق منصور ع که است شرق
معوب زغول و معمور ؛ صدقاته ملکه وسعت تصور آبادانی گرفت و مفاد کل شی یرجع الی اصله ؛ اهالی بقرار سابق باز
رفت الحاصل بعد از اتمام این مهام معادل هفتصد خانوار از طایفه عطاءاللهی و سادات قم که در آن ملک توطن داشتند
قال انتم سرمکانا کو جا نبده در بلاد قم و طهران استقرار ولکم فی الارض مستقر داده و بشارت مکانت ولقد مکناکم فی الارض
وجعلنا لکم فیها معایش مستظهر گردانیده و مقدار هزار نفر از بقیه السیف اهالی کرمان را در نظر اهتمام مرتضی قلیخان حاکم سابق
آنجا نمود تا بر رسم طارف اتبع من الظل مستظل رایت خورشید اضاءت گشتند و در سلک سایه گزینان قصور دولت
محدود و معدود آیند پس اعلام رایات ظفرآیت حضرت ظل اله بجانب شیراز گرده و در روز نهم ماه جمادی الاول
این سال وارد آن خطه ارم مثال گشت و فتح نامه ها با طراف و اکناف و لایات روان ساخته و در تأکید دعایم
عدالت و تأسیس مبانی ایالت و حفظ شرایط ملکداری و شرط ضوابط دولتمداری و ضبط قوانین دین پروری و قانون
تقویت شریعت و معاونت مبالغه نمود نواب جهانبانی و عیسقلی خان در مطاوی آن امور بعد از انجام کار
لار و بنادر و انتظام مهام بهبهان و توابع بشرف آستان والا که برفعت فوق الفلک التاسع تشرف و بیمن تقبیل
یمین میمون متیمن گشته و مشمول مراحم الطاف آمد اگرچه نواب جهانبانی از بد و ظهور کوکب زاید النور این دولت پایدار

ع چون شناخت حالی چنین از نیسار مرتبت نیابت و ولایت عهد از عموم و خصوص اعمام و برادر ستیاز داشت
و در حل و عقد و بست و گشاد مهام سلطنت رخصت جواز ولی در این هنگام که کلاز ممالک بکلی از خار وجود اغیار پیراسته
گشت و ساحات جهان چون روضات جنان با من و رحت آراسته منذر روزگار عنبر حبط کف جود و منزی و کف
جود وادی شد و این شعر سعر ایا مسالک اعیاد مجددة بالیمن مبتدا و الاقبال مختتم از زبان روزگار داد باد شاه
کامکار را رای سحاب سخاوا آفتاب ضیا چنین قرار یافت که این کتاب بتصحیح و این ابهام بتوضیح و این ایجاز
بتشریح باز آرد نوئینان و امرا و حکام و خوانین هر سرزمین در آن انجمن انجم اسا مجتمع آمدند و مجمعی آرست که بدین
زیب و زینت ع نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ گوش چون قاعده اجتماع چون فرش معدلت ممهد گشت و دست
حضار بار در صحن بارگاه سپهر آثار مانند حرف نخستین ابجد باد شاه گیتی ستان نواب جهانبانی را بخواند و چنانکه
معهود و لیعهدان است بدست امین افسر شهریاری بر جانب اسیرزد و زمام اختیار مملکت فارس و کرمان و یزد خصوصا
و تمامت ممالک محروسه عموما در کف کفایت و اقتدار او نهاد و نسیم اقبال گل آسا بشکفید و مانند غنچه در پوست
نگنجید و میگفت سعر هذا الذی کانت الآمال منتظره فلیوف لله اقوام بما نذروا حضرت نذری موفی کرد که
چون عرض لازم دایم بجوهر تخش قایم ماند سعادت عهدی محکم بست که مانند هیولی از صورت آن تنش انفکاک
نگیرد و بخت سوگندی سخت خورد که مانند محیط دایره بر محاط مرکز همواره حادی عتبه دولت او باشد و دولت
میثاقی مؤکد نمود که مانند خط که سر از سمت نقطه نگرداند سر انقیاد بر سده همایونش نهاده دارد و هاتف تایید کوم
تهنیت را این گفته تکرار میکرد سعر فهنا الایام ملک مالک الدنیا و طوع مراد ک الاقدار و از زبان ایام
چون ایام این ابیات اثبات می یافت سعر خسروا بخت همنشین تو باد مشتری در قران قرین تو باد
خواجه اختران غلام تو گشت عرصه آسمان زمین تو باد خاتم و خنجر قضا و قدر در یسار تو و یمین تو باد

آسمان و مجره و خورشید تخت و تیغ تو و نگین تو باد در وقایع گره گشای امور رای زیبا گش رزین تو باد
در حوادث گریزگاه جهان حصن اندیشه رزین تو باد آفتابی که خاوران کاسناست نایب خاوران یمین تو باد تا یخیق
از این سخن گوینده سخن حق آفرین تو باد مه و مهتاب سابری از شهور و سنین تو باد همه وقتی خدای عز و جل
حافظ و ناصر و معین تو باد و بعد ما که این قانون مربع تاسیس یافت همت بر ساختن مهمات موقوف گشت مهام
وزارت و کارفرمائی دیوان بر رای عیب نمای اصابت رای حاجی ابراهیم خان شیرازی که دستور حل مشکلات
امور و قانون کشف مبهمات احوال جمهور بود مفوض داشت و او را اعتماد الدوله لقب نهاد و مکانت او
در حضرت سلطنت تضاعف گرفت پس رایت ظفر پیکر حضرت آیت بصوب ستر خلاف انعطاف ادا اما اعتضاد
الدوله سلیمان خان که در هنگام امتلاء اعلام حضرت انجام مستخیر کرمان مامور انتظام مهام آذربایجان
و اتمام کار با تمام ابراهیم خلیل خان بود و چون بدان مملکت پیوست و تدارک مهملات امور و تصحیح معضلات مهام
آنجا را کار بست رسولی بنوشتی فرستاد و ابراهیم خلیل خان را با نجاز وعده و وفا و عهد دعوت کرد و او خود بمواثیق
مؤکده و ایمان مغلظه بمکث حبت که سر ط وعت در دایره فرمان خاقانی نهاده و اروحشم آمال مدد بار سپهر یاری
گشاده و میعاد نهاد که در زمان فرصت خاطر خدیو گیتی ستان از فتح کرمان بموافقت او متوجه اردو شود
و روی التجا بر خاک شده سده رفعت نهد در این حال که ذکر این فتح بجناح صبا و دبور با قطاع ممالک نزدیک
و دور روان شد و با حضار سلیمان خان و محمد خان قاجار ایروانی و برخی از خوانین آذربایجان فرمان رفت
ابراهیم خلیل خان قضیه قتل عبد الصمد بیک بنی عم خود اصغا کرد با خواص و نزدیکان خود در این باب مشاورت
نمود اهوا و آرا مختلف گشت و اسباب تحیر و تردد مؤلف تفصیل آن اجمال آنکه در ضمن صادرات سال
پیش ایراد رفت که ابراهیم خلیل خان عبد الصمد بیک نام بنی عم خویش را با نفاذ عرضات و اظهار طواعیت میدنگ

حضرت فرستاده و وعده شرفیابی حضور در دیگر سال داد حضرت ظل اللهی بنابر صدق وفا و اقتضاء عهد او را
در سلک امراء دربار منسلک و در زمره مقربان رکاب منخرط ساخت و در جوار مرحمت و ظل عنایت رتبت ممتاز نمود
تا در اواخر کار محاصره کرمان که سرا گرم خرخرب بود بی سبب آزرده و متخلف شد و با چندتن از اتباع که همراه
داشت راه آذربایجان و شوشی گرفت چون «فرد» چون پادشاه جهان که فرمانش ◦ بر جهان چون قضا روان
باشد ◦ استکشاف حال کرد احکام بحکام اطراف نگاشت و محصلان با کناف گماشت تا او را مأخوذ گردانیده
ببندگی بزم عبدالصمد بیک بیال استعجال تا محال ری براند و شب در سیاه خیمه فردی از بزرگان شاهیون
مهمان نام‌زد «مصرع» روا رفتا نگردون هر دونان مطلب ◦ کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را ◦ علی الصباح چون
باره عزیمت سوار خواست شد تنی از محصلان مانند قضاء مبرم که قابل رد نباشد برسیدند و آن طایفه را از مفاد فرمان
مستحضر گردانیده عموم آن فرقه از بیم کمال نظش و سخط سلطانی قصد گرفتن او نمودند عبدالصمد بیک با نواع
سلاح داد داد قراع دست بازید و تن باسر در نمیداد تا عاقبت هدف تیری که بالش خواهند زد گشت و از
مسند روزگار یعنی زین بر زمین افتاد و وداع بازپسین گفت ابراهیم خلیل خان را بعد از تأمل و تدبر کمانی از تشویش
و اضطراب کلی در خاطر راه یافته انجاز آن وعده را بنا بر عذر تأخیر آورد و تمهید اسباب حزم را نصب العین تصور
و پیشنهاد فکرت ساخت چون زیاده ابرام را حاصلی جز بر جرف نیافت با محمد خان ایروانی و دیگر
رؤسا و خوانین آذربایجان پیش از ورود موکب شهریاری وارد طهران گشت و تا در مقام اظهار ننگ بندگی بر
همگنان تقدم گیرد و شتم پیر و مستقبل رکاب آسمان شد و در عهده قدم بقدم ارادت لوازم تقبیل ارض تقدیم
رسانیده مورد مراحم داورانه آمد ارغلال اموال این سال سعادت مال ارسال و قطعه ستون که عماد این سقف
سرنگون و هرکاه نیلگون و خیمه ستبرق کنبد خضرا و قبه زرقا و ایوان مقرنس و صفه منقش را نمیدانند نیز از بلاد گلام

طهران بود در هنگامی که حضرت ظل اللهی رایت آیت بمرکز خلافت می افراشت نواب جهانبانی درین باب
اشارت راند و رؤسا و حکام فارس و عراق بنابر نقلی که از نقل آن می نشست مقدار پنجاه هزار تومان قومیه بر رسم
عراضه ز خزانه گرفتند که بواسطه دفع معانات کرد آب مقاسات حطوب کرد پادشاه کامروا آنرا بر وفق
اقتضاء موقع امضا نگذاشت و فرمود که ما را در حالت نصب این احجار بر خاطر اقتاب شعار چنین گذشت که
نقل جر آن از شیراز بایدم و آن را مضاف الیه عمارات مبارکه سازیم اکنون برگ ثبات و استبداد که ملوک را بیتر
ملکه است از ملکات نفس صواب نباشد «نظم» در امور نا ثابت باش ◦ متغیر مشو بهر تغییر ◦ قطب چون ثابت است
پا بر جای ◦ هست بر وی مدار هر تدویر ◦ قطره ابر چون توار یافت ◦ در چه در سنگ میگذرد ◦ «نثر» شاهزاده زود
غور دوراندیش «در» آن فلک پیش قدر را و ناقص ◦ و آن جهان پیش دست او در پیش ◦ دولتش را زوال
بیگانه ◦ و ترتیش را خلود آمده پیش ◦ بترتیب طلسمات و تهیه ادوات آن عمل که فی الحقیقه دعائی نعش خوش
بود پرداخته آن در عمارت محکم بنیاد را از ابنیه سپهر بنیاد و کیل بر کنده بهزار جر ثقیل مقام معهود رسانیده زیب
عمارات رفیع بنا و فسیح فضاء پادشاهی گردانید در تحویل سال مسرت آمال توشقان ئیل ترکی و نهضت
موکب حضرت ظل اللهی بساحات آذربایجان و مهم ابراهیم «خلیل خان» درین سال سعادت توأم که هزار و دویست و نه هجری است
کوکبه نیر اعظم در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم به بیت الشرف حمل ورود یافت و موسم ربیعی از وقت
باظهار و سرور اظهار و جد و سرور کرد و بر مفارق عرایس عرایس اناوراق رایق اوراق لایق نثار نمود و اطراف
اطلال از زوال طلال غضیر گشت و حباب حبوب از هبوب ریاح نضیر اشجار از شیخ شباب آمد و شعاب از سحاب
قرین التهاب نرگس باغات با عاملات همچنین آغاز نهاد و صبای اشجار از صبای اسحار متمایل گردید «نظم»
بر رخ آب از نسیم صد گره افتاد ◦ در سر زلف بنفشه صد شکن آمد ◦ لاله سیراب باز در قدح او گشت ◦ نرگس مست

بازدهمین آمد سرخ شده خوی گرفت عارض گل زانکه ازره دور آمد و بتافتن آمد پادشاه کشورگیر بعد از آنکه
اسباب جشن نوروزی از روی بساط بیگاه مانند مهره نرد برچید و خوانین و بزرگان عامه ممالک ایران و خاصه
مملکت آذربایجان و ایروان را هر یک بر حسب پایه و مقدار نوازش خسروانه فرمود در ربقه کار ابراهیم خلیل خان
جوان شیر که با اعتضاد الدوله سلیمان خان طریق خلف وعد و نقض میثاق سپرد و بنحو مشروح پاس بر امل
باج و خوف بر رجا غالب داشت و با اینکه حصانت مقام و کثرت حشام مستظهر بود دست استیلا و [illegible]
بذیل اعتصام ارکلی خان والی گرجستان دراز نمود و خوش پیوست محمد خان قاجار ایروانی را با خوانین آذربایجان
بخلعتهای فاخره و شمشیرهای آبدار و خنجرهای گوهرین نیام و اسبان زرین ستام قرین افتخار ساخت و ایشان را
بجمع ادوات اعدوا لهم ما استطعتم من رباط الخیل روانه صوب مملکت معهود داشت چون میرزا محمد خان دولوی
قاجار که شرح صداقت افزون از حیطه شمارش درین مجسته کتاب ایراد یافت در آن حال صدارت امارت حکومت
قزوین را حامل بود و کوتوال سابق طهران را اختلالی در حال حاصل لهذا پادشاه راد و شهریار رفعت نهاد از
فرط وثوق و اعتماد او را بطهران برد و کلید مهام شهر را کلیدار و سپرد و محمدتقی خان قوانلوی قاجار را بحکومت
قزوین بگماشت و خود در روز پانزدهم شهر شوال المکرم با جلالت دارا و شوکت جم هوای عنایت بر ساحت اهالی
جمهور اهالی آنشهر انداخت و بعد از توقف هجروزه و ساختگی لشکر از کلاه تا موزه متوجه مقصد گشت چون ساحات
فسیح الفضای سلطانیه مضرب خیام حشم با احتشام سلطانی شد بنا بر میل طبیعی که با شکره و وحوش و طیور داشت
عبدالله خان خسرو را با پنجهزار سوار مامور ساخت تا شکار ازیمن و یسار نمود و چند روز بتفرج شکره اشتغال فرمود
و از آنجا رایت نصرت دلیل بجانب اردبیل خافق گردانیده محمد حسین خان قوانلوی قاجار را با فوجی از مردان کارآزموده
عقل متین و رای رزین ب عقل او را متین نیارم گفت : حاشش پسندد زانکه بیشتر است : زانکه بکار حسن این کوشم

ادبسان نیام و رهین تمامست و ل عذار آفرین که نشش منزلی شوشی است تعیین فرمود محمد حسین خان وقتی بدان
محل رسید که اهالی شوشی باشارت ابراهیم خلیل خان از آنجا چون عهد او شکسته و بنیادش مانند بنیان ثبات بر تافت
رسانید چون حقیقت این مراتب معروض افتاد اعتضاد الدوله سلیمان خان بتعمیر و ترمیم آن مامور گشت و بی توقف
باندک زمانی صورت ترصیص و تأسیس داد و نیز گذشته از آن لشکری بکاری الحد الاسلکتی نمود تا
و تحویل بجال پنج تا احداث نمود و فوجی از هر یک منصور را بمحافظت اطراف آن منصوب ساخت
و چون محمد خان ایروانی در اثنای این حالات چون دیگر خوانین آن حدود حسب الامر شهریار کامیاب
بخدمت رکاب پیوست و حوالی آن ولایت که سرحد روم و گرجستان است خالی از صلاح رعیت و فلاح
و الی خالی ماند حضرت ظل اللهی نواب علی قلیخان را با جمعی از لشکریان بحفظ و حراست آن مملکت نامزد فرمود
که برگ اقامت ساز داده بمحافظت لشکر و مصالح کلی قیام نماید و بنا بر آنکه مصطفی خان طالش از فرط توهم
جنایات پیش و استظهار بحصانت مکان و کثرت اعوان و اتباع خویش امارات عصیان و آثار خذلان
بظهور میرسانید و در اداء مال دیوانی تقصیر و توانی پیش گرفت مصطفی خان قاجار با مقدار پنجهزار سوار بنام [illegible]
تادیب دار رخام او گشت و موکب سعادت دلیل از رود قراسوی اردبیل عبره کرده ارباع ادینه بازار را
که واقع مابین صحرای مغان و اراضی سرحد طالشیه است مربع اقامت ساخت سلیمان خان و محمد حسن خان
نیز با همان مقدار لشکر پرخاشخر دران منزل بامداد و معاضدت مصطفی خان معین آمده و بسرعت صبا و بهمت
شمال روی توجه بدان محال نهاد و طالشیه پیش از وصول سرداران بصوابدید عقلای قوم کوچ و علاق خود را
با امتعه و جنس و اثاث محمول سفاین داشته بسالیان فرستادند و خود در معاقل متینه و مضایق جنگلها
تواری جست سلیمان تا ادینه آن فرقه را عرصه البطلان کفایت کنند بسالیان روان داشت و اهالی را در

 ممانعت ایشان مبالغت نمود طاشیه بعد از اقتحام در لجه تفکر متحیر بماند و اندکشتی بی ناخدا در ان گرداب
این سو طرف مایل می شدند و حاصل چون ساحل امید مصطفی خان قاجار در انحال بال استعجال بسالیان کاید
وسفاین و دو دو پنجاب فراوان از بندرات گیلان مجتمع آورده با جزایرچیان انجا بنشست و تمامت کشتیهای ایشان را
در قید تصرف و ملک آورد و مال و رجال منهوب و ماسور گردانیده با نیل مقصود مراجعت کرد مصطفی خان طالش
چون از اطراف سیل جا منحدر دید و محل امال منقور از کمین حصین خویش پای مبارزت پیش نهاد سلیمان خان تمامت
ان ولایت را عرصه تاراج ساخت و زیادت از سیصد خانوار بحکم بلیغ بمازندران فرستاد و مجموع رؤسا و اعیان ایشان
را ماسور امغلولا بدربار پادشاه و دستیار جمعی را بزبان تیغ قاطع که رفات را ماحی است و لذات را هادم مقابضها
بنگ و سایر ادم روانه دیگر سرا نمود و فوجی را پروانه انقیاد اوه استمالتی بسزا فرمود و پس در غره شهر ذی الحجه این بجر باشکری
در تحت اختیار از پل بزور اختیار کرد و لشکر اعدائی سلیمان خان را مکین لشکر ساخت ایلات وارامنه سکنه قرا باغ
از وصول حشم با احتشام استشعار خوفی تمام کرده ترک اماکن گفتند و راه قتال مرگ که از مضافات شوشی است
در آمده و دو منزل مسافت داشت گرفت و ستعادتها محکم است حضرت ظل اللهی مصطفی خان قاجار را با فوجی از جرانان
بزرگ زاده و محمد ولیخان قوانلو را با فوجی از دلاوران رزمجو سالک راه جنگ انگروه نامزد گردانید چون مرور با عساکر
منصوره از شبانگاه تا سحر مصاعده و مهاوی ان راه پرخطر به پیمودند و چون طلیعه روز از شکار بند دست بتوره
به پیکار گشودند وقتی مفرط تقدیم رسانیده در روز عید قربان که محل همایون از انان برزم ان در تن دقی فراوان
بود و حضار بارهنانی را از کشته حکیم قطران انشاد کنان [قطعه] خجسته باد تراعید گوسفند کشان که تو همیشه درخت
خجسته میکلای • کنون کمان بجهان کاو و گوسفند کشند • رضای ایزد جوینده از نبرد گزاری • تو گاو و بی کینه و
گوسفند بی بره را • بدل کش عدوی خویش انگنه کاری • با معاول دست تن اسیر انت و رجال و مبالغ از اول

از خول و بغال و سیصد نیز و سر از منعم و بعنفوه بدربار آسمان مدار رسیدند پادشاه کشورستان فرمان راند که ان گرگ
سیرتان بدکیش را مانند گبش اسمعیلی سر بریدند و تالی و فدیناه بذبح عظیم ساخت و اموال و زنان ان بر لشکریان قسمت
رفت و در نوردوازدهم ماه مزبور رایت عقاب آیت که آیات نصرت در اطراف عزامات ان مکتوب بود [شعر]
اذا نشرت فی الروع لاحت صفایح • علیهن عنوان من النصر مکتوب • بصوب تخت طاوس افراشت و عبدالرحیمخان
شیرازی و چراغخان بختیاری را با هزار جات ایشان بمجارست پل خدا امر الدین که در سه فرسخی شوشی واقع است
و استحکامات سنگرستین برگماشت و بعد از ده روزه توقف مهدیقلیخان دولوی قاجار را بسرداری [illegible]
و ایشان آذوقه لشکریان معین فرمود و خود با سپه تائید صداوند ناصر و پروردگار معین از پل خدا امرالدین عبور
و سنگر مجاجابکاه موکب سعید ساخت و اعتضاد الدوله سلیمان خان و مصطفی خان قاجار را با مقدار ده
هزار [illegible] بیش بمحاصره قلعه شوشی فرستاد سرداران مذکور را عبارات اوره دراکه و ثغور با لشکر شوشی [illegible]
وکوششی صعب رفت عاقبت اهالی قلعه [illegible] بناه بدان حصن حصین و حصار متین بردند و لشکریان سطوت
[illegible] قلعه را فرو گرفتند و قلعه گیسان را کالشعر حول الشفاه و الکاس بکوی الحبا در حیز احاطه آورده سنگرهای محکم بستند
چون حقیقت این اوضاع بکاهای مصفای حضرت ظل اللهی افتاد عنان سمند جهانگیری بدانصوب [illegible] و حوالی قلعه
از هجوم انجم لشکر و زلالم کواکب مواکب [illegible] سپهر هشتم گردانید از قضایای اتفاقیه روزی با چند سوار بعزم شکار بر
کوه اسب کوه سرین آهو رفتار نشاد و در دامن شواهق و اطراف براری اصید بهایم وحشی که دادالوحوش حضرت عنصر
ان است و انواع طیور اشتغال داشت که مغافصه فوجی از سواران ارامنه و شوشی بیجا با تاختن آوردند و جنگ در
پیوست موکب منصور شاهی سنقر و شاهین از دست بنهادند و مانند چرغ که بهوای تیهوان بال اهتمام گسترده با بازخنده
پرواز که جوق تذروان را غنیمی همی شمرد بر انگروه حمله بردند و در اندک زمانی زمین را از خون کشتگان سنگرف رنگ

کردانیدی بالنگ تو دانی چکند مخلب شاهین با گردن آهو چکند پنجه شیران حضرت ظل اللهی در اردوی خویش
خود حملهای جان شکر و هجمه‌های صف شکن کرده و بزخم تیغ جمعی از گروه ناپاک را بر خاک هلاک افکنده و روان
فردوسی طوسی این دو بیت میسرایید نظم که شیری سر سر ز نگیر دشت گور ستاره نتابد فراوان چو هور چو اندر هوا
بازگسترد پر نترسد ز چنگال و منقار نر امرا و ارامنه و شوشی جماعه که غالبی مجتمع خود مقتول و ماسور دیدند مغلوب
و هارب روی براه نهادند و پادشاه غنیمت یافته عنان سعادت قرین حضرت و آن بر تافت و دو سبک کردیده
و در سراپرده اقبال جا گزید و لشکریان را بامر محاصره فرمود و توپچیان و زنبورکچیان چالدست فرمان داد که تا از
شتاب گلولهای توپ که خاصیت شهاب ثاقب داشت جدار آن قلعه مجید را مجدر [illegible] خشند و از شراره
افشانیهای خمپره لیالی اهالی قلعه را یوم ذوکواکب [illegible] مصطفی خان دولو با مقدار پنجهزار لشکر توقف محلی موسوم [illegible]
عسکران و ممانعت نقل و احتیاج قلعه کیان رفت و جمعی از نهادران حمل آذوقه و علوفه عساکر حضرت از
اطراف ممالک محروسه نامزد آمدند در آنحال جوادخان قاجار بیگلربیگی گنجه که حضرت ظل اللهی او را خان
بامعادل هزار سوار نامی قاجار بسکنه آن دیار و بر بار موست و روسای ارامنه سکنه آذربایجان ملک [illegible] و ملک [illegible]
و ملک اسمعیل هر یک با عراضات افزون از حوصله حساب و ششصد نفر ملازم رکاب بار رسیدند و مهدیقلیخان برادر
حسینقلی خان باکوبه غرز زمین بوس حاصل و انواع پیشکش و تنسوقات بکارخانجات درگاه واصل کرده و اظهار طاعت
و انقیاد نمود و شیخعلی خان قبه نیز مقدار پنجهزار تومان نقد برسم عرایضه و عریضه ارادت ترجمان و مصحوب فردی از
معتمدان چند کی حضرت فرستاده و سرفرازی برد و رمط و عت نهاد بادشاه را دو شهریار با عدل و داد مث
بامر یار سلیمان بعزم شبه کلیم بفر زیب فریدون بملک شن قباد چون تمامت امرا و حکام اطاعات را
بسمع طاعت و عزم درست و رای قوی بی نهذبت کوز و دلی بطاعت شاد دید هر یک را بنواخت و خلعت

شاهانه موسوم فرموده و ولایات که در تحت تصرف داشتند بدیشان تفویض نمود اما ابراهیم خلیل خان بعد از آنکه
چند بار لشکر به بیرون باره فرستاده و شکستهای فاحش یافت در روز دوازدهم شهر محرم الحرام خود با لشکری بنام
و ساز و برگی تمام از دروازه خارج گشته در ظاهر قلعه مصاف مساعفت و مواقع موافقت آراست

کتم حسبه